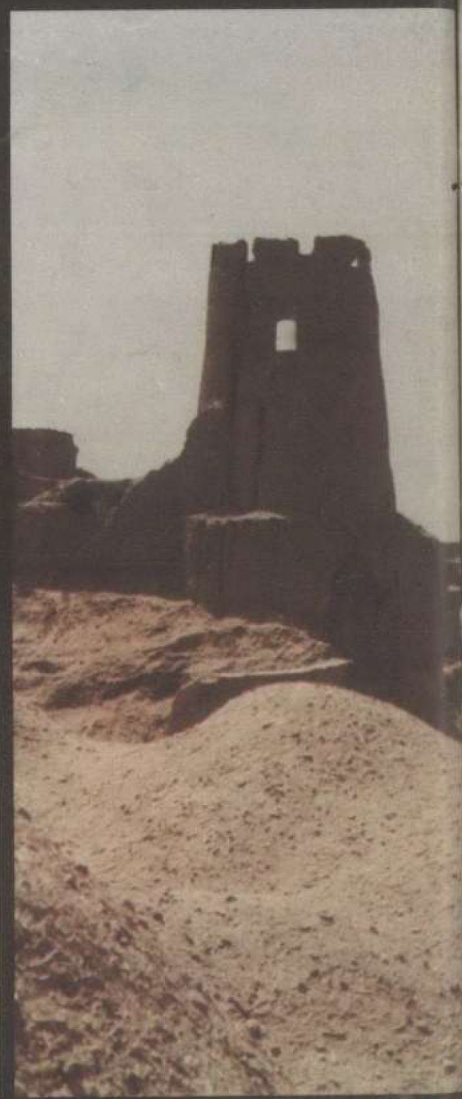
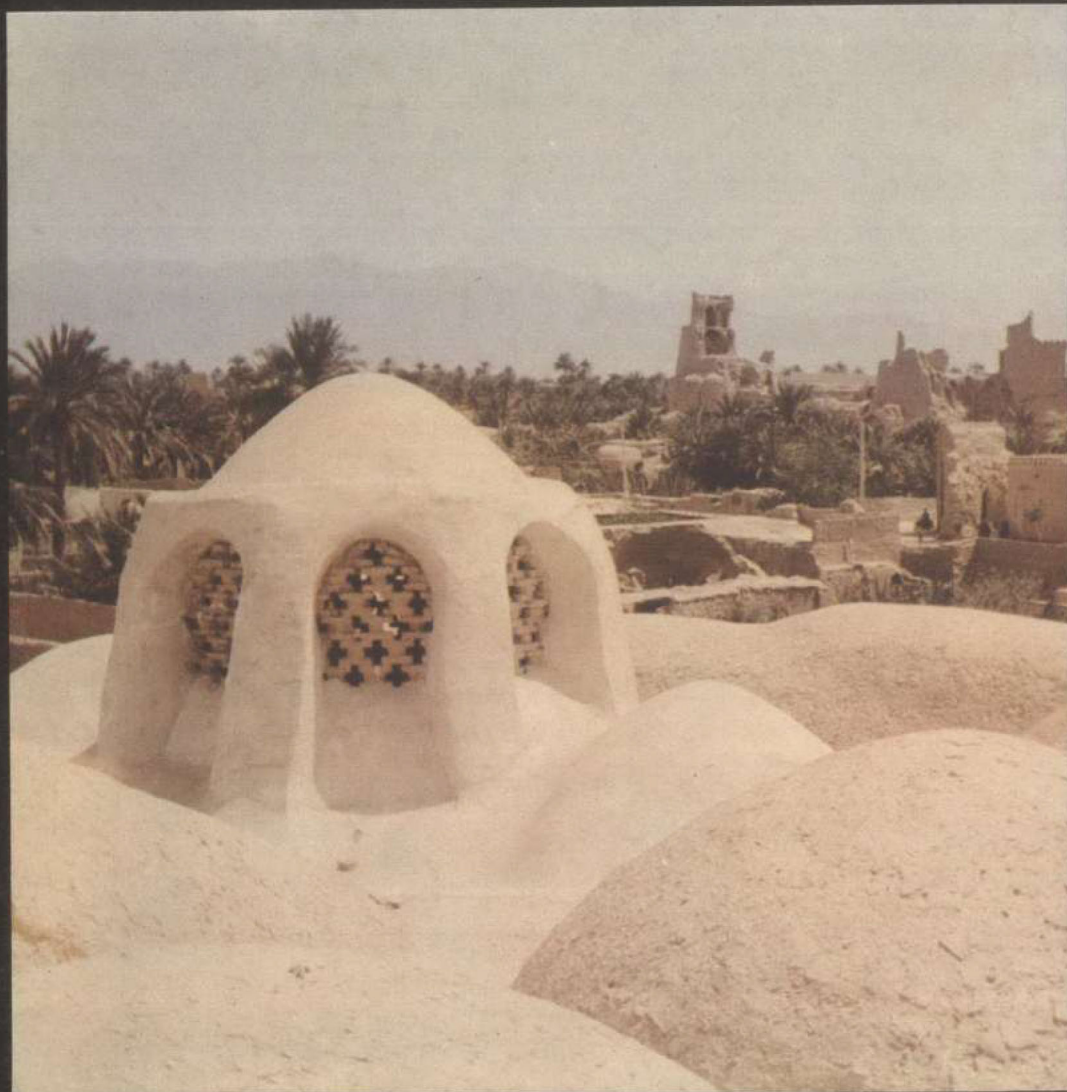


# تعمارتنا

سال دوم - شماره هشتادوششم - ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۵۱ - پها ۲۰ ریال



طیس (گلشن)



## پنجمین جشن فرهنگ و هنر

پنجمین جشن فرهنگ و هنر که هفته گذشته طی مراسمی در دانشگاه پهلوی شیراز، در پیشگاه شاهنشاه آریامهر گشایش یافت، از رویدادهای مهم و ثمربخش هنری است که در سراسر کشور در زمینههای هنری، ادبی، اجتماعی و فرهنگی تحرکی ایجاد می‌کند که از طرفی انگیزه خلاقیت‌هایی می‌شود و از سوی دیگر مردم را با فرهنگ کشورشان آشنا می‌سازد و پسر آگاهیهای عموم می‌افزاید.

ترتیب نمایشگاههای آثار هنری، جلسات سخنرانی و اجرای برنامه‌های مختلف موسیقی و تئاتر از اقدامات ارزنده و قابل تحسینی است که در دوره برگزاری جشنهای فرهنگ و هنر در نقاط مختلف کشور انجام می‌گیرد.

جشن فرهنگ و هنر به احیای سنت‌های باستانی نیز توجه خاص مبذول می‌دارد که در این زمینه می‌توان از برنامه‌ایکه با همکاری سازمان تربیت بدنی ترتیب یافته یاد کرد. این برنامه که شامل حرکات و ورزش‌های باستانی است روز پنجشنبه ۲۵ آبانماه اجرا خواهد شد.

## در این شماره:

● دنیا از چشم تماشا  
مونس شبهای سکوت

● گزارش و بررسی

● برنامه پنجم توسعه عمرانی و اجتماعی ایران...  
● طیس بهشتی در کرانه کویر  
● نیکسین پایه‌های «صلح امریکائی» راستوار میکند  
● تماشای مطبوعات مهم جهان  
● ضربه آینه (۹)

● تلویزیون و ارتباط جمعی

● آئینه‌های جیبی آقای مکلوهان  
● «راديو و تلویزیون» و «ادبیات»  
● راديو تلویزیون سنگاپور  
● در راديو و تلویزیون  
● مراسم عروسی در کرمانشاه

● هنر و ادبیات

● اوگوست استریندبرگ  
● تیر به‌های آزاد (خنیای خدر - به آفتاب  
بندیش!)  
● شعر امروز دنیا  
● افسانه بیتل‌ها (۲)  
● اپرای توسکا  
● دیدار از نقاشی‌های رضا مافی در گاری  
سیجون

● تاریخ و تمدن

● سرگذشت انسان  
● ضد خاطرات

● داستان

● زیارتنامه عاشورا  
● هولویزیون  
● داستانی برای فیلم تلویزیونی (باورقی  
پلیسی)

● تئاتر

● در جهان تئاتر  
● شبی از شبهای طولانی (نمایشنامه در يك  
پرده)

● سینما

● آشفته‌نمایی به نام «فینی»  
● گفت‌وگوشدنی با داوران خردسال‌هفتمین  
فستیوال بین‌المللی فیلمهای کودکان و  
نوجوانان (تماشای نوجوانان)  
● رویدادهای سینما  
● گزارشی از هفتمین جشنواره جهانی  
فیلمهای کودکان

● کتاب

● نقد کتابهای (ناتگابارات - در کوچه  
باغهای نیشابور - شعر جنوب)

● گوناگون

● این هفته در تهران  
● چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم  
و مسأله شطرنج  
● جدول کلمات متقاطع  
● میان پرده  
● از چهار گوشه جهان  
● نامه‌هایی به سردبیر

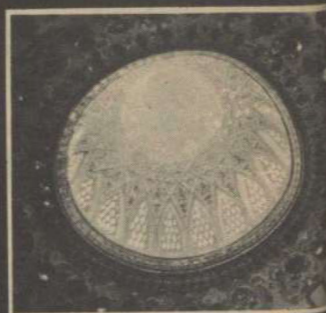
● صاحب امتیاز و مسئول: رضا قلبی ● زیر نظر: ایرج گرمین ● مسئول هیات تحریریه: نادعلی همدانی  
● طرح و تنظیم: گروه گرافیک تماشا زیر نظر قباد شویا

● دفتر مجله: خیابان تخت طاووس - چهارراه روزولت - ساختمان  
راديو تلویزیون منطقه ۷ ● ۸۲۲۵۲۹ ● صندوق پستی ۳۳-۲۰۰ ● چاپ: چاپخانه بیست و پنجمین شهریور  
(شرکت‌های افست) ● ۳۵۲۶۹ ● ۳۵۲۶۸ ● ۳۵۲۰۵۹

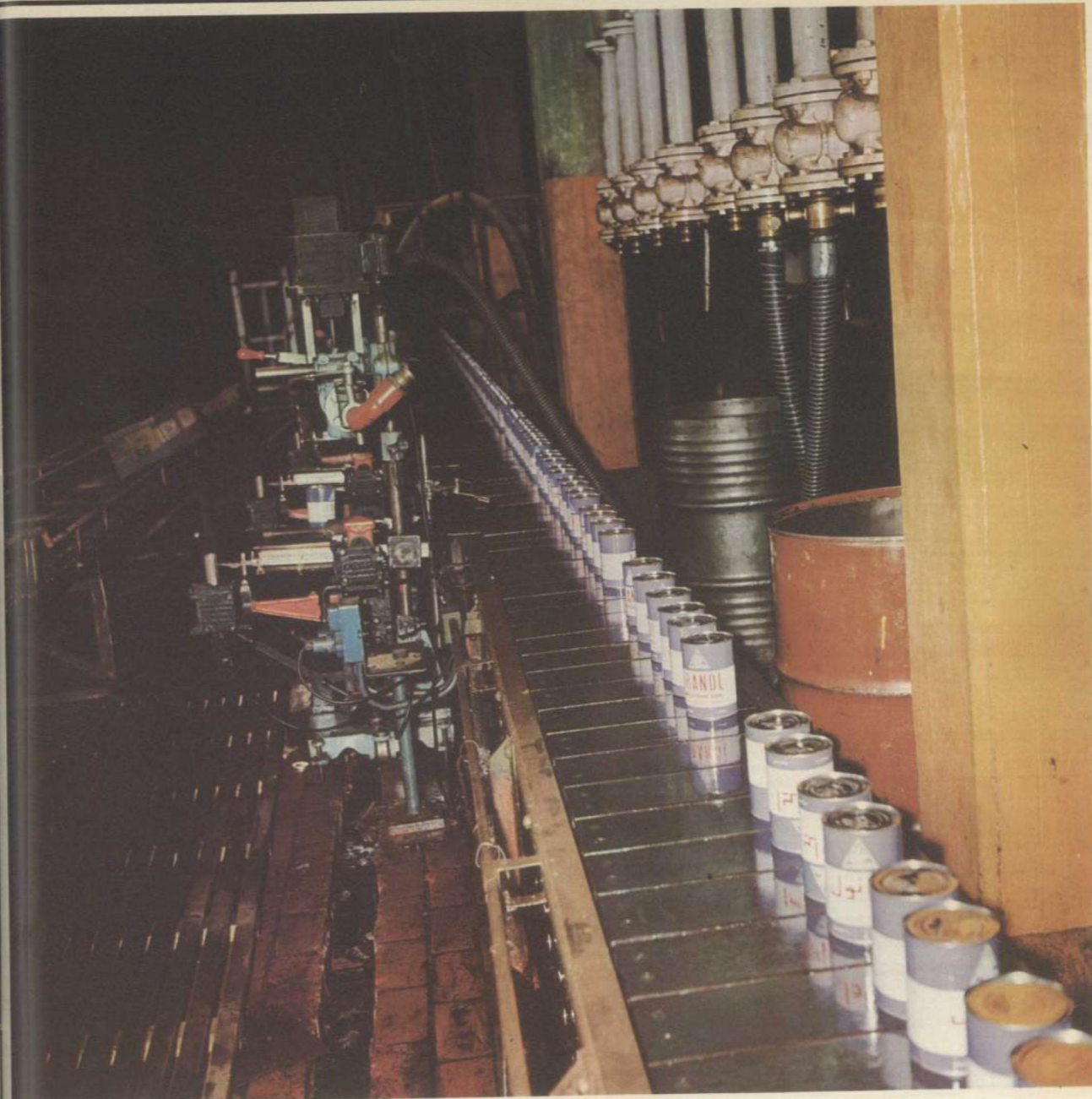
● حق اشتراك: یکساله ۹۰۰ ریال - برای دانشجویان و فرهنگیان ۷۰۰ ریال - ششماهه ۵۰۰ ریال

آبجی‌ها: دفتر مجله تماشا

# تماشا



این جلد: مناظری از شهر زیبای طیس  
رولادهای رنگی از: ایرج حائری



## روغن ایرانول

از فرسودگی اتومبیل شما جلوگیری میکند

# مونس شبهای سکوت

می‌گویند ماه خورشید را به‌زنی خواست، خورشید خواهش ماه را به گرمی پذیرفت. ماه خورشید را چندین هدیه فرستاد و سالها بانتظار تنفس که از سوی خورشید نیز پاسخی رسد، اما نه پیامی رسید و نه هدیه‌ای که نشان محبت باشد.

ماه از خورشید سخت دل‌آزوده شد و لب به‌سکایت گشود که چرا عقد محبت شکستی و رسم دوستی به‌جای نیاموردی مگر نه آنکه برای تو هدایا فرستادم اما مرا به هدیه‌ای نخواستی. خورشید پاسخ داد که ای ماه گناه از تست زبیرا پارها نزد خیاط رفتم و به اندازه تو برای تو پیراهن دوختم تا بر تو هدیه کنم اما هرپار که با پیراهن به‌نزد تو آمدم دیدم که تغییر کرده‌ای: آغاز شب شکلی داری و نیم شب شکلی دیگر و بامداد نه‌اینی و نه آن . . . . .

این داستان در عراق شهرت دارد و روزیکه رئیس جمهوری عراق یکی از رجال ملی عراق را در قصر جمهوری به‌حضور طلبید و از او یاری خواست آن رجل این قصه را برای او حکایت کرد و گفت که من قصد یاری دارم اما نمی‌دانم که چه وقت ترا یاری کنم؛ بامداد که میلیون عراق را به‌پسای کمونیستها قربانی می‌کنی یا ظهر که کمونیستها را به‌نام خائن به دارمی- کشی و عصر که ضد استعماری و شب که استعمار را در خدمتی؟! می‌گوی که چاه نفت شمال را ملی کرده‌ای و از چنگ استعمار درآورده‌ای اما آن

جعفریان

# برنامه پنجم دورانی توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران در بیست سال آینده



پنجمین برنامه توسعه عمرانی و اجتماعی ایران در پیشگاه رهبر ایران در تخت جمشید بررسی شد. در این بررسی که نخست‌وزیر و مسئولان ایران نیز در آن شرکت داشتند طرح ریزان برنامه پنجم هدف‌ها و سیاست‌های اساسی، چهارچوب مالی، مسائل نیروی انسانی و اشتغال در پنج سال آینده و حرف آخر دورنمایی اجتماعی و اقتصادی ایران را در بیست سال آینده تشریح کردند و از رهبر ایران در يك يك موارد راهنمایی و تأکید گرفتند.

در جلسات بررسی برنامه پنجم شاهنشاه، در افزایش حداقل حقوق کارمندان از ماهیانه چهارهزار ریالال به شش هزار ریال تأکید فرمودند و در زمینه‌های تغییرات مملکتی، تغییر حقوق ممالک تولید کننده نفت، لزوم توجه به منابع غیرنفتی، حداکثر بهره‌برداری از نفت ایران، مفهوم اقتصاد سالم، انضباط اداری، و عدم دخالت‌دزدگویی خصوصی مردم، فروش سهام کارخانه‌ها، جذب عناصر ددر بخش خصوصی، چون هر بار ضمن طرح مسائل برنامه‌ریزان را هشدار دادند.

در همین حال نخست‌وزیر نیز در گزارشی برنامه پنجم توسعه‌ی عمرانی و اجتماعی ایران را يك برنامه «ویژه» خواند و گفت: «میزان سرمایه‌گذاری دولت در بخش خصوصی در این برنامه از تمام سرمایه‌ای که در بیست سال گذشته و در چهار برنامه قبلی بکار رفته فرونی خواهد گرفت».

هنگامی به اهمیت این «فرونی گرفتن» بیشتر آنگاه می‌شویم که می‌خوانیم مدیر عامل سازمان برنامه می‌گوید: «حجم اعتبارهای این برنامه عظیم بیش از يك و نیم برابر مجموع اعتبارهای چهار برنامه گذشته است».

## تاکید بر اولویت‌های کشاورزی

در پنجمین برنامه توسعه عمرانی و اجتماعی ایران بیش از هر مسئله‌ای بر امور کشاورزی و مکانیزه کردن کشاورزی در روستاهای ایران توجه شده درحالی‌که ایجاد تخصص و مهارت و تعمیم انواع آموزش‌های مدیریت نیز نادرید گرفته شده است.

در این برنامه به مدارس حرفه‌ای اهمیت زیادی داده شده و پیش‌بینی شده در آینده با ایجاد هرچه‌بیشتر این مدارس دانش‌آموزان دبیرستان‌ها وارد مدارس حرفه‌ای شوند و نیازهای فنی ایران را برآورند. مسئله افزایش قیمت‌ها و ایجاد رابطه آن با حداقل میزان حقوق از جمله دیگر مسائلی است که در کنار گسترش آموزش و پرورش در سطح مملکت و افزودن بر دانشکده‌های فنی مورد توجه قرار گرفته است.

در برنامه پنجم هم‌چنین آبادانی و عمران نوردترین

روستاهای ایران نادرید گرفته شده و بخصوص عمران و آبادی سواحل دریای جنوب و سرمایه‌گذاری‌های عظیم در این مناطق در رأس این برنامه قرار دارد. با توجه با ایجاد صنایع سنگین به نحوی برنامه‌ریزی شده که ایران از صورت يك کشور واردکننده بیرون بیاید و خود کشوری صادر کننده شود.

از دیگر نکات مهم که در طرح برنامه پنجم مورد توجه قرار گرفته و برای آن برنامه‌ریزی شده، امور مربوط به مسکن است که اعتبار قابل توجهی برای آن پیش‌بینی شده است.

در این مسئله بخصوص به خانه‌سازی برای افراد کم درآمد توجه بیشتری شده است.

پنجمین برنامه توسعه عمرانی و اجتماعی ایران در چندروز آینده بوسیله نخست‌وزیر به مجلس داده میشود تا پس از تصویب سنا و مجلس شورای ملی برای اجرا به دولت ابلاغ شود.

این برنامه از آغاز سال آینده به اجرا گذاشته خواهد شد. بررسی این برنامه‌های عظیم که ایران را چند سال بجلو میراند از مهم‌ترین برنامه‌های رهبر ایران در مدت اقامتشان در شیراز بود. شاهنشاه در هفته پرنمر اقامتشان در جنوب دو روز در جزیره خارک و پنج روز در شیراز بودند.

## يك درياچه برای هر شهر



در هفته پرنمر سفر رهبر ایران به خارک و شیراز، «سد داریوش کبیر» دوازدهمین سد بزرگ ایران در نزدیکی شیراز دریچه‌اش گشوده شد و آب‌های اندوخته‌اش ب مردم آن سامان زندگی بخشید و «مروندشت» را پوشاند

## ۳۳۰۰ میلیون ریال اعتبار

«سد داریوش کبیر» که در حصار از جنگل و کوه در یکصد کیلومتری شمال غربی شیراز و به دست هیوطان ما ساخته شده نخستین پایه‌هایش در هزارویسصد و چهل و پنج و پنج و اعتباری در حدود سه میلیارد و سیصد میلیون ریال گذاشته شد و اینک با مهار کردن آب‌هایی که هدر میرفت بهره دانه است.

این سد که بر روی رودخانه «کر» بسته شده‌است شصت متر بلندی دارد و ظرفیتش يك میلیارد متر مکعب است.

از دیگر مشخصات فنی «سد داریوش کبیر» سرریز بتنی یکصد و پنجاه متری، و ظرفیت تخلیه سه‌هزار متر مکعبی است که قادر است تا چهارهزار و دویت متر مکعب آب را در هر ثانیه تخلیه کند.

## بهره‌های «سد داریوش کبیر»

جلوگیری از طغیان رودخانه کر، بهبود و تکمیل آبیاری چهل و يك هزار هکتار اراضی منطقه، تولید برق آبی با تولید سالانه چهل و نه میلیون کیلووات‌ساعت، کمک به تأمین آب مشروب شهر شیراز به میزان بیست و پنج میلیون متر مکعب در سال، تأمین نه میلیون متر مکعب آب مورد نیاز کارخانه کود شیمیایی و در آخر ایجاد مراکز تفریحی و ورزشی در اطراف سد برای استفاده مردم، از جمله بهره‌هایی است که «سد داریوش کبیر» با مهار کردن آب‌هایی که به هرز میرفت به هیوطان شیرازی ما میدهد.

## سدهای دیگر

هم اکنون با آغاز بهره‌برداری از «سد داریوش» دوازده سد بزرگ در ایران داریم که در کار آبادانی و عمران سرزمین ما نقش سازنده و حیاتی دارند. «سد محمدرضا شاه» دز - «سد شهبانو فرح» سفید رود - «سد امیرکبیر» کرخ - «سدشیراز پهلوی» همدان - «سد شاه‌اسماعیل» گلپایگان - «سد فرحناز پهلوی» لریان - «سد شاه‌عباس» اصفهان - «سد شافور اول» مهاباد - «سد کوروش کبیر» رضائیه - «سد ارس» و «سد وشمگیر» گرگان - آب‌بندهائی هستند که دریچه‌هایشان، سرسبزی، خرمی و زندگی می‌بخشد و با دست ایرانی ساخته شده است.

## پنج سد در برنامه

اضافه بر این‌ها پنج سد دیگر با نام‌های «سد رضا شاه کبیر»، خوزستان - «سد میناب»، بندرعباس - «سد نادرشاه»، تنگ‌تکاب - «سد جیرفت»، کرمان - «سد لار» نزدیکی تهران - در برنامه‌های سد سازی پیش‌بینی شده که هم اکنون «سد رضاشاه کبیر» در خوزستان در دست ساختمان است و بزودی آماده بهره‌برداری خواهد شد.

## يك درياچه برای هر شهر ایران

رهبر ایران هنگامی که در شیراز «سد داریوش کبیر» را می‌گشودند فرمودند: «با برنامه‌ی سدسازی کشور در حقیقت بزرگ ایران يك دریاچه می‌دهیم تا علاوه بر تأمین برق و مصارف کشاورزی مردم بتوانند در این محل تفریح و از آن استفاده کنند»

تا آغاز بهره‌برداری از سدی دیگر و سدهائی دیگر.... منصور شمس



باغ گلشن و پلیکان مروفت



باغ گلشن

## طیس بهشتی در کرانه کویر

دورنمایی از شهر طیس

عکسها از: ایرج حائری



رسیدن به آسایش و راحت پس از تحمل رنجی توانفرسا، دستیابی به آبی گوارا بعد از عطشی جانکاه، وصول به سایه باغی پرگل و درخت در انتهای راهی طولانی زیر تابش آفتابی سوزان در میان برهوتی خشک و بیجان، چه لذتی و چه سعادت به شما می‌بخشد؟

در طیس، مسافر خسته‌جان این لذت و خوشی را با تمام جسم و جان احساس میکند.

طیس، بهشتی نامنتظر در کرانه دریای شن و گرما و تشنگی است.

مسافری که رهسپار برهوت کویر است که بیکرانه بنظر می‌رسد و دیده را از دیدن پشیمان میکند، باور نمی‌کند که ناگهان از میان کوه‌های شن، باغ فردوسی

سربرمی‌آورد که درخت چنار و نخل را در کنار هم می‌پرورد و سرشاری جویبارش داغ سراب کویر را از دل می‌زاید و لطافت هوایش هوس نفس کشیدن و عمیقتر نفس کشیدن را بجان خستاش می‌ریزد. اما چه باور بکند و چه نکند او باین بهشت دل‌انگیز می‌رسد؛ به طیس گلشن.

طیس (گلشن) در جنوب‌غربی استان خراسان و شمال شرقی فرمانداری کل یزد، شهری است دلپسند که با چهار فصل منظم و هوای دلنشینش، بخصوص در فصل بهار، مردم زیبارست خراسان را بسوی خود میکشاند. شبهای طیس از زیبایی و شکوه خیال‌انگیزی برخوردار است.

طیس... شب‌هنگام، در نور مهتاب،

زنده‌ترین صحنه‌های داستانهایی هزارویکتسب را مجسم می‌سازد. دیوار گلین خانه‌ها، کوچه‌های خلوت، جوی‌های پرآب، صف درختان نخل، شبخ بادگیرها، آسمان درختان و پرستاره، فریاد مرغ حق و سکوت نیرومند شهر؛ همه عوالم افسانه‌های هزارویکتسب را در خاطر زنده میکنند. همین منظره فشنگ نخلها و سکوت و پاکیزگی کوی و یزرز و اعتدال هوای بهار، بسیاری از مردم شهر - های خراسان را به طیس میکشاند و ایام عید را در کام آنان گوارا میکند.

طیس شهری است کوچک و پاکیزه با کوچه‌های گلی که بعضی جاها مسقف است و جویی پرآب که از کنار خیابان میگذرد. آب شهر از چشمه است که به باغ گلشن

میریزد و از آنجا شهر را سیراب میکند. باغ گلشن، باغی است زیبا که در آن درخت سرو و چنار و نخل خرما کنار هم روئیده‌اند و سردری تماشایی دارد. این باغ در منتهالیه شمال شرقی شهر قرار دارد که تنها گردشگاه مردم طیس است.

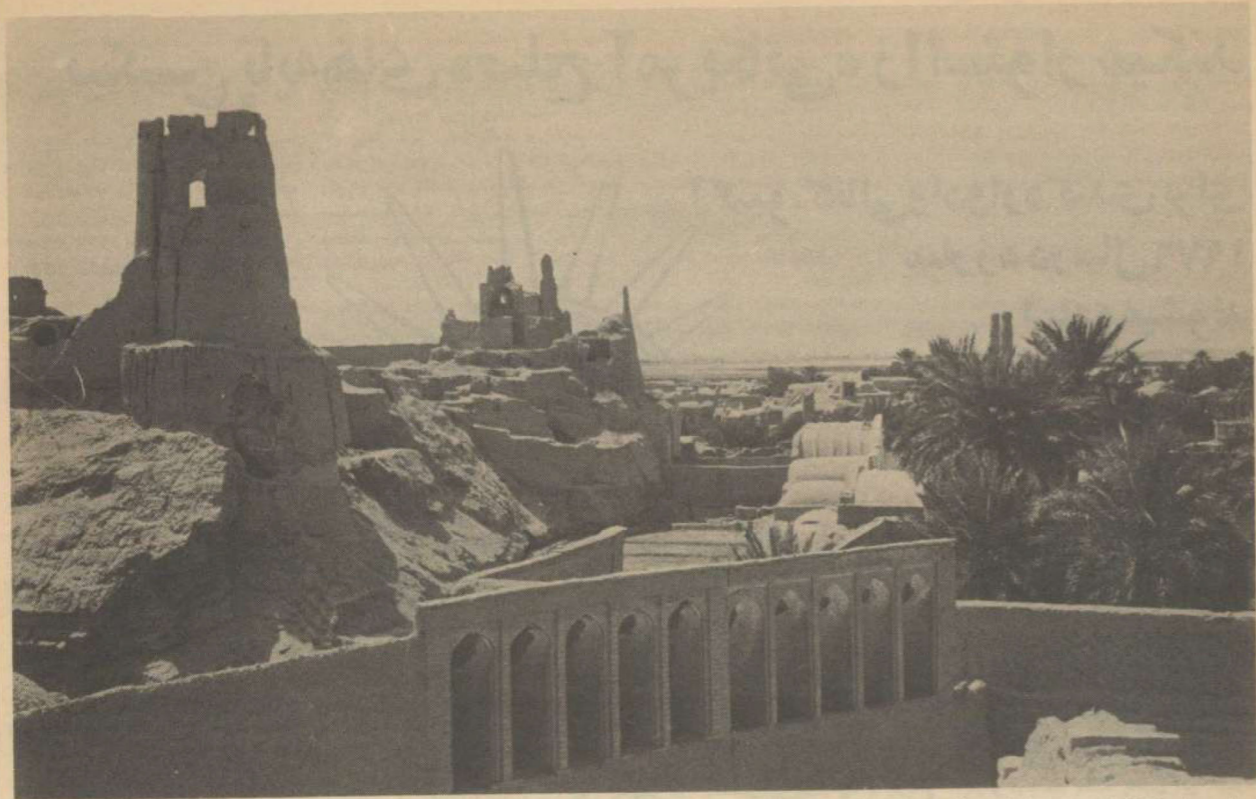
از دیدنی‌های این شهر، که آنهم در باغ گلشن جاگرفته، پلیکانی است که معلوم نیست چگونگی و از کجا چنین پناهگاه دل‌انگیزی را در کنار کویر چسته است. مردم معتقدند که طوفان باعث شده این پرند در این شهر بنشیند و ماندگار شود. و عده‌ای می‌گویند که این پرند - که گویا در تمام ایران منحصر بفرد است - جفتی هم داشته که ظاهراً مرده یا ناپدید شده است. پسر صورت، این پلیکان ارمغانی است آسمانی

برای سرگرمی و تفریح مردم طیس.

طیس شهری است تاریخی که در بسیاری از آثار گذشتگان از آن یاد شده است که در قدیم دو طیس بوده بنام‌های طیس گیلکی و طیس مسینان که در مجموع «طیسین» نامیده می‌شده است.

«ابن حوقل» در «صورة الارض» می‌گوید: «طیسین شهری کوچکتر از قاین و ناحیه‌ای گرمسیر و دارای نخلستان و حصن است. بناهای آن از گل و آب آن از قنات و نخلستانهایش بیشتر از باغهای قاین است و قهنگز (کهن‌دژ) ندارد.»

«محمدالله مستوفی» می‌گوید: «طیس گیلکی شهری است کوچک و از اقلیم سیم است. در هفت روزه راه یزد



در طیس به علت فرازگرفتن در مسیر بادهای شش‌گویی بادگیرهای زیادی ساخته شده است



نمایی از شهر زیبای طیس



یکی از بادگیرهای عظیم طیس

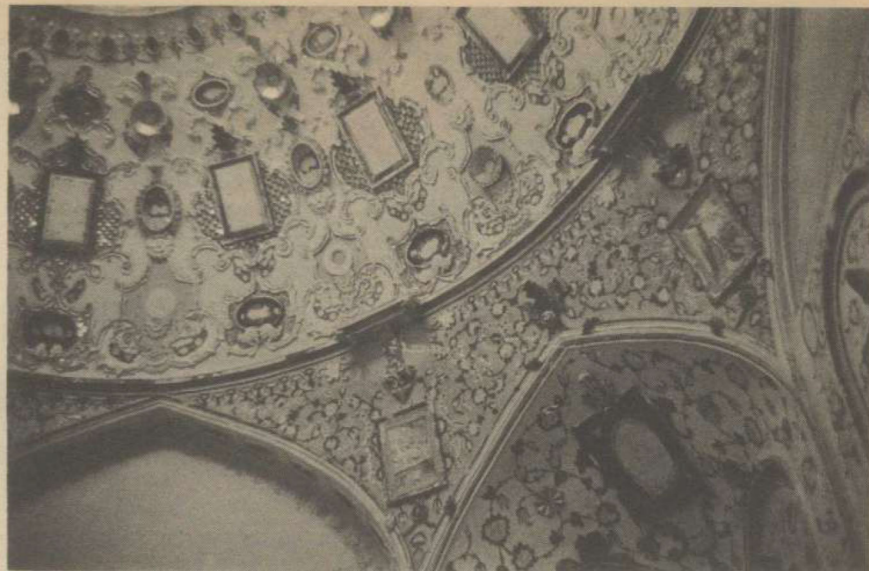


کوشه‌ای از خرابه‌های قلعه طیس



قسمتی از کوشه‌های طیس مسقف است

در طیس چند خانه قدیمی وجود دارد. این دو تصویر، گوشه‌هایی از آئینه‌کاری، نقاشی و گچ‌بری‌های سقف و دیوارهای یکی از این خانه‌ها را نشان میدهد.



نمایی از قلعه طیس

مردم طیس، امروزه علاوه بر پلیکان

باغ‌گلشن، وسیله تفریح و سرگرمی دیگری هم دارند: پسرمردی که در خرابه‌های قلعه زندگی میکند، از مردم گریزان است، شعر میگوید و مردم او را دیوانه میدانند و بیچه‌ها سربرش میگذارند و آزارش را تفریح خود میدانند!

\*\*\*

برای تهیه این مطلب از کتابهای زیر:  
آسمان کویر (تألیف علی‌اصغر مهاجر) -  
فرهنگ آبادیهای ایران (تألیف دکتر لطفاله مخمبایان) -  
صورت‌الارض (ابن‌حوقل) و تاریخ ادبیات ایران (تألیف دکتر ذبیح‌اله صفا) بهره بردم.

۵۰

در طیس بقایای قلعه‌ایست که گویا

از قلاع اسمعیلیه و پناهگاه پیروان حسن صباح بوده است؛ با دیوار و دروازه و چند برج و راهروهای مفصل و تودرتو و خانه‌ها و آب‌انبارها و قصر حاکم و...  
مردم محل میگویند این قلعه را از

روی ارگ هرات ساخته‌اند و اگر یگانهای پادروان آن میگذاشته در راهروهای بیچ‌در بیچش گم میشده است.

در تواریخ، بخصوص در عهدسلجوقیان بارها به اسم طیس برمیخوریم و اینکه پیروان مسلک باطنی باین شهر پناه میرده‌اند. «باطنی جنوب خراسان تحت ریاست اسمعیل گیلکی در طیس حکومت میکردند...»

\*\*\*

است و هوایش بغایت گرم است. و خرما و ترنج و نارنج بسیار باشد و در خراسان غیر از آن جایی نیست و آیش از چشمه‌ایست که مقدار دو آسیاگردان آب آن باشد. حصاری محکم دارد و در جوار آن علف نیست...  
و ناصر خسرو علوی از این شهر چنین یاد میکند:

«خرماستانها باشد و بساین و در آن وقت امیر آن شهر گیلکی بن محمد بود و بشمشیر گرفته بود و عظیم این و آسوده بودند مردم آنجا چنانکه بشب در سراهانینستند و ستور در کوی‌ها باشد، با آتکه شهر را دیوار نباشد و هیچ زن را زهره نباشد که با مرد یگانه سخن گوید و اگر گفشی هر دو را بکشند و همچنین دزد و خونی نبود از پاس و عدل او.»

# نیکسن پایه‌های «صلح آمریکائی» را استوار میکند

## آگنیو، کانالی وادوارد کندی برای مبارزه در سال ۱۹۷۶ آماده میشوند



انتخاب دوباره نیکسن به ریاست جمهوری آمریکا - برای دوره چهارساله‌ای که از ۴۰ دی امسال شروع میشود و در بیستم دی ۱۳۵۵ پایان میگیرد - یکی از مهمترین وقایع سال بود. ولی هیجانی که این انتخاب دوباره پراکنجیت با اهمیت آن تناسی نداشت، چون هیچکس - حتی مک گاورن - در پیروزی نیکسن تردید نداشت. نیکسن اینک چهارسال دیگر فرصت دارد که پایه‌های نظام «صلح آمریکائی» را در جهان مستقر کند. ولی پیش از آن باید در فکر برقراری صلح در هندوچین باشد. در هفته‌های پیش از انتخابات، نیکسن و مشاورش - هنری کیسینجر - شتابزده برای برقراری صلح در ویتنام کوشیدند - یا دست کم وانمود کردند که چنین میکنند - حقیقت این بود که نیکسن بی‌جوجه قصد نداشت توافقی را که در مذاکرات کیسینجر و له‌دوکتو بدست آمده بود، رسمیت بخشد. بدون تردید او مشاور هوشمندش میدانستند که این توافق قابل اجرا نیست. چون شرایطی که در آن در نظر گرفته شده بود، با تسلیم بقید و شرط آمریکا و ساینگ فاصله چندانی نداشت. اما پذیرفتن این توافق دو خاصیت داشت. از یک طرف حمله تبلیغاتی دمکراتها را بی‌اثر میکرد که میگفتند نیکسن قصد برقراری صلح در ویتنام را ندارد و از سوی دیگر راه را بر تئیه یک توافق قابل پذیرش می‌گشود.

عدم اشاره به خروج نیروهای ویتنام شمالی از ویتنام جنوبی، مسکوت نهادن مسئله کنترل سرزمین‌هایی که در دوران آتش‌بس، در جنوب، بدست کمونیستها می‌افتاد، نادیده گرفتن مسئله ادامه جنگ در لاوس و کامبوج و نیز کنار نهادن حکومت ساینگ از مذاکرات صلح، نقطه‌های ضعف طرح «له‌دوکتو» و کیسینجر است. مخالفت ساینگ با این طرح قطعی بود و آشکار بود که مشاور نیکسن باسفر به ساینگ نمی‌تواند وان‌تیو را به پذیرش طرح و دارد که بواقع حکم سرنگونی حکومتش بود. نیکسن بسیار حسابگرانه عمل کرد. طرح صلح را پذیرفت و گناه عدم اجرای آن را بر گردن «وان‌تیو» نهاد و در عین حال موقعیت وان‌تیو را تضعیف نکرد، چون او دلایل قابل‌قبولی برای رد این طرح داشت. پس از آنکه معلوم شد طرح صلح در شکل کنونی قابل اجرا نیست، رئیس جمهوری آمریکا و همکارانش با تاکید

حکومت نیکسن می‌تواند روابط نزدیکی - دست کم در زمینه اقتصادی - داشته باشند، بیشک هائوی را برای کنار آمدن، با واشینگتن و لاجرم ساینگ زیر فشار خواهند نهاد.

نیکسن بدون تردید از راه صلح‌پاز نخواهد گشت، او اینک با آرامش خاطر در میان پنج خواهد بود که از هائوی امتیازها تا آرامش و همکاری بر روابط بین‌المللی است موافقت با خروج نیروهای ویتنام شمالی از ویتنام جنوبی، لاوس و کامبوج.

به عقیده برخی از ناظران، هائوی‌گر در زیر فشار بهیاران و محاصره بنادرش به‌زانو در نیامده باشد، به‌دادن این امتیازها رضا نخواهد داد.

۴۵ سال است که همه‌جا صحبت از خستگی نیروهای ویتنام شمالی است، در حالیکه هم‌اکنون ۱۴ لشکر ارتش این کشور در سه کشور شبه‌جزیره هندوچین از آمادگی جنگی کامل برخوردارند. ساینگ اصرار دارد که این نیروی عظیم هم‌زمان با برقراری آتش‌بس به ویتنام شمالی بازگردد، در حالیکه بعقیده کمونیستها فقط حضور همین نیروست که اجرای مقررات آتش‌بس و توافق صلح را تقصیر می‌کند.

در چنین شرایطی اگر نیکسن واقعا خواهان آن باشد که پای آمریکا را از جنگ هندوچین بیرون بکشد، در برابر پافشاری وان‌تیو چاره‌ای جز برقراری صلح جداگانه با هائوی در ازاء آزادی اسیران آمریکائی نخواهد داشت و در این صورت جنگ سوم هندوچین میان ویتنام شمالی و ویتنام جنوبی - بدون دخالت آمریکا - آغاز میگردد.

اما بنظر نمی‌آید که نیکسن این راه را انتخاب کند و وفادارترین متحد آمریکا در شرق دور را تنها بگذارد. نیکسن همواره از «صلح شرافتمندانه» در ویتنام دفاع کرده و نظریه «صلح فوری» را که از جانب ملک گاورن مطرح‌شده بود، مردود شمرده است. او اینک می‌تواند بری رسیدن به هدف خود یعنی «صلح شرافتمندانه» به جنگ در ویتنام ادامه دهد، چون آمریکائی‌ها سیاست ویتنامی او را تصویب کرده‌اند.

۳- مخالفت وان‌تیو با طرح پیشنهادی، موقعیت او را به‌عنوان یک ناسیونالیست در درون کشورش تحکیم کرده است و دیگر کمونیستها نمی‌توانند از امتیاز رویرو بودن با یک حکومت ضعیف در ساینگ برخوردار باشند.

۴- شوروی و چین که میدانند با ویتنام به‌امضا، نخواهد رسید.

مخالف حاکمه چین و شوروی داشته است، کار برقراری صلح در ویتنام را به‌انجام رساند. راجرز و کیسینجر درین هفته‌های اخیر به صراحت ابراز امیدواری کرده‌اند که از میزان کمک نظامی شوروی و چین به ویتنام شمالی کاسته شده و در نتیجه هائوی ناچار می‌شود سیاست معتدل‌تری در پیش گیرد. کاخ سید اینک از هائوی دو امتیاز میخواهد:

۱- تقارن برقراری آتش‌بس در سه کشور هندوچین.

۲- خروج تدریجی نیروهای ویتنام شمالی از ویتنام جنوبی و مشخص و محدود شدن مواضع این نیروها در لاوس و کامبوج.

### خطوط اصلی سیاست نیکسن

رئیس جمهوری «جدید» آمریکاقصد دارد در چند سال آینده پایه‌های تفاهم میان پنج قدرت بزرگ جهانی را فراهم آورد تا آرامش و همکاری بر روابط بین‌المللی حکومت کند. به عقیده نیکسن این پنج‌قدرت بزرگ عبارتند از: آمریکا، شوروی، چین، ژاپن و بازار مشترک اروپای غربی که اینک با نه عضو بزرگترین قدرت اقتصادی جهان است.

از نظر سیاسی نیکسن به‌سه قطب بزرگ‌نظر دارد: واشینگتن - مسکو و یکن. هدف نیکسن در این زمینه اعضای قرارداد محدودیت سلاح‌های استراتژیک با شوروی و برقراری روابط محکم اقتصادی با شوروی و چین است که نتایج سیاسی مهمی در پی خواهد داشت. نیکسن همچون تمام رؤسای جمهوری آمریکا در سالهای بعد از جنگ بین‌المللی دوم استراتژی سیاسی «اتر-ناسیونالیسم» را برگزیده است.

در زمینه نظامی نیکسن در چهارسال اول حکومتش از حضور نظامی آمریکا در خارج ازین کشور کاسته است و اولین توافق محدودیت تسلیحات هسته‌ای با شوروی به آمریکا امکان داد که از بودجه ایجاد سیستم دفاعی ضد موشکی بکاهد. اما تمام این صرفه‌جویی‌ها صرف تحقیق در زمینه سلاح‌های کارآمدتر شده است. نیکسن قصد دارد سیاست «مذاکره و تفاهم» را در حالی ادامه دهد که آمریکا در موقع قدرت نشسته باشد. گذشته از این نیکسن اینک در اجرای سیاست «صلح آمریکائی» که بر پایه «مذاکره و تفاهم» استوار است، می‌تواند بر پیروزی انتخاباتی درخشانش هم‌تکی کند. او در تاریخ آمریکا پنجین کسی است که با بیش از شصت درصد آراء مردم به کاخ سفید راه می‌یابد.

در سال ۱۹۴۶ فرانکلین روزولت که برای دومین بار انتخاب میشد، بیشتر از ۴۷ میلیون رأی آورد و صاحب ۵۴۴ رأی کالج انتخاباتی شد، در حالیکه رقیب جمهوریخواهی «آلفرد لاندن» فقط ۱۶ میلیون و ۶۷۹ هزار رأی داشت و هفت نقت از اعضای کالج انتخاباتی از او حمایت میکردند. روزولت در آن زمان صاحب آراء ۴۶ ایالت از ۴۸ ایالت آمریکا شد (آلاسکا و هوائی در آن

زمان جزء ایالات نبودند). پیش از روزولت در سال ۱۹۱۲ «وودرو ویلسن» دمکرات ۶۰/۴ ودر سال ۱۹۳۰ «هار دینک» جمهوریخواه ۶۰/۶ در صد آراء را بدست آورده بودند. در سال ۱۹۶۴ جانسن نامزد دمکراتها متجاوز از ۴۴ میلیون رأی مردم و ۴۸۶ رأی کالج انتخاباتی را بدست آورد، در حالیکه سهم رقیب جمهوریخواهش گلدواتر اندکی بیشتر از ۲۷ میلیون رأی مردم و ۵۴ رأی کالج انتخاباتی بود.

در انتخابات امسال نیکسن با ۶۱ درصد آراء مردم و ۵۴۱ رأی کالج انتخاباتی پیروز شد در حالیکه مک‌گاورن فقط ۱۷ رأی کالج انتخاباتی را بدست آورد.

به عقیده بسیاری از کارشناسان امور امریکه، پیروزی اخیر نیکسن ازین پس به او فرصت میدهد آنچنان باشد که میخواهد. نیکسن در اولین دوره حکومتش مجبور بود برای بدست آوردن محبوبیت تلاش کند تا بتواند یکبار دیگر انتخاب شود. ولی چون دیگر بوجوب قانون اساسی آمریکا نمی‌تواند برای سومین بار در مبارزه انتخاباتی شرکت کند، فرصت خواهد داشت که فارغ از قید

و بندهای تبلیغاتی سیاست خود را به‌مورد اجرا گذارد. او قصد دارد اکثریت جدیدی در آمریکا بوجود آورد. اکثریتی که در آن جمهوریخواه، دمکرات و مستقل در کنار یکدیگر باشند و در این کار تا حدود زیادی موفق شده است. این اکثریت بزرگ به‌دور از جنجال‌های سیاسی در طلب افزایش رفاه خود و فزونی قدرت و حیثیت جهانی آمریکاست. نیکسن اینک به‌عنوان مردی که از بازبهای انتخاباتی فارغ است و به‌حمایت اکثریت عظیمی از مردم کشورش متکی، می‌تواند آمریکا را در رسیدن به این هدفها یاری دهد. او میخواهد در برابر آمریکائیان در سال ۱۹۷۶ - پایان دوران دوم ریاست



جمهوریش و پایان دومین سده استقلال آمریکا - افق دل‌انگیزی گسترده باشد. نیکسن از هم اینک راه خود را به تاریخ گشوده است: اولین رئیس جمهوری آمریکا که به‌پکن و مسکو سفر کرد. کسی که توانست راه را بر محدودیت سلاح‌های استراتژیک بگشاید و مسئله برلن را حل کند و فصل کند. ولی برای برقراری «صلح آمریکائی» در جهان، نیکسن باید کارهای بسیار دیگری انجام دهد که مهمترین‌شان پایان دادن به جنگ ویتنام است.

در مورد سرانجام جنگ ویتنام هیچ اظهارنظری نمی‌توان کرد: جنگ ادامه می‌یابد؟ راهی برای صلح پیدا میشود؟ اگر صلح برقرار شود تا چه زمان پایدار میماند؟ به عقیده «تاتو» تفسیر نویس لوموند اگر در ویتنام صلح بر مبنای توافق کیسینجر و له‌دوکتو برقرار شود، وقوع جنگ سوم هندوچین - میان ساینگ و هائوی - حتمی است. در برابر این احتمال‌ها به‌شورای میتوان روش نیکسن را پیش‌بینی کرد.

مسئله دیگری که در برابر رئیس جمهوری آمریکا قرار دارد بحران خاورمیانه غربی است. اگر قرار باشد نیکسن سیاست «صلح آمریکائی» را ادامه دهد، بدون تردید باید راهی برای برطرف کردن بحران روابط اعراب و اسرائیل بیابد و در این راه به همکاری شوروی نیاز فراوان دارد. میان مسکو و واشینگتن درین زمینه اختلاف نظر هست و این اختلاف را آشتی‌ناپذیری متحدان دو قدرت بزرگ در خاورمیانه غربی تشدید میکند.

نیکسن نمی‌تواند اسرائیل را به‌ترك همه سرزمین‌های اشغال شده وا دارد و مسکو قادر نیست اعراب را به‌دست کشیدن از سرزمین‌های از دست رفته راضی کند و در عین حال آمریکا و شوروی قادر نیستند پای خود را از گرداب این بحران بیرون بکشند.

بدین سبب این پرسش مطرح می‌شود که آیا بحران خاورمیانه بزرگترین مانع در راه اجرای سیاست «مذاکره و تفاهم» نیکسن نخواهد بود؟

مصاحبه‌ای که نیکسن اندکی بعد از پیروزی با «واشینگتن ایونینگ استار» انجام داد، تا حدودی میتواند سیاست او را در چهار سال آینده حکومتش روشن کند. او در مورد ویتنام گفت: «من یقین دارم و شما میتواند به‌گفته من استاد کنید که بزودی توافقی برای برقراری صلح در ویتنام بدست می‌آید. نیکسن افزود: «ما به کمک اقتصادی نظامی به کشورهای متحدمان در جنوب شرقی آسیا ادامه میدهم، چون کمونیستها کمک به ویتنام شمالی را قطع نمی‌کنند.»

رئیس جمهوری آمریکا اعلام کرد که قصد دارد در پایان جنگ برای ترمیم خرابی‌ها به کشورهای هندوچین کمک کند. گویا آمریکا ۲/۵ میلیارد دلار به ویتنام شمالی و ۵ میلیارد دلار به ویتنام جنوبی لاوس و کامبوج خواهد داد.

روابط آمریکا با اروپای غربی توسعه خواهد یافت. نیکسن پس از اشاره به کنفرانس امنیت اروپا و مسئله کاهش متقابل نیروهای آمریکا و شوروی در اروپا تاکید کرد که جمع میشوند که در انتخابات امسال از استراتژی اهمیت زیادتری خواهد داشت. نکات دیگری که نیکسن در این مصاحبه بدان‌ها اشاره کرد، بدینترتیبند:

● آمریکا به مذاکره با چین - اگر چه طولانی باشد ادامه میدهد و در روابط دو کشور واقعه نامنتظری روی نخواهد داد. ● در روش آمریکا در قبال کوبا تغییری داده نمی‌شود، مگر اینکه کوبا روش خود را نسبت به آمریکای لاتین و ایالات متحده عوض کند و این به‌گمان نیکسن محتمل نیست.

● آمریکا برای بحران خاورمیانه اهمیت ویژه‌ای قائل است، چون عقیده دارد که علیرغم برقراری آتش‌بس هر لحظه ممکن است جنگ میان اعراب و اسرائیل آغاز شود. در ضمن احتمال دارد که در چهارسال آینده نیکسن به اروپا سفر کند، از برژف در آمریکا پذیرائی کند و مذاکراتی با رهبران چین و ژاپن انجام دهد.

### دستگاه حکومتی

نیکسن همانطور که در برنامه سیاسی‌اش دیدیم - دست کم در ظاهر - قصد ندارد در دوران جدید حکومتش - همچون دور گذشته رفتار کند و با حرکت‌های پیش‌بینی نشده توجه جهانیان را بخود جلب کند.

همین روش در دستگاه حکومتی آمریکا نیز بکار بسته میشود. نیکسن در سال ۱۹۶۹ دوازده وزیر برگزید و از این عده اینک فقط چهار نفر به همکاری با او ادامه میدهند:

ویلیام راجرز، وزیر امور خارجه - ملوین لرد، وزیر دفاع، جرج رامن وزیر مسکن و امور شهری - جان ولپ وزیر حمل و نقل. لرد و رامن که خود ابراز تمایل به کناره‌گیری کرده‌اند، با احتمال زیاد کابینه نیکسن را ترك خواهند کرد. گفته میشود «کنترانش» وزیر دفاع خواهد شد و «وانتر واشینگتن» سردار و واشینگتن به‌عنوان اولین عضو سباهوست کابینه نیکسن، جای «رامن» را خواهد گرفت.

در این دوره هم چون دوره گذشته مره‌های اصلی دستگاه حکومتی نیکسن سه مشاور او خواهند بود: «باب هلدمان» که در واقع رئیس ستاد ریاست جمهوری است، و «هنری کیسینجر» که مشاور امور امنیتی و سیاست خارجی است. این‌هرسه منشا آلمانی دارند و بهمین جهت اطرافیان نیکسن به‌هطنز می‌گویند: «رئیس جمهوری در پشت دیوار برلن پنهان شده است!»

وضع راجرز درین میان روشن نیست. این دوست بسیار نزدیک نیکسن در واقع بر اهمیت‌ترین وزیر امور خارجه آمریکا در سالهای بعد از جنگ است، چون بیشتر وظایف او را کیسینجر انجام میدهد. در ویتنامتکین می‌گویند چند ماه دیگر راجرز عضو دادگاه عالی آمریکا میشود و معلوم نیست چه کسی جای او را خواهد گرفت. این را هم بگوئیم که به عقیده بسیاری از ناظران «اسپیرو آگنیو» معاون نیکسن در سال ۱۹۷۶ نامزد جمهوریخواهان در انتخابات خواهد بود. در حزب دمکرات دست‌راستی‌ها تدریجاً در اطراف جان کانالی جمع میشوند که در انتخابات امسال از نیکسن حمایت کرد و جناح لیبرال ادوارد کندی را - اگر به‌پذیرد - برهبری برخواهد گزید.

## صدا و تصویر: از «تنگا» تا «ترکیه» و از «فی جی» تا «مصر» رادیو تلویزیون در قاره آسیا گزارش از: سیروس رامتین

اجتماع مدیران و رؤسای رادیو تلویزیون-های کشورهای آسیایی در نهمین اجلاس (اتحادیه رادیو تلویزیون) که مهر ماه گذشته در تهران برگزار شد نخستین اجتماعی چنین متشکل در نوع خود بود که در پایتخت کشور ما تشکیل مییافت. در این اجتماع که نمایندگان کشورهای آسیایی بعنوان اعضای اصلی و جمعا ۱۲۸ نماینده از کشورهای اروپائی، آسیایی، آمریکائی و آفریقائی بعنوان عضو و میهمان و ناظر شرکت جستند تصمیمات مهمی گرفته شد که در شماره های قبیل تماشا درباره آنها بحث کردیم.

در این رهگذر، آشنائی نمایندگان این کشورها که بدور یک میز برای پیبود و پیشرفت و توسعه کار خود نشست و گفتگو کردند، نتایج دیگری نیز برای هر یک از آنها داشت که در جای خود اوزنده و لمر بخش بود. آشنائی با سازمانهای یکدیگر راه میتوان از آنجمله بر شمرد که گامی استوار در راه تبادل تجربه و آگاهی بود. ما برای اینکه خوانندگان مشتاقان وسائل ارتباط جمعی هستند از این آشنائی بی بهره نمانند از همکار خود، سیروس رامتین که مسئولیت اتحادیه های بین المللی رادیو تلویزیون را در سازمان ما به عهده دارد خواستیم که در هر شماره از تماشا گزارشی از سازمانهای رادیو-تلویزیون کشورهای آسیا، بنظر شما خوانندگان گرامی تماشا و تماشای گران تلویزیون و شنوندگان رادیو برساند و اینک اولین گزارش ایشان.



آقایان «ف. ایمفای سوم» و «بنجامین داکونها» نمایندگان رادیو تلویزیون سنگاپور در نهمین اجلاس A. B. U.

## ۱- رادیو تلویزیون سنگاپور

### چند کلمه از سنگاپور

جمع الجزایر زیبا و سرسبز سنگاپور از یک جزیره بزرگ که مرکز دولت جمهوری این کشور است و ۵۴ جزیره کوچک و بسیار کوچک دیگر تشکیل شده است. از چهار فصل در این کشور کوچک و بغایت زیبا خبری نیست، هوای نسبتا گرم و مرطوب ۲۵ تا ۲۹ درجه سانتیگراد دارد، که در زمستان و تابستان حداکثر بیش از یک تا دو درجه تغییر پیدا نمیکنند.

سنگاپور بین کشورهای فیلیپین، مالزی و اندونزی قرار دارد با مساحتی در حدود ۶۰۰ کیلو-متر مربع. مرکز حکومت در جنوب جزیره اصلی و نزدیک به ساحل دریای چین و کنار خط استوا واقع شده است و جنگلهای زیبا و ملو از گل آرگیده و درختهای مناطق گرم سراسر جزیره را پوشانده است. سنگاپور نزدیک به سه میلیون نفر جمعیت دارد که ۷۶٪ آنها چینی و بقیه پرتیب کثرت

جمعیت عبارتند از مالایائی، هندی، پاکستانی و سایر ملیتهای دیگر که همه خود را پهر حال «سنگاپوری» میدانند و برای نظام و حکومت موجود نهایت احترام را قائل هستند. سنگاپور در گذشته بخشی از کشور بزرگ «مالایا» - که از مستمرات انگلیس در خاور دور محسوب میشد - بود. نزدیک به یکصد و پنجاه سال قبل، بین سالهای ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۴ سنگاپور پس از یک رشته تحولات سیاسی که در آن زمان بوقوع پیوست، بصورت کشور مستقلی درآمد و بعدها در ۱۹۶۵ مجمع الجزایر مالایا بصورت فدراسیون دیگری مرکب از دو کشور مالزی و سنگاپور درآمد که امروزه نیز همچنان باقی است و هر دو کشور عضو جامعه کشورهای مشترک المنافع هستند. با وجود چند ملیت مختلف، سنگاپوریها از یک تمدن بالنسبه اروپائی و آرامش و سازگاری قابل توجهی برخوردار هستند.

### رادیو تلویزیون در سنگاپور

توجه به تنوع زبانهای مختلف در این کشور که زبان ملی آنها «مالایائی» و زبان رسمی و اداریشان «انگلیسی» و علاوه زبان اکثریت مردم جزیره «چینی» و زبانهای «ماندارینی» و «تامیل» را هم به رسمیت میشناسند بخوبی مشکل کار مسئولان وسائل ارتباط جمعی را در این سرزمین برای شما مجسم میکند.

اولین شبی که به سنگاپور وارد میشوید و سراغز برنامه رادیو یا تلویزیون را با چهار زبان از دهان چهار گوینده که پشت چهار میکروفن نشسته اند میشنوید و تماشا میکنید از تعجب بهت زده خواهید شد ولی با چند روز اقامت کوتاه در این کشور به مفهوم «همزیستی مسالمت آمیز» بخوبی پی خواهید برد.

### نگاهی به گذشته رادیو تلویزیون

اولین ایستگاه فرستنده رادیو در سنگاپور در سال ۱۹۲۵ بوسیله شرکت پخش (مالایا-انگلیس) که یک سازمان تجارته خصوصی بود، تأسیس شد. این ساختمان هنوز بعنوان پخش از ساختمان فعلی رادیو و تلویزیون سنگاپور باقی است. برنامه های منظم رادیویی که در ابتدای ژوئن ۱۹۳۶ شروع بکار کرد و بعد از آن علی رغم گسترشهای متعدد که بر تاریخ ایستگاههای رادیویی در سنگاپور گذشت اثرات محسوس گذارده است، تا امروز هیچگونه وقفه ای در فعالیت این مؤسسه ایجاد نشده است. این فرستنده ابتدا با فرکانس ۱/۲۳۲ کیلو سیکل روی باند ۲۲۵ متر کار میکرد.

در سال ۱۹۴۰ دولت سنگاپور کلیه سهام این شرکت را خریداری کرد، در سالهای آخر جنگ دوم جهانی که سنگاپور باشغال نظامی دولت ژاپن درآمد از فوریه ۱۹۴۲ تا اوت ۱۹۴۵، فرستنده بوسیله یک مدیریت نظامی ژاپنی بنام «سایان» هسوکوکو» اداره میشد. در سپتامبر ۱۹۴۵، فرستنده تحت کنترل «واحد تبلیغ و چاپ» دولتی نظامی درآمد، در آوریل ۱۹۴۶ با روی کار آمدن یک دولت غیر نظامی، سرویس فرستنده رادیو بنام «رادیو سنگاپور و اتحادیه مالایا» که مرکز آن در سنگاپور بود، شناخته شد. این مشخصات جداگانه در اوت ۱۹۶۲ با ایجاد فدراسیون مالزی دوباره با هم ترکیب شد. از سپتامبر ۱۹۶۲ تا اوت ۱۹۶۵، رادیو سنگاپور بعنوان ایستگاه رادیو سنگاپور - مالزی شناخته شد. در نیم اوت ۱۹۶۵ با جدانشدن سنگاپور از مالزی، این ایستگاه بعنوان یک فرستنده دولتی سنگاپور در وزارت فرهنگ و امور اجتماعی سنگاپور متمرکز شده که تا کنون نیز با همین عنوان به پخش امواج رادیویی مشغول است.

«رادیو سنگاپور» در چهار کانال به چهار زبان جداگانه با موج متوسط و کوتاه برنامه پخش میکند و هر کانال روزانه بین ۱۶ تا ۱۹ ساعت برنامه دارد.

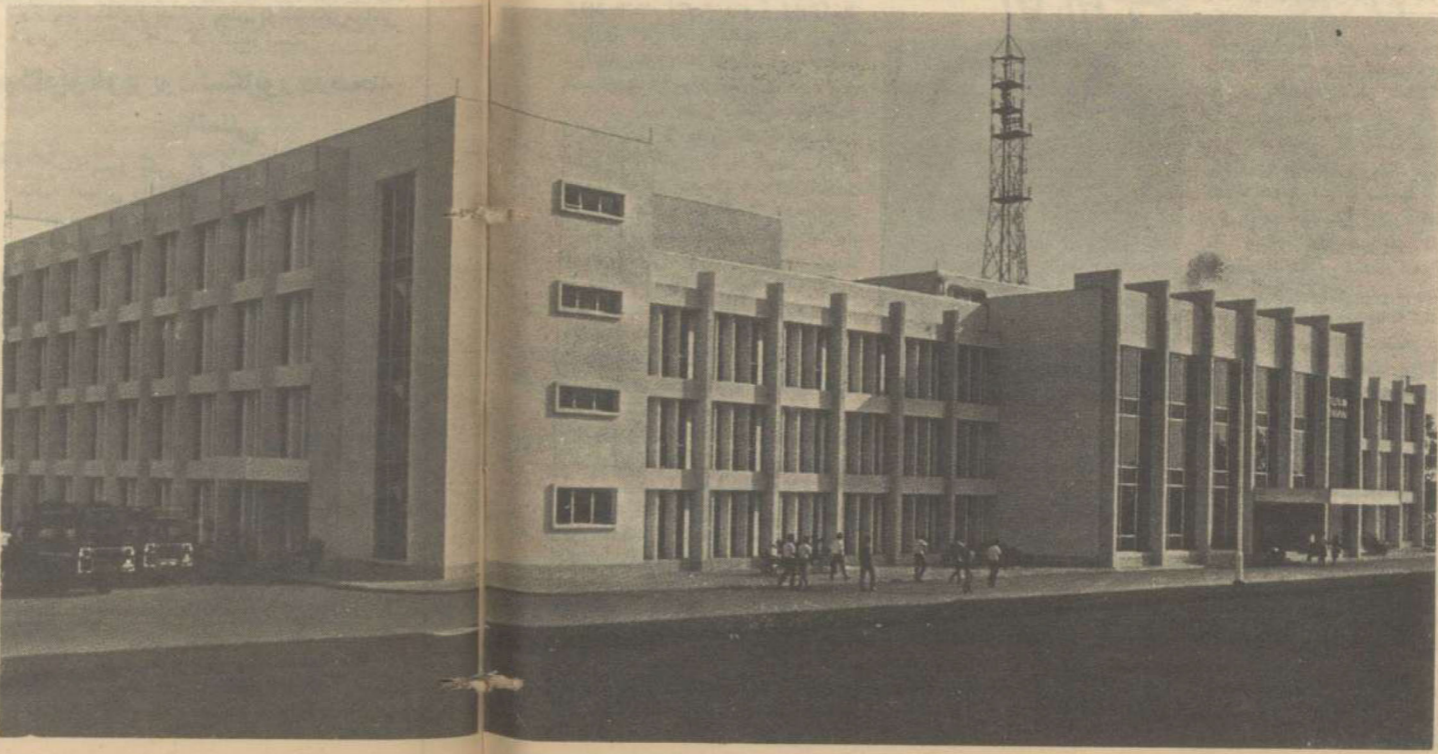
فرستنده یک برنامه محلی برای تقریباً ۲ میلیون نفر تهیه میکند. علاوه توسط فرستنده های موج کوتاه برنامه های محلی بگوش عده زیادی از شنوندگان خارج از جمهوری سنگاپور میرسد.

### تلویزیون در سنگاپور

سرویس تلویزیون سنگاپور در ۱۵ فوریه ۱۹۶۲ افتتاح شد، برنامه های تلویزیون روی کانال ۳ و ۵ پخش میشود. کانال ۵ یک برنامه ۸ ساعته در روزهای معمولی هفته، یک برنامه دوازده ساعته روز شنبه و یک برنامه ۱۴ ساعته مخصوص روزهای یکشنبه پخش میکند. در تعطیلات عمومی برنامه تا ۱۵ ساعت طول میکشد. کانال ۳ روزانه ۵/۵ ساعت و در اواخر هفته ۷/۵ ساعت برنامه دارد در تعطیلات عمومی ۱۴/۵ ساعت برنامه اجرا میکند. تلویزیون سنگاپور روی سیستم سکام ۶۲۵ خط و ۵ کیلو سیکل کار میکند.

تلویزیون سنگاپور هم بمانند رادیو در برنامه خود از چهار زبان مالایائی، چینی، هندی، و انگلیسی که زبانهای رسمی جمهوری هستند استفاده میکند. این سرویسها در برنامه های خود آگهی تجارته پخش میکنند. هدف اصلی برنامه های رادیو و تلویزیون (ایجاد وحدت ملی و تشویق روح وفاداری عمومی) تعیین شده است. سرویس تلویزیون آموزشی جمهوری در اوائل ۱۹۶۷ افتتاح شد. فرستنده های رادیویی جدید نیز که روی باند ۲ کار میکنند در همین سال افتتاح شد.

یک سرویس استریو روی ۹۲/۴ مگاسیکل در سال ۱۹۶۹ به سرویس های رادیویی سنگاپور اضافه شد.



### مدیریت در رادیو تلویزیون

این مؤسسه کاملاً دولتی است که جزئی از وزارت فرهنگ می باشد و گردانندگان رادیو-تلویزیون مسئولیت تفسیر و توجیه و هدفهای دولت و تشویق وحدت ملی را به عهده دارند. رادیو تلویزیون بوسیله یک مدیر اداره و یکم یک نایب رئیس و معاونین مهندسی برنامه ها، اخبار، و آگهی های تجارته رهبری میشود. مردم برای استفاده از برنامه موظف بایند پروانه مخصوص هستند. پروانه های رادیو که هر یک در سال ۱۲ دلار ارزش دارد به دارندگان آن اجازه میدهد که از هر مقدار از مجموعه های رادیویی (باستثنای رادیوهای اتومبیل) با مشخصات معین استفاده کنند. ارزش پروانه ها برای مجموعه های رادیو و تلویزیونی در سال ۳۶ دلار می باشد. سنگاپوریها با رغبت کامل مالیات استفاده از رادیو و تلویزیون را با پست به وزارت دارائی کشور خود میفرستند و تاکنون این مسئله مشکلی را برای مدیران بوجود نیاورده است.



### برنامه های رادیو تلویزیون

رادیو تلویزیون سنگاپور برای شنوندگان خود با زبانها، نژادها و فرهنگهای مختلف باید برنامه تهیه کند. برنامه ها غالباً بزبانهای مالایائی، چینی، تامیل و انگلیسی است. برنامه های سرگرم کننده و تفریحی بخش مهمی از ساعات رادیو و تلویزیون را اشغال میکند. برنامه های رادیو-تلویزیون سنگاپور متضمن کلیه جنبه های خدمات اجتماعی، انتشار اخبار، سخنرانی ها، برنامه های مستند، داستان های نمایشی، موزیک، انواع شوا، آموزش بزرگسالان، ورزش ها، برنامه کودکان و برنامه های مربوط به جوانان و بانوان و غیره است. برنامه ها همچنین مرکز مسئله «یک صدا از فرهنگ های ملل متعدده را از نظر دور نمیدارند. بمنظور تحقق این هدف، بین چهار دسته شنوندگان برنامه های یکدیگر مبادله میشود، مثلاً بینندگان و شنوندگان در سرویس های چینی و انگلیسی میتوانند از موزیک کلاسیک غربی لذت ببرند، در حالیکه آوازهای دسته جمعی مالایا تنها در برنامه های مالایائی بلکه در سرویس انگلیسی نیز بعرض نمایش گذاشته میشود.

رادیو تلویزیون سنگاپور سعی میکند در مورد مقدار ساعات پخش برنامه های محلی و برنامه های خارجی تعادل لازم را حفظ کند. رادیو تلویزیون سنگاپور بمنظور جلب رضایت بیشتر شنوندگان تماشاگران خود که دارای چند زبان مختلف هستند یک سرویس زیر نویس دارد، که به چهار زبان اصلی فیلمها و برنامه ها زیر-

نویسی میشود.

برنامه‌های چینی دارای زیرنویسی مالایائی یا انگلیسی و برنامه‌های انگلیسی میتوانند زیر-نویس‌های مالایائی چینی یا تأمیل داشته باشند.

### بخش اخبار در رادیو تلویزیون

بخش اخبار يك واحد كامل است كه كارمندان آن برای رادیو و تلویزیون مشترکاً کار میکنند. رادیو سنگاپور روزانه ۴۲ بخش خبری به چهار زبان رسمی مالایائی، چینی، تأمیل، انگلیسی پخش میکند. تلویزیون سنگاپور هرروز عصر بمدت ۱۵ دقیقه اخبار را به چهار زبان رسمی پخش میکند. در چهار روز از هفته بدنابل اخبار بصورت مجلات خبری که بزبانهای چینی و انگلیسی منتشر میشود يك بخش ده دقیقه‌ای پخش میشود و در دو روز دیگر هفته بدنابل اخبار مجلات خبری ده دقیقه‌ای بزبانهای مالایائی و تأمیل پخش میشود. اخبار خود را از دو آژانس بزرگ خبری دریافت میدارند و همچنین یا دو سازمان بزرگ تهیه‌کننده فیلمهای خبری بمنظور تهیه فیلم قرار داد منعقد کرده‌اند ولی اخبار محلی بوسیله خبرنگاران رادیو تلویزیون سنگاپور تهیه و تنظیم میشود.

### تهیه و تولید برنامه‌ها

واحد تولید مرکزی رادیو تلویزیون بیش از هر چیز برنامه‌هایی از مسایل مهم روز تهیه میکند و این کار را بوسیله تصاویر، سخنرانی‌ها، مباحثات، مصاحبه‌ها و برنامه‌های مستند فیلم، که به چهار زبان اصلی برای رادیو و تلویزیون تهیه میشود انجام میدهد. هدف کلی از این کار جلب توجه مردم به مسائل سیاسی و اقتصادی و توسعه اجتماعی در

خانه و اجتماع است. در رادیو و تلویزیون بیشتر روی جریانات بین‌المللی سیاسی، اقتصادی و مسائل مشابه توجه زیادی مبذول میگردد قسمت پخش آگهی يك سرویس تجارتي را در رادیو-تلویزیون اداره میکند: سرویس آگهی‌های تجارتي رادیو در جولای - ۱۹۶۰ و سرویس تجارتي تلویزیون در ژانویه ۱۹۶۴ شروع بکار کرد برنامه-های هر دو سرویس به چهار زبان رسمی سنگاپور اجرا میشود.

برای حفظ يك سطح بالا در چهار چوب کلی برنامه‌ها بازرگانان مجبورند آگهی‌های خود را با سیاست دولت و مقررات خاص رادیو تلویزیون سنگاپور تطبیق دهند.

### بخش مهندسی رادیو تلویزیون

بخش مهندسی رادیو تلویزیون سنگاپور يك سرویس كامل فنی برای پخش رادیو تلویزیون را اداره میکند علاوه بر تعمیرات روزمره و عملی، این بخش مسئول برنامه‌ریزی و توسعه کار در آتیه نیز هست.

استودیوهای پخش صدا در ساختمان پخش در «کالدکت هیل» بنا شده‌اند. ساختمان اصلی دارای يك تالار مربوط به شنوندگان است که گنجایش پذیرش ۱۸۰ نفر را دارد، پنج استودیوی بزرگ و اتاق‌های کنترل و يك اتاق مرکز کنترل در این ساختمان قرار گرفته است. يك اتاق مرکزی ضبط و پخش صدا، دو اتاق دوبلاژ يك واحد پخش خارجی نیز در همین محل در ساختمانهای قرعی وابسته واقع شده است.

رادیو سنگاپور چهار کانال روی موج متوسط F.M. و باندهای موج کوتاه و با فرکانس‌های زیر را در حال حاضر داراست:

اف - ام	کیلو سیکل	موج کوتاه	کیلو سیکل	موج متوسط	کانال
۹۲۴	کیلو سیکل ۵۰۵۲	۱۱۹۴۰	کیلو سیکل ۶۳۰	۱	کانال ۱
۹۲۲	« ۷۲۵۰	« ۶۱۵۵	« ۹۹۰	۲	« ۲
۹۵۸	« ۶۰۰۰	« ۹۶۳۵	« ۶۸۰	۳	« ۳
۹۶۸	« ۷۱۷۰	« ۱۳۷۰	« ۱۳۷۰	۴	« ۴

کانال ۱ انگلیسی، کانال ۲ مالایائی، کانال ۳ چینی و کانال ۴ تأمیل برنامه پخش میکنند. برنامه‌های رادیو بوسیله خطوط زمینی از قسمت پخش تا ایستگاه فرستنده هدایت میشوند. نتیجه کار هر يك از چهار فرستنده ۵ کیلوواتی اف. ام براساس يك سیستم گیرنده عمومی است.

### تلویزیون سنگاپور چگونه بوجود آمد؟

تلویزیون در ژانویه ۱۹۶۳ با يك فرستنده از يك استودیوی موقتی واقع در «باکیت پکت» شروع بکار کرد و در ابتدا شامل يك دستگاه يك کانالی ساده بوده ولی در طی يك سال يك کانال دیگر نیز بان افزوده شد.

عملیات مربوط به استودیوی تلویزیون در مرکز جدید تلویزیون متمرکز شده است. مرکز تلویزیون با مساحتی تقریباً معادل سی هزار متر مربع شامل ۴ استودیوی تلویزیونی با کلیه تسهیلات لازمه از قبیل اتاقهای تمویض لباس، اتاق‌های متعلق به تماشاگران، چهار استودیوی پخش اخبار محل نمایش‌های گروهی، اتاق مرکزی و اصلی کنترل در واحد مرتبط و متصل بمرکز مدیریت می‌باشد.

تلویزیون سنگاپور دارای ۴ استودیوی تولید است که دو استودیوی آن کوچک و دو استودیوی بزرگ است. مساحت هر يك از استودیوهای بزرگ

یکهزار متر مربع و استودیوی کوچک دوپست‌متر مربع مساحت دارد و هر استودیو دارای يك اتاق کنترل جداگانه است. دو واحد سیار تلویزیونی برنامه‌های خارجی این سرویس را رپورتاژ میکند. مرکز تلویزیون سنگاپور دارای دستگاههای تلکس، تله سینما، اسلاید و امپکس و ویدئوتیپ متعددی است.

ایستگاه فرستنده تلویزیون کمی دورتر از مرکز پخش تلویزیون قرار دارد. در هر کانال دو فرستنده ۵ کیلوواتی بکار میرود و این دو فرستنده بطور همزمان با یکدیگر کار میکنند تا بتوانند ۱۰ کیلو وات نیروی پخش تولید نمایند.

### تلویزیون آموزشی در سنگاپور

بمنظور ارائه نظریات و مسائل جدید فرهنگی به دانش‌آموزان و معلمان سرویس تلویزیون آموزشی در ژانویه ۱۹۶۷ افتتاح شد. مقارن با افتتاح این فرستنده برای کلیه دبیرستانها در جمهوری سنگاپور دستگاههای گیرنده تلویزیون تهیه شد.

برنامه پخش این فرستنده شامل ۸ دوره درس ۲۰ دقیقه‌ای است که در رادیو تلویزیون سنگاپور از کانال ۸ در جلسه در هفته پخش میشود که از ۸/۵ صبح تا ۱۲/۴۵ دقیقه بعداز ظهر برای مدارس صبح و این درس از ۲ بعداز ظهر تا ۵/۵ برای مدارس بعداز ظهر تکرار میشود. در این برنامه بزبان انگلیسی مواد درسی از قبیل معلومات عمومی، ریاضیات و ادبیات گنجانیده شده است. سایر مواد عبارتند از تدریس بزبان مالایائی برای طبقاتی که زبان ملی آنها محسوب میشود و جغرافیا و تعلیمات مدنی برای مدارس متوسطه چینی‌زبان که توسط برنامه‌های تلویزیون آموزشی به سه دوره ده هفته‌ای تقسیم شده است. مجموعه‌های کاملی بعنوان راهنما براب هر يك از این سریال‌های تلویزیونی تهیه شده است و تهیه این برنامه‌های آموزشی بعهده وزارت فرهنگ سنگاپور است. این وزارتخانه دارای استودیوهای تلویزیونی و تهیه‌کنندگان مخصوص خود می‌باشد. در حالیکه رادیو-تلویزیون سنگاپور مسئول پخش برنامه‌های سیاسی، عمومی، اجتماعی و سرگرم‌کننده است.

### رادیو تلویزیون سنگاپور در صحنه بین‌المللی

سنگاپور یکی از اعضای دائمی و فعال اتحادیه آسیائی رادیو تلویزیونیهاست و سال گذشته نخستین سمینار پخش اخبار ورزشی این اتحادیه در سنگاپور برگزار شده که نمایندگان رادیو تلویزیون ملی ایران نیز در آن شرکت جستند.

امسال نیز بهنگام برگزاری نهمین اجلاس (اتحادیه آسیائی رادیو تلویزیون‌ها) در تهران نمایندگان مؤسسه رادیو تلویزیون سنگاپور در این اجلاس شرکت مؤثر و مثبتی داشتند. اخیراً رادیو-تلویزیون سنگاپور برای تهیه‌حوادث مهم و رویداد-های بین‌المللی خبرنگاران خود را مستقیماً بصحنه اخبار جهانی اعزام میدارد و برای میداده برنامه-های رادیو تلویزیونی خود با سایر کشورها که یکی از هدفهای اتحادیه‌های صنعتی رادیو تلویزیونی است پیشقدم بوده است.

### روشنفکران ما هم

### تماشاگران خوبی نیستند!

هفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم -

های کودکان و نوجوانان موفق‌تر و پربارتر از هر سال به کار خود پایان داد. کمیته انتخاب با وسواسی خاص و نگرشی عمیق‌تر (که خود دوسه روزی در آن شرکت داشتیم و شاهد بودیم، لیکن به دلیل سفری توفیق‌آزاده آنرا نیافتیم) فیلمها را برگزیده بود، حال چگونه فیلمهایی مثل «ناخوانده‌ها»، «فهری» و «ایستان منوع» در آنها راه یافته بود، معلوم نیست و همین انتخاب دقیق سبب شده بود که به‌طور متوسط، يك دستی بیشتری در فیلمها دیده می‌شد و از همین عالی به بسیار بد سقوط نمی‌کرد. و همین امر انتخاب بهترین‌ها را برای هیئت‌داوران قدری مشکل کرده بود. در برابر فیلم «در ستاره دنباله‌دار» مثلاً «قوش» یا «گرگ تنها» باسلام کوچولو» را هم داشتیم، و در مورد فیلمهای کوتاه که تعداد خیلی بیشتر و رقابت سخت فشرده‌تر بود.

امسال فیلمهای ایرانی در مجموع خیلی امیدبخش‌تر از گذشته بود. به جز «سفر» بهرام بیضائی که چهار جایزه جشنواره را گرفت، فیلمهای خوب «پ مثل پلیکان»، «سیاه و سفید» و نیز فیلمهای «وظیفه اول»، «من چقدر می‌دانم»، «شهر خاکستری»، «يك نقطه سبز» و «گلیاران» را هم داشتیم، که می‌تواند دورنمای درخشانی برای سالهای بعد باشد.

انگلستان با فیلم «قوش» سخت‌نظر منتقدان و داوران را به خود جلب کرد. به‌طوری‌که اگر قیاس‌نویسی‌چون «درستاره دنباله‌دار» برداشت فوق‌العاده کارل زمان از نوشته ژول ورن را در برابر خودنداشت بدون شك جایزه بزرگ جشنواره را برده بود.

فرانسه با فیلمهای کوتاه خود چون «يك بيب بر حسب تصادف» ضد پاه، «آرس علیه اطلس» (که درنای آخر به علت آنکه سال تهیه‌شان با مقررات جشنواره مغایرت داشت در مسابقه شرکت داده نشدند) درخششی خاص داشت. و بطور کلی از همه کشورها آثاری در خور تفکر - قطعاً به جز هند - ارائه شده بود.

حال با نگاهی به فیلمهای برنده جشنواره، یا دلائل اعلام شده، در صورت لزوم، به تفسیری کوتاه درباره آنها می، پردازیم:

### آرای هیئت داوران بین‌المللی

«پلاک طلائی جشنواره در گروه فیلم برای کودکان ۶ تا ۱۰ سال به فیلم «سیاه و سفید» از ایران به کارگردانی سهراب شهید ثالث، به خاطر موضوعی انسانی که به شکل کثیاتی و طنز آمیز بافته و ارائه شده است.»

### ارزیابی هفتمین جشنواره بین‌المللی فیلمهای

### کودکان و نوجوانان

این فیلم به‌خاطر مضمون خاص و تمثیلی خود و نحوه ارائه آن، بیش از بقیه يك كودك ۶ تا ۱۰ سال بود و می‌بایستی در گروه فیلم برای نوجوانان ۱۴ تا ۱۸ سال قرار می‌گرفت.

«پلاک طلائی جشنواره در گروه فیلم برای کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال به فیلم «گلیاران» از ایران به کارگردانی علی اکبر صادقی به خاطر بداعت و سادگی شیوه نقاشی متحرکی که مضامینش از مینیا توره‌های قدیمی ایران الهام گرفته شده است.»

«پلاک طلائی جشنواره در گروه فیلم برای نوجوانان ۱۴ تا ۱۸ سال به فیلم «يك بيب بر حسب تصادف» از فرانسه به کارگردانی لاژونی به خاطر زیبایی تصاویر و ترکیب موفق طنز سیاهش با اظهارنظری گزنده درباره مسئله‌های جهانی.»

«پلاک طلائی جشنواره به‌طور فوق‌العاده به فیلم «قوش» از انگلستان به کارگردانی «کنت لوچ» به خاطر بازآفرینی موفق و تلخ و گیرایی دنیای يك كودك به گونه‌ای که موجب جلب توجه نسبت به مسئله کودکان مورد غفلت قرار گرفته شود.»

جایزه مخصوص مجسمه طلائی جشنواره به فیلم «سفر» از ایران به کارگردانی بهرام بیضائی به‌خاطر ارزش‌های انسانی و شهادت در ترسیم فضائی ناموافق، و به خاطر برداشتی نوجویانه از زندگی واقعی و بازیهای فوق‌العاده هنرپیشگان خردسالش.»

با همه حرفی که درباره این فیلم دارم (که فیلمی است با نام، محتوی و قالبی تمثیلی، و بیضائی باز هم مثل «رگبار آنچه را در دل داشته با بیان خاص خود به یکباره در این فیلم خالی کرده، به‌طوری‌که کشیدن بار سنگین آن برای آدم بزرگها هم مشکل است، و گهگاه دیالوگهایی که در دهان گویندگان آن جا نمی‌افتد: «بیا خیال کنیم»، «روی زخمهای دیروز من ترن»، «به آدرس دیکه گیری می‌آیم»...) کمترین تردیدی در جوایزی که نصیب بیضائی شد ندارم.

«جایزه مخصوص مجسمه طلائی جشنواره به فیلم «تاکامل» از کانادا به کارگردانی «مایکل هیلو» به‌خاطر کیفیت بدیع و مخیل و به خاطر اصالتش در ترسیم مضامینی که براساس ترکیبی کامل از عناصر استنتاجی و نمایشی بنا شده است.»

« و بالاخره جایزه بزرگ مجسمه طلائی جشنواره به بهترین فیلم به مفهوم مطلق به فیلم «در ستاره دنباله‌دار» از چکوسلواکی به کارگردانی کارل زمان به خاطر خیالپردازی شاعرانه و قرجمه درخشانی که از يك اثر کلاسیک ژولورن به زبان بقیه در صفحه ۷۸



### باز هم چکوسلواکی، برای پنجمین بار! بیضائی، در وگر جایزه‌ها

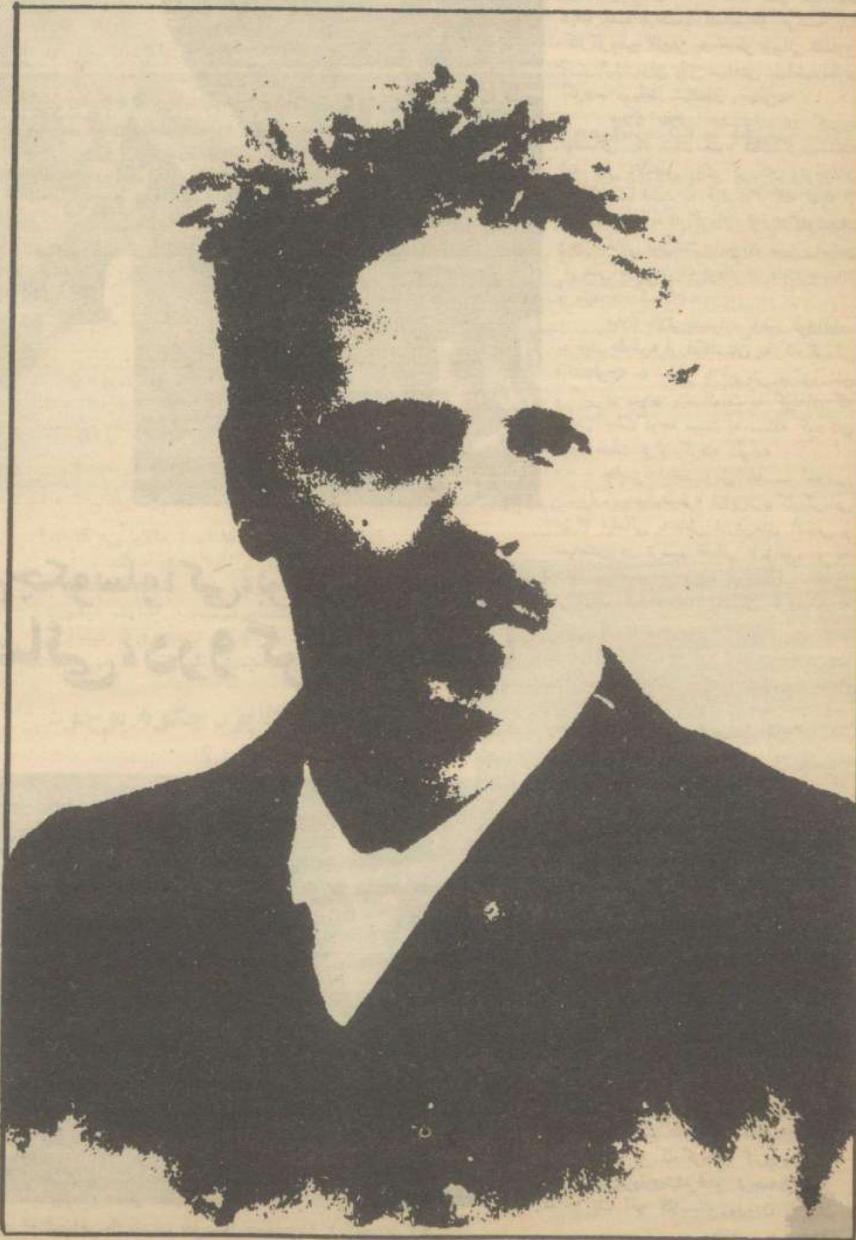


بهرام بیضائی بازیگران خردسال «سفر» را هدایت می‌کند



# اوگوست استریندبرگ

این هفته تلویزیون ملی ایران بمناسبت شصتمین سال مرگ اوگوست استریندبرگ نمایشنامه‌نویس مشهور سوئدی نمایشنامه پدر را از برنامه دوم مرحله اجرا گذاشت و طی این برنامه اطلاعاتی نیز درباره این نمایشنامه‌نویس برجسته و آثار او در اختیار تماشاگران گذاشته شد. تماشا نیز بهمناسبت مقاله جامعی درباره استریندبرگ، زندگی و آثارش تقدیم خوانندگان عزیز میکند.



استریندبرگ کار خویش را به نام نویسنده ناتورالیست آغاز کرد و در نیمه راه، از این صنعت به سوی اکسپرسیونیسمی که هنوز به شکل چینی خود بود، بازگشت. داستان «طاق سرخ» او که در سال ۱۸۷۹ انتشار یافت، نخستین داستان ناتورالیستی در ادبیات اسکاندیناوی خوانده شد و نخستین نمایشنامه‌های «پدر»، «رفقا» و «مادموازل ژولی» - آثار کلاسیک تئاتر ناتورالیستی شد. با اینهمه، استریندبرگ، باحتمال بسیار، به‌عنوان پیشرو تئاتر سمبولیستی و اکسپرسیونیستی‌اوپل قرن بیستم، اهمیت بیشتری دارد. اینجا، تأثیر و نفوذ نویسنده، بیشتر از هر چیز دیگر، زاده دو نمایشنامه‌ای است که در واپسین دوره نویسنده‌گیش با عناوین رقص سرگ و رؤیسا به رشته تحریر در آورد. این دو نمایشنامه امروز چندان به صحنه آورده نمی‌شوند. اما نشانه آغاز دوره‌ای هستند که صنعت اکسپرسیونیستی پدید آمد و چندی پس از آن، از طرف وده‌کننده آلمانی، کیزر آلمانی و یوجین اونیل و دیگران در پیش گرفته شد.

بزرگترین صفت آثار استریندبرگ، در نظراول، بدبینی تندو تیزی است که در آن میان موج می‌زند و اقتضای آن نیروهای طبیعی نحوست پاری است که هنوز از برده بیرون نیفتاده بود. این صفت اپلیسی در میان تماشاگران و خوانندگان اواخر قرن نوزدهم که رفته‌رفته به قدرت سیاه وجدان مغفول علاقه پیدا می‌کردند، موجی از عاطفه محبت برانگیخت. آنچه برآثار استریندبرگ تسلط دارد، تأثر و هیجان و غریزه و شهوت است. اینجا، مایه‌های جنسی برهمه‌چیز غلبه دارد اما نظر استریندبرگ دربارهٔ مسألهٔ جنسیت، نظر پیش‌یا افتاده و مبتدلی نیست. او عشق را نبرد مستمرانه‌ای اواقه می‌کند که در خلال آن هر حریمی در راه پیروزی وجیرگی کوشش به کار می‌برد و بردیکری تسلط می‌یابد. و دو قطب این عشق، هوس چشم بسته و حیوانی و کینه و دشمنی در قبال آن چیزی است که چنین هوس‌پردگی-آوری را به بار می‌آورد... قسمت بیشتر این روش، از تجربه‌های خود استریندبرگ در زمینهٔ عشق سرچشمه می‌گیرد و بیشتر این تجربه‌های او سرتا با آشفتگی و اختلال بود. روش او در قبال زن، در واقع، نقیض هواداری «ایسین» از آزادی زن بود... و زن، در نظر او، مظهر آن قدرت مستانهٔ طبیعت است که قصد دارد فکر آزادی‌پرست و روحانیت جنس مرد را اسیر خود کند. استریندبرگ سبک آثار ناتورالیستی خود را از نهفت‌های ادبی زمان خویش اقتباس کرد اما نمایشنامه‌های اکسپرسیونیستی او سرتا با اسالت و بداعت است. درمقدمهٔ نمایشنامهٔ رؤیا شرح داده است که غرض او، تقلید از شکل بی‌ارتباط اما منطقی رؤیا است. زمینه، از قرار معلوم، زمینهٔ واقعیت است. اما وجدان مغفول نویسنده، در این زمینه، نمونهٔ پیچیده‌ای ازخاطره و تجربه و تفنن آزاد و بیهودگیها و بدبیه‌گوئی‌ها بوجود می‌آورد. اینجا گذشته از آنکه حادثه و عمل آشفته و آمیخته به ابهام است، بازیگران نمایشنامه‌ها نیز وضعی رؤیایی دارند... آن بیچیدگی را که برحسب عادت در انسانهای زنده می‌بینیم، از دست می‌دهند و به صورت صفات مشخصه‌ای در می‌آیند؛ بدینمعنی که بیشتراز دوبعد برای‌شان نمی‌ماند. بازیگران،بدینگونه، نه به شکل عناصری که، در واقع، هستند، بلکه به شکل عناصری که به چشم ناظر اصلی دیده می‌شوند، در می‌آیند و این ناظر اصلی ممکن است یا نویسنده باشد یا مردمی که به تماشا آمده‌اند... و نشانه‌های این صنعت، گذشته از آنکه نزد اکسپرسیونیست‌های آلمان در دورهٔ ۱۹۰۰ - ۱۹۱۴ دیده شده است، نزد نویسندگان چون جوئیس و کافکا و یوجین اونیل هم دیده شده است. استریندبرگ در سال ۱۸۴۹ در استکهلم ولادت یافته بود. مادرش دختر مینخانه بود و پدرش بزرگ‌زاده‌ای ثروت از کف داده... یکی از یازده بچهٔ خانوادهٔ پرازدحام بود... نیمه گرمته می‌ماند و از پدر خود وحشت داشت وی بدینگونه، موجودی پار آمد که مبتلای مرض عصبی‌مرگبار و اسیر هیجانهای خشم تسلط‌ناپذیری بود... ابتداء می-خواست کشیش لوتری مذهب شود و بهمن منظور به

دانشگاه اوپسالا رفت. با اینهمه، چون ایمان از کف‌داد، به درس پزشکی روی آورد. اما هنوز چندان زمانی‌نگذشته بود که خویش را برای چنین کاری هم ناشایسته دید. و آنگاه دورهٔ آشفتهٔ دودلی و تردید پیش آمد و او، در خلال این دوره معلم سرخانه شد، درس داد، تصدی تلگراف شد، روزنامه‌نگاری و هنرپیشگی کرد. شغلی که در کتابخانهٔ پادشاهی استکهلم پیدا کرده بود و از سال ۱۸۷۴ تا ۱۸۸۲ به آن اشتغال داشت، حداقل آسایشی برای او فراهم می‌آورد. در سال ۱۸۷۲ - از پی محاکمه‌ای پرهیاهو - با «سیری فن‌اسن» که زنی وابسته به طبقه‌اعیان و اشراف اما عصبی سزاخ بود، عقد ازدواج بست. و در جریان نخستین سالهای ازدواج پرهیاهوی‌شان، از طریق انتشار «طاق سرخ» شهرتی بدست آورد. مثنی نمایشنامه تاریخی نوشت و از پی این نمایشنامه‌ها، «مملکت نو» را که حمله‌ای به سوئد امروز بود، انتشار داد. در سال ۱۸۸۳ سفری به سویس رفت و در آنجا با انقلابیون روس آشنا شد و در زمینهٔ اجتماع و مسائل آن آگاهی روزافزونی به دست آورد... خدانشناس و هوادار صلح شد و به فلسفه اجتماعی اوتیلباریسم اعتقاد پیدا کرد. داستانهای نیمه‌درازی که در این زمان نوشته است، رویبرفته و حداقل درمقام مقایسه با واپسین آثاری که نوشته است، خوشبینانه‌است. اما حمله‌هایی که در این داستانها به جنس زن صورت می-گیرد و مخالفتی که در این میان با آزادی جنس زن دیده می‌شود، از کشمکشهای زندگی زناشویی او حکایت دارد. و مجموعه داستانهای «زن شوهر» یا زناشویی که به‌مسالهای ۱۸۸۴ و ۱۸۸۶، در دو بخش انتشار یافته است، انعکاس نظر او دربارهٔ عشق یعنی «کشمکش تو جنس زن و مرد» است.

استریندبرگ که در سال ۱۸۸۷ از «سیری فن‌اسن» جدا شده بود با زن روزنامه‌نگاری بنام فریدا اوهل- که به شهر وین روزنامه می‌نوشت، ازدواج کرد. اما یک‌سال زندگی زناشویی که سرتا با به مشاجره گذشت و روش بیمارگونه او را در قبال ازدواج نشان داد، با طلاق‌دیگری پایان پذیرفت. در داستانی که به سال ۱۸۹۰ به نام «در کنار دریای پناهور» نوشت، سوسیالیسم را به عنوان شکل منحل مسیحیت سنگباران کرد و به اندیویدوالیسم مطلق روی آورد... پس از مدتی ابتلا، به مرض عصبی، هنرپیشه جوانی به نام «هازیت یوسه» را به زنی گرفت... استریندبرگ در دههٔ ۱۸۹۰ - ۱۹۰۰ از لحاظ مغزی و فلسفی تغییر و تقاسخ شدیدی پیدا کرد... دربرقو الهام سودنبرگ به سوی مسیحیت بازگشت و رنجها و دردهای دل خویش را در ثلاثه‌ای به نام «در راه دمشق» که از سال ۱۸۹۸ تا سال ۱۹۰۴ نوشته شد، باز گفت... این سه نمایشنامه که تمثیلی در ترجمهٔ حال نویسنده است، آغاز دورهٔ اکسپرسیونیستی را در زندگی نویسنده‌گی و صنعت اوهم نشان می‌دهد. و آثاری که در واپسین سالهای زندگی نوشت، به مایه‌های آثار اولیهٔ او روح تازه‌ای داد. استریندبرگ در سال ۱۹۱۲، درست شصت سال پیش، بمرض سرطان در گذشت و تنسیع جنازه او، جنبهٔ جهانی، پیدا کرد.

\*\*\*

نمایشنامهٔ پدر که به سال ۱۸۸۷ انتشار یافته است، بزرگترین اثر او در زمینهٔ کشمکش دو جنس زن و مرد است. این نمایشنامه، از نظر صنعت سه دوره‌ای که استریندبرگ ناتورالیست بود، تعلق داشت. پدر، در این نمایشنامه، معدن‌شناس برجسته‌ای‌است که از صفت زنش لورا بستوه آمده است... کشمکش این دو برسر تعلیم و تربیت دخترشان یرتا به اوج خود می-رسد. پدر می‌خواهد او را از زیر نفوذ زناهی که درپیرامونش گرد آمده‌اند، نجات بدهد اما لورا اصرار دارد که بچه در خانه نگه داشته شود. لورا برای آنکه بتواند باطمینان خاطر به راه خود برود، به پزشک می‌گوید که شوهرش دیوانه است و از طریق تلقین‌هایی دربارهٔ اینکه از کجا اطمینان دارد پدر برتا او باشد، این مرد را حقیقتاً دیوانه می‌کند... و چون پدر در جریان مراقبه‌ای پرهیاهو، چراغی را به سوی زنش برتاب می‌کند، پزشک‌رای‌به‌دیوانگی‌اش

می‌دهد... پرستار پیراهن دیوانگی را به تن او می‌کند... و حتی کشیش که از نادرستی لورا خبر دارد، سرانجام در برابر قدرت زنازه او شکست می‌خورد و با او همداستان می‌شود. استریندبرگ در این نمایشنامه روابط جنسی را کشمکش‌دنیان دو روح‌دانده درصدد انهدام یکدیگر هستند.

نمایشنامهٔ مادموازل ژولی که به سال ۱۸۸۸ انتشار یافته است، داستان پیروزی «مرد طبیعت» را که از میان طبقه دهقان و رنجبر برخاسته است، برطبقهٔ از کار افتاده و کم‌خون اعیان و اشراف، باز می‌گوید... دوشیزه ژولی که قهرمان این نمایشنامه است، قربانی همان تربیتی است که برقا در نمایشنامهٔ پدر گرفتارش بود. از یکسو، طبیعت آتشین مادر خود و کینه‌ای را که او از جنس مرد بددل داشت، به ابرت برده است و ازسوی دیگری، بدست پدرش، چنان پرورش یافته است که کوئی مرد است. هنگامی که کوشش دارد برنامزدش تسلط‌یابد، نامزدش او را رها می‌کند و او که از این حادثه به خشم آمده است به آتشیخانه قسم می‌ورد و آتش‌هوس «ژان» می‌بخشد خانه را که همان «مرد طبیعت» باشد، بعد دامن می‌زند، با او رقص‌ها می‌کند، و بزور او را وامی‌دارد که برنفس خود زور نگوید... و خلاصه، در اغوای او پیروز می‌شود. سپس، چون با مسألهٔ آبروی خود روبرو می‌شود و از مواجهه با پدر خود به وحشت می‌افتد، به زان‌پیشنهاد می‌کند که با هم بگریزند. ژان که خوشرمد و اهل عمل است طرح راه انداختن مهیاخانه‌های را به سرمایهٔ ژولیا می‌ریزد... و چون می‌گوید که خودش دیناری پول ندارد، ابتدا به گردش می‌گذارد که به‌صندوق پول پدرش دستبرد بزند... سپس، چون دختر گرفتار هیجان عصبی می‌شود، به خودکشی وادارش می‌کند... و چون، سرانجام دست به خودکشی می‌زند، ضعف طبقه اعیان و اشراف را در برابر فکر خشن و عمل مستقیم طبقه‌های پایین نشان می‌دهد... همان مطلبی که آئین ناتورالیسم می‌گوید.

نمایشنامهٔ رقص مرگ که به سال ۱۹۰۱ انتشار یافته است، نمایشنامه‌ای است که در دو قسمت نگاشته شده است و با آن عناصر اکسپرسیونیستی که دارد موضوع کشمکش دو جنس را، بهمان شورتی که در نمایشنامه پدر دیده‌ایم، باز می‌گوید. با اینهمه، تکنیک این‌نمایشنامه نوآورانه‌تر از تکنیک نمایشنامه‌های پیشین است.

بخش اول این نمایشنامه سیمای مردانهٔ کاپیتن را که فرمانده مغرور و مغرور توپخانه ساحلی جزیره‌ای است، نشان می‌دهد. زنش آلیس که در زمان گذشته هنرپیشه بوده است، از شدت تنهایی، و به یاد نخستین بیروزیها و ظفرهایش، تلخکام است...

این زن و شوهر دوستی به نام کورت دارند که رئیس قهرطنبه است و این همان شخصی است که روز اول این زن و شوهر را با یکدیگر آشنا کرده است. کاپیتن دخترشان ژودیت را از مادرش جدا کرده است و به شهری فرستاده است که از آنجا تلگرام‌هایی بصورت پیام‌های رمز، به دستش می‌رسد. وقتی که آلیس از کار این تلگرام‌ها سر درمی-آورد، متخاصمه شدت پیدا می‌کند. هر دو کورت را «حکم» می‌کنند. و کورت که در تمنای وصل آلیس می‌سوزد، بدام این‌زن می‌افتد. اما وقتی که رفتار زن، کاپیتن را دیوانه‌وار خشمگین می‌کند، کورت به پرستاری برمی‌خیزد و خشم او را با اظهار محبت‌هایی تسکین می‌دهد. پس از آنکه برای معاینه پزشکی به شهر می‌روند، کاپیتن به اتفاق پسر کورت به خانه برمی‌گردد. کاپیتن می‌خواهد این‌پسر را بخلاف میل‌پدرش، به‌عنوان دانشجوی افسری تربیت کند... و از این گذشته، حق تکبذاری او را هم از مادرش گرفته است. و چون به آلیس می‌گوید که اسناد و مدارک طلاق را دوبراه کرده است، آلیس در مقام تهدید برمی‌آید و می‌گوید که اختلاس‌های او را از صندوق دولت فاش می‌کند. پزشک می‌گوید که اصراری کاپیتن در زمینهٔ اقامه دعوی برای صدور حکم طلاق دروغ است و از این گذشته کاپیتن در آستانهٔ مرگ است... کشمکش و مشاجرهٔ سختی به راه می‌افتد و در پایان این

مراقبه، کاپیتن با شمشیر دست به تهدید آلیس می‌زند و آنداه بیپوش نقش زمین می‌شود. آلیس به سوی کورت روی می‌آورد اما رانده می-شود. کاپیتن از کورت خواهش می‌کند که او را تنها نگذارد. زن و شوهر موقتاً آشتی می‌کنند و این آشتی، زمانی صورت می‌گیرد که آلیس می‌گوید دست به افتخار اختلاس‌های کاپیتن زرده است. کاپیتن که خواستار صلح و مسالمت است، آلیس را می‌بیند که قصد دارد به عنوان پرستار پیش او بماند. بخش اول نمایشنامه با این آهنگ امید به پایان می‌رسد.

بخش دوم رقص مرگ تکرار و تشدید همان‌مایه‌ای است که در بخش اول آمده است. ژودیت به خانه‌پرکنته است و آلن، پسر کورت، با او عشقنازی می‌کند... کشمکش بار دیگر در میان آلیس و کاپیتن که اکنون بازنشسته شده است، به راه افتاده است. کاپیتن، برائس کینهٔ زهر آگینی که از کورت به دل دارد، برای انهدام خود از لحاظ شخصی و اجتماعی و شغلی و مالی، به‌هم‌کاری که می‌تواند، دست می‌زند. و در این گيرودار طرح‌ازدواج ژودیت را با سرهنگ پیری می‌ریزد... و چون ژودیت بوسیلهٔ تلگرام شرازت‌باری خبر می‌دهد که عشق و علاقه‌اش به آلن بر طرح‌های او غلبه یافته است، گرفتار سگته می-شود و می‌میرد... و در پایان کار، آلیس می‌گوید که به او حسن ظن دارد. برای آنکه زندگی بیوسته به نظر این مرد شوخی می‌آمد... و خلاصه این نکته را فاش می‌کند که هم او را دوست می‌داشت و هم از او نفرت داشت... و دعای خیر خویش را بدرقهٔ راه او می‌کند...

سیمای کاپیتن انعکاس عقیدهٔ استریندبرگ دربارهٔ قدرت و استبداد پدری است که تصمیم دارد برقوای‌طبیعی زندگی که آلیس مظهر آن است، تسلط پیدا کند. کورت مرد متوسطی است که در آن واحد به سوی هر دو کشانده می‌شود، و سرانجام «قربانی جوادانی» می‌شود. دریا سرچشمه زندگی است، «نیروی طبیعی» عظیمی است که همه چیز را در میان می‌گیرد. و جزیره مظهر زندگی زودگذر انسان است که این نیروی طبیعت از آغوش خود بیرون انداخته است و انباشته از خس و خاشاک دریائی، شرارت و فساد است... قیمت استقلال انفرادی بسیار بالا است و فرد، سرانجام، در آرامش فراگیر مرگ که سکون خاطر دست می‌یابد.

نمایشنامهٔ رؤیا که به سال ۱۹۰۲ نوشته شده است، پاکترین نمایشنامهٔ اکسپرسیونیستی استریندبرگ است. از لحاظ تکنیک به «آهنگ اشباح شباهت دارد اما از حیث کیفیت برتر از آن است. نمایشنامهٔ رؤیا برپایهٔ شکل بی‌ارتباط اما منطقی رؤیا استوار است... و بدینگونه خبر از آینده‌ای می‌دهد که عقاید فروید دربارهٔ رؤیا به ادبیات در می‌آمیزد. دختر ایندرا، خدای هندو، در مقدمه‌های از پدرش خواستار می‌شود که دربارهٔ دنیا توضیحی‌برای او بدهد. می‌گوید که زیبایی را در زندگی می‌بیند اما مدام در خلال آن ناله‌ها می‌شنود... به او گفته می‌شود که دنیا رایتنهائی بررسی کند و نتایجی را که به دست می‌آورد، برای پدرش باز گوید...

در عرصه زندگی که چون فرش رنگارنگی گسترده شده است، نقطه‌هایی دیده می‌شود. افسری دیده می‌شود، که جوادانه چشم به راه خروج ویکتوریا از ایسرا است... در صورتیکه دربان ایسرا سرگرم بافتن شاره‌های زندگی است... و کیل مدافعی هست که در سفاقت و پستی انسان غوطه می‌خورد و زن وکیل مدافع هم هست... دخترکی که با بچه‌هایش در فقر و فقر مدافع می‌برد، ثری هم هست که دختر آرزو دارد باز کند. دانشمندان دربارهٔ اینکه اگر در باز شود چه نمایان خواهد شد، بگو و مگو دارند. و چون سرانجام «لره» (مظهر معنی عالم یا حقیقت مذهبی) باز می-شود، چیزی نشان نمی‌دهد... و خلاصه شاعری هست که از راه ترجمه و تفسیر آنچه دختر به او می‌گوید، به زندگی معنی می‌دهد.

در پایان، پس‌ازبان شدن در، داوریهای استریندبرگ از خلال سخنان دختر ایندرا نمایان می‌شود که عقیده دارد همه در خور ترجم هستند...



که نوه تسوهی بود به نظریات اصلاح طلبان گروید، و دست به اصلاحاتی بی‌دیدی زد و خود را پلر کبیر و یا میچی امپراطوری چین خواند. اما تسوهی او را به زندان افکند و تمام مشاورانش را به پلاکت رسانید و بدین ترتیب کلیه امیدهایش را نقش بر آب ساخت.

تسوهی برای مقاومت در برابر اشکالاتر اشیای بیگانگان گروه «باکسرها» را متشکل کرد، و این گروه با همدستی قوای امپراطور مقر هینشای نمایندگی در چین را محاصره کردند.

یک قشون بین المللی به فرماندهی «والدرسه» آلمانی که قسمت اعظم آنرا ده هزار نظامی ژاپنی و چهار هزار روسی و سه هزار انگلیسی تشکیل میداد، عازم چین شد و زنجیر محاصره هینشای نمایندگی خارجی را در هم شکست و تسوهی را وادار کرد علیه «باکسرها» وارد اقدام شود. هواداران انجام اصلاحات در چین در نتیجه این وقایع قوت قلب فراوانی گرفتند.

### Frankfurter Allgemeine

## نتایج دیدار وزیر امور خارجه انگلستان از چین

چین نه از فرانسه و آلمان بلکه از انگلستان انتظار دارد که نقش رهبری را در جامعه اقتصادی گسترده اروپا بپذیرد. ناظران سیاسی در پکن، این امر را چالش‌ترین نتیجه مذاکرات سرداکلاس هیوم با چوئی لای، در خلال دیدار چهارروزه، تلقی میکنند. چین و بریتانیا، با یک واقع گرایی صادقانه که دشمنی دیرین و اختلاف نظرهای مدام را کتمان نمیکرد، در مدت چهار روز، بدانگونه که هیوم اشاره کرد به «حال و آینده نظر دوختند و همکاری را برتر از جدایی» دانستند.

علاقه چین به نقش تعیین کننده انگلستان در جامعه اقتصادی اروپا، جامعه‌ای که چین مایل است، قدرتمند و مستقل باشد، از چندین عامل ناشی میشود. نخست اینکه پکن برای مناسبات جهانی بریتانیا، بویژه در چهارچوب کشورهای مشترک المنافع و جهان سوم اهمیت فراوان قایل است. چین ظاهراً هدفی را در این همکاری دنبال میکند که آلمان توانایی از لحاظ اقتصادی قادر به تحقق بخشیدن آن نیست. دیگر اینکه بنظر میآید رعایت نسبی اصول از جانب دولت ادوارد هیت در مسئله مناسبات شرق و غرب اروپا، توجه چین را برانگیخته است. پکن برای نخستین بار انگلستان و رفتار انعطاف‌ناپذیر وی در برابر شوروی اهمیت فراوانی قائل است. چین از این دیدگاه که برعلاقه ملی استوار است، تصور میکند که بریتانیا در مقایسه با فرانسه

تعداد بسیاری از دانشجویان چینی به آنسوی دریاها رفتند تا از مکتب اندیشه‌های نوین درس آموزند. و در سال ۱۹۱۲ در چین حکومت جمهوری اعلام شد. قدرتهای بزرگ، این کشور را که درگیر جنگ داخلی شده و در هرج و مرج فرورفته بود، به مناطق تحت نفوذ خود تقسیم کردند، و امتیازات متعددی برای خود قائل شدند.

پدیده‌ی است قدرتهای سزبور با یکدیگر در برخورد بودند. پس از چیرگی ژاپن بر چین در سال ۱۸۹۵، روسیه و آلمان به ژاپن فشار آوردند که پورت آرتور را مسترد دارد. این موضوع ژاپنی‌ها را به شدت در اندوهی خشم‌آلود فرو برد، و این احساس هنگامی به اوج رسید که تراز روسیه در سال ۱۸۹۸ پورت آرتور را به اجاره خود گرفت. در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۰۴ ژاپن بدون اعلام جنگ قبلی چنان شکست سختی به ناوگان روس در خاور دور وارد آورد که دیگر جبران آن برای روسها امکان‌پذیر نبود میانجیگری برزیل در تئودور روزولت

که کردارش در مقابل شوروی بنظر چینی‌ها بسیار مثبت می‌نماید. میتوان به امر وحدت اروپا تحریک بیشتری بخشید. در ورای این طرز تفکر نگرانی چین از گسترش نفوذ شوروی در اروپا نهفته است. چین از آن بیم دارد که مسکو از طریق کنفرانس امنیت و تلاشهای خلع سلاح مقام رهبری کننده‌ای را بعنوان «دریش سفید اروپا» اجراز کند. گرچه پکن می‌پذیرد که امنیت اروپا در درجه اول به چتر اتمی آمریکا بستگی دارد، لیکن کمال مطلوبش اینست که اروپا بتواند بصورت یک واحد مستقل، دفاع از خود را سازمان دهد.

در گذشته هیچگاه، حتی در دیدار والتر شل نیز، پکن از زبان چینی‌گفتی وزیر امور خارجه خود، اینچنین آشکارا دفاعی‌های روشن برای وحدت اروپا، به عنوان وزنه‌ای در برابر دو ابر قدرت، بویژه اتحاد شوروی ایراد نداشت. وی گفت، ما از تلاشهای مردم اروپا دفاع از استقلال و حاکمیت خود، و حفظ صلح و امنیت در اروپا، طرفداری و حمایت میکنیم. ما فکر میکنیم تنها زمانی وضع در اروپا میتواند آرام گردد که استقلال و حاکمیت تمام کشورهای اروپایی محترم شمرده شود و تساوی حقوق آنها رسماً تأیید گردد. هر تلاشی که یک قدرت بزرگ بعمل آورد تا در ورای آرامش، توسعه طلبی خود را اعمال کند، مناطق نفوذ را جنبه‌های قانونی بخشد و یا کشورهای بیشتری از اروپا را تحت سلطه خود درآورد،

میتواند موجب تشدید بحران در اروپا شود و لذا پذیرفتنی نیست. طی چهار روز تمام مسائل جهانی مورد مذاکره قرار گرفت:

\*\*\*

**مسئله هندوچین:** بریتانیا و چین متفق‌القولند که هر دو کشور، اگر از آنان خواسته شود، میتوانند در یک کنفرانس تعدد بین‌المللی، بدانگونه که هانوی‌طالب است، شرکت جویند. اختلاف نظرهای طرفین بر سر رشته اختلافات فقط در حاشیه مذاکرات مطرح گردید بطوریکه در محیط دوستانه‌ای که برای انگلیسی‌ها غیر منتظره مینمود، خللی وارد نشد. بریتانیا آماده پذیرفتن تصدات سیاسی برای صلح ویتنام است، لیکن برخلاف چین موافق نظرات عملی برآتش‌بس نیست. پکن نسبت به اصول عهدنامه سال ۱۹۵۴ زانو پدیدین است.

**خاورمیانه:** حمایت آشکار چین از مسایل اعراب، گرچه علناً عملیات تروریستی را محکوم کرده است، از سوی بریتانیا قابل درک بود. بریتانیا نیز در مسئله خاور-میانه نظر ایالات متحده آمریکا را رعایت میکند، لذا در این باره نیز گفتگوهایی در حاشیه بعمل آمد.

**اتحاد شوروی:** از آنجائیکه مسئله توسعه نیروهای دریایی شوروی در اقیانوس هند و اقیانوس آرام تقریباً برای هر دو کشور اهمیتی یکسان دارد، تبادل نظر وسیعی در

داد، که در نتیجه آن چین به صورت سرزمینی تحت‌تیمونت ژاپن درآمده، رئیس جمهور چین چاره دیگری جز قبول نداشت. در واقع پکن با قبول بیست و یک تقاضای ژاپن، متعهد میشد که برای دست زدن به یک رشته اقدامات مهم از تسوکیو کسب اجازه کند. همچنین پیش‌بینی شده بود که در کنار هر یک از وزیران مهم حکومت چین، مشاوران ژاپنی حضور داشته باشند. لیکن قدرت حکومت چین که از پشتیبانی مردم برخوردار نبود، ظاهری بود و این حکومت قادر نبود تصمیمات خود را به «تسوکین» یعنی فئودالهای بزرگ که برای تصاحب ایالات چین با یکدیگر در مبارزه بودند، تحمیل کند. از سوی دیگر سون یاتسن، بنیانگذار جمهوری چین - و مردی که بدون دریافت کمک از غرب بیش از هر کس دیگر به الگوهای غربی گرایش داشت - حکومت خود را در کاتون تشکیل داده بود.

## THE TIMES

### همینگوی و فیتز جرالده



این باره بعمل آمد. **بنگلادش و هندوستان:** چین که از طریق و تو مانع پذیرفته شدن بنگلادش در سازمان ملل شد، ممکنست در صورت انعقاد قرارداد صلح رسمی بین پاکستان و هندوستان در اقدام خود تجدید نظر کند. تا آن زمان بر سر این مسئله بین چین و بریتانیا فرمول «محرمانه توافق بر سر عدم توافق» متعین است. علاقه چین به نقش میانجیگری انگلستان، در تأسفی که نسبت به کمبود تماس با هند ابراز داشت، منعکس گردید. امکان دارد که انگلستان از مناسبات خود بدین منظور سود جوید.

**هنگ کنگ:** هر دو کشور ظاهراً عجله‌ای برای تغییر وضع موجوده در هنگ کنگ ندارند. بی تردید دیر یا زود باید درباره آینده هنگ کنگ مذاکراتی انجام شود، لیکن چینی‌ها هیچگونه اشاره‌ای نکرده‌اند که حاکی از انجام مذاکره پس از انقضای مدت قرارداد اجاره، در اواخر قرن، باشند.

**توسازی صنایع چین:** گرچه پکن برای پروژه‌های عظیم خود وام‌هایی را در نظر گرفته است، لیکن گماکان مصمم است از کمک‌های خارجی بی‌نیاز باشد. تا زمانیکه شی اساسی اعتماد به نفس ملی مائوتسه تونگ، «اتکا» به نیروی خود مورد سؤال قرار نگردد، ممکنست چین در این زمینه انعطاف‌پذیرتر گردد.

کرد که دوستش تحقیر شده است و به این ترتیب شکافی میان آنها بوجود آمده. اندکی بعد، همینگوی در داستان کوتاه خود پنجم «برفای گلیمبارو» به صورت تحقیر آمیزی از فیتز جرالده سخن گفت. ولی فیتز جرالده این اهانت را با برد پاری قابل توجهی تحمل کرد، و در سال ۱۹۴۰ درست قبل از مرگ خود به مناسبت چاپ کتاب «زنگها برای که به صدا در می‌آیند» نامه تحسین آمیزی به همینگوی نوشت و افزود: «من بی اندازه به تو غبطه می‌خورم و بی‌چوچه قصد طعنه ندارم.»

هشت نامه‌ای که همه از خانه همینگوی در دهکده سانفرانسیسکو پاولا، واقع در پانزده مایلی هاوانا، فرستاده شده است در پاسخ به تقاضای مایزر برای کسب اطلاعات بوده است.

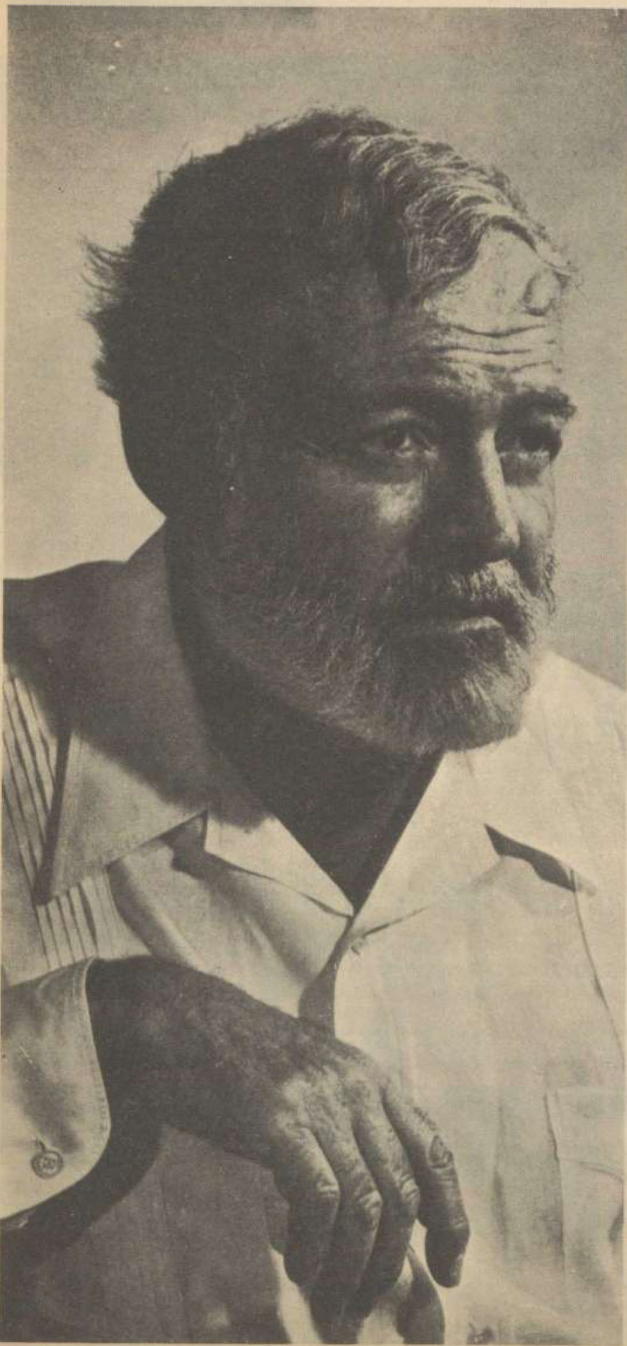
اولین نامه همینگوی به تاریخ عروزیه ۱۹۴۹ به مایزر توصیه می‌کند که با شیل گراهام آخرین رفیق فیتز جرالده، که وی از او به عنوان «منتقد سینما» نام می‌برد، تماس بگیرد. همینگوی می‌افزاید: «من به اسکات عشق می‌ورزیدم. ولی وضعی که وی خود را در آن قرار داده بود و اصرار «زندان» به وی در نوشیدن مشروب، که خود حاکی از حسادت این زن نسبت به کار مرتب او بود، ادامه دوستی با اسکات را بی اندازه مشکل ساخته بود.»

در مدت زمانی که مکاتبات صورت می‌گرفت همینگوی بر روی کتاب «آنسوی رودخانه و در میان درختان» کار می‌کرد. خود وی بعدها گفت که این اثر بیش از هر چیز دیگری او را فرسوده و خسته کرد، نامه بعدی به تاریخ ۵ آوریل ۱۹۵۰ بود. در این نامه همینگوی منطق خود را که بر اساس آن در مورد ادموند ویلسون و فیتز جرالده و تصور کاملاً فردی او از خدا نظر داده است، مورد بحث قرار می‌دهد.

همینگوی می‌نویسد: «من معتقدم که تو برای دو نفر می‌نویسی برای خودت یابن منظور که اثر را کاملاً بی‌عیب، و اگر امکان ندارد، لاف‌ شگفت‌انگیز سازی، سپس برای کسی که باو عشق می‌ورزی حال خواهی بود، بنویسد یا خیر و یا حتی زنده باشد یا مرده. من فکر میکنم اسکات بواسطه اعتقاد عجیب خود که مخلوطی از اصل یک زنی ایرلندی و کلیسای کاتولیک بود برای زلدا می‌نوشت و وقتی اسکات بکلی امید خود را نسبت باو از دست داد و زلدا حس اطمینان خاطر اسکات را در هم ریخت، او دیگر به پایان راه رسیده بود.»

در نامه بعدی همینگوی احساسات متضاد خود را نسبت به فیتز جرالده به بهترین وجهی آشکار می‌سازد.

او می‌نویسد: «من جز به استعداد دوست داشتنی، زربین و هدر رفته او به هیچ چیز دیگرش احترام نگذاردم. اگر او بیشتر به تفکر می‌پرداخت و تعلیم و تربیت عمیق تری دریافت کرده بود، ممکن بود حاصل کار او بهتر باشد. ولی هر بار که «زندان» را با جدیت مشغول کار می‌دید حس حسادتش برمی‌انگیخت و او را از کار باز می‌داشت.» «الکل نیز که ما آنرا همچون «تفریتی قاتل» به خدمت گرفته ایم، و در بسیاری مواقع من بدون آن نمی‌توانستم زندگی کنم، یا لاف زندگی برایم معنایی نداشت، برای اسکات بجای غذا یک زهر مستقیم بود.»



# مراسم عروسی در کردستان

فیلمی مستند و رنگی از این مراسم در مرکز رادیو تلویزیون کرمانشاهان تهیه شده است



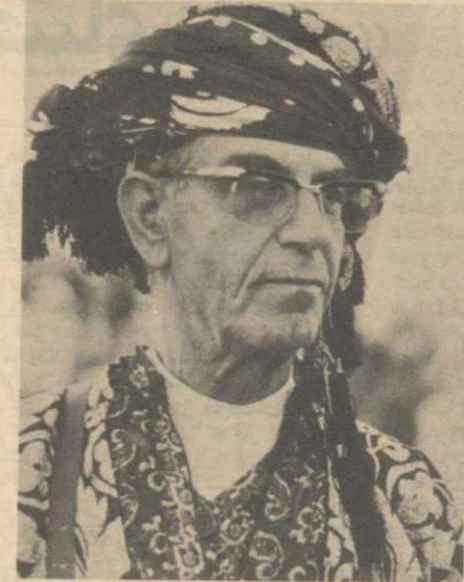
مهاجته سوارکاری و تیراندازی از دیگر مراسم عروسی در کردستان است.

غرب ایران با ویژگیهای خود، مردان و زنانی با خصوصیات کاملاً استثنائی در دامان خود پرورش داده است. خشونت، سرسختی و شجاعت، از صفات بارز برادران و خواهران کرد ماست. اکثریت کردها که یکی از اصیلترین تیره‌های نژاد آریائی بشمار میروند در باختر ایران سکنی دارند، از قشرشیرین تا کرمانشاه و از کرمانشاه تا مهاباد، و از سوی دیگر در حوالی همدان و از مغرب تا مرزهای جنوب غربی کشور، که بفرمانداری کل ایلام و پشتکوه منتهی میشود، همهجا طوایف گوناگونی از این تیره اصیل بچشم می‌خورند. در سایر نقاط ایران مانند شمال و حتی نزدیک تهران و در حدود دهستان دماوند نیز گونه‌هایی از عشایر کرد مسکن گزیده‌اند، ولی آنچه جالب و استثنائی است حفظ خصوصیات ملی و قومی آنهاست، که پس از سه هزار واندی سال که از پیدایش

و تشکیل آنها می‌گذرد همچنان حفظ کرده‌اند. همه‌جا خصوصیات سنتی خود را حفظ کرده‌اند، و سرزمین نیاکان خود می‌پالند و اقتضای می‌کنند، و از سرسختی آنها همین پس که حتی پس از پذیرفتن آئین مقدس اسلام، سنت‌های آریائی خود را رها نکرده و آمیزهای تحسین‌انگیز از ملیت و مذهب، در کنار هم گرد آورده‌اند. مراسم گوناگون تولد نوزاد، عروسی، عزاداری، جشن‌های مختلف فصلی، و نظائر آن در غرب ایران همانند آداب و مراسمی صورت می‌گیرد که - با اندک تغییری متناسب با زمان ما - در واقع دارای همان شکل و رنگ و بوی هزاران سال پیش است؛ و همین ویژگی، قسمتهای باختری مسین ما را جلوه‌گاه زیبایی‌های خود ساخته است. رادیو تلویزیون ملی ایران، در کنار بخش برنامه‌های عادی خود همواره گوشه‌ای

پوده است تا بتواند با تهیه فیلمهای مستند، و برنامه‌های تلویزیونی برای حفظ و بزرگداشت این سنن ارزنده، گامهایی بر دارد، زیرا معتقدیم که این سنن یادآور تمدن باستانی ملتی است که در طی قرون و اعصار، موجودیت خود را باصالت تحسین-آمیزی پاسدار و تکمیل بوده است. گروه تولید رادیو تلویزیون کرمانشاهان، در اواخر تابستان امسال با مطالعات قبلی و در یک فرصت مناسب دست یکار تهیه یک فیلم رنگی مستند، از مراسم عروسی یکی از پسران ایل سنجایی شد. عروسی در ایل سنجایی، که از ایلات اصیل کرد در جنوب کرمانشاه بشمار می‌رود، با مراسم خاصی انجام میشود که تا صحنه‌های جاندار و شکوهمندش را در فیلم نه‌بینیم، نخواهیم توانست حتی تجسمی از گوشه‌های زندگی سنتی غرب ایران را

بیخاطر بیاوریم. بهنگام عروسی و انجام آداب خاص آن، چهل و هشت ساعت تمام رقص و پایکوبی بر روی دامنه‌های کوهستان سرسبز سنجایی و در میان چادر نشینان ایل ادامه دارد و فیلمبرداران مرکز تلویزیون کرمانشاه در حوزه امکانات محدود خود، تا آنجا که توانسته‌اند، از این مراسم با شکوه هزاران رنگ و زیبایی و حرکت را ضبط کرده‌اند. فیلمبرداری این فیلم بسرپرستی رضا جلالی و با کوشش و تلاش باران دیگر مرکز کرمانشاه، از جمله مقصود قائم، حسین دلیر، مجیدی و دیگر همکاران این مرکز صورت پذیرفته است. کار تدوین فیلم پایان رسیده است و اکنون در مرحله صدا برداری است، و شاید در آتی نزدیک بتوانیم آنرا بر صفحه تلویزیون ملی ایران تماشاگر باشیم.



پدر داماد از مهمانان پذیرائی میکند...



مادشوهر و مادعروس پیش از سایرین خوشحال بنظر میرسند.



دو روز تمام رقص و پایکوبی ادامه دارد...

# تجربه‌های آزاد

## «خنیای خدر»

من تکلیفم را با خود معلوم کرده‌ام. امروز هم که داشتم در آن خیابان طولانی قدم می‌زدم، تکلیفم را با تمام میله‌ها و دیوارها معلوم کردم. و دیگر در این هیج حرفی نیست. حالا اگر کسی نمیتواند بمن بگوید که چرا گردنت بوی خالزنی را می‌دهد که هزار سال پیش بالغ بود و حالا یانه‌ای است که بر پای چش دو خلخال بزرگ دارد. یا اینکه بلندی گردنت پاندازهٔ نوک طوطی است. یا همان حرفهای هیشگی را که همیشه می‌زدند. دیگر حالا نمی‌تواند اینها را تکرار کنند همه چیز معلوم شده. من از امشب میتوانم روی کتاب جلد پنجم تصویر بودا را ببینم که لیخند هیشگی‌اش مرا به یاد قلبی می‌اندازد که باید هزار سال دیگر از ضریحی مجبول باز کنم و به پای اسبی بیدم که مرا از آن شهر خوب کوچک به اینجا آورد. اینجا همه میدانند - هرچند خوششان را به نصیبیدن می‌زنند - که این شهر جانی‌نیست که من باید باشم. شهر من همیشه بوی خاک میداد و در وسط کوچه‌های پاریکشی همیشه یکدسته هدهد در حال بازی کردن و نوک بر زدن بودند و من در آنجا خوابهایم را با آنها تقسیم میکردم. اما اینجا باید به فواره‌ها سلام کنم و شب در زیر سات بزرگ آهسته حرف بزنم و تا صبح به فکر دیوار باشم. چرا من اینکار را زوتر نکرده بودم؟ شاید منم مثل آدمهای اینجا داشتم به همه چیز عادت میکردم - حالا این را میتوانم بنفهم - ولی دیگر تکلیف من معلوم شده.

دیشب، در ارتفاع همان خانه‌ای که شهر از آنجا معلوم بود، خواب ستارهٔ دوری را دیدم که گاوی توهمند به تنهایی در آن می‌چرید و نعره می‌زد. آنجا فقط من بودم که میتوانستم بر شاخ محکم دست بکشم و او را آرام کنم. وقتی برای او آواز قشنگ شمرم را میخواندم، سشی را بر زمین میکوفت و با صدایی بلند و کشیده که به گریه میماند، تمام ستاره‌های دور دیگر را عاصی میکرد... شاید آن گاو سیاه درشت چشم، باقیماندهٔ گلگه‌ای بود که همراه با آن زن یانه‌ای از شهر قدیمی من کوچ کرده بود. شاید وجود آن گاو برای پیداری من میتوانست تفسیرهای خوبی داشته باشد. نیدانم، ولی دیگر از امشب به آن خانه نمیروم و اگر باز خواب گاو را دیدم، نرم‌تر از پیش به شاخ دست خواهم کشید و همراه با او در تاختی طولانی به شهر قدیمی‌مان میرسم و من آنجا برایش بلندتر آواز میخوانم و شاید او هم بتواند ستاره‌های دیگر را بشوراند ولی دیگر با کسی نیست، در آنجا از خشم ستاره‌های دیگر هم باکی نیست، حتی از خشم این شهر هم - هرچند ستاره نیست - ما ترس نداریم. از شهر کوچک ما همیشه صدای آواز هدهد می‌آید و حالا من پشیمانم که چرا زودتر، زودتر تکلیفم را معلوم نکرده بودم. به خاطر خواب گاو بودم یا برای آن یانه‌ای، یا برای ارتفاع بلند منزل.

### «قرینه»

بزرگ سیاه چشم در آن منزل کرده بود - دختر داشت هنوز می‌خندید. ناگهان از خنده ایستاد، خلخال پای چش را بیرون آورد و در پرتابسی طولانی به رودخانه انداخت. آواز نعره کشید، در آسمان سواری سبزیوش به تاخت گذشت من خندیدم و گردن‌بند از منار مرغ جدا شد و به دهان آن ماهی که از دیرباز انتظارش را می‌کشید فرو رفت... از دختر دیگر چیزی نماند جز باقیماندهٔ قهقهه‌ای که به خاموشی میرفت... دیوار تا میخ پای من کوتاه شد و دوباره گاو بود و شهر کوچک من...

دیگر چه چیز را میشود باور داشت؟ آدمهای این شهر یا من همزاد نیستند. گرچه حالا ما با هم دور می‌زی بزرگ‌می‌نشینیم و برای همدیگر ارقصه‌های خودمان حرف می‌زنیم و روی دیوار منزل همه ما نعل اسب کوبیده شده است، ولی میدانم که آنها هیچوقت نمیتوانند مثل من در گوشه‌ای تنها بنشینند و به یاد آن دلنای دور باشند. آنها شاید علفهای جوان آن دلتا را بتوانند ببینند ولی هیچوقت به آن گاو تنها نمیتواند نزدیک شوند. این را مطمئن هستم. شاید که من هیچگاه آن شهر کوچک را در دیگر بنیم - نیدانم - ولی هواره چشم گاو سیاه را بر آسمان این شهر در نظاره خواهم دید و تصویر آن دو پنجه سنگی شکسته که هنوز به دستپایی آن گل امیدوارند.

خیلی‌ها تعجب میکردند از اینکه چرا من در شب وقتی از کنار استخر بزرگ این شهر می‌گذرم با دهنای سنگ آن دیوار روئیده بود مسلماً همان گلی بود که دستمال آن باکره را معطر کرده بود. نفس‌های طولانی با حرکت ریسهٔ آن گل همجهت شدند و در روی ششمین تخته‌سنگ دیوار، تصویر شکستهٔ دو پنجه را دیدم که هیچوقت به رشد آن گل نزدیک نشده بودند و میشد فهمید که این تلاشی مکرر و قدیمی بوده است. همان‌جا بود که همه چیزها فهمیدم و دیگر نفسم بوی‌بنشتمید...

یک روز - که حالا نیدانم در خواب بوده است یا بیداری - وقتی از میان جنگل بزرگ شهر کوچکم میگذشتم پرنده‌ای را با سایه‌ام در پرواز دیدم. به یاد سوار سبزیوش افتادم که همراه با نعرهٔ گاو به تاخت از آسمان گذشت. آسمان آن روز - که به سخی از میان برگهای انبوه درختان دیده میشد - ابری بود. ناگهان با صدایی شیشه‌مانند و بلند تمام جنگل را لرزاند و من دیدم از تنهٔ هر درخت دستی بلند شد و میان پنجهٔ هر کدام گردن گاوی سیاه و درشت چشم، فشرده می‌شد و گردن - بندی عتیقه برقی می‌زد. چشم سیاه منمسی گاوها با استفاله به من نگاه میکرد و من مبهوت آن پرنده بودم که حالا سایهٔ بالهایش از سایهٔ من دور بود ولی منقارش با دست چپ تماس داشت. علفهای جنگل بنفش بودند و جویبار کوچکی که آبی کبود داشت از کنار درختها میگذشت...

گاوها، گاوها من در تنخ پیش از مرگ صدایی خفه از گلوشان خارج میشد که بر خونم مینست و بر طول ستم می‌افروذ. و این ادامه داشت تا هنگامیکه من پیر مردی شدم سید موی که در کنار جویبار کوچکی که آبی کبود داشت نسته بودم و بر علفهای بنفش دست میکشیدم و باز، هنوز، چشم گاوها - ملتس‌تر - بطرف من بود. اما من که پیرمردی مبهوت بودم چکار میتوانستم بکنم؟ در آب سنگ می‌انداختم و به آسمان نگاه میکردم و علفهای بنفش را چنگ می‌زدم... جنگل از چشم ملتس و صدای خفه پر بود. آن سوار سبزیوش با تانی از آسمان ابری‌میگذشت و گردن‌بندهای عتیقه دیگر برقی نمیزدند... ناگهان برخاستم و با درازی موی سیدم آن زن یانه‌ای هزارساله را به جنگل کشاندم و در تنجی طولانی با او روی علفهای بنفش خوابیدم... نفس‌ایمان درهم میرفت، ناخن تیزش پوستم را میخراشاند و گردنم دراز میشد و نفسم تند می‌زد. یکمربیه عطسه کردم و دیگر جنگل از همه چیز تهی شد، من کودکی بودم که با تیرو کمانی کوچک میخواست همهٔ پرنده‌ها را صید کنم و برای کوسه‌های رودخانهٔ شهرم بپریم. تنها در این صورت بود که میتوانستم با دخترقشنگ شهر کوسه‌ها دست در دست هم در راهی مفروشی از خزه بدویم، آنقدر که من به هیچ جانی نرسم. اولین تیر من بر سینه درختی فرود آمد که ریشه‌های طولانی - مثل درازی موی سیدمی که زنی یانه‌ای را به جنگل کشاند و آن را خاموشی کرد - طویل بود با فرو رفتن تیر بر درخت خلخالهای تیره‌ای باریدند و دختر قشنگ شهر کوسه‌ها با لابلای ابر به من و جنگل خندید و در لعاب از خزه گم شد... جنگل دیگر چیزی نبود جز لاله ملتپ پیرمردی خمیده که به سراغ چشمهای در برهوت می‌رفت. پیرمرد من بودم که تنهٔ آمدن و تنهٔ رفتنم. این بار شهر کوچک خودم هم به من پشت کرده بود...

دیگر نیدانم چه چیزی اتفاق افتاد. شاید حالا آسمان آن شهر پر از صدای ریزش آب باشد و هدهد های دوره‌گرد وسط کوچه‌ها آوازی دیگر بخوانند. شاید که بعد از آن، جنگل فقط در چشم پیرمردهای خمیدهٔ آنجا رشد کرده باشد و شاید هم من همه چیزها را از لاعلاجی دیده بودم؛ از لاعلاجی قلبی که مهربانی جنگل برایش زیاد بود.

بعد از آن شبی که - یا روزی که - از کنار میله‌ها گذشتم و یا دروازه‌های قدیمی - همان حرفهای آدمهای این شهر - را دوره کردم و عادت‌های جدید شهر بزرگ را از خود دور کردم و خواب آن ستاره را دیدم، دیگر از راههای خاکی نگذشتم و رنگت سیاه را شناختم. فقط با دریا ربط پیدا میکردم. قبلا بارها شده بود که به چاهی عمیق می‌افتادم و ماهی دریا نچانم میداد یا اینکه وقتی باد موها را بریشان میکرد، دستپایم آنقدر سنگین میشدند که تنها خاک را حفظ می‌یافتم ولی از آن شب به بعد همه چیز عوض شد. میتوانستم تکیه بدهم به دیوار و آسمان را نگاه کنم و در زاویه‌های اتاقم بلفتم. یا جای خودم را با تمام ستاره‌ها عوض کنم. و زود توانستم به این وضع عادت کنم. فقط شب سوم بود که به جای لیخند زدن دستم را تا میخ در آب فروبردم و ماهی قرمز کوچکی را له کردم و خوابیدم. اما از شبهای دیگر به وضع جدیدم عادت کردم و به دنیایی پا گذاشتم که در آن تکلیفم روشن بود. دیگر به شکل شهر بزرگ لیخند می‌زدم و برای آدمهایش فال زندگی قدیمی خودم را می‌گرفتم. حرف آنها دیگر هرچه بود مهم نبود. دیگر هیچ چیز مهم نبود جز لیخند زدن و فال گرفتن و به‌انگشت سیاه نگاه کردن و یا احیانا در فکر چشم گاوی سیاه فرو رفتن. از آن شب دست من هیچوقت به اشتباه در آب فرو نرفت... حالا فکر می‌کنم، به فکر چیزهایی نیستم که از دست دادم و یا چیزهایی که بدست آوردم. مقایسهٔ هیچوقت نمیکنم. مهم سود و زیان نبود. اهمیت در این است که من بلفتم و به جایی نرسم. خال گردن من همیشه بوی خودم را میدهد.

برای آن گذشته که مثل برق گذشت، حالا من هیچ حرفی نمیتوانم داشته باشم جز اشاره به جنگل و

دیوار. حرف من تنها اشاره است با انگشت سیابهٔ کوچک. دیشب نعل اسب را از بالای دیوار اتاقم کشدم و بجایش میخی کوبیدم که میدانم انتهایش به آواز هدهد های آن شهر کوچک میرسید. گذشته مثل خونی بود که دیشب از آن میخ به کف اتاق چکیده و امتداد خواب مرا تا اعماق زمین ادامه داد. حرفهای من همین‌ها هستند. بعد شاید بتوانم بیشتر بگویم. مثلا شاید بتوانم از آنمه گذشته‌ها این را هم بگویم که پیرمرد سید موی هیچگاه به آب نرسید و عصای بلندش - در جنگل - فقط در شن فرو رفت تا عاقبت - که عاقبتی نبود - پرنده او را به سرزمینی هدایت کرد که در آنجا تمام مردم نیزه در دست قلب او را از پیش هدف گرفته بودند و با دیدن او آمادهٔ پرتاب شدند... حالا میگویم - شاید این اعتراف باشد... گذشته خواب نبود. هرچه بود باصدای واماندهٔ من بود و برای همین هم من برای حرف زدن دربارهٔ آنها فقط میتوانم به جنگل اشاره کنم و به دیوار. بوی گردن من خلاصهٔ همهٔ این حرفهاست. میدانم که تصویرهای گذشته در آینده، همچون پوششی از زخمهای عمیق بر من ماند. دیگر نباید چیزی را بخواهم. معلوم شدن تکلیف من برای گریز از واقعیتانی بود که تاب‌نحملشان را نداشت. و درخت انجیر و علفهای حساری یکشم که آرام می‌آیند و می‌ایستند و یا تانی می‌گذرند. من همه را به نظاره می‌ایستم. دیگر درد کمتر است. خاکستر گذشته همان شب با هزار ممت بر یاد داده شد. مقایسهٔ هیچوقت نخواهد بود. مهم همیشه غلغلهٔ نایده است، چه در گذشته چه حال و چه آینده. فقط همین. چاره‌ای نبود و نیست...

نعل اسبی را که دیشب از بالای دیوار اتاقم کشدم، حالا کنار درخت انجیر، زیر خاک، مدفون است و صبح دیدم که چند علف بنفش روی خاکش روئیده و چیزی شبیه به پوته گلی که من تا آنوقت ندیده بودم از میان علفهای بنفش رشد کرده و به اولین شاخهٔ درخت انجیر رسیده. حس گشنگ می‌گوید که همیشه باید از گل و علفها مواظبت کنم. حس می‌کنم که با پزمرده‌شدن آن گل، عمر منم به سر خواهد رسید. شباهت عجیبی هست بین بوی آن گل و بوی خال گردن من - نعل اسب یادبود دختری بود که آنرا به گردن می‌انداخت. چادوگری که در روزی ابری آن نعل را برای تعویذ به گردن او بست، بر روی آن با خطی گشنگ چیزی نوشته بود که من هیچوقت نفهمیدم چه بود. آیا حالا خاک درخت انجیر آن کلمات را کشف کرده بود، یا روح طلسم چادوگر از احضار خاک خسته شده بود... حالا برای زنده ماندن باید از آن گل و آن علفها مواظبت کنم - و این چه مشکل است - از فردا صبح تا شب کنار آن درخت می‌نشینم و مراقب می‌شوم که پای کسی آن را نگذدال نکند و دستی شیطان - اگرچه بر مهر - آنرا نچیند. باید مواظب آب باشم و هوا... اما اگر خودم، اگر دست‌خودم آن را از ریسهٔ دواورد یا سنگینی از روی آن بگذرد یا نفسم هوایش را مسموم کند، آنوقت چه کسی آرزوی نزدیک شدن و نزدیک کردن آن دو دست را به گل خواهد داشت و چه کسی بقیهٔ داستان پیرمرد سیده‌موی را خواهد گفت؟ در آنوقت شب تنها خواهد ماند و گاو و ستاره‌ها باهم عصیان خواهند کرد. اما این امید خواهد بود که جسم من به خاک شهر خودم برگردد و آنقدر بیاند و نگذدال شود تا پیوسد و با خاک آن شهر بیفزاید. در آن‌جا کرمها گوشت مرا نخواهند خورد، جسم من خواهد پوسید. فقط می‌پوسد. آیا این امید برای از بین رفتن تمام چیزهای دیگر کافی نیست؟ شاید بعد از نوشتن این حرفها من بلند شوم و بروم روی گلهای بلفتم و از روی آن گیاه عجیب هم بگذرم... اما نه، بعد از له‌شدن آن گل دیگر گذشته نخواهد بود. تنها ماندن هست. ماندن روی شاخه‌ای شکسته که زمانی بوی خال گردن مرا میداد...

صبح که متوجه وجود گل شدم، چشمم را بستم و با نفسی عمیق گل را بوئیدم؛ در همان وقت طولانی بود که تمام گذشته‌ها پشت بلکم جان گرفتند و آمدند و گذشتند. صدای نعرهٔ گاو بلند شد و نور گردن‌بند عتیقه

### تجربه‌های آزاد

ودو خلخال تیره‌ای مردمکم را لرزاند. رودخانه با موجی بلند لیخند دختر کوچک شهر کوسه‌ها را بلغید و سوار سبزیوش با شتاب و قهقهه گذشت. زن یانهٔ آواز میخواند، پیرمرد سید موی هدهدها را خفه میکرد و من از ارتفاع بلند شهر به دهان دو ازدها که زهری زرد داشتند سقوط میکردم. پرنده فقط بر پشت دخترک نوک میزد و دختر عطسه می‌کرد و دیگر باکره نبود... نفسم قطع شد. چشم که باز کردم هیات عجیب آن گیاه بود و تنهٔ بزرگ درخت انجیر و چند قطره شبنم که روی علفهای سمت چپ نسته بود. دوباره چشم بستم و باز نفس کشیدم؛ ولی این بار کویری دیدم که در هفت نقطه آن هفت شعله آتش برپا و دیگر هیچ... نفسم بوی خاک گرفت و بلکم سوخت. فهمیدم که آن اتفاق فقط یکبار در روز اتفاق می‌افتد. شاید در نفس عمیق فردا گذشته را بهتر ببینم. من باید همیشه لقب یزلم بسوی گذشته. نعل اسب و گل و علف شاید تنها بانه باشند؛ بانه برای دیدار دوبارهٔ بیداریهای هزارساله‌من... بپر صورت، نفس صبحگاهی من فردا عمیقتر خواهد بود و حجم پشت پلک بسته‌ام بیشتر است. فردا ارتباط من با خاک امروز در آه بعد از دیدار خلاصه میشود. برای همین‌ها هم که شده باید سخت از گل مواظبت کنم. باید اطراف گل و خودم و درخت انجیر و علفها حساری یکشم که حتی با نفسهای صبحگاهی من ترک نخورد. این تکلیفی دیگر است. حالا دارم نگاه میکنم به مریخ انجیر. همراه وزش باد، من و درخت و گل با هم می‌لرزیم. در یاد گردن من است و من در نظارهٔ گیسوی بلندی هستم که با وزش آن بدور شاخه‌های انجیر می‌پنجد و آسمان را آبی‌ر می‌کند. آیا این ادامهٔ نفسهای صبحگاهی من است یا انعکاس آشنایی با آن خطوط گشنگ که بر طلسم نوشته شده بود؟ اگر حصار بود، باد گل را و مرا و درخت‌ها نمی‌لرزاند. فقط تکه‌ای از آسمان را در حنجره‌مان می‌انداخت و ما خمیازه‌های قدیمی‌مان را تکرار می‌کردیم. ولی باد حالا و لرزش حالا از نبودن است. من چشم می‌بندم و شبهای قدیمی را به یاد می‌آورم. دیشب از قطره‌های باران، گل و علف و درخت انجیر زلال‌تر شدند و من بهتر خوابیدم. ولی حالا در آسمان فقط باد است که می‌توفد و تیره‌بشت من و گل را می‌لرزاند. هوا ابریست. آیا امشب - در باران محتمل امشب - می‌شود من زلال‌تر بشوم و عطسه کنم؟ فردا در صبح، در وضوح گل عجیب و یادآور من نفسم عمیقتر است. پس باید از حالا برای فردا کمتر نفس بکشم و در آن صبح تمام بازتابهایم را در بازدمی دیگر - حتی اگر آخرین باشد - خلاصه کنم. آیا دوباره من برخوام گشتم و نفسهایم را از خلخال و جنگل پر خواهم کردهٔ دوباره من سبزی جنگل را با نفسهایم میتوانم اندازه بگیرم؟ نیدانم. من فقط نتنهام که بلند شوم و آب خوب آن رودخانه را در یک جرعه بنوشم و به خوابی هزار ساله فرو روم که از هیچ چیز اثری نباشد. تنها من باشم و سردی جدار خواب طولانی و سیاهی و سیاهی... میدانم - این احتیاجی به اثبات ندارد - که پشت تیرهٔ من همیشه سنگینی را باز پس می‌راند و برای یافتن آرامشی با استغالهٔ خیس میشود و تن میکشد تا سطح سخت تمام خاطرها، این از تشنگی جاودانه لی است که هیچوقت به آب نرسیده و تنهٔ ماند که ماند. عصای آن دست فقط در شن فرو رفت هرچند که در جنگل بود.

پاد که آرام‌میشود و من که چشم از گل می‌گیرم و به درخت نگاه میکنم، فردا، فکر فرداست و حصار و آرامش. این بار در حوضی خانهٔ من ماهی سرخ کوچکیست که در انتظار گردن‌بند عتیقه دهان باز نمی‌کند. در آسمان این منزل پرنده‌ای نمی‌گذرد و در حوض کوچک لیخند نیست. حوض کوچک من دختر شهر کوسه‌ها را در خون ندارد و نه... من چیزی را به یاد نمی‌آورم هیچ چیز را. این‌ها را هم که گفتم خیلی زود تکذیب میکنم. من فقط در انتظار نفس طولانی فردا هستم و حالا طرح حصار را در ذهنم میکشم. ماهی قرمز حوض خانهٔ من حالا در یک نقطه ثابت است. انگار دارد به دریا فکر میکند یا به آبگیری کوچک که جنتش در آنجا انتظارش را می‌کشد.

## به آفتاب بیندیش!

دیگران، با ولع، سبزی تلخ علفها را نگاه می‌کرد و گرمی اشعه را در پوستش ذخیره داشت. وقتی فردیک به گلپای صورتی رنگت چشم می‌دوخت، شادی پرسرور زندگی، تکانش می‌داد، اما بیشتر از هر چیز گرمی آفتاب را حس می‌کرد، می‌خواستم دنیای شگفت فردیک را بشناسم، می‌خواستم بدانم آیا زندگی راهیست که فردیک در پی دارد، یا طوری که همه ادامه می‌دهند، فضولی گستاخانه‌ام، سر فصل آشنائی بود. در دل مطرح کردم که آیا می‌توان سکوتش را دردم شکست؟ اما فردیک هنگامی که مرا در کنارش حس کرد، بی‌آنکه چشم از خورشید برگردد گفت: «نوست من/ توهم می‌خواهی در شگفتی طبیعت حل شود و یا سعی داری این قدرت شگفت را در وجودت انباشته داشته باشی؟»

پرشی ناپیگام فردیک، چه روزنه‌ی گسترده‌ی بود بسوی دونش/ پرکشودم، اما بی‌جواب اندیشیدم که برآستی کدامیک برتر است؟ فردیک به گفته‌اش افزود:

شما هم اگر فردیک را می‌شناختید، می‌گفتیدیک موجود عجیب و غریب است. سواى دیگران، آنها که دوروبرمان هستند و هر روز می‌بینیم، فردیک به همه آن چیزهایی که دیگران دوست می‌دارند، بی‌علاقه است، او دنیای خودش را دوست دارد، گه‌گاه تنهایی مفرط او را حس می‌کند، که هیچ نمی‌گوشد لحظه‌هایش را با دیگران بگذراند. فردیک آرام می‌نشیند، بسیاری اندیشد و بهر چه می‌نگرد باریک بین است، و در ژرفنای احساسش هر چه را که دریافت می‌کند، حفظ می‌دارد. فردیک با خشونت صبران است طوری که بسختی دیگران به او راه دارند. آشنائی من با فردیک صبح يك خزان بود، که سرمای مطلق لابلای برگ درختان می‌دوید، و برگها رفته‌رفته در آفتاب که رنگ پالیزی به سرخی می‌گراییدند. فردیک تنها و آرام نشسته بود و نگاهش می‌کاوید، نگاهش چه پاکیزه بود و نه‌بی‌تفاوت.

به‌خورشید رنگ‌پریده می‌نگریست و به‌تکاپوی

«بگذار بهره‌های ظاهری را دیگران تلنبار کنند، و آنگاه که گرمی مطبوع خورشید، هستی لبریز از مهر و نیکی به‌دریغ، فراموششان شده است، من و تو دنیای سرشار و پاکمان را بسویشان بکشاییم، تا به‌کی امروز دانه برگیریم - برای فردا که بردانه‌ییم؟ و کاذب/ به‌هستی‌مان شادی بخشیم، همچون مورچگان؟ هم‌اینک وجودت را سرشار از اساس حقیقت کن، از لطافت گل/ از حرارت خورشید و از سبزی هستی بخش رستنی‌ها، و فردا که دیگران خالی و سرد از زندگی‌اند، من و تو - دستهای گشاده‌مان را سخاوتمندانه در برابرشان داریم. فکر ترا تنها به‌ذرات حیات‌بخش متمرکز کن و نگرانی روییم نهادن دانه را از یاد ببر. این دم، به‌هستی پرشکوهی که پایه می‌نهی بیاندیش و بس.» فردیک حرفی را که برای گفتن داشت با من در میان نهاده بود، و سکوت و قرار گرفتن من نشانه‌ی پذیرفتن هرآنچه بود که فردیک در ذهن داشت.

## «رادیو و تلویزیون» و «ادبیات»

نوشته: ژان لکور  
ترجمه: عبدالله توکل

«ماره‌موتو» در سال ۱۹۴۶ پخش شد... و هنوز هم صفحه ۷۰ «ژان‌نوشه» از یادها زنده است... برنامه‌ای که در سال ۱۹۴۶ مایه‌ بسته‌شدن درهای رادیو و تلویزیون فرانسه بسوی نویسنده آن شد... یا «جنگ دنیاها» که اورسن ولز برای رادیو نیویورک تهیه کرد و میلیونها نیویورکی را از فرط وحشت به کرد... و در دنیای تلویزیونی هم از این گونه نمونه‌ها داریم....

## رادیو و تلویزیون

و «مردم»

اگر حقیقت این باشد که ما دیگر نمی‌دانیم برای که بنویسیم، و اگر بقول ژان پل سارتر، حقیقت این باشد که مردم، شنوندگان و بینندگان، «فرو می‌زنند» ناپدید می‌شوند، نمی‌توان امیدوار بود که رادیو و تلویزیون بتواند وسیله‌ای باشد که برای ادبیات «مشرتی» حقیقی فراهم بیاورد. حتی اگر از این تصور (آسان اما کهنه و از روق افتاده) نیز چشم پوشیم که نویسنده اوایل این قرن هنوز هم می‌توانست خودش را مطابق اوضاع و احوال پرورش بدهد... حتی اگر آن توده فشرده و دوست داشتنی را هم کنار بگذاریم که در برابر آثار مولف برگزیده و محبوب خود وحدت ستایشگرانه‌ای داشت، رادیو و تلویزیون نخواهد توانست فرصتی برای مردم فراهم بیاورد که خودشان را بسازند و خودشان را به هر شکل تازه دیگری هم که باشد در بیاورند... هر یک از این موجودات که دیروز، هنوز خودشان را از رنگ و بوی طبقه‌اش می‌شناختند شاید دیگر به اندازه‌ی زمان گذشته بسا کسانی که بدست‌یاری‌شان وجدان مشرکی به‌وجود می‌آوردند، وصلت نداشته باشند... اما همین موجودات، در اعماق دل خودشان، همچنان و تأثیر بیشتری خواهند دید و روی هم‌رفته با نویسنده روابط نزدیکتر و دونی‌تری پیدا خواهند کرد و چنان وصلت‌ی خواهند داشت که نویسنده هرگز امید نبرده بود... کدام نویسنده‌ای است که پس از پخش برنامه‌ای در رادیو/تلویزیون، نامه‌ی هیجان‌آلوده‌ای به دستش فرستاده‌باشد بقیه در صفحه ۷۸

هرحکاک و قلم‌زنی از راه اشتغال به حرفه خود این نکته را می‌آموزد که قلم یا تیزاب برای کسی که می‌خواهد حرفه‌ای خودش را به‌وسیله آندو بزند، چه‌تفاوتی با یکدیگر دارند. بدینگونه، استیک باهتری پدید می‌آید که جنبه‌تکنیک دارد. هر تکنیک تازه‌ای که در اختیار هنرمند (عموماً) و در اختیار نویسنده (خصوصاً) گذاشته شود، بسیار زود او را به‌آفرینش قالبی در زمینه هنر (با ادبیات) سوق می‌دهد که آن هم، به‌جای خود تازه است. هرگاه هنر نقاشی را از دوره‌ای در نظر بگیریم که به‌عنوان «ناپرا» رنگ را به‌جیب و کازه‌نمین یا تخم مرغ و مخصوصاً زرده‌تخم‌مرغ درمی‌آمیخت و به‌دوره نقاشیهای دیواری یا گراف آن را از مرحله رنگ و روغن تادوره «مواد و مصالح» فوت‌ریه در نظر بگیریم، می‌توانیم ببینیم چه دگرگونیهای ریشه‌داری در این زمینه پدید آمده است... و هرگاه دگرگونیهای را هم که در صحنه تأثیر پیدا شده است، در نظر بگیریم می‌توانیم بی‌بیرمی که تکامل تأثیر تا اندازه‌ای مولود همین دگرگونیهای صحنه بوده است. و حقیقت این است که چون نمایانمانه‌های بومارته را در کاخ شایو بازی کنیم و حجم محدود صحنه قرن‌هیچدم را به‌یاد بیاوریم، نیکوتر می‌توانیم بی‌بیرمی که فیگارو در این میان چه چیزها از دست می‌دهد... و این نکته هم حقیقت دارد که زرده و صفه‌های بلند قرن نوزدهم صدا را به‌جائی می‌توانست برساند که فصاحت و بلاغت رماتیکها در آرزوی آن بود... صنعت چاپ، هرآینه، به‌نوبه خود، بیانهای گوناگونی از ادبیات می‌خواست یا از جهت‌های گوناگونی که به‌دو صفت مشخصه هر چیز جایی ارتباط دارد، خواستار تطور و تکامل برخی از قالبها بود... نخستین‌صفت مشخصه چاپ این است که در سایه آن می‌توانیم در امر «مطالعه» به‌عقب برگردیم و هرچندبار که خواسته باشیم به «متن» مراجعه بکنیم و متن را بار دیگر بخوانیم... و نتیجه این صفت مشخصه آن شده است که ادبیات دشوارتر و جاه‌پرست‌تر شود... صفت‌مشخصه دیگر چاپ این است که این ادبیات را در دسترس خوانندگان بیشتری می‌گذارد و آن را از قید توقع‌های يك طبقه آزاد می‌کند و به‌این مرحله سوق می‌دهد که به‌عقاید گروهها و طبقه‌های گسترده‌تری توجه داشته باشد و تا اندازه‌ای با ملت سروکار داشته

باشد. نتیجه نخستین صفت مشخصه چاپ این شده است که ادبیات جنبه

نتیجه نخستین صفت مشخصه صفت چاپ این شده است که ادبیات جنبه

دانشمندان‌ای پیدا کند و نتیجه دومین‌صفت مشخصه صفت چاپ این شده است که سالنامه‌ها وجود بیابند... و خلاصه، یک‌راز «تیراز» هر برنامه‌است... شنوندگان و بینندگان که هر برنامه‌دارد... و انعکاس خارق‌العاده‌ای که هر برنامه‌ای می‌تواند برای نام نویسنده‌ای فراهم بیاورد... و این جنبه‌مردم‌پسند و شورانگیز قضیه، جنبه‌ای است که همه ما در موارد مختلفه دیده‌ایم. بدینگونه، فلان شاعر که مجموعه‌های شعرش هرگز بیشتر از هزار نسخه چاپ نخورده است، در اینجا میلیونها نسخه یافته و بیننده پیدا می‌کند... یگمان ممکن است این عده باز هم، چنانکه باید و شاید به‌آوای این شاعر گوش ندهند و به نمایش قیافه او نپردازند... ممکن است در اثنای پخش برنامه در اندیشه چیز دیگری باشند یا رادیو و تلویزیون‌شان را ببندند... اما گاهی اتفاق می‌افتد که برنامه رادیو و تلویزیون مردم را باصطلاح غافلگیر کند، یا بسی بیشتر از پشت جلد مصور کتاب دلشان را ببرد... و در اینجا، آنچه به‌نظر شنونده یا بیننده می‌رسد، اصل است نه قالب... اینجا، در رادیو، وقار و نشاط و مناعت و تأثیر و هیجان صدای موجودی در میان است که در جایی حرف می‌زند... البته صورتش دیده نمی‌شود... توجهی به‌شما شنونده ندارد اما بااینهمه برای شما حرف می‌زند... برغم همه تنبلیها، همه فاصله‌ها، صدائی هست که در جستجوی کسی است، در جستجوی کسی است که جسم و روح دارد و آن را باید بشنود... هر شنونده‌ای، در هر لحظه، می‌تواند خودش را همان کسی همان‌شخص تصور بکند... و بدینگونه بر خویشش عیان شود، در نه‌انخانه دل خود دستخوش تأثیر شود و به‌آنچه می‌شنود، زودتر از آنچه در ادبیات باستانی، در ادبیات روی کاغذ، می‌توانست بخواند، علاقه پیدا کند... و آنچه، در تلویزیون، وقار و نشاط و مناعت و تأثیر و هیجان موجودی در میان است که در برابر شما، جلو چشم‌شما، حرف می‌زند، بازی می‌کند، کاری صورت می‌دهد... و شما صورتش را به‌چشم‌خودتان می‌بینید... و این موجود انسانی ناگزیر به شما بیننده توجه دارد... و برای شما حرف می‌زند... و برای شما کار می‌کند، بازی می‌کند... و صدای او هم در جستجوی کسی است... در جستجوی شماست... در جستجوی شخص شما...

ما، نمونه‌های بیشتری از تأثیر و کارآئی رادیو و تلویزیون در دست‌داریم. کمترین این نمونه‌ها، یگمان، برنامه رادیویی گابریل ژرمینه است که به‌عنوان

ترجمه عدنان غریبی

دورنمای کودکان

تمام تابستان کودکان باغ ملی را تماشا کن  
 قبیله کودکان آرزو دارند تو چون آنان بودی -  
 این هنرمندان کوچک ترسناک جنبش  
 که هرج و مرج کامل برای آنها تاب می آورد.  
 اندرک درخشان اکنون،  
 در بازیهای لذت، عشق یا حتی جنایت  
 بر این علف سبز روئیده است  
 بزودی،  
 داروی خواب تیره تر عشق و وزیدن - را  
 در آنگذر خالی خواهند کرد

ریخته همچون ستاره‌هایی میان اسباب بازیهاشان  
 جدا شده با خطوط نور  
 از حادثه‌جویی، به میان اسبهای کوچک چوبی،  
 و نشانه‌های قومی، عروسکها و حیوانات و حلقه‌ها  
 تا پسوند رام خوابی، شیر خوارگاهی،  
 جایی، همه جز چندتائی،  
 ذخائر ناآرام احساسی، می‌مانند

خواب دیواری ندارد. خواب  
 رؤیای بزرگ را با وحشتش، رخصت میدهد؛ با اینهمه  
 آنها لم میدهند  
 مثل چیزی در حال پختن، گوته بی‌ریا برانگشت،  
 با لب و چشم بسته.  
 هر یک در مرکز تار عنکبوتی  
 دختر یا پسر خود را می‌جوید، بوجود آمده و زاده شده  
 در وحشت همچون کناره‌های تیری که  
 سودا آترا بوجود آورده است و به غلط تأیید شده است

آنان به تماشاگر کنار پنجره چه میتوانند بگویند،  
 که مشغول نوشتن نامه است، مشغول دود کردن سیگاری  
 است، تنها  
 که در همان محدودیت رشد خود پدافند افتاده است  
 و با اینهمه به کودکی‌شان رشک نمی‌برد  
 چرا که خود تاب کودکی‌اش را آورده است؟

صبح بی‌اهمیت

در این صبح بی‌اهمیت  
 چیزی آوازخوانان می‌رود به جایی  
 که دماغها برپهلوهای خود می‌غلطند  
 و «آدریانیک» گرم  
 بر آب آبی‌اش سوار میشود و خورشید  
 بر لبه عالم شستشو می‌کند و پرتگاههای درخشان  
 روز، در اقلیم‌های برین طنین می‌اندازد  
 ناپ از زنجیره‌ها، و کند میشود  
 همچون نیبی، تا از مزرعه‌ها دود کند  
 خاموش شده در زمین خسته  
 باز میشود همچون شمش، و می‌رود

درختان دود میشوند، سرد میشوند، میریزند - سرریز  
 میشوند  
 پرهای پرندگان را می‌بندد و تکان می‌دهد  
 قالی را از پنجره‌ها، ماهوت می‌کند با شبنم  
 سرتا پا را؛ و رستاخیزهای کوچکشان عاشقان جوان اکنون  
 بانجام میرسد.

و اکنون هنگام آن رسیده است بوسیم همه آنان را که  
 خفته‌اند  
 دوخته به هم - بیدار میشوند، عزیزم، بیدار میشوند.  
 قایق‌ران بی‌تاب زیر خانه  
 منتظر بوده است؛ پاروهایش جمع شده است  
 همچون پالمهای منتظر بردبارچه تیره

«لارنس دارل»  
 Lawrence Durrll

لارنس دارل، انگلیسی ایرلندی‌الاصل، در  
 ۲۷ فوریه ۱۹۱۲ در هیمالیا زاده شد. تا ده سالگی  
 در هند بدمدرسه رفت. بعد به مدرسه سنت ادموند  
 St. Edmund در کانتربری رفت. او یکی از چهار  
 بچه‌ی بی بود که مادرشان، آنها را به جزیره کورفو  
 در مدیترانه برد تا در پناه دریا زندگی کنند. کتاب  
 او راجع به کورفو به این نام است: Prospero Cell.  
 او که دوبار ازدواج کرد و طلاق داد، دو  
 دختری دارد، که یکی از آنها را به سبب عشقتش به  
 فرنسک باستان یونان، به نام عجیب Sappho-Jane  
 نامید که با او زمانی را در قبرس به سر آورد.  
 «لیموهای تلخ» مطالعه امپرسیونیستی حال و هوای  
 این سالهای اضطراب (۵۶ - ۱۹۵۲) در قبرس  
 بود. بیشتر کتاب Justime یکی از چهار کتاب  
 «رباعی اسکندریه» - مربوط به همین سالها است.  
 دارل در قبرس خانه کوچکی داشت که دیروقت  
 در آن به نوشتن می‌پرداخت.  
 دارل مأموریت دیپلماتیک هم داشت بعنوان  
 وابسته مطبوعاتی در آتن، اسکندریه، قاهره، رودس،  
 و بلگراد. در آرژانتین و یونان، خطیب بود.  
 پیش از «رباعی اسکندریه» که لقب شکسپیر  
 مدرن انگلیسی را نصیب او کرد - سه کتاب دیگر  
 هم به چاپ داده معروفتر نشان «کتاب سیاه» است.  
 «کتاب سیاه» را ت. اس. الیوت چنین ستایش کرد:  
 «اولین اثر یک نویسنده انگلیسی، که مرا به آینده  
 رمان منشور امیدوار می‌کند». «رباعی اسکندریه»  
 او وصف حادثه‌ی است بوسیله چهار شخص.  
 دشواری است و دشواری می‌خواهد تا بزبان ما درآید.



مسیح در برزیل

دور از او که سرش، پوشیده از موی زنان،  
 پریشانی توان او ریخته است و رشد کرده  
 یا آنکه کف دستهای نرمش چین خورده بودند  
 آنجا که ناخنها فرو شده بود،  
 خیزنده، تپاهی آنان را که غباری بودند اعلام کرد  
 تالارهای سفیدی از خرد شد برای گناهکاران

هم اینجا و هم بر آن نقشه نیمه پوشیده  
 سپاهی، راه را برای دم رفو می‌کرد  
 دور از اروپا حتی، در برزیل  
 گرم شده با شیرۀ جنگل  
 همچنانکه خانه‌ی بی را از خانه‌ی بی نمی‌شناخت  
 برای سرزمین‌های «اراده» لم‌ایندۀ تاریکی شد

اینجا نامیده شد، آنجا حرمت دید، اما هیچ‌جا فهمیده نشد  
 سوار بر «ریو» بر پرتگاههایش از سنگ  
 که اصل کوچکش، چوب بود،  
 در سنگ شدگی تدریجی دردش،  
 او، لکه وحشی کند سر بازش را  
 بر شهرهای گوشت، بیوه‌گیش، را گسترش میدهد

تصویر تئودورا

من او را با خال طلایی  
 در مردمک یک چشم بیاد می‌آورم  
 یک خال عجیب، بر تنگ توت فرنگی - طلایی:  
 و بعد از سالها فراموشی آن جسم موزیکال -  
 با دستهای بسیار بلند - و مچ‌های بسیار نازک -  
 تنها آرزوهای ناپایدار را بیاد می‌آورد  
 که آرامش از گوشت می‌گرفت.  
 من منکر نخواهم شد که جلال و کبکیه او مضحک بود،  
 روستایی!

در پس آن میتوانی  
 خنده روستایی که بی‌خوابی پوشیده‌اش کرده است بشنوی.

حس می‌زنم که  
 هیچ یک از این دیدارها با نقشه نبود،  
 یا به اراده نمونه‌های عشق یک شهر -  
 شهری که شالوده‌اش را بنام عشق ریخته باشند:  
 برای من، همیشه چهره قهوه‌ی است، دندانهای سفید، یا  
 نیم‌تخته ارزان تابستانی

با راه‌راهی سبز و سفید و بعد  
 تا ابد، چشمی برنگ توت فرنگی. سالها است  
 که دیگر چیزی بیاد ندارم. چشم، در انتظار یله داده بود.

سپس در شهری دیگر از همان  
 هوا و ملافه‌های دست دوم، در میان جدائی:  
 همان اتاق خواب تاریک،  
 پیش‌بازدان یخ‌زده و تخت آهنی ستمگر:  
 دیدم که چراغ خیابان تئودورا را برداشت  
 همچون عرق‌گیری کهنه. جنسها و دهان بی‌چین  
 جوانیش را برهنه میکرد تا  
 زخمی‌های او که پیش از آن نفهمیده بودم به بینم.  
 چگونه توانستم از چنین زخمی‌های غفلت کنم؟  
 رویدن خوئین لبخندی عاشقانه  
 که همچون اسیریس،  
 در میان شنیا پاشیده بودند؟  
 اکنون، چه دیر، تنها تجربه من است که او را می‌شناسد  
 در میان دیگر بقایای بزرگ خشم شهر،  
 که او را جای میدهد

در میان قبرها آن عشق - در میان برگزیدگان راستین!  
 با اینهمه  
 برای خطی که من شکار کرده‌ام  
 هنوز خوب نیست  
 تیغه خشک استخوانی بی - شاید -  
 برای من مناسب‌تر باشد: قاتل زرق و برق

چنین گزش طبیعی کامل را  
 که انگشتی محتاط برمی‌انگیزند  
 - نه آنکه به بعد موکول می‌کنند -  
 می‌بچید و دور میشود، تا به بیند  
 خط خونی را از صربه نامحسوسش.

ارفتوس

ارفتوس، شاگرد محبوب،  
 شناخته برآمد توده تیره‌ی از  
 اشارات مردگان:  
 خانه کرده در میان شعرهای ما -  
 چنگ زخمه‌های بالهای پرنده‌ی دریایی -  
 آیا ایمان داری به چنگ درهم شکسته‌ی که در ما است  
 - گرچه تنها بصورت خاطره‌ی - شسته و پیچیده  
 در موهای تو، با اینهمه هنوز اینجا نوایی دارد  
 ای سلطان هر چه محرم و  
 تنها قرین کامل رقص؟

در سکوت بارور نقاشی،  
 یا تقلائی شاعر در انتخاب کلام  
 تو چون پرندۀ عظیم دریایی یش می‌روی.  
 بر کناره‌های زمین  
 بالهای برقی افراشته در خلق عالم  
 سفید، گسترده‌اند:  
 رازین تمام این کشتی‌های کافزی  
 لرزیده از خیال برامواج  
 که تنها با مهارت تو دریا رو میشوند  
 و در مواردی ثابت شده است  
 که بازسازی کافزی عشق‌های نباه‌اند.

سبک Style

چیزی همچون دریا  
 جنبش رنج نکتیده آب  
 اما رولنده به جانی  
 که می‌سازد و ته‌نشین میشود  
 شخصی را که سر مشغول است، که بی‌عشق است  
 با یاد که می‌شکافد جنگل را  
 سرتاسر،  
 الهام میدهد به شنوندگان بسیاری  
 الهام میدهد به شنوندگان بسیاری  
 استقبال دستهای پربرگ  
 پذیرا، پذیرا

با اینهمه  
 برای خطی که من شکار کرده‌ام  
 هنوز خوب نیست  
 تیغه خشک استخوانی بی - شاید -  
 برای من مناسب‌تر باشد: قاتل زرق و برق

چنین گزش طبیعی کامل را  
 که انگشتی محتاط برمی‌انگیزند  
 - نه آنکه به بعد موکول می‌کنند -  
 می‌بچید و دور میشود، تا به بیند  
 خط خونی را از صربه نامحسوسش.

۱- خدای باستانی مصریان: حاکم مردگان، شوهر  
 و برادر اسیس.

این داستان را در سه شماره مطالعه فرمایید



از: ابو القاسم پاینده

# زیارتنامه عاشورا

-۱-

نمیدانم از کجا آغاز کنم؟ یک ماجراست. با مساجراهای جدا. با خرده‌های یک ماجرا. چون پاره‌های یک تصویر، که باید بهم پیوند داده؟ نمیدانم. اما شاید بتوانم بکمک کلمات، تصویری از حوادث پراکنده که دیده یا خوانده یا شنیده‌ام، بسازم تا خودتان درباره آن بیندیشید. ماجرا شگفتی‌زاست. برگوشه‌های آن سایه تردید توانیدافکنند. تردید حق شماست. الماس گرانقدر یقین را از خرده ذغالهای شک بیرون میکشند و جانهای مطمئن از ظلمات تردید به نور ایمان می‌رسند. اما در یک نکته تردید نیست که تارویود این سطور از واقع روشن مایه‌دارد و چیزی از ابداع خاطر بر آن نیفزودم؛ زیرا من، نهم‌ورخم که از حوادث بوده و نبوده، چیزی مطابق هدف ابداع کنم؛ نه فیلسوف تامیام حوادث دور و نزدیک رابطه‌ای بچویم، یا بسازم. و نه مذهب‌شناس تا مرگ قبیح و عجیب قاضی ستمگر مغرور کم انصاف بسی‌عاطفه آزار دوست را از دعای پیر دلشکسته زچردیده هستی باخته‌ای، بدانم. در واقع من نیز چون شما، متحیرم که چگونه کلمات سوزناک در کار موتورهای نیرومند هواپیما اثر میکند، یا طوفانرا قویتر میکند تا با ضربات چکش‌وار ملخها را بکوبد و هواپیما را چون مرگ شکسته‌بالی بزمین بزند و درهم بپیچد! وغیره. وغیره. من روایتگرم و اینک شما و روایت ماجرا، چنانکه رخ داده است.

-۱-

در دل شب سرد و توفانی، غرش هوایمای سرگردان، مردم جنوب تهران را بیخواب کرده بود. هوایما، بیشتر از یک ساعت در دل ابرهای غلیظ برف ریز گمشده بود. توفان برف بر بالها شلاق میزد و مگس آهنین فضا در جنگال عتکبوت قضا ضجه میکرد؛ نفسهای آخر را می‌کشید، جانش با قفلات بنزین تمام میشد. کم کم، غرشها دورتر شد. گفتی پرندۀ فلزی به‌احتضار افتاده بود. ناگهان صدایی هول‌انگیز طنین انداخت و خاموشی و ظلمت درهم آمیخت! سحرگاه، بیکر بیجان هوایما چون ساندویچی آهنین؛ نزدیک ایستگاه راه‌آهن، نقش زمین بود و چهل و هفت مسافر له‌شده را در شکم داشت و در انتهای لوله بزرگ و در هم‌رفته و کج و کوله، یک پیر فرتوت هفتاد ساله که برف ایام به‌سر و سیبل و ابرویش ریخته بود، برتسا سندلی نسبتاً سالم هوایما چرت میزد و زیر لب زمزمه میکرد: اللهم رب السموات والارض. تقدیرشوم، بر حادثۀ غم‌انگیز نیشخندی زده بود. بردشت بر برف، اطراف ساندویج انسانی، پاران اسکاسی باریده بود. رباخوار سنگدل خون‌آشام شیرازی و بتعبیر موافق، کارگشای مهربان پندگان محتاج خدا، یک چمدان کاغذ رنگین چاپ شده، قاضی-الحاجات دهر، در هوایما داشته بود. صرف ظریف که نام هوایی داشت، پول خود را از راه هوا فرستاده بود تا بستر مرگ شور-بختان‌فشارده را که بلطف‌عزرائیل، دبیر کل سازمان قیاس ارواح، گوشت واستخوانشان، با پاره‌های هوایما درآمیخته‌بود با اسکاس-های ریز و درشت، تزئین کند، تا مرگشان چون قارون و روجیلد با گنج یا برگنج، شکوهمند و پیر رونق باشد و بروز رستاخیز بیاند و تفاخر کنند که بر بستر اسکاسی جان داده‌اند و از مزایای قانونی این اتفاق کمیاب بهره‌ور شوند!

-۲-

ندای جرمی، باد بیوق کرده بود. اتفاقی چنین مبارک که چهل و هفت‌کس یکجا باطنطنه و شکوه، بر هوایمایی تندرو و بظلمات مرگ دویده باشند فراوان نبود. مرده‌شوی و کفن‌فروش و گورکن و تلقین‌خوان و همه مرده خوران، ممنون بخت‌بلند و وضوح از ظلمات بیرون ریخت. یک روز آفتابی پائیز بود که هنگام عبور از سایه چنارهای کهن، جوانک زردبوی زاغ‌چشم سبید چهره را دیدم که قد متوسط و چهره پر و لبهای کلفت داشت. قاضی نو آمده دادگاه بخش بود. قاضی با دادگاه آمده بود. پیش از آن شهر «نون» دادگاه نداشت و از نعمت عدالت محروم بود.

-۳-

روز بعد در یک ساختمان دولتی خیابان شاه دادگاه بخش علم شد. جشن بود و شیرینی و نطق. ناطق شیرین سخن از فوائد بیشار عدالت و بدبختی‌شیر «نون» که سالهای دراز از این نعمت بزرگ محروم مانده بود، طومارها خواند و ببرد-شیر مبارک‌باد گفت که در آینده‌های نزدیک و دور، در سایه فرشته کور و کودکان عدالت از بلیات زمانه مصون خواهند ماند و ظلم و جور و ناروایی چون سیم‌رغ نبوده از شهرشان می‌گریزد و به آنجاها می‌رود که های فرخ-بی دادگاه بخش سایه نینداخته و مردم بناچار باید اختلافاتشان را پیش ریش‌سفیدان یقه چرکین بیسواد غافل از آیین داری ببرند یا ندیده بگیرند و پرونده پیدا نکنند تا فراموش شود. ناطق نکته سنج که شکمی قطور و کله‌ای پر از اندیشه‌های بدیع داشت بلفظ مبارک فرمود عدالت بازیچه نیست. میراث انوشیروان نوشین‌روانست که زنجیر عدل را اختراع فرمود و خر حریری را از نعمت خداداد عدل و داد بهره‌ور کرد و بیک روز هفتاد هزار مزدکی‌سیه‌روز بیدین‌ناسلمان... تصور را بدار زد و میرغضبان و نجاران دارساز را بپشان نان و نوائی رسانید که سایه نداشت.»

و چه برکتی بود این عدالت دلسوز و دقیق و چشم بسته که برده پندار قرون را از چشم مردم شهر «نون» بیکسو زد. چهار قرن بیشتر بود، آفتاب بر این دهکده بعداً قصبه و اخیراً بیک گردش قلم شهر «نون»، میتابید و کسی نمیدانست بیشتر این خشت زنان و اجریزان و خاک‌بیزان و خاک‌برداران و دامداران و بیل‌زنان و کلاه‌مالان و تخت-کشان و قالیبافان و کرباس‌بافان و بنیرسازان و ماست‌بندان و پشم‌ریسان و آبیاران و نجاران و جاقوسازان و نمدمالان و بنایان و آهنگران و پارچه‌فروشان ژنده‌پوش و فقیر که زیر سرویش زندگی جان میکنند و با تلاش شب و روز نان بخورونمیری دارند بیشترشان مجرمان شایسته توفیق و زندان بوده‌اند که در ظلمات شهر «نون» دور از دسترس عدالت چون پشکان مرداب مزاج حق و عدالت را علیل داشته‌اند، و نورافکن پرتوان عدالت لازم بود تا انبوه ستمکاران ناشناس را به‌بینند و بشناسند و بگیرند و زندان بکنند، و قاضی نورسیده عجول نژد از غم عدالت، در اینکار مشکل چرخ‌حمتها کشید. معلوم شد شهر «نون» از لوازم رفاه، یک توفیقگاه بزرگ کم دارد که بتوان انبوه مجرمان را در آن قرنینه کرد که در ایام حیات آقای محتملا با قید جناب بود، با وضعی مشکوک به‌خاک رفت و بیگفته‌ واعظ شهر که علی‌الرمس پولی گرفت و شمه‌ای از فضائل مرحوم گفت «جوانمرگ شد و جمعی را دادگار کرد.»

حافظه‌ام طغیان کرد. خاطرها باقوت و وضوح از ظلمات بیرون ریخت. یک روز آفتابی پائیز بود که هنگام عبور از سایه چنارهای کهن، جوانک زردبوی زاغ‌چشم سبید چهره را دیدم که قد متوسط و چهره پر و لبهای کلفت داشت. قاضی نو آمده دادگاه بخش بود. قاضی با دادگاه آمده بود. پیش از آن شهر «نون» دادگاه نداشت و از نعمت عدالت محروم بود.

آفریده بود تا عدالت اجرا شود. چرخ عدالت با همه قوت بکار افتاده بود. در روستا آب از خون عزیزتر است. در آفتاب داغ تابستان گفتگوی آب غالباً به مشت و لکد و چوب و احياناً بیل ترجمه میشود. در بازار نیز مشت و لکد و چوب و بیل کمتر اما غوغا و جریده و ناسزا بیشتر است. پیش از ظهور فرشته عدالت این گفتگوها دنباله نداشت. یکی واسطه میشد، لغت‌بشیطان... صلوات بر محمد... فاصل‌حواین اخویکم... در عفو لذتی است که درانتقام نیست... از محبت خاها گل‌میشود؛ دوطرف روی همدیگر را می‌بوسیدند. پرونده‌ای از دست میرفت. جرمی بی‌مجازات میماند ر روح عدالت چریحه‌دار میشد. شاخ زری از دیوار باغی بیرون زده بود؛ رهگذر بیخیالی خوشه‌ای میچید و این در فرهنگ دقیق و نوظهور عدالت، عنوان دزدی داشت. وای اگر رهگذر دزد باردیگر بچنگ عدالت می‌افتاد، بی‌نوائ چلمن احقی که دو خوشه را دوبار رپوده بود مجرمی خطرناک میشد. عاب‌خسته‌ای غافل‌از حضور دشتیان کنار چالین می‌سنست به وسوسه شیطان یا انگیزه هوس چاقوی تیز بپندوانه آپس‌دار فرو میشد، آمار دزدی مایه‌دار میشد، دقت دادگاه یک شماره جلو میرفت.

دو کله هنگام بازگشت از چرا درهم میشد. میش این بخانه آن میرفت و اگر از حوادث روزگاران پیش‌نقاری بدلبا بود کار بالا میکرفت. پرونده‌ای از مادر عدالت میزاد... پوشه... شماره... کلاسه... باز-برسی... توقیف... بروی... احضارش‌بود... قرار و بدنبال آن بلیات نکفتی... و رشته اختلافات دراز که هر هفته و ماه پرونده دیگری از آن میزاد و مزرع دادگاه را بارور میکرد.

عدالت مشاغل تازه پدید آورد. کار چاق‌کن‌ها انگشت‌نما بودند. اتاق مفروشی داشتند. کباب و دوغی یا سنکجین ویخی! و قاضی در لحظات فراغت آنجا افتاده بود. چرچری داشتند. ناشناس بروغن بود. کس از درآمد نامرئیشان خبر نداشت. شایعات بی‌مدرك فراوان بود. بازرس می‌آمد اما کس جرئت ابراز نداشت. مدرک میخواست که نبود.

اعتبار کفیل از کارچاق‌کن بیشتر بود. چندتن از زمینگان قوم برای رفاه بندگسان خدا، اطراف دادگاه کفالتفروشی داشتند و کارشان بد نبود. یکیشان همانسال به حج رفت. چند پادو و مشکل‌گشا و عرض‌شال-نویس چون علف خودرو از زمین سبز شد. عدالت به روتق کارها کمک کرده بود. حاصل کار دادگاه شکفت‌انگیز بود. هنوز سال به سر نرفته بود که قاضی فعال غیبی انداخته و گردن گرفته می‌فرمود «هفتمصد قرار توقیف صادر کرده‌ام. سه‌هزار و هفتصد پرونده تشکیل داده‌ام. دویت محکوم داشته‌ام (چشماتش برق میزد) و پانصد تبهار از دام چسته‌اند (صدایش می‌رزید).

مغرضان بدانندیش از توفیق عدالت خوشدل نبودند. اینجا و آنجا بیج و بسج بود که بدر قاضی بروزگاران پیش دو سابقان حاکم ولایت بوده است. مردم بندزبان غافل از عواقب اشاعه آکا‌ذیب از رجزهای موهن ایام طفولیت او قصه‌های نکفتی داشتند. سگان عوعو می‌کردند و کاروان عدالت‌براه



خود میرفت. از تلاشی دایم قاضی فعال، توفیقاته وسیع آماده شد، همیشه چهل، پنجاه یا شصت کس دریند بودند تا جلال و جبروت عدالت را نمایان کنند. گویا قاضی دادگاه تلسکوبی دقیق داشت و بدکاران را در هوا میبست. چون آهوی شکاری حضور مجرم را از دور بو میکشید و به دنبال آن می‌دوید و تا چرم‌ها علنی نمی‌کرد و مجرم را به بند نمی‌کشید آسوده نمیشد. عاشق بند و توقیف وزندان بود. با پرونده‌ها مغالزه می‌کرد. اگر روزی جرمی نبود مژم میشد. می‌گفت امروز کاری نکریدم. گاهی نیز تلسکوب او وارونه میدید. جرم واقعی بزرگ را چنان کوچک میکرد که ناچیز میشد. حادثه در چنگال وی چون موم بود و بدلخواه او شکل می‌گرفت. هنرمند واقعی بود.

۴-

بجز خواجه شیراز که هفت قرن پیش رخ درنقاب خاک نهبان کرده بود همه میدانستند که سید نارنجانی بعداً زوریان بانگیزه رقابتهای دیرین، عباس عمده کار را بیسپاه شکار بصحرا کشیده و با تفنگ ساجمیزی خوش را ریخته است. برد تفنگ کمتر از پنجاه متر بود. تیرانداز، نزدیک بین نبود تمرکز ساجمه‌ها که یک کف دست از شکم را دریده بود نشان میداد که فاصله تیرانداز از هدف بسیار کم بوده است. سال پیش که زوریان بردتک کشتی مغلوب عمده اهل نیر شد. تصدای داشت و اشعار جوهری را با لحنی سوزناک و دل‌انگیز میخواند. کارش بی‌رونق نبود. خانه‌اش نزدیک قبرستان بود و شبها که تلفیق‌خوان میر نود ساله‌رو نشان نمیداد، بجای او بر کور نوبنیاد می‌ایستاد و با صدای حزین عبارات عربی را که گذرانم عبور از ظلمات سرد و فمناک گور بدنیای وسیع و روشن پاکان نیک اعتقاد است بُرده کفتم در خاک که در ایام حیات از فهم خفته فارسی ناتوان بود یاد میداد تا بیاسخ «من‌بریک» فرشتگان پرسشگر مخوف که چشمان آتشی‌شان وحشت افزای ظلمات گور است وانماند و «الله جل جلاله ربی» را که جواب معقول و قابل قبول است فراموش نکنند و تکریم‌نکر، مستطابق عبوس وادی مرگ، با گرز آتشین سروریش را نکوبند و گور فشارش ندهد و شیره استخوانش بیرون نریزد و نعره‌اش در هفت آسمان نیچید و فرشتگان ملکوت از استغنا‌اش نلرزند و در گور فراخ روشن گسترده از مکّه تا صنعا همد حوری نمونه شود و مرحله اول سفر پرخطر مرگ را خوشدل و آسوده از عذاب قبر آغاز کند و پنجاه هزار سال فاصله تا رستاخیز را به بازی و تفریح و جستجوی گذشته‌های گردنبدن حوری پسر کند و همچنان سرگرم باشد تا آنکه کاس بوق اسرافیل، هفت آسمان را پر کند و مردگان سفیدپوش از قبور بدرآیند و پای ترازوی عدل الهی حاضر شوند!

سوادش اندکی بیش از اصل بود. اما برای او کارکردن معین‌الیکای جوهری و عبارات تلفیق‌نامه اسوات که گویسی رونویسی از الواح قدیم وادی نیل است بس مینمود. اما شوق کمال و جذبۀ طلبگی او را کشید. در حوزه‌های گرم و پررونق شمس خود میرفت. از تلاشی دایم قاضی فعال، توفیقاته وسیع آماده شد، همیشه چهل، پنجاه یا شصت کس دریند بودند تا جلال و جبروت عدالت را نمایان کنند. گویا قاضی دادگاه تلسکوبی دقیق داشت و بدکاران را در هوا میبست. چون آهوی شکاری حضور مجرم را از دور بو میکشید و به دنبال آن می‌دوید و تا چرم‌ها علنی نمی‌کرد و مجرم را به بند نمی‌کشید آسوده نمیشد. عاشق بند و توقیف وزندان بود. با پرونده‌ها مغالزه می‌کرد. اگر روزی جرمی نبود مژم میشد. می‌گفت امروز کاری نکریدم. گاهی نیز تلسکوب او وارونه میدید. جرم واقعی بزرگ را چنان کوچک میکرد که ناچیز میشد. حادثه در چنگال وی چون موم بود و بدلخواه او شکل می‌گرفت. هنرمند واقعی بود.

چند هفته به دنبال سید دلال بود تا خانه‌اش را به‌گرو داد. گروه‌نامه را در دفتر قاف نوشتند که کس ندادند. چند سکه طلا بصراف محله فروخت و قسم داد که به کسی نگوید. او نیز سکه‌های برای او را به همه‌شان داد و قسم داد یکس نکویند. روز بعد قسم رعایت میشد زیرا کسی نبود که نشنیده‌باشد تا باو بگوید. صبحدم یک فرش‌کهنه‌نمای بنه‌ترمه

کارکرمان را از خانه برد و پس نیارود. سکنه‌باجی که لپجوی وضو می‌گرفت دیده بودش که باختیاط فرش را بکاری نهاد و چادری روی آن کشید. بی‌ریز مقدس روزها کشیک کشید تا مطمئن شود که فرش گران قیمت آب شده و همه‌جا را پر کرد.

نیم جریب آیش را به مل‌رحیم نمازی همسایۀ آرزومند که سالها در انتظار فرصت مناسب خمیازه کشیده بود ارزان فروخت که پول نقد بگیرد. گوسفندان صحرا را به‌م‌قلی چوپان سالخورده که مدت چهل سال از مزد روزی یقربان و سی‌شای پس‌انداز کرده بود رد کرد و باقیمانده زیر سنگها نهبان کرده بود دستی گرفت که سال دیگر بدهد. سینی و زیراستکانهای قره را به زرگر داد. همسایۀ تیز گوش در دل شب شنیده بود که بزتش میگفت: کرم شکست. ورشکست شده و جواب‌شنیده بود فغصه نخور شکر خدا که از بند جستمی.

۵-

زندگی دراز مل‌عبدالمظیم ذبیحی، گوشه‌ای از تاریخ شریک «نون» بود. تا دهسالگی پانبری میخواند و چون خطی دید اهل نیر شد. تصدای داشت و اشعار جوهری را با لحنی سوزناک و دل‌انگیز میخواند. کارش بی‌رونق نبود. خانه‌اش نزدیک قبرستان بود و شبها که تلفیق‌خوان میر نود ساله‌رو نشان نمیداد، بجای او بر کور نوبنیاد می‌ایستاد و با صدای حزین عبارات عربی را که گذرانم عبور از ظلمات سرد و فمناک گور بدنیای وسیع و روشن پاکان نیک اعتقاد است بُرده کفتم در خاک که در ایام حیات از فهم خفته فارسی ناتوان بود یاد میداد تا بیاسخ «من‌بریک» فرشتگان پرسشگر مخوف که چشمان آتشی‌شان وحشت افزای ظلمات گور است وانماند و «الله جل جلاله ربی» را که جواب معقول و قابل قبول است فراموش نکنند و تکریم‌نکر، مستطابق عبوس وادی مرگ، با گرز آتشین سروریش را نکوبند و گور فشارش ندهد و شیره استخوانش بیرون نریزد و نعره‌اش در هفت آسمان نیچید و فرشتگان ملکوت از استغنا‌اش نلرزند و در گور فراخ روشن گسترده از مکّه تا صنعا همد حوری نمونه شود و مرحله اول سفر پرخطر مرگ را خوشدل و آسوده از عذاب قبر آغاز کند و پنجاه هزار سال فاصله تا رستاخیز را به بازی و تفریح و جستجوی گذشته‌های گردنبدن حوری پسر کند و همچنان سرگرم باشد تا آنکه کاس بوق اسرافیل، هفت آسمان را پر کند و مردگان سفیدپوش از قبور بدرآیند و پای ترازوی عدل الهی حاضر شوند!

سوادش اندکی بیش از اصل بود. اما برای او کارکردن معین‌الیکای جوهری و عبارات تلفیق‌نامه اسوات که گویسی رونویسی از الواح قدیم وادی نیل است بس مینمود. اما شوق کمال و جذبۀ طلبگی او را کشید. در حوزه‌های گرم و پررونق شمس خود میرفت. از تلاشی دایم قاضی فعال، توفیقاته وسیع آماده شد، همیشه چهل، پنجاه یا شصت کس دریند بودند تا جلال و جبروت عدالت را نمایان کنند. گویا قاضی دادگاه تلسکوبی دقیق داشت و بدکاران را در هوا میبست. چون آهوی شکاری حضور مجرم را از دور بو میکشید و به دنبال آن می‌دوید و تا چرم‌ها علنی نمی‌کرد و مجرم را به بند نمی‌کشید آسوده نمیشد. عاشق بند و توقیف وزندان بود. با پرونده‌ها مغالزه می‌کرد. اگر روزی جرمی نبود مژم میشد. می‌گفت امروز کاری نکریدم. گاهی نیز تلسکوب او وارونه میدید. جرم واقعی بزرگ را چنان کوچک میکرد که ناچیز میشد. حادثه در چنگال وی چون موم بود و بدلخواه او شکل می‌گرفت. هنرمند واقعی بود.

«نون» امثله و صرف میروانمودج و کبری را از مدرسان راه‌پوش بودایی‌منش فارغ از غم دنیا و غرق در ماجرای عمرو و زید تعلیم گرفت. استعدادش پد نبود و بیای شوق میرفت و خیلی زود حافظه را از دقایق‌صرف کلمات عرب گرانبار کرد و عنوان فاضل معاصر گرفت و روزها وقتی آفتاب سر میکشید، در ایوان جنوبی مسجد کوچک شاه به‌تعلیم صرف میر می‌نشست و بیش از انگشتان دو دست شاگرد داشت که درس رایگان می‌گرفتند و براسناد منت داشتند. مادر پیر بود و هشت ساله کور فلج، آرزو داشت پسر را داماد کند و پیش از آنکه عزرائیل او در درآید، جیغ و ویغ نوه‌های خود را که می‌پنداشت زندگی کمرنگ و رویسروپ او را کس میدهند بشنود. اما کشش زید و عمرو بیشتر بود و ملای مشتاق طغیان زده بی‌اعتنا به تضرع مادر نیم مرده، سحرگامی جامع‌المقدمات و متناح‌الجنان و زادالمعاد را که با چند نان جوین و یک کیسه توت خشک، در بقچه کرباسین پیچیده بود به دوش کشید و راهی شهر قاف شد. همه راه قرآن خواند و از کلمات الهی برای طی راه دراز و توانفرسا کمک گرفت و بیش از نیمروز خسته و تشنه و خاک آلوده در بیخ دوم بازار شبر بمدرسه تم آورده رسید.

سه سال متکلف مدرسه بود. پانزده ریال مقرری میگرفت و با روزی نیم ریال نانی و اویاناً نپیری برای خوردن‌داشت. چند شاهی نیز برای کمک به مادر پس‌انداز میکرد. بیوه و حاشیه ملاعبدالله و معال را خوانده بود که از نفوذ سجنه مادر، بند عیال به‌گردنش افتاد. گندم خورد و چون آدم پدر از بهشت فراغت بدر شد. از اتفاق خوب، البته برای ملا، همان روزها تلفیق‌خوان پیر، جزو مستمعان شد و در گور خفت تا ملای ذبیحی جوان‌نامه فرشتگان مستنطق را پرایش بخواند. مادر ذبیحی اعتقاد راسخ داشت که خدای قادر مصلحت‌اندیش، پیر نود و چند ساله را بموقع کشت تا پسرش بنان برسد. عروس خوشقدم بود، روزی داشت، مرگ تلفیق‌خوان پیر، مایه برکت بود.

همان سال یک کسول زندگی در دامنش افتاد. یک دختر سفید مویور با چشمان آبی بعق دریا، و ملا را از چنگ زید و عمرو درآورد. سال بعد یک کسول دیگر بود؛ یک پسر و هر سال یک بچه داشت. هر روز مرده نبود. تلفیق‌خوان پیر تا زنده بود کمتر از پنجقران نگرفت اما ملای ذبیحی روی چانه‌زدن نداشت. هرچه میدادند، غالباً کم بود، می‌گرفت و دم نمی‌زد. گاهی این اندیشه از خاطرش میگذشت که چه میشد اگر هرروز مرده‌ای بود. بخود می‌لرزید و استغفار می‌کرد. سال هفتم و هشتم خانه پرشد. نیم دوجین بچه مانده بود. دو تا هم مرده بود. برنامه‌ای یکی استمرار داشت.

۷-

ملای ذبیحی امین مالیه را برهنگذری دید و لرزید و شب بزتش گفت «چه دنیای بدی شده» و تا نیشب گریست. زتش می‌گفت «بگذار بتراشه تا جوش درآد. فکر نون بچه‌ها باش. عید نزدیکه و همه لختند.» اما گوش نداد. دلش از غم دین ریش بود. روز بعد به‌سب مخالفان امین مالیه بیوست. روزهای اول آهسته و در گوشه و درمخالف در سفر پرخطر گور، یار و راهبر پندگاران خدا بود. اما دروغ! فلک میکشست، رودخانه هر اکلیت زوان بود و دیالکتیک هگل‌چون



نمایش نوجوانان

گفت و شنودی با

داوران خردسال هفتمین فستیوال بین‌المللی فیلمهای کودکان و نوجوانان

آدامیک توماس: من بین ۱۸ کودک دیگر که همگی بمداز امتحان مقدماتی به پای فینال رسیده بودند طی کنکور و قبول و انتخاب شدم. این کنکور به‌این ترتیب بود که فیلمی را برای ما به‌نمایش گذاشتند و از ما خواستند تا نظر خودمان را درباره‌ی سناریو، فیلم‌برداری، صدا‌برداری و بازی هنرپیشگان بنویسیم که خوب، من بنظر خودم درست‌ترین نظر را نوشتم.

\*\*\*

فلیپ سوسکین: ما یک‌گروه ۸ نفری بودیم. همه‌مان به‌فیلم و سینما علاقه داشتیم ولی نمی‌دانستیم به‌چه منظوری از ما امتحان به‌عمل می‌آید. نحوه‌ی امتحان ما به‌این شکل بود که به‌هریک ازما یک دوربین فیلم‌برداری دادند و خواستند که با نظر و عقیده خودمان فیلمی تهیه کنیم. فیلم من بنظر مسئولان بهترین شناخته شد و پس‌از این انتخاب بود که به‌من گفتند باید برای شرکت در هیئت داورى فیلم کودکان به‌ایران مسافرت کنم.

ایزومی فوجی‌مورا که ژاپنی است و مقیم تهران گفت: من با شرکت در کنکورى که از طرف سفارت ژاپن برگزار شده بود از طرف کودکان ژاپنی برای داورى درباره انتخاب چه بود؟

ریکا الورت: گروه ما به‌یک فیلم بلند و یک فیلم کوتاه جایزه داد. فیلم بلند (گرگ تنها) از یوگسلاوی و فیلم کوتاه (غول خودخواه) از کانادا.

این دو فیلم که برای کودکان تهیه شده بود، بخاطر فیلم‌برداری - موزیک و بازی خوب رای هر ۵ نفر را بخود اختصاص داد. سایر بچه‌ها هم درباره‌ی انتخاب این دو فیلم نظراتی دادند که بطور کلی حاکی از لطافت، عواطفشان بود. آن‌ها معتقد بودند که فیلم «قوش» از خشونت زیادى برخوردار بود و باوجود اینکه از سایر جهات فیلمی جالب بود بخاطر اینکه بچه‌ها را غمگین میکرد از جانب آن‌ها رد شده است.

حتی یکی از بچه‌ها که گویا خود را از سایرین با خشونت آشناتر میدید گفت: من ۱۴ ساله هستم ولی باید راجع به ۱۰ ساله‌ها هم فکر کرد. بچه‌ها دوست دارند وقتی از سینما بیرون می‌آیند خوشحال باشند و چیزی بخصوص خشونت آن‌ها را غمگین نکرده باشد. تازه فیلم باید حقیقی باشد.

«گرگ تنها» بخاطر اینکه از تمام فیلم‌ها حقیقی‌تر بود رای لازم را آورد.

آیا در بین فیلم‌هایی که دیدید شخصیت‌هم نظراتان را آتقدر جلب کرده که دلتان بخواهد جای او باشید؟ همگی معتقد بودند که هر قدر هم شخصیت‌های فیلم‌ها جالب باشند هرگز نمی‌خواهند جای هیچکدام از آن‌ها باشند. بلکه تنها آرزو دارند که روزی فیلم‌ساز خوبی برای بچه‌ها بشوند و فیلم‌های شاد و حقیقی برایشان بسازند.

بچه‌ها در مدتی که مهمان کشور ما بودند از قسمت‌های مختلف و دیدنی تهران بازدید کردند. بیشتر از همه‌جا شیشه‌خانه بازار تهران شده بودند. آنها می‌گفتند که تهران را از آنچه تاکنون درباره‌اش شنیده یا خوانده بودند جالب‌تر یافته‌اند.

این داوران خردسال بعد از پایان فستیوال با یک دنیا خاطره و شادی برای فیلم‌سازان آثار تاریخی رهسپار اصفهان و شیراز شدند.

امین مالیه که یک قبضه ریش داشت و نماز میخواند و روزه میگرفت و ورد میگفت، عرض شد و یک‌ریش‌تراش فکل‌بند بجایش آمد که میگفتند ما علما میانه ندار. ریش‌تراش بیدین مخ نداشت؛ عالم و جاهل را تفاوت نمی‌کرد. هفده تومن ونیم مالیات ملای محله را که از سالها پیش مانده بود گرفت و فغان ملا برآمد که ریش قرامی خلافت‌شرع انور است. همدرد فراوان بود و بازار ریش‌رونق گرفت. در منبر و مسجد گفتگو بود. تردید نبود که هر که ریش‌بتراشد دشمن‌خداست، همه ریش داشته‌اند و باید داشت، اگر ریش لازم نبود آنها نداشتند.



داوران خردسال در مصاحبه تلویزیونی

ملارضای امین‌الشریعه که سال‌پیش از قم آمده بود هفته‌های دراز شب تا صبحدم نخفت و متون را زیرورو کرد مگر دست‌انویزی پیدا کند و نبود. و درست در لحظات نومییدی در ظلمات حیرت برقی‌زد، یادش آمد که شیطان لعین هنگامی که از سجده آدم پدر سرباز زد و بفرمان خدا از صف فرشتگان مقرب کم شد، تهدید کرد که خلق خدا را دگرگون می‌کنم، و ارشیدیس‌وار بانگ جستم! جستم زد. پی-گفتگو این نیزنگ شیطان بود که رونق و وقار مرد را به‌تغ می‌داد و مردان ریشدار را هم‌رنگ زنان میکرد. خدا مرد را باریش آفریده بود و شیطان مرد را وسوسه‌میکرد تا ریش بتراشند وخلق خدا دگرگون شود.

فرستی دست داد تا با این داوران خردسال که چنان وظیفه‌ی دشواری را بگردن گرفته بودند. به‌گفتگویی بنشینیم. اعضای این هیئت داورى بین‌المللی عبارت بودند از: ۱- آدامیک توماس ۱۴ ساله از یوگسلاوی ۲- فلیپ سوسکین ۱۴ ساله از فرانسه ۳- ایزومی فوجی‌مورا ۱۳ ساله از ژاپن مقیم تهران ۴- ریکا الورت ۱۴ ساله از آمریکا مقیم تهران ۵- پرتو زندی ۱۲ ساله از تهران. از این گروه درباره‌ی انتخابشان به‌عنوان داور و چگونگی داورى خودشان در مورد فیلم‌ها پرسشهایی کردیم که جوابهایی اینچنین در پی داشت:

کرده و قبول شده بود. - در پاسخ به‌این سؤال که آیا شرکت در این فستیوال اشکالی‌هم از نظر تحصیلی برایشان بوجود آورده است گفتند: ما و خانواده‌هایمان آتقدر از این انتخاب که به ما شخصیت و اجازه داورى در چنین حد عالی میدهد خوشحال هستیم که این وقفه کوتاه در امر تحصیل را باکم مدرسه و پشتکار شخصی جبران خواهیم کرد. - آیا در جریان این انتخاب تصب شخصی راهم در مورد فیلم‌های کشورهای خودتان دخالت داده‌اید؟

منتقا به‌این سؤال پاسخ منفی دادند و فلیپ سوسکین گفت: ما اصلا هیچ‌گونه تصصی راجع به‌فیلم‌های کشور خودمان نداشتیم. تازه اگر حتی يك نفرم از ما با انتخاب چهار نفر دیگر مخالفت می-کرد دوباره باید رای گرفته میشد. به‌همین دلیل فیلم‌هایی که از طرف ما انتخاب شد با قبول و انتخاب هر ۵ نفر صورت گرفته‌است. - فیلم‌هایی که از طرف گروه شما انتخاب شد کدام‌ها بود و دلایلتان برای این انتخاب چه بود؟

ریکا الورت: گروه ما به‌یک فیلم بلند و یک فیلم کوتاه جایزه داد. فیلم بلند (گرگ تنها) از یوگسلاوی و فیلم کوتاه (غول خودخواه) از کانادا.

این دو فیلم که برای کودکان تهیه شده بود، بخاطر فیلم‌برداری - موزیک و بازی خوب رای هر ۵ نفر را بخود اختصاص داد. سایر بچه‌ها هم درباره‌ی انتخاب این دو فیلم نظراتی دادند که بطور کلی حاکی از لطافت، عواطفشان بود. آن‌ها معتقد بودند که فیلم «قوش» از خشونت زیادى برخوردار بود و باوجود اینکه از سایر جهات فیلمی جالب بود بخاطر اینکه بچه‌ها را غمگین میکرد از جانب آن‌ها رد شده است.

حتی یکی از بچه‌ها که گویا خود را از سایرین با خشونت آشناتر میدید گفت: من ۱۴ ساله هستم ولی باید راجع به ۱۰ ساله‌ها هم فکر کرد. بچه‌ها دوست دارند وقتی از سینما بیرون می‌آیند خوشحال باشند و چیزی بخصوص خشونت آن‌ها را غمگین نکرده باشد. تازه فیلم باید حقیقی باشد.

«گرگ تنها» بخاطر اینکه از تمام فیلم‌ها حقیقی‌تر بود رای لازم را آورد.

آیا در بین فیلم‌هایی که دیدید شخصیت‌هم نظراتان را آتقدر جلب کرده که دلتان بخواهد جای او باشید؟ همگی معتقد بودند که هر قدر هم شخصیت‌های فیلم‌ها جالب باشند هرگز نمی‌خواهند جای هیچکدام از آن‌ها باشند. بلکه تنها آرزو دارند که روزی فیلم‌ساز خوبی برای بچه‌ها بشوند و فیلم‌های شاد و حقیقی برایشان بسازند.

بچه‌ها در مدتی که مهمان کشور ما بودند از قسمت‌های مختلف و دیدنی تهران بازدید کردند. بیشتر از همه‌جا شیشه‌خانه بازار تهران شده بودند. آنها می‌گفتند که تهران را از آنچه تاکنون درباره‌اش شنیده یا خوانده بودند جالب‌تر یافته‌اند.

این داوران خردسال بعد از پایان فستیوال با یک دنیا خاطره و شادی برای فیلم‌سازان آثار تاریخی رهسپار اصفهان و شیراز شدند.

# ضربه آینه

ندای کانون خانواده

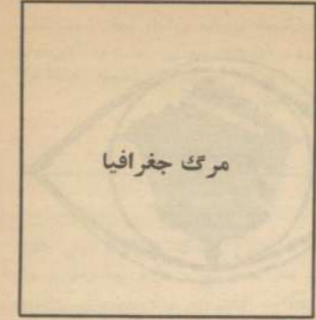
اما این افراد اگر هم بتوانند خود را با محیط جدید تطبیق بدهند، باز آن آدم اولی هستنه زیرا هر نقل مکانی عملاً مقداری از روابط پیچیده انسان را با محیط عوض میکند و روابط جدیدی بوجود می‌آورد. اگر این انقطاع با محیط چند بار در زندگی تکرار شود، موجب خواهد شد که انسان «احساس تمهید» را از دست بدهد. این پدیدار را بسیاری از محققان در نزد اینگونه افراد مشاهده نموده‌اند. آدمی اصولاً برای ریشه دواندن در محل سکونی و کار خود بسیار شتابزده است. با اینحال یکی از کارمندان شرکت هواپیمایی اعلام کرده بود که نمی‌خواهد در زندگی سیاسی مردم شهر مسکونی خود کمترین دخالتی بعمل آورد. زیرا حتماً تا چند سال دیگر از آنجا نقل مکان خواهد نمود. درختی را در محلی می‌نشانی ولی می‌بینی که هیچگاه ریشه نمی‌کشد.»

این بیماری «طرد تمهید» بسیار مورد انتقاد قرار گرفته و آنرا بمثابة یکی از سمترین خطرهای دموکراسی شمرده‌اند. اما این منتقدان توجه ندارند که اینگونه افراد که در مورد امور جامعه خود بی‌اقتنا می‌باشند، گاه از لحاظ تصدات اخلاقی از «تمهیدان» بسیار قندورتر هستند. پسر حال این مهاجران یا «تازه‌واردان» بشیر» موجب می‌گردند که مثلاً مالیاتها افزایش یابند ولی خودتقدر در شهر نمی‌مانند که این مالیاتها را بپردازند. البته بنظر کسانی، علامت عقل و خردمندی اینست که آدمی مسلمات در کنار بنامند با هیچ کس رشته‌های پیوند محکم ایجاد نکند و از هرگونه تمهیدی بگریزد؛ ولی اگر همه چنین کنند، جامعه بشری بچه‌روزی خواهد افتاد و آیا «احساس تمهید» لازمه ادامه زندگی و بقای فردی و اجتماعی نیست؟

«احساس تمهید» ممکن است هزار شکل بخود بگیرد. یکی از انواع آن دل بستگی یافتن به مکانی معین است. و برای اینکه بتوان آثار و نتایج نقل مکان و تحرك را دریافت باید نخست اینرا پذیرفت که دل بستگی بمکان در چهار چوب روحی و فکری انسان، مقام بسیار مهمی را اشغال میکند. نقش مکان در فرهنگ، به انواع و اقسام نشان داده شده است. واقع اینست که اصولاً تمدن با کشاورزی بوجود آمد و کشاورزی به دوران دریدری و سرگردانی خانه‌بندوشی بشی پایان داد و زندگی در يك محل ثابت را به انسان آموخت. و مفهوم «ریشه کردن» که ما امروز تا به اینجند به آن اهمیت میدهیم، از طریق کشاورزی به زبان انتقال یافته است. وشك نیست که مردم چادرنشین، در گذشته، اگر کلمه «ریشه کردن» را می-

شنیدند چیزی از آن در نمی‌یافتند. این کلمه، به این معنی است که کسی در نقطه‌ای بطور قطعی و دائمی استقرار یابد. در دنیای وحشی و خطرناک، خانه، حتی هنگامیکه فقط غار و یا پناهگاهی پیش نبود، گریزگاه مطمئنی محسوب میشد. پس خانه، ماوا و پناهگاه انسان بشمار می‌آمد و از نسلی بشنل دیگر منتقل میشد. خانه، واسطه و پیوند انسان با طبیعت و یا گذشته بود و ادبیات سراسر جهان برای کانون خانوادگی اهمیت خاصی قائل است. «بزیری پام خانه» خود پناه بزرگ است. «بزیری پام خانه» از رده این جمله را در رساله‌ای که درباره «خانه‌داری» در قرن شانزدهم توسط توماس تووسر نوشته شده است می‌توان یافت. در همه زبانها نیز امثال و حکم عامیانه فراوانی درباره اهمیت خانه وجود دارد مانند: «مراغ فروروش در خانه خود پادشاه است.» «هیچ جا بهتر از چهار دیوار خانه خود نیست.» «هر مرغی آشیان خود را زبیرت از همه آشیانها میداند.» احترام و عزیز داشتن خانه شاید در قرن نوزدهم به منتهای درجه رسید. در آنگهنگ انگلیس بسرعت صنعتی میشد؛ دهقانان را از خانه و محل زراعتشان بیرون میریختند و آنان گروه گروه بشهرها هجوم می‌آوردند. توماس هود شاعر پابرهنگان و تنگدستان، همان هنگام این شعر را می‌سراید که درناله هرقلبی می‌شوی که می‌گوید: خانه‌ام کور؟ خانه‌ام کور؟ و تقی‌صان چنین ناله سر می‌دهد:

ایرنا در افق چادر خود را گسترده از خواب، آرام‌تر هستند بر فراز مرغزارها، بر فراز چمنزارها، زالمسحرگاهی همه چیز را می‌پوشاند نظمی آرام بر همه‌جا حکم فرمات در دنیایی که تند باد انقلاب صنعتی آنرا در نوردیده بود و هیچ چیز فطری آرام نداشت، خانه تنها پناهگاه بشمار می‌آمد و چون نورافکنی در تاریکی‌های شب طوفانی آذور می‌درخشید. در این عصر جدید، آدمی به این امید داشت که لاقول خانه‌اش از آن خودش است و دست نخواهد خورد و در امان خواهد ماند. افسوس! که گودال عمیقی واقعیت را از تخیل و آرزوی شاعر جدا میسازد. انسان در برابر نیروهای مهاجم تاب مقاومت نداشت و سرانجام او را از تنها مکانی که به آن دل بسته بود جدا ساختند.



در گذشته مردمی که بشکل چادر- نشینی می‌زیستند، ناچار بودند که بدنبال غذا دائماً نقل مکان کنند، ولی با اینهمه نه از چادر و نه از تخته‌پوستی که داشتند دل می‌کنند و نه از خانواده و تیره و قبیله خود جدا می‌شدند. آنان همه وسائل زندگی اجتماعی خود را با خویش به این سمت و آن سمت می‌کشیدند و پناهگاه خود را نیز - که خانه نام داشت - با خود همراه می‌بردند. اما چادرنشینان امروزی، خانه و پناهگاه خود را هنگام نقل مکان، برجای می‌گذارند. پناهگاهها و خانه‌های آنان نیز در ریف چیزهایی شده که آدمی آنها را بدور می‌افکند. آنان اغلب از خانواده خود نیز جدا می‌شوند و بمسافت دیگر محیط اجتماعی خود را تغییر میدهند

علامت بی‌اهمیت شدن مسکن و مکان، رو بترایدست. یکی از بهترین نمونه‌های آنرا می‌توان تصمیم اخیر دانشگاه ایوی لیگ محسوب داشت که بوجوب آن به معیار جغرافیایی در میان معیارهای انتخاب افراد، اهمیت کمتری داده میشود. در حالیکه در گذشته این موسسه و موسساتی مانند آن پهنکام برگزیدن افراد نجبه و زیده، به محل اقامت آنان اهمیت فراوانی میدادند و هدف این بود که دانشجویان حتی المقدور از نقاط مختلف باشند. مثلاً دانشگاه هاروارد از سال ۱۹۳۵ تا سال ۱۹۵۰ نسبت شاگردانی را که اقوامشان در نیویورک زندگی می‌کردند به نصف رساند. امروز طبق گفته یکی از اداره‌کنندگان این دانشگاه: ما از لحاظ پراکندگی جغرافیایی دانشجویان، بمقب میرویم.

در این‌اواخر همه دریافته‌اند که محلو مسکن دانشجویان را نباید بمنوان معیار قرار داد. اختلاقی خانه و مسکن دیگر نمی‌تواند معیار اختلاقی افراد باشد و مسرت از همه اینکه خانه و آدرس اقوام دانشجویان به احتمال، در آینده تغییر خواهد یافت. اغلب مدت اقامت افراد در يك محل به آن اندازه نیست که آداب و عادات محلی را کسب کنند. رئیس دانشگاه ییل بمن می‌گفت: «طبیعتاً ما هنوز نمایندگان را حتی بدورترین نقطه نواها هم می‌فرستیم تا دانشجو جمع آوریم ولی واقع اینست که در هارلم و پارک آویو نیز می‌توان افراد مختلف یافت.» بنظر او در دانشگاه ییل هم دیگر به محل سکونت دانشجو توجهی نمی‌شود. همچنین رئیس دانشگاه پرینستون اظهار میداشت: «آنچه برای ما جالب می‌باشد، محل سکون دانشجویان نیست بلکه محیطی است که به آن تعلق دارد.»

تحرك چنان مردم را در هم آمیخته که دیگر افراد بدشواری می‌توانند نشانه‌ها

و علامت زادگاه خود را حفظ نمایند. بنظر پرفسور جان دیکمن از دانشگاه پنسیلوانیا، بی‌بیوندی و دل بستن به مکان و ماوا بیجایی رسیده که دیگر مردم به وفادار ماندن بشهر و کشور کمتر از وفادار ماندن به موسسه‌های که در آن کار میکنند، اهمیت میدهند. بنا براین می‌توان گفت که دل بستگی به مسائلی مانند شهر و کشور و همسایه و نظایر آنها به دل بستگی به کار و شغل و دوستان تبدیل شده است. اما این نوع دل بستگی‌ها جنبه ثابت ندارند و دائماً در حال تغییر می‌باشند و بهر تقدیر تحول آنها تابع عوامل جغرافیایی نیست.

با اینوصف، مشاهده می‌کنیم که میان تمهد و مدت رابطه ما با مکان، همبستگی وجود دارد. ما همه، بدلائیل فرهنگی و منوری خاصی، به بعضی از روابط خودمان جنبه «همبستگی» و یا «تنبهت طولانی» میدهیم. البته استثناهایی هم بچشم می‌خورم (مانند روابطی که ما در مدت تعطیل تابستان بسا کسی یافته‌ایم). اما این همبستگی را در روابط گوناگون می‌توان ملاحظه کرد. بنابر این باید گفت که بی‌علاقه شدن ما به يك مکان، خود بخود نمره و نتیجه تحرك نیست؛ بلکه یکی از نتایج کوتاه شدن رابطه ما با مکان است.

مثلاً، دوران اقامت متوسط افراد در هفتاد شهر بزرگ در آغازونی - و منجمله نیویورک - از چهار سال کمترست. و تضاد این پدیدار باوضع زندگی دهقانی که تمام عمر در روستای خود زیست می‌کند، شگفت‌آور می‌باشد. بعلاوه، چنانکه گفتیم، تعویض مسکن در مدت روابطی که با دیگر امور داریم نیز اثری می‌گذارد. هنگامی که شخصی خانه‌ای را ترك می‌گوید، تقریباً همه علائق و پیوندهایش را با امور بسیاری که در محیط اطراف آن خانه قرار داشته‌اند، قطع میکند. او مثلاً باید محل خرید، ایستگاه اتوبوس و سلمانی خود را عوض کند. ترك يك خانه باعث از میان رفتن بسیاری از روابط آدمی است. ما اکنون در طول زندگی خود، در مکانهای گوناگونی بسر می‌بریم و روابط ما با این مکانها دائماً کوتاهتر میشود. ما اکنون می‌توانیم آثار آهنگ شتابزده تحول اجتماعی را در افراد روشتن ببینیم. زیرا روابط انسان با مکان، مانند روابط او با اشیاء کوتاهتر شده است. در این هر دو مورد، انسان مجبورست که بسا رابطه جدیدی برقرار کند و رابطه قدیم را قطع نماید. در این هر دو مورد، «گذرد» و «موقتی» به سطح بالاتری رسیده است. در این هر دو مورد، آدمی آهنگ پرشتاب زندگی را بیشتر حس میکند.

در این‌اواخر همه دریافته‌اند که محلو مسکن دانشجویان را نباید بمنوان معیار قرار داد. اختلاقی خانه و مسکن دیگر نمی‌تواند معیار اختلاقی افراد باشد و مسرت از همه اینکه خانه و آدرس اقوام دانشجویان به احتمال، در آینده تغییر خواهد یافت. اغلب مدت اقامت افراد در يك محل به آن اندازه نیست که آداب و عادات محلی را کسب کنند. رئیس دانشگاه ییل بمن می‌گفت: «طبیعتاً ما هنوز نمایندگان را حتی بدورترین نقطه نواها هم می‌فرستیم تا دانشجو جمع آوریم ولی واقع اینست که در هارلم و پارک آویو نیز می‌توان افراد مختلف یافت.» بنظر او در دانشگاه ییل هم دیگر به محل سکونت دانشجو توجهی نمی‌شود. همچنین رئیس دانشگاه پرینستون اظهار میداشت: «آنچه برای ما جالب می‌باشد، محل سکون دانشجویان نیست بلکه محیطی است که به آن تعلق دارد.»

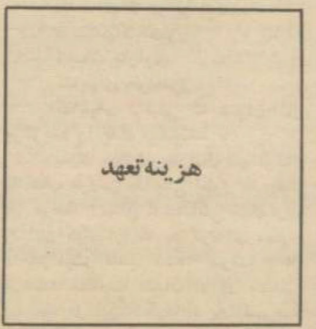
تحرك چنان مردم را در هم آمیخته که دیگر افراد بدشواری می‌توانند نشانه‌ها

هرسال، هنگام فرارسیدن فصل بهار، ستون‌های بزرگی - مانند صف موران - در شرق ایالات متحده امریکای شمالی بحرکت در می‌آیند. افراد، تنها با بصورت گروههای چند نفری، با پتو و کیسه خواب و شلوار کت و شلوار می‌آیند. نزدیک پانزده هزار دانشجو کتاب و دفتر را ترك می‌گویند و بندای مقاومت ناپذیر غریزه بسوی سواحل سوزان و پسر آفتاب فورت لودردال در فلوریدا روی می‌آورند، در آنجا، قریب به يك هفته، این جمعیت می‌خوابند، شنا می‌کنند؛ عشق می‌ورزند، آبجو می‌خورند و در میان شنهای بازی می‌کنند و گاه هم دعوا راه می‌اندازند. در پایان این چند روزه، دختران بیکیستی‌پوش و مداحان آنان، اسبابها را جمع می‌کنند و دوباره بسوی مساکن اصلی خود روی می‌آورند. در کنار دفتری که پسرای پذیرائی این سپاه عظیم نباشند، بلندگویی فریاد میکند: «اتومبیلی دوفره می‌تواند يك مسافر تا آتلانتا با خود ببرد.

مسافری می‌خواهد به‌واتینگتن برود اگر کسی در اتومبیلش جای خالی پرای او دارد اطلاع دهد. ساعت ده کاروان لوئیزویل حرکت خواهد کرد... آنچه از این جشن وعید بزرگ باقی میماند، مقداری ته‌سپاکار، قوطی و شیشه خالی روی شن‌های ساحل، و نزدیک به يك میلیون و نیم دلار در صندوق بازرگانان محلی است. اینان، هجوم سالانه مردم را بسیار دوست دارند. البته از اینکه ممکن است بیماری‌هایی بوجود آورد شکایت می‌کنند ولی به‌سود سرشاری که می‌برند توجه خاص دارند.

اما آنچه این جوانان را جذب می‌کند، نه عشق به آفتاب است و نه امکان عشق ورزی، این هر دو در جاهای دیگر نیز می‌تواند روبراه شود. انگیزه جوانان اینست که در این مدت از هریند و قیدی آزادند و هیچ مسئولیتی ندارند. يك دختر دانشجویی اصلاً در فکر این نیست که چه می‌گوید و یا چه میکند؛ زیرا شما این افراد راه‌گر دوباره نخواهید دید.»

نیروی جذبیه فورت لودردال در غنی بودن روابط موقتی میان انسانهاست. همین امر، انگیزه تجمع موقتی مردم می‌باشد. و همین جنبه موقتی‌است که ما هرچه به‌عصر «ما فوق صنعتی شدن» نزدیکتر شویم، بر روابط میان افراد بیشتر حاکم خواهند شد. زیرا افراد نیز، مانند اشیاء و مکان‌ها، بسا سرعت فراوان از میان زندگی ما می‌گذرند.



هرزینه تعهد

می‌کند نمی‌تواند با همه همسایگانش رابطه آشنائی نزدیک برقرار نماید در حالیکه در جوامع کوچک دردمت سرخلاف اینست. گفورد گسپیل نیز همین امر را تأیید می‌کند و اظهار میدارد که اگر هر شهربنشین تسلیم احساسات خود شود و با همه کسانی که تماس دارد رابطه نزدیک ایجاد نماید و یا اینکه به همه گفتگوهای که درباره افراد می‌شود گوش فرا دهد، مسلماً گرفتار ناراحتی‌های روحی بیان ناکردنی و توصیف ناپذیر خواهد شد.

لویی ویرت نبویه خود به محدود بودن روابط میان مردم شهربنشین اشاره کرده می‌گوید: «در زندگی شهربنی قاعده برایشست که هر کسی در روابط خود بادیکران، نقش خاصی را ایفا نماید... به همین دلیل در روابطی که افراد با یکدیگر دارند فقط قسمت محدود و کوچکی از فعالیت دارند فقط آنان تجلی خواهد نمود.» او همچنین اضافه میکند که ما نمی‌توانیم با همه کسانی که با ما سر و کار دارند رابطه عمیق ایجاد کنیم و بلااجبار فقط نوعی رابطه ظاهری با آنان برقرار می‌نماییم. مثلاً تنها امری را که ممکن است از کفایش مورد توجه قرار دهیم اینست که آیا او می‌تواند نیازمندی ما را بدرستی برآورد یا نه؛ بنابراین اصلاً به این نکته توجه نمی‌کنیم که آیا زن او مبتلا به آنکل است یا خیر.

بنابراین نتیجه می‌توان گرفت که روابط ما با اکثریت افرادی که در گرداگرد ما هستند، بسا سطحی و بیدوام و ناپایدار است و ما به نخواهیم و چه نخواهیم این روابط بر اساس جلب‌نفع و دفع ضرر بوجود می‌آیند و یا از میان می‌روند و به همین دلیل تنه تنه می‌توانیم زندگی خود را با این افراد به بهتر بشناسد ناچارست که روابط خود را با بسیاری دیگر محدود کند. اگر کسی در کوچه می‌ایستد تا به درد دل بپنچی گوش کند، انگیزه او فقط مهربانی است و شاید سخنان پسنچی کمترین اثری در او نگذارد و مورد توجه او نباشد.»

بعلاوه تصور می‌کنم ضروری باشد که پیش از بیان آثار نامطلوبی که ممکن است از «تقسیم انسان به اجزاء» و پاره‌های جدا جدا» پدید آید، از خود بپرسیم که آیا واقعاً بیشتر دوست داریم که بزندگی‌قرون

پیشین بازگردیم و همان روابط جامعی را که بین افراد آدمی برقرار میشد دوباره برقرار سازیم یا اینکه روابطمان مانند امروز «يك جنبه‌ای» باشد؛ تصویر انسان دوران‌های گذشته، همیشه با زیاده‌روی در احساسات و بنابراین هیچ دو انسانی باهم کاملاً شبیه و قابل جانشینی با یکدیگر نخواهند بود ولی بسیاری از افراد دربرای خصوصیات باهم شبیه می‌باشند. هنگامیکه ما فقط در صد خریدن يك جفت کفش هستیم و دنبال جلب‌بوستی، عشق یا کینه کفایش نمی‌گردیم، بشناختن رفتار و اخلاق او هیچ گونه نیازی نداریم. در چنین مواردی روابط ما حدود کاملاً مشخص و مطمئن دارد و مسئولیت‌ها و تصداتمان نیز روشن و معین است. این نوع رابطه دارای علامات مشخصی است و طرز رفتار در طرف از قبل تعیین شده و واضح است و ما هم، آگاهانه همه این قواعد و حدود را رعایت میکنیم اما دشواری‌هنگامی پدید می‌آید که یکی از دو طرف از این مرزها بگذرد و اصول و قواعدی را که بطور ضمنی مورد توافق قرار گرفته زیر پا نهد و بخواد که به جنبه‌های غیر از شغل و کار

های آن دو بهم بیشتر خواهد بود.

کفایش بپردازد. امروز بسیاری از کتب جامعه‌شناسی و روانشناسی به بحث درباره «بیخوشی‌تنی» و «بیخوشی‌تنی» ویا «از خود بیگانگی» بملت از میان رفتن روابط انسانی بوجود می‌آید. اگر تئوریت‌های این رشته‌ها در مورد انسان‌های دانشجوین، برقرار کردن مجدد روابط درست انسانی از جمله شعارهای مهم می‌باشد. اصطلاحی که در این مورد بکار می‌رود اینست که انسانها نسبت بیکدیگر «التفات و توجه» ندارند و در برابر همه چیز بی‌اقتنا می‌مانند. به همین سبب میلیونها جوان بدنبال «تعهد کامل» می‌روند و عبارت دیگر می‌خواهند که تمام وجود خود را تمهید سازند.

اما پیش از اینکه داوری عمومی را در این باره یادآور شویم و از محکوم بودن تمام اشکال یکرویی پنداشتی انسان سخن بگوئیم بهتر است در این موضوع بیشتر بررسی کنیم. «هاروی کاکس حکیمی است که اندیشه سیمل را بسط میدهد و معتقد است که دزدندگی شهری، ایجاد رابطه تمهیدبا تمام کسانی که انسان در برابر خود می‌یابد، عاقبت به «اضمحلال خود» می‌کشند موجب دیدن آمدن «خلأ احساسی» در شخص می‌گردد. او چنین می‌نویسد: «انسان شهربنشین باید با بیشتر افرادی که ملاقات می‌کند، رابطه عادی و سطحی داشته باشد و تنها به این وسیله است که او می‌تواند در میان آنان چند صد نفر دوست برگزیند و دوستی خود گذرگاه سیستم گوناگون و اشخاصی مختلف است. برای آنکه انسان بتواند بعضی از این افراد را بهتر بشناسد ناچارست که روابط خود را با بسیاری دیگر محدود کند. اگر کسی در کوچه می‌ایستد تا به درد دل بپنچی گوش کند، انگیزه او فقط مهربانی است و شاید سخنان پسنچی کمترین اثری در او نگذارد و مورد توجه او نباشد.»

بعلاوه تصور می‌کنم ضروری باشد که پیش از بیان آثار نامطلوبی که ممکن است از «تقسیم انسان به اجزاء» و پاره‌های جدا جدا» پدید آید، از خود بپرسیم که آیا واقعاً بیشتر دوست داریم که بزندگی‌قرون پیشین بازگردیم و همان روابط جامعی را که بین افراد آدمی برقرار میشد دوباره برقرار سازیم یا اینکه روابطمان مانند امروز «يك جنبه‌ای» باشد؛ تصویر انسان دوران‌های گذشته، همیشه با زیاده‌روی در احساسات و بنابراین هیچ دو انسانی باهم کاملاً شبیه و قابل جانشینی با یکدیگر نخواهند بود ولی بسیاری از افراد دربرای خصوصیات باهم شبیه می‌باشند. هنگامیکه ما فقط در صد خریدن يك جفت کفش هستیم و دنبال جلب‌بوستی، عشق یا کینه کفایش نمی‌گردیم، بشناختن رفتار و اخلاق او هیچ گونه نیازی نداریم. در چنین مواردی روابط ما حدود کاملاً مشخص و مطمئن دارد و مسئولیت‌ها و تصداتمان نیز روشن و معین است. این نوع رابطه دارای علامات مشخصی است و طرز رفتار در طرف از قبل تعیین شده و واضح است و ما هم، آگاهانه همه این قواعد و حدود را رعایت میکنیم اما دشواری‌هنگامی پدید می‌آید که یکی از دو طرف از این مرزها بگذرد و اصول و قواعدی را که بطور ضمنی مورد توافق قرار گرفته زیر پا نهد و بخواد که به جنبه‌های غیر از شغل و کار

های آن دو بهم بیشتر خواهد بود.

تواننا

# آئینه‌های

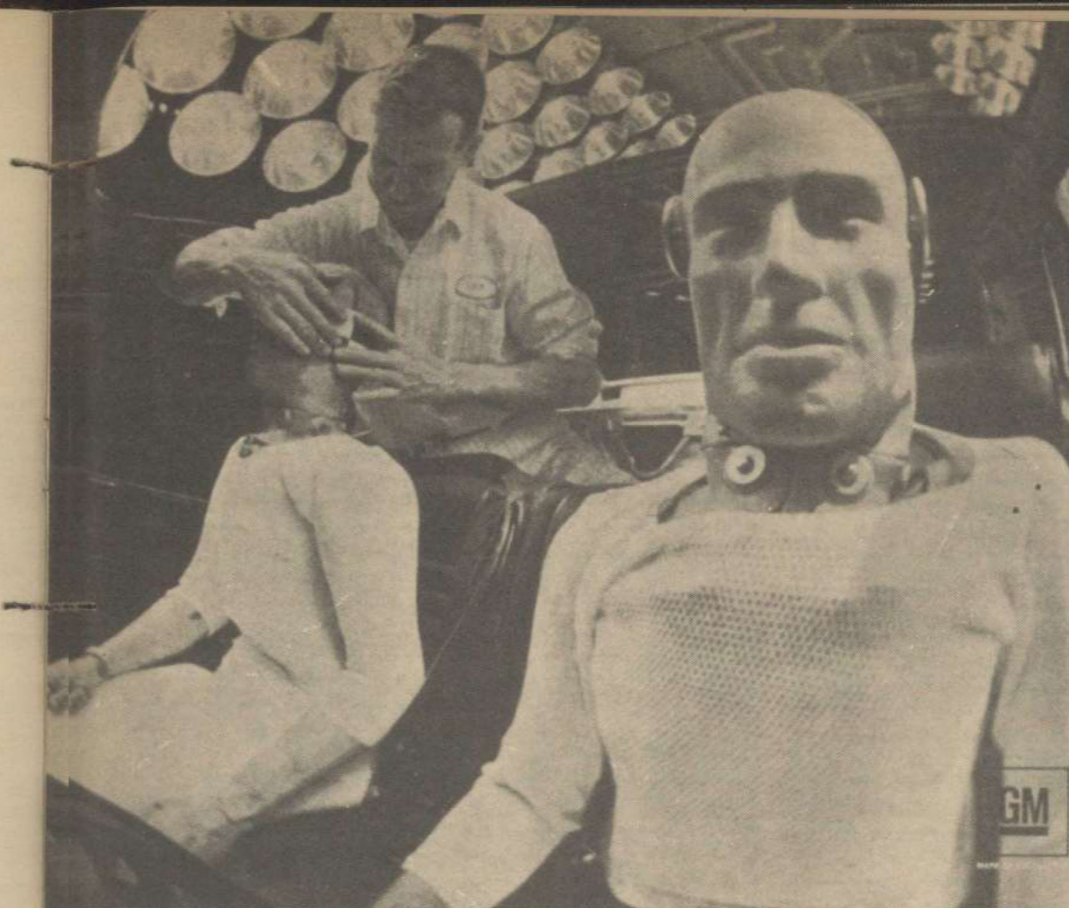
## جیبی

## آقای

# مک لوهان

دکتر ابراهیم رشیدپور

## قسمت ششم



**سائل ارتباطی... از جمله آگهی‌ها زبان و بیانی خاص خود دارند. در اجتماعات صنعتی و برای انسان صنعتی این زبان روز بروز پیچیده‌تر و سمبولیک‌تر میشود. با اینهمه بسیاری با گرامر این زبان شاعرانه و نفوذکننده آشنایی‌ستند. آگهی‌های تجاری بخش مهم و عظیمی از محیط امروزی انسان تکنولوژی را میسازند...**

**یا اوسخن میگویند**  
**او را اغوا و وسوسه میکنند**  
**از او میخواهند رابطه‌های غیر معقول را پاور کنند**  
**وقتی زبان و گرامر آشنا نیست، انسان صنعتی گریزی جز قبول فرامین ندارد**  
**و بآ، این واقعیت ناگوار و دردناک نیست...؟**  
**زبان سمبولیک آگهی‌ها چیست؟**

**اخبار فشرده دست و پا شکسته که چیزی را مشخص نمیکند. مغزهای الکترونیکی.**  
.....  
**هر یک از آنها زبانی دارد.....**  
**آیا انسان صنعتی این زبان را میداند؟**

این زبان و این سیستم تا چه اندازه برای او ناشناخته است و تا چه اندازه ناخودآگاه او را تحت تأثیر قرار میدهد؟  
طراح آگهی و نویسنده تبلیغات، با مغز و فکر مصرف‌کننده جامعه تکنولوژی چه میکند؟  
چرا بعضی از کارتون‌های سریال، خواننده را بی‌اختیار بدنبال خود میکند و او را ناخودآگاه مجذوب میسازد؟  
سمبولیسمی که انسان صنعتی خود را در تار و پود آن اسیر ساخته است....

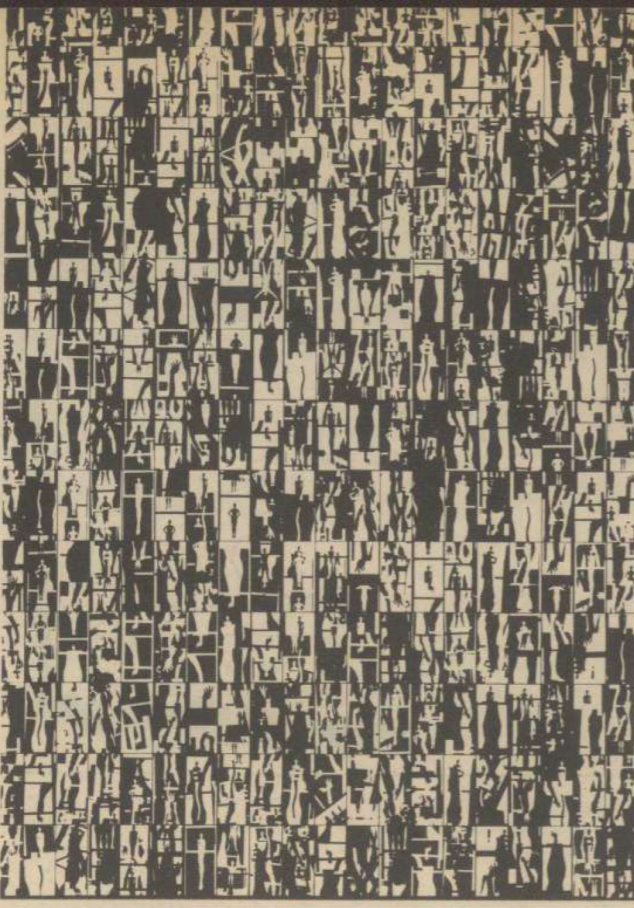
کنم در تمام مدت گفتگو، سعی داشتم فقط نقش پرسشگر بی‌املاعی را بازی کنم و از جدال با مک لوهان و مخالفت با نظریات او مفره رقتم. قصد من این بود، تا آنجا که امکان دارد اصول نظریات و افکار مک لوهان را از زبان خود او بیرون بکنم.  
مک لوهان ضمن گفتگو با من، به بسیاری از انتقادهایی که تاکنون از او شده بود بطور غیرمستقیم جواب میدهد. با اینهمه و تا آنجا که من احساس کرده‌ام او در هیچ موردی خود را آنتنان محق نمیداند که یکسره به باطل‌کردن نظریات دیگران بپردازد. او فقط با مطرح کردن اندیشه‌هایی که ممکن است حتی بسیار میانه‌آمیز جلوه کنند، سعی دارد دریچه‌های جدیدی از تعمق و تفکر را بر روی ما بگشاید. اشترن بعد از این مقدمه کوتاه، متن مصاحبه را با سؤال جالبی شروع میکند.

**اشترن: آقای مک لوهان آیا سکوت میتواند واقعیت پیدا کند؟ مک‌لوهان: ما، اشیاء و موجودات را نمیتوانیم ببینیم فقط روابطی که بین اشیاء وجود دارند قابل مشاهده هستند.**

و بدنبال این سؤال و جواب سمبولیک، گفتگوی اشترن و مک‌لوهان در زمینه‌های مختلف افکار و نظریات پروفیسور کانادایی به‌چشم میخورد. قسمتی از این مصاحبه را به کتاب عروس مکانیکی و پا گرفتن عقاید اولیه مک لوهان مربوط میشود در زیر نقل میکنیم:

**اشترن: آقای مک‌لوهان، چه عامل یا عواملی شما را به‌مطالعه و مسائل ارتباطی و تأثیرات آن بر فرهنگ بشری علاقمند ساخت؟**

**مک لوهان:** در درجه اول این مردم بودند که من را بتدریج متوجه این وسائل و اهمیت بیش از اندازه آنها کردند. منظورم از مردم، هنرمندان و بخصوص مردم شناسان بودند. به نظر من، وقتی شما از حالات مختلف تجارب، در سایر فرهنگ‌ها یا خبر میشوید و ببینید که این حالات و یا این نحوه برخورد با مسائل و موضوعات بطور بوسیله تکنولوژی مغرب زمین تغییر شکل میدهند، نمیتوانید از مشاهده دقیق مسأله مفره بروید. بدون شك شما پیش خودتان خواهید گفت، آنچه در فرهنگ‌های دیگر اتفاق افتاده و میافتد روزی گریبانگیر فرهنگ ما نیز خواهد شد و در حقیقت دلیلی ندارد ما از این تغییر و تأثیر در امان باشیم. اگر بتوانیم گروهی از دانش-مسلان ارتباط جمعی به‌مطالعه و تحقیق ادامه بدهند، بدون شك میل دارم، شخصاً به‌فعالیت‌های ادبی خودم بپردازم. بهر جهت، من به آنچه میکنم بیش از اندازه علاقمند هستم زیرا احساس میکنم تجزیه و تحلیل اثرات وسائل ارتباط جمعی مردم بسیاری را دربر میگیرد. به نظر من، شما وقتی میخواهید به‌ارزش و اهمیت چیزی پی ببرید باید از خودتان بپرسید این موضوع، این



**محیط تکنولوژی و الکترونیکی یا ما چه میکنند؟ آقای مک‌لوهان فرض را این میگیرد که تأثیرات این محیط بیش از اندازه متفاوت و متغیر است. از یکطرف:**  
**جزئی‌ترین رویدادها بصورت مؤثرترین حوادث در زندگی روزمره ما درمیآیند....**  
**و از طرف دیگر:**  
**هر انسان میتواند در زندگی انسان دیگر، حتی فرسنگها دور از او دخالت مؤثر داشته باشد.**

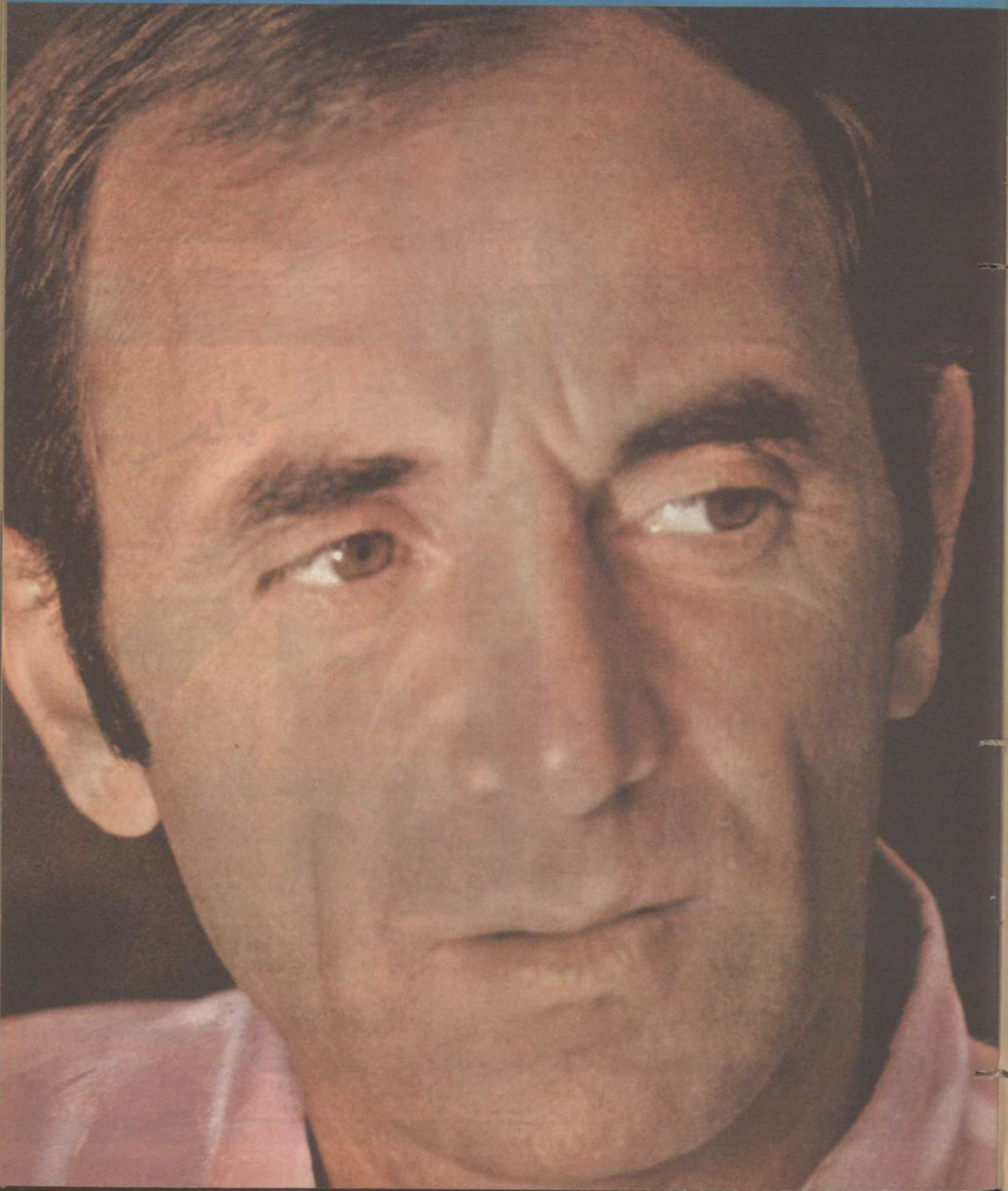
**آیا تکنولوژی و الکترونیک برهم زنده رابطه‌های کاملاً مشخص و از پیش تعیین شده نیست؟**

مسأله، و یا این چیز چه کسی را تحت تأثیر قرار میدهد. توجه کنید. در عصر حاضر ما موفق به کشف راه‌هایی شده‌ایم که بوسیله آنها جزئی‌ترین وقایع را بصورت مؤثرترین حوادث در زندگی افراد بشر در میآوریم. یکی از نتایج غیرقابل انکار، محیط الکترونیکی که در عصر حاضر به‌چشم میخورد این است که انسان، هر انسان میتواند در زندگی انسان دیگر دخالت مؤثر داشته باشد. کاری که در جوامع مشرق‌زمین کمتر به‌چشم میخورد. در مشرق زمین بنظر من سیستم «کاست» برای این بوجود آمده بود که طبقات مختلف اجتماع بتوانند از نفوذ و تأثیر دیگران محفوظ باشند و در امان بمانند. شما ممکن است یک چنین عقیده‌ای را به تربیت مذهبی من مربوط کنید. من این تأثیر را انکار نمیکنم ولی در صدد تبلیغات مذهبی نیز نیستم.

آنها و درك خصوصیاتشان را ندارم. آنها دارای فرهنگ خاصی بودند و من بدلیل جدائی از این فرهنگ، نمی‌دانستم چه میخواهند و چه میگویند. پس باید فرهنگ محبوب و متداول آنها را مطالعه میکردم، اجزای مهم فرهنگ این‌جوانان و نوجوانان، بازی-های ورزشی، سینما و آگهی‌های تجاری بوده مطالعه و شناخت این فرهنگ برای من يك نوع آموزش جدی و جزئی از تدریس بود. من به‌زمین-های ورزشی میرفتم تا این جوانان را از نزدیک ببینم و خصوصیات آنها را بشناسم. اما غیر از این، میدانستم که مطالعه آگهی‌های تجاری یعنی آنچه جوانان را بیش از هر طبقه دیگری مورد خطاب قرار میدهد به این شناسائی کمک بیشتری خواهد کرد. من از آگهی‌های تجاری در کتاب عروس مکانیکی استفاده کردم و به تجزیه و تحلیل آنها پرداختم، زیرا همانطور که گفتم آنها جزئی از فرهنگ متداول نوجوانان سالهای ۱۹۴۰ بود و در ضمن، استفاده از آنها در کتابی که چاپ میشد هیچگونه مانع قانونی نداشت و من موظف به کسب اجازه از صاحبان آگهی‌ها نبودم. من متأسفانه بدلیل همین مسأله اجازه، نتوانستم از داستانه‌ها و تصاویر مجلات و عکس‌های فیلم‌های سینمایی در کتاب خود استفاده کنم.

من در حدود سی چهل اسلاید داشتم و در گروه‌های کوچکی از دانشجویان آنها را نمایش میدادم. این اسلایدها، نمونه‌های آگهی‌های مشهور تجاری بودند که در مجلات و روزنامه‌ها چاپ میشدند. من از افراد حاضر در گروه‌ها میخواستم آنها را بدقت مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار بدهند. وقتی به انگلستان و کمبریج آمدم متوجه شدم که مسأله تماشای دقیق فیلم‌ها و تجزیه و تحلیل آنها به صورت یک‌کار تقریباً متداول مورد توجه قرار گرفته است. در انگلستان فیلم را دارای زبان مخصوص می‌دانستند که میتواند مطالعه بشود. همینطور فرهنگ روز مردم کوچه و بازار نیز از جهات مختلف مطالعه میشده اشعار و استعاره‌های زبان مادری نیز بصورت جزئی از این فرهنگ روز و متداول از نظر هادور بود. بنابراین قبل از اینکه من لمره مطالعات خود را در کتاب عروس مکانیکی چاپ کنم، بسیاری در این‌راه نو و جالب قدم گذاشته بودند.

با آنچه در هنگام تهیه و تدوین این کتاب انجام دادم متوجه شدم وقتی شما يك جزء یا قسمتی از مطالب يك روزنامه را از آن بیرون میکشید و جدا از آنچه در کنارش قرار گرفته عیب و غیرقابل تصوری مضحك و خنده‌دار میشود، شخصی بنام «سورت ساحل» همین کار را انجام میداد. او قسمت‌هایی از روزنامه بیرون میکشید و برای مخاطب خود میخواند. تنها در این‌حالت بود که خوانندگان روزنامه‌ها متوجه جنبه‌های مضحك و غیرعادی



انسان عصر تکنولوژی مفروضی خاص از زمان و مکان دارد... او در حقیقت زمان و مکان مورد نیاز خود را بیساز و خلق میکند... این زمان و این مکان دارای چه ویژگی‌هایی هستند... آیا شناخت آنها به شناسایی انسان عصر تکنولوژی و الکترونیک کمک خواهد کرد؟



در کتاب عروس مکانیکی، من اگر فقط اعلاناتی را که از روزنامه‌ها و مجلات انتخاب کرده بودم چاپ می‌کردم و هیچگونه زیرنویسی و توضیحی بر آنها نمیافزودم، مطالب و مسائل بدون تردید مسخره‌تر و خنده‌آورتر به نظر میرسید. من فکر میکنم، تهیه و انتشار این قبیل کتاب‌ها باید بطور سالیانه انجام بگیرد. بازم تکرار میکنم، وقتی شما محیط یک وسیله ارتباطی یا پیام ارتباطی را عوض میکنید این فرصت و موقعیت را بوجود می‌آورید که آنچه در مقابل شما قرار گرفته با درک و بینش دقیق‌تری مورد ملاحظه قرار بگیرد. در کتاب عروس مکانیکی، من بدون قضاوت و ارزش‌یابی اخلاقی نبوده‌ام بلکه سعی کرده‌ام به نکات و مسائلی در آگهی‌ها و فرم‌های بصری اشاره کنم که معمولاً از نظر توجه مردم عادی باز میمانند. این را هم بگویم که دیندم...

لوئیس میگفت تمام فرهنگ مغرب‌زمین برحسب بینائی مردم قرار گرفته است، در حالیکه برگسون جنبه‌های بصری زندگی و فرهنگ را از نظر دور میدارد و قابل اعتنا نمی‌شمارد. لوئیس بهمین دلیل افرادی چون اسپنگر را نیز مورد حمله و انتقاد قرار میداد. اجازه بدهید از لوئیس کارول نیز صحبت کنم. لوئیس کارول همه چیز را در زیر ذره‌بین دقیق تحقیق قرار داده بود. او پدیک نوع مفهوم زمان و مکان که خاص انسان الکترونیکی است پی‌برد. قبل از آلبرت انیشتین، لوئیس کارول کسی بود که بسیاری از آنچه را دانشمند آلمانی بعدها گفت بپیان کشید و مورد ملاحظه قرار داد. از نظر کارول هر لحظه‌ای برای خود دارای مکان و زمان خاصی است. هرکس زمان و مکان مخصوص خود را بوجود می‌آورد و در حقیقت بهتر است بگوئیم خلق میکند... این انیشتین بود که آنچه را لوئیس کارول میگفت بعنوان یک چیز نوظهور به ما معرفی کرد.

ادامه دارد

ایا فرم و محتوی هریک از وسائل ارتباطی فقط به خود آن وسیله تعلق دارد؟ ایا قدرت محتوی، خارج از محیط طبیعی وسائل ارتباطی درهم میشوند و فرومیریزد؟  
وقتی قسمتی از محتوی يك روزنامه را از محیط طبیعی آن جدا میکنیم چه اتفاقی میافتد؟  
چرا نمایش فیلمهای سینمایی در تلویزیون از نظر آقای مکلوهان يك کار مسخره و بی‌اعتبار است؟.....  
ایا فرم تلویزیون با محتوی فیلمهای سینمایی سازگار نیست؟  
ایا واقعا میتوان محتوی وسائل ارتباط جمعی را از محیط طبیعی آنها جدا کرد؟

**We're looking for a girl who wants to be the best stewardess in the world.**

You have to speak English and French fluently. Love flying. And most important of all, you have to know how to please people. All kinds of people: tired businessmen, talkative children, worried grandmothers, even artists and celebrities. If you're single, between 20 and 25 years of age, 62 to 68 inches in height and less than 135 pounds, then maybe you're the girl we're looking for. One more thing. Being attractive isn't enough. Call 874-4361, or write Air Canada, Employment Office, 37th floor, Place Ville Marie 1, Montreal 113, Québec.

**AIR CANADA**

AIRLINE \$571/MO+TRAVEL  
TRAINEES  
LOOKING FOR A CAREER?

exec budget, select Know all of inside rice with  
Natl displ/ career. M/chanical o/ing challer  
ARTIST-Fre Graphics w/for-stylized color rende Wkdays 5:3  
AR/ in needlepoi fine details, 66 St. 628-69  
ARTIR Furniture trac  
To prepare fas CAPITAL POST  
ARTIST-M with some rela CALL  
ASST BC Divers duties, Excel benefit  
Expd-35 hc H.S. grad. V  
AS/ for a growin & willing to  
ASSI Bright bes assist w/E fied dutier  
ASST BK/ some to Benefit  
ASS exp'd; pa relief swi midtown,  
AS/ if you net specializ you.

مطلب میشدند. مردم، معمولاً تاچیزی از فرم و شکل اصلی خودش جدا نشود، نمیتوانند درک کنند چطور دارای جنبه‌های غیرعادی است. چرا؟ برای اینکه موضوع مساله اصلی در محیط نامرئی است و به چشم نمیخورد. اما وقتی محیط آن را عوض کردید میتوانید شکل اصیل آن را نیز مورد دقت و بررسی قرار بدهید. از طرف دیگر، میتوان گفت وقتی محتوی يك وسیله ارتباطی را در يك وسیله ارتباطی دیگر به نمایش میگذاریم همین حالت پیش می‌آید. مطالب روزنامه در داخل روزنامه و در میان تارو پود فرم آن‌واقعیات خود را آشکار نمیکنند، اما وقتی مثلاً بشکل اسلایدیا فیلم روی پرده افتاد یا از میان سایر مطالب دیگر بریده شد و روی کاغذ سفید قرار گرفت بقول معروف سوی ذوق میزند. در حقیقت جنبه‌های نامرئی، مرئی میشود.

اشترن: و بهمین دلیل شما با نمایش فیلم‌های سینمایی در تلویزیون مخالف هستید؟

مکلوهان: مخالف نیستم بلکه فکر میکنم نمایش فیلم‌های سینمایی که خاص محیطی دیگر تهیه شده‌اند در تلویزیون به آنها حالت کاملاً مسخره‌ای میدهد. این تأثیر مضحک از اینجا ناشی میشود که شما يك فرم کاملاً متفاوت را (سینما) در فرمی دیگر بیکار میکنید (تلویزیون). یادتان هست وقتی سینما نوپا بود، مردم فیلم‌ها را تقلید مسخره و اغراق‌آمیز زندگی واقعی مینامیدند. انتقال زندگی عادی بصری مردم، به محتوی وسیله ارتباطی جدید، از همه چیز يك کمدهی مسخره ساخته بود. مدت زمان زیادی بطول انجامید تا مردم و هنرمندان توانستند زبان فرم و شکل را در وسائل ارتباطی دریابند و این نکته نیز روشن شد که بسیاری قادر به درک این زبان نیستند. آنها فقط میدانند فرم‌هائیز برای خود زبانی دارند اما خواندن و درک این زبان که همان بصری باشد کار زیاد ساده‌ای نیست.



پاریس فقط یکی از نقاطیست که ما پرواز داریم



IRAN AIR

هواپیمایی ملی ایران . بما .



### برنامه‌های هفتگی تلویزیون ورادیه



پنجشنبه ۲۵ آبان

#### ساعت ۱۳-۰۵ بهداشت

در برنامه بهداشت خانم دکتر قربانی و خانم نودری پیرامون اثرات اولاد زیاد و زایمان‌های مکرر و لطمه‌هایی که بر سلامت و بهداشت خانواده خصوصاً به مادر و فرزند خواهد خورد، سخن می‌گویند. مجری و تهیه کننده برنامه هادی حقیقی است.

#### ساعت ۲۱ پژواک

اکبر به بیماری خطرناکی مبتلا می‌شود که می‌بایست سرعت تحت عمل جراحی قرار گیرد تا از مرگ نجات پیدا کند، اما متأسفانه پولی در بساط نیست و او علیرغم میل باطنی خود در نهایت فقر با درد دست و پنجه نرم می‌کند، هم اتاقی‌های او که نمی‌توانند درد و ناتوانی او را ببینند درصددچاره جویی برمی‌آیند ولی چطور و چگونه، چون هیچکدام آه در بساط ندارند که با ناله سودا کنند.



روی جلد: شارل آزناوور  
برنامه خواننده معروف فرانسوی را روز پنجشنبه ۲۵ آبان ساعت ۲۱/۳۵ در برنامه دوم ببینید

- در این قسمت میخوانید:
- گفتگو با فریدون حافظی
  - شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا
  - کاریکاتور یک برنامه
  - مولود زهتاب - گوینده رادیو
  - شرح و جدول کامل برنامه‌های رادیو و تلویزیون

### ساعت ۲۲-۴۰ فیلم سینمایی آرزوی یک زن



راک هودسن

بازیگران: راک هودسن - آن باکستر - ناتالی وود  
آقای کلینت ساندروز قمارباز حرفه‌ای است که با رقاسه‌ای بنام تریسی دوست است و برای اینکه زندگی بهتر و درآمد بیشتری داشته باشد با تریسی دوستش به شهر دیگری می‌رود و زندگی تازه‌ای را شروع می‌کند به تصور اینکه در آرامش بسر خواهد برد، غافل از آنکه حوادث تازه‌ای انتظار او و دوست مهربان و صمیمیش را می‌کشد.

جمعه ۲۶ آبان

### ساعت ۱۱ دکتر دولیتل دختری برای گوریل گر کو

در این فیلم داستان زندگی یک گوریل را می‌بینید که از سر بردن در قفس به تنگ آمده و می‌خواهد به سرزمین افریقا برود ولی راه و چاه را بلد نیست. دکتر دولیتل وقتی از قصد این گوریل با خیر می‌شود تصمیم می‌گیرد به او کمک کند و...

### ساعت ۱۲-۴۰ دفتر آشنایی

دفتر آشنایی یکی از برنامه‌های تازه تلویزیون است که در آن رویدادهای هنری را در نمایشگاه‌ها، گالری‌ها، تئاترها و در دیگر محافل ادبی و هنری معرفی می‌کند. این برنامه را دلارام کشمیری و حسین فرجی اجرا می‌کنند.

### ساعت ۱۶-۴۰ فوتبال

تیم وست برومویچ با پیراهن راه راه و شورت سفید و استوکسیتی با پیراهن سفید و شورت سیاه ظاهر می‌شوند و به مبارزه پرهیجانی دست می‌زنند.

### ساعت ۱۷-۴۰ چپارل یک خاطره بزرگ

بلو که بهرامی جان کاتب و دیگر یارانش برای خوشگذرانی به شهر رفته با یکی از افراد شرور مواجه می‌شود که با اعمال خشونت‌آمیز خود مغل آمایش مردم شده است. بلو تصمیم می‌گیرد به تخیلی جلوی این اعمال زور را بگیرد و البته نصایح اطرافیان برای برحذر کردن او بی‌توجه می‌ماند و بلو آماده مبارزه می‌شود؛ مبارزه‌ای که باید ببینید و قضاوت کنید که دوستان بلو چه حالی دارند آنهم در برابر هیبتی که این فرد شرور دارد.



ناتالی وود



شنبه ۲۷ آبان

### برنامه روستائیان

ساعت ۱۶:۴۰

«اینجا و آنجا» عنوان برنامه است که برای کودکان روستایی پخش می‌شود. این برنامه به بیان مطالب علمی در زمینه‌های مختلف و نمایش کارتون قشنگ می‌پردازد.

### دانش

ساعت ۱۸:۴۰

امروزه بررسیهای علمی مربوط به علل تصادفات افزایش یافته و در این میان سعی می‌شود خطرات ناشی از تصادفات و مسائلی نظیر کلاهش داده شود. در قسمت اول برنامه دانش در این مورد فیلمی خواهید دید.

در قسمت دوم از پیشرفت دریا در سواحل بحث خواهد شد و خواهید دید که چگونه ممکنست در قریب آینده روزی دریاهای تمام خشکی‌های روی زمین را بپوشانند و کره زمین را آب فرا گیرد.

البته این فقط یک فرضیه است ولی ممکنست حقیقت پیدا کند، لذا اقداماتی در این زمینه برای جلوگیری انجام می‌شود که به تفصیل در مورد آن صحبت می‌شود. در قسمت سوم آقایان دکتر کاظمی معاون دانشگاه تهران، دکتر مستغفر رئیس دانشگاه شبانه درباره کلاسهای آزاد دانشگاه تهران صحبت خواهند کرد.

یکشنبه ۲۸ آبان

ساعت ۱۹:۱۷

### جایزه بزرگ

از سری مسابقات فینال کشوری جایزه بزرگ مسابقه‌هایی که بین منتخبین استان کرمانشاه و لرستان برگزار شده پخش می‌شود.

### کاوشگران

ساعت ۲۱

آنچی، آنچی

بازیگران راجرمور - تونی کرتیس رئیس اتحادیه کارگری دریا کلوب مورد سوء قصد قرار می‌گیرد ولی با زورکی‌های لردسینکلیک نجات پیدا می‌کند و لرد مسموم می‌شود که بدنبال خان ویاخائین برود و سر از کار آنان در بیاید. باین منظور با وایلد سلسله ماجرای را آغاز می‌کنند که در فیلم «آنچی، آنچی» خواهید دید.



گروه براحتی به اجرای برنامه در مقابل مردم شهر می‌پردازند.

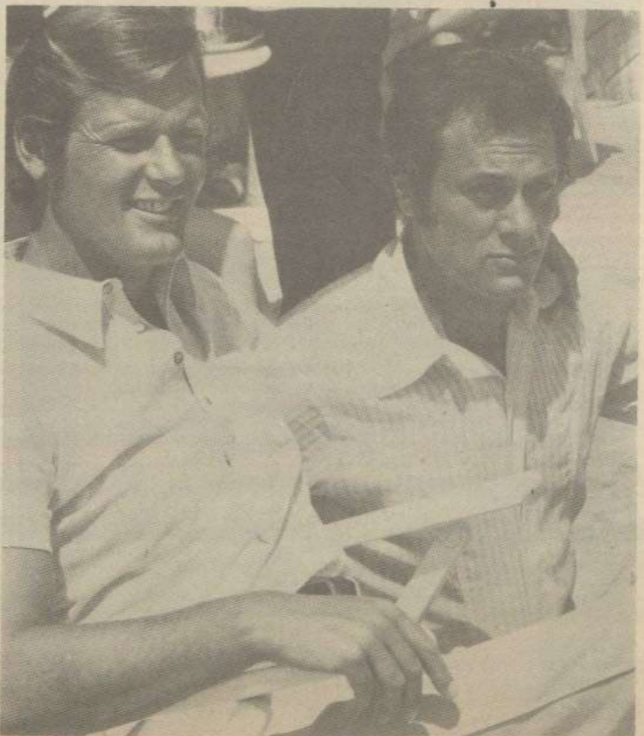
دوشنبه ۲۹ آبان

### ایران زمین

فرقه ملامتیه

ساعت ۲۲:۱۰

مجری: دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی علامتیه نامیست که به نستعلیق از اهل خدا که در هر زمان و مکان خدا را از صمیم دل نیایش می‌کنند و دارای صفات خاصی هستند که بدان صفات از دیگران بازشناخته می‌شوند اطلاق می‌شود. این نام نه به مسلک عارفانه مشخصی مربوط است و نه به مذهب خاصی، وطن ایشان خراسان و سرزمین نیشابور است و شیخ افراد گروه را مایوس و ناراحت می‌کند اما توسل به نیکی و استفاده از نیکردن موجدیاتی فراهم می‌آورد که عقاید ملامتیه آگاه می‌شود.



### خانه بدوش

تونیک می‌کن...

مراد برقی که معرف حضور همه علاقه‌مندان مجموعه خانه بدوش است با همه حسن نیتی که دارد و البته استفاده‌هایی که می‌برد این بار پای دزدل مردی نشسته که نامزدش را برای کلفتی به شهر برده‌اند و او سخت نگران است، خوب مراد برقی هم که از وضع شهر با خبر است چاره‌ی نمی‌بیند که همه ماجرا را با او در میان بگذارد، ماجرای که این شعر معروف: تونیک می‌کنو در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز را بیاد می‌آورد.

سه‌شنبه ۳۰ آبان

### گشت و گذار

ساعت ۱۸

موزه آب‌انبار سید اسماعیل که در نوع خود دیدنی و جالب است نخستین مکان برای گشت و گذار این هفته است. انتخاب بجایی است چون می‌توانید وسایلی را که از اقصی نقاط ایران در این موزه جمع شده و یادگاری از گذشته‌های تاریخی ایران است بشناسید. امروزه استفاده از کاغذ دیواری در منازل و محل کار مد شده و همه با رفقتی بی‌حد از این وسیله تزئینی و زیبا استفاده می‌کنند ولی شاید تعداد معدودی از طرز ساختن این گونه کاغذها آگاهی دارند، با نمایش فیلم سعی خواهد شد که این مشکل علاقه‌مندان نیز حل شود.

همه کسانی که در سنین ۳۰ به بالا هستند بخوبی به یاد دارند که زمانی ماشین دودی در تهران چه هنگامه‌یی کرده بود و چگونه در طول روزها هزارها نفر برای دیدن و استفاده از آن راهی گارد ماشین و زیارت شاه عبدالعظیم میشدند، پس بد نیست که جوانان هم تاریخچه‌یی از اختراع و استفاده ماشین‌دودی را بدانند و در مقایسه‌یی با قطارهای امروزی پیشرفت و تحولات علمی و صنعتی را باز شناسند.

### هفت شهر عشق

ساعت ۲۲:۴۵

شرح حال شاعر، مشتاق علی‌شاه همراه با ذکر اشعار و آثاری از این شاعر، نوازندگان، حافظی، شفیعیان، موسوی، چشم‌آذر، رجیبی، برهیسری اکبر محسنی آهنگهای برنامه را که از ساخته‌های اکبر محسنی است اجرا کرده و با آواز مرجان و سیاوش همراهی می‌کنند.



برنامه دوم

پنجشنبه ۲۵ آبان

ساعت ۲۰:۵۵

### سرزمین ما

(برنامه‌ای از گروه ایران زمین)

شناساندن تاریخ، هنر، آداب و سنن و تمدن ایران، از جمله هدفهای برنامه دوم است. «سرزمین ما» برنامه‌ای است که به این مهم می‌پردازد. در برنامه این هفته شیراز و آثار تاریخی آن مورد نظر قرار گرفته است. نصب نصبی کارگردان نوجو فیلمی از شیراز تهیه کرده است و دکتر بهرام فرموشی استاد دانشگاه تهران درباره آثار تاریخی و گذشته این شهر صحبت می‌کند.

ساعت ۲۰:۴۰

### برگزیده آثار صامت چارلی چاپلین

چارلی چاپلین بین سالهای ۱۹۱۵ و ۱۹۴۰ فیلمهای متعدد کوتاهی ساخت که تقریباً تمام آنها از دو حلقه تجاوز نمی‌کرد، بیشتر این فیلمها از شاهکارهای چارلی چاپلین و تاریخ سینما بشمار می‌آیند که از آنها این فیلمها را می‌توان نام برد: قهرمان، در پارک، ولگرد، کار، یک زن، شبی در تماشاخانه، کارمن (چهار حلقه)، پلیس، آتش‌شان، یک بعداز نیمه‌شب، خیابان اوپاش، معالجه، مهاجر، زندگی یک سنگ. در سال ۱۹۳۱ چارلی اولین فیلمش حلقه‌ای خود را با عنوان «پسر بچه» ساخت که شهرت جهانی یافت.

در برنامه این هفته «چارلی در پارک» به نمایش در می‌آید.

### انسانها و مکانها

ساعت ۲۱:۱۰

برنامه‌ی انسانها و مکانها، فیلمهای مستندی است از سرزمینها، انسانها و سلوک و سنتها و وضع زندگی آنان.

در این برنامه اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سرزمینها مورد بررسی قرار می‌گیرد و نقش انسانها را در پدید آوردن این اوضاع، با دیدی واقع‌بینانه مورد بحث قرار میدهد.

موضوع برنامه این هفته بنام «مردی در طبقه سی و ششم» سازمان ملل متحد و دبیر کل آن کورت والدهایم است.

ساعت ۲۱:۴۵

### شارل آزناوور

در برنامه خوانندگان اروپا در این برنامه خواننده معروف تازه‌ترین و بهترین ترانه‌های خود را می‌خواند



کورت والدهایم

ساعت ۲۴:۴۰

### بالای شهر ، پایین شهر

EAST SIDE, WEST SIDE

با شرکت جرج . سی . اسکات

پخش این سریال جدید تلویزیونی از روز پنجشنبه این هفته در برنامه دوم آغاز می‌شود. بازی گرم و استادانه جرج . سی . اسکات هنرپیشه توانای سینمای آمریکا، از خصوصیات بارز این مجموعه تلویزیونی است. در نخستین پخش این مجموعه، جرج .



سی . اسکات در نقش یک مصلح اجتماعی، با مردی برخورد می‌کند که شرکت در جنگ او را از زندگی و جامعه بیزار کرده، و بکنج تنهایی پناه برده است. اسکات که یک مؤسسه خدمات اجتماعی را اداره می‌کند با این مرد مردم‌گریز و متنفر از جامعه مبارزه‌ای را آغاز می‌کند تا به او ثابت کند در گوشه خلوت نمیتوان جامعه را منزله کرد و برخوردی دیدنی روی می‌دهد....

ساعت ۲۴:۴۰

### شناسایی موسیقی

نخستین برنامه : موسیقی شرق

برنامه دوم برای علاقه‌مندان موسیقی، برنامه جالب، آموزنده و شیرینی را تدارک دیده است که هر هفته روزهای پنجشنبه‌زیر عنوان «شناسایی موسیقی» اجرا می‌شود. این برنامه به معرفی فرمها، دوره‌ها و مشخصات موسیقی کلاسیک غربی، موسیقی سنتی شرق، و موسیقی اصیل ایرانی می‌پردازد.

نخستین برنامه که روز پنجشنبه ساعت ۲۴:۴۰ بنظر تماشاگران می‌رسد به موسیقی شرق اختصاص یافته است. در این برنامه دکتر هرمز فرهنگ استاد دانشگاه تهران با حضور گروهی از علاقه‌مندان و دانشجویان موسیقی درباره موسیقی آسیا صحبت می‌کند، و نمونه‌هایی از موسیقی سنتی شرق (از هند تا ویتنام و چین) توسط استادانی نظیر راوی شاکتار اجرا می‌شود. دیدن این برنامه را بهمه علاقه‌مندان توصیه می‌کنیم.



جمعه ۲۶ آبان

ساعت ۱۸:۳۰

استادان موسیقی روز:

برت باکاراک

BURT BACHARACH

در برنامه جالبی که روز جمعه از برنامه دوم خواهید دید، برت باکاراک آهنگساز مشهور آمریکایی و خالق بسیاری از بهترین و معروفترین آهنگهای روز، همراه با خوانندگان مشهور و ارکستر آهنگهای زیبای خود را اجرا می‌کند.

ساعت ۱۹:۳۰

شطرنج بازی کنیم

برنامه دوم برای آشنایی علاقه‌مندان به بازی - ورزش شطرنج، برنامه خاصی تدارک دیده است که هر هفته روزهای جمعه پخش می‌شود. در این برنامه صوت قهرمان سابق شطرنج ایران بافتاحی چند تن دیگر از متخصصان درباره این بازی هیجان‌انگیز صحبت می‌کنند، و تماشاگران را با فنون شطرنج آشنا می‌سازند.

ساعت ۱۹:۵۰

جنگ سینمایی

گروهی از همکاران برنامه دوم که سالها در زمینه فعالیت‌های سینمایی تجربه اندوخته‌اند، برنامه ویژه‌ای تدارک دیده‌اند که بخش آن از این هفته آغاز خواهد شد. در نخستین برنامه «جنگ سینمایی» یک منتقد (فریدون معزی مقدم) با داریوش مهرجویی، کارگردان، درباره فیلم پستی



فیلم پستی در جنگ سینمایی مورد بحث قرار میگیرد

گفتگو می‌کند، گروهی از تماشاگران سینما درباره فیلم باغ فیزی کاتینس اثر دسیکا نظر می‌دهند، پرویز توایی درباره برگزاری فستیوال فیلمهای کودکان و نوجوانان صحبت می‌کند، و ضمن یک گفتگوی کوتاه تماشاگر با فعالیت‌های پست صحنه فیلمبرداری «دنیورک» اثر جدید و در دست تهیه فرخ‌نظاری، سینما شناسی و کارگردان، آشنا می‌شود. این جنگ قسمت‌های جالب دیگری نیز دارد.

ساعت ۲۱-۱۰

لنسر

LANCER

با شرکت: آندروونگان - جیمز استیسی مجموعه تلویزیونی «لنسر»، یک وسترن جدید است. با سوزن‌هایی انسانی و داستان‌هایی شیرین. بین سریالهای «وسترن» متعددی که تاکنون برای تلویزیون ساخته شده، «لنسر» از این دو جهت ممتاز است و برنامه دوم از همین رو این مجموعه را برای نمایش برگزیده است. حوادث این مجموعه در مزرعه «لنسر» می‌گذرد که به آقای لنسر و پسرانش تعلق دارد.

نخستین بخش: انتقام

کارگردان: اتولانگ

آقای لنسر مزرعه خود را ترک می‌کند و بشیر می‌رود تا از مردی که با او اختلاف دارد انتقام بگیرد. در شهر برای او حادثه‌ای روی می‌دهد و فرزندانش به شهر روی می‌آورند تا به انتقام پدر برخیزند...

ساعت ۲۲-۱۵

هفته‌ای که

گذشت

برنامه‌ای درباره رویدادهای سیاسی ایران و جهان در یک هفته

شنبه ۲۷ آبان

ساعت ۲۰-۰۵

داستان

فورسایت‌ها

The Forsyte Saga

قسمت دوم - رسوایی خانواده

دومین قسمت این مجموعه غنی تلویزیونی روز شنبه پخش می‌شود. در این قسمت سوزن فورسایت (اریک پورتر) با ایرن (نایری دان پورتر) آشنا می‌شود. در آغاز برنامه خلاصه‌ای از داستان نخستین قسمت برای آن گروه تماشاگرانی که احتمالاً موفق بدیدار نخستین بخش نشده‌اند بازگو می‌شود. قماش این مجموعه جالب را فراموش نکنید.



ملک الشعراء، بهار

ساعت ۲۱-۳۰

قرن بیست و یکم

لیزر

در آخرین دهه‌های قرن بیستم، «لیزر» بعنوان وسیله‌ای با اهمیت در کشفیات علمی و صنعت اهمیت روزافزون بدست آورده است. در آغاز قرن بیست و یکم لیزر چه کاربردهایی خواهد داشت؟

در برنامه شیرین «قرن بیست و یکم» به همه سؤالات درباره «لیزر» پاسخ داده می‌شود.



والتر کراکتیک، خیرگزار CBS که بخش‌های مجموعه تلویزیونی «قرن بیست و یکم» را گزارش میکند

ساعت ۲۱

کتاب‌شناسی

بهار و ادب پارسی

در این برنامه کتاب بهار و ادب پارسی مورد بحث قرار می‌گیرد و چند تن از استادان صاحب نظر دربارهٔ مملکت الشعراء، بهار و آثارش به اظهار نظر می‌پردازند. در برنامه همچنین با برخی از تحقیقات ادبی سخنور و دانشمند بزرگ و زندگی او آشنا می‌شوید.



کارول لمبارد و جیمز استوارت در «برای هم»

ساعت ۲۲-۳۰

فستیوال سینمایی

دوره اول: فیلمهای

دیوید او. سلز نیک

برای هم

MADE FOR EACH OTHER

کارگردان: جان کراول بازیگران: کارول لمبارد - جیمز استوارت - چارلز کویورن - وارد بوند. داستان فیلم، سرگذشت جان و جین است که پس از چند ساعت بایکدیگر ازدواج می‌کنند و با مادر جان هم‌مستزل می‌شوند. جان مقامی را که در شرکت خود می‌خواهد به دست نمی‌آورد و چون فرزند آندو به دنیا می‌آید بر بدمشان افزوده می‌شود. هنگامی که طفل سخت بیمار و مشرف به مرگ است، جان و جین باید راهی برای یافتن سرمی بیابند که تنها امید آندو برای نجات کودک است.

ساعت ۲۴

موسیقی

نیمه شب

ارتا کیت

Eartha Kitt



ارتا کیت

موسیقی نیمه شب شنبه، به برنامه‌ای از ارتا کیت خواننده بزرگ سیاه پوست آمریکایی اختصاص یافته است. وی در این برنامه چند ترانه معروف و آشنا را می‌خواند از جمله: My Heart Belongs To Daddy, If You Go Away

یکشنبه ۲۸ آبان

ساعت ۲۰-۰۵

کمدی‌های

کلاسیک

از مجموعه شیرین کمدی‌های کلاسیک برای روز یکشنبه دو فیلم «حسادت و خیانت» و «وحشت از مرگ» انتخاب شده است. در این دو فیلم گروهی از کمدین‌های قدیمی سینمای آمریکا شرکت دارند و پرخورد های آنان حوادث مضحکی پدید می‌آورد.

ساعت ۲۱

شو انگلبرت همپردینگ

حس میز نید اینبار چه هنرمندانی میهمان شو انگلبرت هستند؟

روزیکشنبه خواهید دانست!

ساعت ۲۳

سوءظن

تردید منطقی REASONABLE DOUBT

کارگردان: پیتز جفریز بازیگران: دیوید بک (در نقش مارتین کلر)، آلیسون تگت (در نقش خانم فیل) (داللدیکرینگ (در نقش رالی)، مارلین اسمیت (در نقش بی‌سوان) ... قطاری در دل شب با سرعت در حرکت است و در خلال صدای سوت آن صدای جیغ زنی به گوش می‌رسد و متعاقب آن میله‌ای به چشم می‌خورد که خون بر آن لخته شده و سپس جسدی بر کف قطار می‌افتد این آغاز هیجان‌انگیز داستانی است که شخصیت اصلی آن متهم به قتل است.

دوشنبه ۲۹ آبان

ساعت ۲۰-۰۵

در جستجوی نیل

قسمت دوم: کشف و خیانت

قسمت دوم از ماجراهای جالب این مجموعه دیدنی و مستند - داستانی را روز دوشنبه ببینید.

ساعت ۲۱

مسابقه بزرگ یک میلیون

ریالی

همچنانکه در شماره گذشته نوشتیم، این مسابقه‌ای است برای همه اندیشمندان، افراد با اطلاع و آگاه، و کسانی که یک عمر در زمینه‌های تجربه و دانش اندوخته‌اند. یک میلیون ریال! این بزرگترین جایزه‌ای است که تاکنون در کشور ما برای مسابقه‌ای در نظر گرفته شده است. فقط بخاطر بیاورید که برای یک کتاب بزرگ حد اکثر معادل یک دهم این مبلغ حق تألیف پرداخت می‌شود، اما اگر شما همان کتاب را که نویسنده‌اش با صرف ماهها و سالها وقت و تلاش و زحمت بسیار تألیف کرده است با دقت فرا گیرید، شاید بتوانید یک میلیون ریال یعنی ده برابر نویسنده آن اثر تحقیقی جایزه بدست آورید. این مسابقه‌ای

## گفتگویی با فریدون حافظی

### یکی از استادان مسلم تار

از: مهشیده فرحبخش

### هنرمندی که مقام را فدای هنر کرده است

نوی سحرآمیز تار در فضا موج می-زند، و همه جا را با ترم دنشین خود پر کرده است. در را به آرامی باز می-کنم و با پرهیزی آشکار از سروصدا می-نشینم تا نوی دل‌انگیز تار را که فضای اتاق را پر کرده است برهم نزنم.

فریدون حافظی با مهارت و به‌زبری زخمه بر تار می‌زند و چنان افسونی افسانه‌سازی خویش است که دور از زمان و مکان، حتی نیم‌نگاهی به اطراف و من نمی‌کند.

دقایقی چند به انتظار می‌نشینم و با ولع به نوازی آرام و دل‌انگیز ساز گوش می-دهم. چه استادانه و چه با شور و حال می‌نوازد. گرچه با موسیقی اصیل ایرانی آشنایی چندان ندارم، ولی بخوبی وجود واقعی «شور» و غوغای این آرامش توفان-انگیز را در می‌یابم.

فریدون حافظی از استادان مسلم تار در ایران است. شهرتش چنان است که شنونده پنجه نرم او را از بلندگوی رادیو، و تماشاگر تلویزیون، صدای سازش را بی‌دیدن چهره‌اش، در برنامه هفت شهر عشق باز می‌شناسد.

حافظی با تواضع و صبربانی بیش از حد تصور مرا می‌پذیرد، و با حرارت و گرمی بسیار از گذشته‌ها سخن آغاز می‌کند:

- در مدرسه ابتدائی که بودم صدای خوبی داشتم و بهترین نغمات من در سرود و قرائت قرآن بود، و بقیه نغمات متوسط تا اینکه به دبیرستان رفتم و کم‌کم تغییر صدا دادم و آواز را ادامه ندادم البته این ناراحت کننده بود.

پدرم درویش بود و دوستان درویشی داشت، یکی از آنها مرحوم خرابانی بود، که ماهی-های اصیل موسیقی ایرانی را بخوبی میدانست و صدای گرمی داشت، گاهی بمنزل ما می-آمد و خیلی علاقه داشت که منم بخوانم. يك روز بمن گفت فریدون بخوان، خواندم و دیدم ده‌جور صدا از گلویم بیرون آمد، خیلی ناراحت شدم و بگریه افتادم. عصر که شد رفتم سراغ تار، چون تار در منزل بود - کمی تار زدم، دیدم پدرم نمی‌آید، فردا که به مدرسه رفتم، پشیمان شدم از آن هدایای رئیس مدرسه رفتم و خواهش کردم اسبمرا جزو ارکستر مدرسه بنویسد. قبول کرد و

بقیه در صفحه ۶۲



### ساعت ۲۲-۳۰ جنایت

قسمت دوم: سلین

کارگردان: گارت دیویس  
بازیگران: فردریک جاگر (در نقش رابرت بورو)، چودی بلوم (در نقش سلین)، جان ستراتون (بازرس بروتو)  
هنگامی که سلین را در آپارتمانش در حالی که برائت‌هاش گلوله بحال مرگ است می‌یابند، همه سوئزها متوجه رابرت، معشوقه او می‌شود. رابرت يك نویسنده کاناوایی است که درباریس بسر می‌برد، او قبلا دوبار ازدواج کرده که هر دو به ناکامی انجامیده است، با وجود آنکه از غلتیدن در يك ماجرای عشقی دیگر می-ترسد، در برابر عشق سلین نمی‌تواند تاب آورد، اما وقتی که سلین به تقاضای ازدواج او پاسخ رد می‌دهد، رابرت از خود بیخود می‌شود....

### ساعت ۲۳-۳۰ موسیقی کلاسیک رستمال آواز پری زنگنه

برنامه موسیقی کلاسیک این بار به رستمال آواز پری زنگنه بانوی هنرمند اختصاص دارد. پری زنگنه در این برنامه به همراه پیانو هاینس سوسنیسا آثاری از کلوک، هندل، موتسارت، وردی و یوچیونی را اجرا خواهد کرد.  
چندی پیش پری زنگنه رستمالی در پیشگاه علیاحضرت شهبانوی ایران اجرا کرد که با استقبال بسیار دوستداران موسیقی روبرو شد. این رستمال ضبط شده و قسمت-هایی از آن در این برنامه گنج‌انیده شده است.

### ساعت ۲۱-۳۰ دکتر بعد از این (قسمت دوم)

داستانهای معروف «دکتر در...» را بیش از بیست سال پیش رابرت گوردون نگاشت و در طول بیست سال گذشته از این مجموعه شیرین اقتباسهای گوناگونی برای آثار، سینما، رادیو و تلویزیون بعمل آمده است. «دکتر بعد از این» (عنوان اصلی Doctor In The House) ماجراهای شیرین مایکل اپسون دانشجوی سال اول پزشکی بهنگام تحصیل و برخورد‌های او با همکاران و استادانش است. نخستین قسمت این برنامه که داستان نویسی مایکل بود هفته گذشته از برنامه دوم پخش شد و این هفته ماجراهای او دنبال می‌شود. نقش مایکل اپسون را در این مجموعه باری ایوانز ایفا می‌کند.



بازیگران مجموعه تلویزیونی «دکتر بعد از این»

### سه‌شنبه ۳۰ آبان

### ساعت ۲۰-۰۵ ورزش در يك هفته

برنامه‌ای در باره مایل و رویدادهای ورزش جهان. دکتر صدرالدین الهی گرداننده این برنامه است.

### ساعت ۲۰-۴۰

### دهه شگفت انگیز

در برنامه هفته آینده، به سال ۱۹۶۱ و ماجراهای مهم آن اشاره خواهد شد

### ساعت ۲۱-۳۰

### خوانندگان اروپا

دستی اسپرینک فیلد

خواننده مشهور انگلیسی، در این

برنامه دیدنی بهترین ترانه‌های

خود را میخواند.

است برای تشویق مردم به‌را کردن، مطالعه، و آموختن. بیاموزید و پاداش تلان بگیرید! بخش اعظم موضوعهایی که برای این مسابقه در نظر گرفته شده به فرهنگ و تمدن و هنر و تاریخ و ادب ایران اختصاص دارد. بنابراین جایزه يك میلیون ریالی بیشتر نصیب کسانی خواهد شد که درباره وطن خود، و تاریخ و هنر و فرهنگ آن آگاهی کافی داشته باشند.

موضوعهایی که فعلا برای این مسابقه در نظر گرفته شده عبارتند از:

در زمینه تمدن و فرهنگ ایران: نجوم و هیات و گاهشماری، ریاضیات و علوم تعلیمی، طب و پزشکی، فلسفه، اخلاق، علم کلام، تصوف و عرفان، جغرافیا، تاریخ، باستان‌شناسی، آئین جوانمردی و ورزش باستانی، معارف اسلامی، ادب و شعر فارسی، روزنامه‌نگاری (در قرن اخیر)، معماری، حجاری، کاشی‌کاری، موسیقی، خط، کتاب.

و تمام زمینه‌های ادب و فرهنگ جهان، ادبیات غرب و شرق، علوم و فنون و صنعت جهان، موسیقی، تئاتر، سینما، و دهها موضوع دیگر، که اشاره به آنها در اینجا ممکن نیست.

بدیهی است علاقه‌مندان خود می-توانند موضوعهایی را که مایلند مطرح کنند و در صورت تصویب داوران، و به شرط آنکه با مقررات مسابقه تطبیق دهد به شورایعالی در همان زمینه پاسخ گویند. لطفا برای شرکت در این مسابقه

تقاضای خود را به صندوق پستی ۳۳-۲۰۰۰ تهریس تلویزیون ملی ایران - برنامه‌دوم مسابقه يك میلیون ریالی نفرستید.

### چهارشنبه ۱ آذر

### ساعت ۲۰-۰۵

### والد دیسنی

دانیل یون (قسمت اول)

از مجموعه بی‌دبی والد دیسنی، روز چهارشنبه نخستین قسمت از ماجراهای دانیل یون قهرمان محبوب غرب آمریکا به نمایش در می‌آید. این فیلمی است که بیگمان مورد توجه نوجوانان و بزرگسالان قرار خواهد گرفت.

### ساعت ۲۱

### مرزهای دانش

در گزارش‌های علمی برای شناسایی و شناخت بیماریها، توسعه صنایع و پیشرفت-های مربوط به علوم کشاورزی، کاربرد مواد رادیو ایزوتوپ و تهیه این مواد روز بروز بیشتر می‌شود.

رادیو ایزوتوپها عناصری هستند که در آنها خاصیت رادیواکتیویته بطور مصنوعی ایجاد شده است این مسأله ضمن بحثی علمی همراه نمایش فیلم، در برنامه مرزهای دانش این هفته مطرح می‌شود.





# کاریکاتور یک بر نامه

## موسیقی نشانه و آرم بر نامه «تلاش»

حالا تاشرکت کنندگان سابقه ما حاضر بشن باز حواله تون می دم به آقای محمودی.

پیش از این که شرکت کنندگان در مسابقه تلاش این هفته رو معرفی کنم به یه نکته ای باید حتما اشاره کنم. مدتی که چند نفر انگشت شمار، یه ایراد خیلی بیخودی به برنامه تلاش می گیرن، این خانوما و آقایان میگن (هه هه هه) مگه میشه یه ورزشکار هالتریس یا شناگر یا هر چیز دیگه ای رو با یه متخصص موسیقی کلاسیک یا ادبیات یا تاریخ و جغرافی تو یه مسابقه شرکت داد. (هه هه هه) استدلال خنده داره هم می کنن. میگن اگه بشه ۵ تا پرتقال رو با ده تا دو چرخه جمع کرد و گفت پونزده تا، امتیازهای ورزشکار و شاعر و ادیب رو هم می شه با هم مقایسه کرد. حرف اینا انقد مضحکه که ما اصلا جوابشو هم نمی دیم حواله شون با حضرت عباسی و خود تاشاگران عزیز.

حالا برای اینکه ثابت کنیم هر کاری میشه و امکان داره، از شرکت کنندگان سابقه این هفته تقاضا می کنم خودشون معرفی کنن.

**اولی - بنده ژان - پل سارتر** داوطلب مسابقه تلاش در قسمت فلسفه و جامعه شناسی (صدای کفزدن تاشا-گران).

**دومی - بنده هاینریش بول** که اخیراً برنده جایزه نوبل شدم داوطلب مسابقه تلاش در قسمت ادبیات معاصر (صدای کفزدن حضار).

**سومی - بنده هم ابوالقاسم**

**انجوی شیرازی** داوطلب مسابقه تلاش در قسمت ادبیات کلاسیک ایران (صدای کفزدن حضار).

**آقای محمودی** - و حالا از آقای روشنزاده خواهش می کنم مطلب رو ادامه بدن.

## پخش مستقیم از مونیخ

**آقای روشنزاده** - تغییر کوچکی که در ترتیب مسابقه دادیم اینه که به جای اینکه یه ورزشکار داشته باشیم، به تعداد شرکت کنندگان در قسمت آقای محمودی، ورزشکار داوطلب آوردیم. من از این آقایون خواهش می کنم خودشون معرفی کنن:

**اولی - من محمدعلی کلی** قهرمان سنگین وزن بکس دنیا از همین محل تاریخی اسلام می کنم که دهن هرچی بکسور و دانشمنده با یه هوك صاف می کنم، منو میگن ممل سیاه نه برکت چندر...

**آقای روشنزاده** - متأسفانه آقای کلی دستخوش احساسات شدن، از مصدای دوربین خواهش می کنم بیره روی نفر دوم.

**دومی - اینجاب تیلور**، قهرمان کشتی مافوق سنگین ایالات متحده آمریکا دارای دو یست کیلو وزن بدن و دوازده گرم مغز خالص از مجریان این برنامه بخصوص آقای روشنزاده...

**سومی - بنده اسکندر مسلم - فیلابی** قهرمان مافوق سنگین کشتی ایران.

**آقای روشنزاده** - آقای محمودی شروع بفرمایید.

**آقای محمودی** - شما بفرمایین. **آقای روشنزاده** - همیشه، بزرگتری گفتن، کوچکتری گفتن. **اتاق فرمان** - تعارف رو بذارین کنار، مشتری ما مطلق **آقای محمودی** - بسیار خوب.

**آقای ژان - پل سارتر**. اول سؤال شما رو مطرح می کنم. اگر در مرحله اول جواب دادین پنجاه امتیاز میارین، در مرحله دوم بیست تا و در مرحله سوم هیچی... **آقای محمودی** شروع می کنه از روی کاغذ بخواندن سؤال: در قرن نوزده میلادی، جریانی در اروپا...

(ژان - پل سارتر در حالی که انگشتش را بلند کرده است):

بله، منظور تون انقلاب صنعتیه اروپا. ظهور ماشین کارگاههای کوچک تولیدی رو کنار گذاشت، کارگرا اول بیکار شدن، بعد با توسعه اتوماتیسیون و بالارفتن تولید، و مصرف دوباره کارگرا جذب کارخونه ها شدن

اما ایندفعه رابطه بین کارگر و کارفرما در جهت دیگه ای تحول پیدا کرد، منافع اونا از هم جدا شد، طرز فکرهای جدیدی به وجود آمد، مساله استثمار کارگر...

**آقای محمودی** - آفرین پدرجان. چون معلومه که سؤال تون خوب بلدین پنجاه امتیاز به حسابتون میذاریم. حالا بریم سراغ آقای روشنزاده.

## پخش مستقیم از مونیخ

**آقای روشنزاده** - آقای محمدعلی کلی نوبت شماست. این گاو نر که می بینین هفتصد و پنجاه کیلو وزن

داره. اگه با مشت اول مغزشو داغون کردین پنجاه امتیاز میارین. اگه فقط افتاد زمین و ناک اوت شد سی امتیاز. اگه خوابید و بعد از صد شماره باشد هیچ امتیازی نمیارین.

**محمدعلی کلی** - زکی! این از فریزر که گردن کلفت تر نیست. لکوموتیوم باشه دهنشو اسفالت می کنم. بفرما...

(با مشت اول مغز گاو روی زمین استادیوم پخش می شود و کلی دستپاشش را به علامت پیروزی بالا می برد و شروع می کند به ناسزاهای ناموسی - دادن به فریزر).

**آقای روشنزاده**: بسیار خوب بسیار خوب پنجاه امتیاز به حساب شما. آقای اپراتور تا کار خراب نشده برین تپرون.

**آقای محمودی** - حالا نوبت سؤال آقای هاینریش بول، نویسنده آلمانیه. شما هم به همون ترتیب در مرحله اول سؤال پنجاه امتیاز می آفرین، در مرحله دوم سی تا و در مرحله سوم هیچی.

باز در قرن نوزده میلادی، نهضتی در ادبیات... **هاینریش بول** - آقا بگیم... منظور تون نهضت رئالیسمه. این نهضت به دنبال رمانتیسیم اروپا شروع شد. اول در فرانسه اشخاصی مثل پالزاک و استاندال و در روسیه مثل داستایوسکی و در انگلیس مثل چارلز دیکنز از مایه های واقعی اجتماعی در رمانتیب شون استفاده کردن و زندگی روزمره مردم رو...

**آقای روشنزاده** - آقای محمودی - آفرین پدرجان

پنجاه امتیاز به حساب شما گذاشتیم: حالا بریم مونیخ.

## پخش مستقیم از مونیخ

**آقای روشنزاده**: آقای تیلور شما بفرمایین. این کامیون میجده چرخ شصت تن که می بینین، حالا راه میافته، شما باید جلو میرش و ایسین. اگه کامیون بعد از پنج دقیقه تونس شمارو تکون بده پنجاه امتیاز می آفرین. اگه بعد از دو دقیقه تکونتون داد سی امتیاز میارین و اگه جلوتر تکون داد هیچی. (تیلور بعد از مدتی دراز و چند بار تکرار قضیه باز هم متوجه مطلب نمی شود و بالاخره چند نفر او را به جلو کامیون هدایت می کنند. راننده پشت فرمان می نشیند و با کمک دنده و گاز تخته سعی می کند تیلور را از جا تکان دهد و بعد از شش دقیقه دود از موتور آن بلند می شود. موتور کامیون گریپاچ کرده است).

**آقای روشنزاده** - آفرین. شما پنجاه امتیاز آوردین. حالا بریم به سراغ شرکت کننده سوم در تهران.

**آقای محمودی** - آقای انجوسی - شیرازی. امتیازها به همون ترتیبیه. بفرمایین که در دوره صفویه، چندتن از شعرا...

**انجوی شیرازی** - سبک هندی رو میفرمایین. بله. یه عده از شعرا پا شدن رفتن به هندوستان و در دربار پادشاهان هند به کار شعر مشغول شدن به همین جهت سبکشنون به هندی معروف شد. مشخصه سبک هندی ظرافت فوق العاده تخیل، تشبیهات بسیار دقیق... **آقای محمودی** - آفرین پدرجان.

پنجاه امتیاز مال شما. حالا بریم به سراغ آقای روشنزاده.

## پخش مستقیم از مونیخ

**آقای روشنزاده** - شرکت کننده سوم ما آقای مسلم اسکندر فیلابی باید با تیلور کشتی بگیره اگر در ثانیه اول خاک شد پنجاه امتیاز میاره در نیم ثانیه دوم سی امتیاز و اگه اصلا حاضر به کشتی نشد هیچ امتیاز.

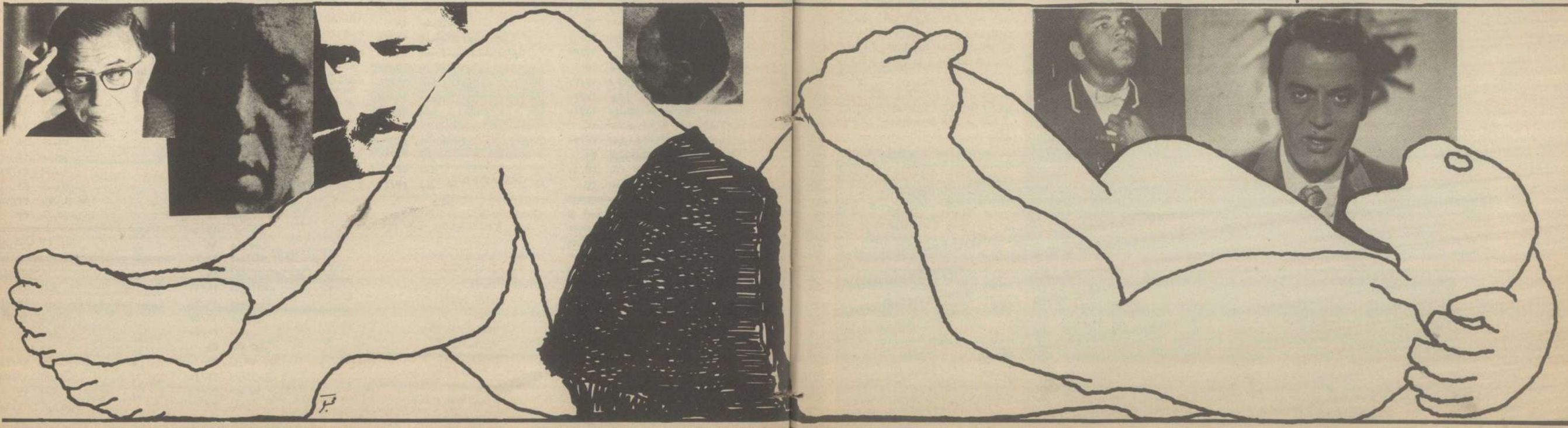
(مسلم اسکندر فیلابی وارد گود می شود. تا می خواهد به تیلور حالی کند که باید با او کشتی بگیرد دو دقیقه میگذرد و در نتیجه فیلابی هم پنجاه امتیاز می آورد).

**آقای محمودی** - آقای روشنزاده. این که نشد. همه شرکت کننده ها مساوی شدن. چی کار کنیم؟

**آقای روشنزاده از مونیخ** - یه راه بیشتر نداره، باید همه با هم مبارزه کنن. محمدعلی کلی با ژان - پل سارتر بکس بازی کنه، تیلور با آقای انجوی کشتی بگیره و فیلابی هم با هاینریش بول.

**آقای محمودی** - عالییه، فکر خوبییه. تصور می کنم تاشاگران تلویزیون هم راضی باشن. یه خود آقایون کاری نداریم.

**از اتاق فرمان** - برای اینکه مبارزه عادلانه تر باشه آقای محمودی هم با آقای روشنزاده کشتی کج می گیرن و امتیازها با هم جمع میشه. قرار می شود که مبارزه، هفته آینده در زمین یک کشور بیطرف صورت بگیرد!



# آبادان

## پنجشنبه ۲۵ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کانون خانواده (بهداشت)	
۱۳/۳۰	قرن بیستم	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۲۵	تلاوت قرآن
۱۶/۳۰	ترانه‌های ایرانی	
۱۷	اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	وروجک‌ها	
۱۸/۳۰	همایگان (تولید محلی)	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	مسابقه هفته «بیکار اندیشه»	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	دنیای شری	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	پژواک	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	موسیقی ایرانی	
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی	
۲۴	اخبار	

## جمعه ۲۶ آبان

۱۰/۱۵	تلاوت قرآن، سخنرانی مذهبی و اعلام برنامه
۱۱	دکتر دولیتل
۱۱/۳۰	کارگاه موسیقی
۱۲	تأمی
۱۲/۳۰	دیدار خدماتی (تولید محلی)
۱۳	بشقاب پرند
۱۴	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	اخبار
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چهارل
۱۸/۱۰	چشمک
۱۹	چستجو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ناسیونال شو
۲۲/۱۰	بالا تر از خطر
۲۳	شبهای تهران

## شنبه ۲۷ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کانون خانواده (حفاظت و ایمنی)	
۱۳/۳۰	محله بیتون	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۲۵	تلاوت قرآن
۱۶/۳۰	روستائیان	
۱۷	اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	پسر سیرک	
۱۸/۳۰	همایگان (تولید محلی)	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	شهر آفتاب	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	موسیقی	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	خانه بدوش	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	ایران زمین	
۲۲/۳۵	«ب» مثل «بلیکان»	
۲۳	اخبار	
۲۳/۱۰	مریخی محبوب من	

## سه شنبه ۳۰ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کانون خانواده (خانه‌داری)	
۱۳/۳۰	انسانها و مکانها	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۲۵	تلاوت قرآن
۱۶/۳۰	روستائیان	
۱۷	اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	گنت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»	
۱۸/۳۰	اتاق ۴۴۴	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	تلاش	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	افسوسگر	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	روزهای زندگی	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	مسابقه چهره‌ها	
۲۲/۳۵	هفت شهر عشق	
۲۳	اخبار	
۲۳/۱۰	فیلم	

## چهارشنبه ۱ آذر

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	بخش پیرامون زبان فارسی	
۱۳/۳۰	محله بیتون	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۲۵	تلاوت قرآن
۱۶/۳۰	روستائیان	
۱۷	اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	جانوی علم	
۱۸/۳۰	همایگان (تولید محلی)	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	راز بقا	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	حامیان	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	پزشک محل	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	تآر	
۲۳	اخبار	
۲۳/۱۰	فیلم	

# اصفهان

## پنجشنبه ۲۵ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کانون خانواده (بهداشت)	
۱۳/۳۰	قرن بیستم	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۳۰	ترانه‌های ایرانی
۱۷	اعلام برنامه و اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	وروجک‌ها	
۱۸/۳۰	برنامه‌های ما	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	مسابقه هفته «بیکار اندیشه»	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	دنیای شری	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	پژواک	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	موسیقی ایرانی	
۲۲/۳۰	فیلم سینمایی	
۲۴	اخبار	

## جمعه ۲۶ آبان

۱۱	دکتر دولیتل
۱۱/۳۰	کارگاه موسیقی
۱۲	تأمی
۱۲/۳۰	دفتر آشنائی
۱۳	بشقاب پرند
۱۴	موسیقی ایرانی
۱۴/۳۰	رویدادهای هفته استان
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷/۳۰	چهارل
۱۸/۱۰	چشمک
۱۹	چستجو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ناسیونال شو
۲۲/۱۰	بالا تر از خطر
۲۳	اخبار

## شنبه ۲۷ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کانون خانواده (حفاظت و ایمنی)	
۱۳/۳۰	محله بیتون	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	مریخی محبوب من	
۱۸/۳۰	دانش	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	چهره ایران	

۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	دنیای یکزن
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	روزهای زندگی
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	دریچه‌ای بر باغ بسیار درخت
۲۲/۳۵	آ و م و ح و آ
۲۳	اخبار

## یکشنبه ۲۸ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کارگر	
۱۳/۳۰	موسیقی ایرانی	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	ورزش نوجوانان	
۱۸/۳۰	مصاحبه	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	جایزه بزرگ	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	شما و تلویزیون	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	کاشگران	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	در پیرامون زبان	
۲۲/۳۵	گلها	
۲۳	اخبار	

## دوشنبه ۲۹ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	مسابقه جایزه بزرگ	
۱۳/۳۰	محله بیتون	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	پسر سیرک	
۱۸/۳۰	محله تلویزیونی ورزشی	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	شهر آفتاب	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	موسیقی	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	خانه بدوش	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	ایران زمین	
۲۲/۳۵	«ب» مثل «بلیکان»	
۲۳	اخبار	

## سه شنبه ۳۰ آبان

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	کانون خانواده (خانه‌داری)	
۱۳/۳۰	انسانها و مکانها	
۱۴	اخبار	

بخش دو	۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	گنت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»	
۱۸/۳۰	اتاق ۴۴۴	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	تلاش	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	افسوسگر	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	روزهای زندگی	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	مسابقه چهره‌ها	
۲۲/۳۵	هفت شهر عشق	
۲۳	اخبار	

## چهارشنبه ۱ آذر

بخش اول	۱۳	اخبار
۱۳/۰۵	بخش پیرامون زبان فارسی	
۱۳/۳۰	محله بیتون	
۱۴	اخبار	
بخش دوم	۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار	
۱۷/۱۰	کودکان	
۱۸	جانوی علم	
۱۸/۳۰	نغمه‌ها	
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)	
۱۹/۱۷	راز بقا	
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی	
۱۹/۵۶	حامیان	
۲۰/۳۰	اخبار	
۲۱	پزشک محل	
۲۲	روزنامه جهان	
۲۲/۱۰	تآر	
۲۳	اخبار	

# بندرعباس

## پنجشنبه ۲۵ آبان

۱۷/۳۰	توسن
۱۸	فرهنگ فولکلور جنوب (تولید محلی)
۱۸/۳۰	مارتین چازل ویت
۱۹	ورزش (محلی)
۱۹/۳۰	اتاق ۴۴۴
۲۰	مسابقه چهره‌ها
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دنیای یک زن
۲۱/۳۰	موسیقی ایرانی

## جمعه ۲۶ آبان

۱۰	موسیقی کودک و کارتون
۱۰/۳۰	سرزمین عجایب

۱۱/۳۰	آفتاب مهتاب
۱۲/۳۰	موسیقی ایرانی
۱۳	محله نگاه
۱۳/۳۰	چهارل
۱۴/۳۰	موسیقی محلی
۱۵	فیلم سینمایی
۱۶/۳۰	فوتبال
۱۷	واریته چشمک
۱۸/۱۵	چستجو
۱۹/۳۰	پهلوانان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	واریته شب
۲۲/۱۰	بالا تر از خطر

## شنبه ۲۷ آبان

۱۷/۳۰	پسر سیرک
۱۸	آقای چنول
۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	ورزش نوجوانان
۱۹/۳۰	دانش
۲۰	افسوسگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فراری
۲۲	آ و م و ح و آ
۲۲/۳۰	موسیقی ایرانی (فرهنگ و هنر)

## یکشنبه ۲۸ آبان

۱۷/۳۰	کودکان (محلی)
۱۸	آموزش روستائی (زنان)
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	نسل جدید
۲۰	قرن بیستم
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۲	دنیای پراکن



برنامه پانومیم تابش در «ناسیونال شو»

۲۱	موسیقی شاد
۲۱/۳۰	پزشک محل
۲۲/۳۰	هفت شهر عشق
دوشنبه ۲۹ آبان	
۱۷/۳۰	کودکان
۱۸	گیاهان
۱۸/۳۰	نیکلاس لیکل بی
۱۹	مادام بواری
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۲۰	شهر آفتاب
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	اختاپوس
۲۱/۳۰	نویسنده کارآگاه
۲۲/۳۰	ایران زمین

## سه شنبه ۳۰ آبان

۱۷/۳۰	کارتون
۱۸	آموزش روستائی
۱۹/۳۰	تلاش
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	ویت
۲۲	تآر

## چهارشنبه ۱ آذر

۱۷/۳۰	کودکان (محلی)
۱۸	آموزش روستائی (زنان)
۱۸/۳۰	موسیقی محلی
۱۹	نسل جدید
۲۰	قرن بیستم
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۲	دنیای پراکن

# شنیدنی‌هایی از چهره‌های آشنا

ترجمه: بیژن سمندر

## جولیای تازه

همیشه فراردهائی که برای اجرا و آفرینش يك كار هنري بين هنرمندان و تهیه‌کنندگان برنامه‌های هنري بسته می‌شود، هنرمندان را متعهد می‌کند که تا پایان ارائه اثر، همچنان به قرارداد خود پایبند باشند، و به‌اجرای وظایف خود پردازند اما در عمل ثابت شده است که برخی از هنرمندان خصوصاً بازیگران سریال‌های تلویزیونی (که مدت و دوام نمایش آن طولانی‌تر از سایر کارهای هنري است) در تیره‌راه به‌سبب اختلافاتی که با طرف قرارداد پیدا می‌کنند، سر از بازی، بازی‌زنند. (گفتن این تکه ضروری است که در کارهای هنري خصوصاً مجموعه‌های تلویزیونی، متشابه بیشتر اختلافات، شهرت بازیگر است که از همان مجموعه به‌دست آورده، و نتیجه آن خودفراموشی و کتیده شدن به‌سایر فعالیت‌های هنري است).

نوبه این مثال را در سریال‌های آشنا، می‌توان تعویض شوهر ساماتا در مجموعه افسونگر، تعویض چهره‌های گوناگون مجموعه روزهای زندگی، و نیز اخیراً تعویض ستاره و بازیگر زن مجموعه بالاتر از خطر دانست. این اتفاقات و ناگزیری‌ها باعث شده که از هم‌اکنون تهیه‌کنندگان و کارگردانان مجموعه‌های موفق تلویزیونی، به‌این فکر باشند که برای چهره‌های سرشناس و موفق مجموعه‌های خود رقیبی مشابه و تازه‌نفس در نظر بگیرند و احیاناً او را نیز آموزش بدهند تا به‌هنگام لزوم و در صورت سرپیچی و گریز بازیگر موردنظر، بلافاصله چهره جدید جایگزین او شود تا در کار تهیه مجموعه وقفه‌ای ایجاد نشود. ضمناً بدنیست بدانید که در این انتخاب، گاهی آتقدر از سوی کارگردان و تهیه‌کننده، سلیقه بکار می‌رود که حتی پاره‌ای از تماشاگران نیز قادر به تمیز دادن و درک تغییر پرسوناژ نیستند.

بهر حال تهیه‌کننده و کارگردان مجموعه معروف جولیای نیز از هم‌اکنون، دور از چشم جولیای رقیبی تازه‌نفس و هنرمند را که مثل جولیای سیاه‌پوست است، در نظر گرفته‌اند و آموزش داده‌اند، تا در صورت لزوم، نیازی به‌ناز جولیای نداشته باشند و چهره نوبا، افناگر نقش جولیای شود. رقیب جولیای که در این صفحه تصویرش را می‌بینید، ملیامور نام دارد و علاوه بر فن بازیگری از صدای دلگشای هم بهره‌مند است که بعد نیست اگر جولیای آینده شود در بعضی از صحنه‌های آواز بخواند.

ملیا تاکنون چند تجربه تئاتری داشته است و هنوز در هیچ مجموعه تلویزیونی بازی نکرده و در انتظار ناز جولیاست!



ملیا - مودر، رقیب تازه نقش جولیای

جولیا



## اد - نلسون در یک دقیقه

«محل پیتون» به‌نقش دکتر راسی و در «کارآگاهان» به نقش واردفولر ظاهر شده است، یکی از چهره‌های مشخص و خوب تلویزیون آمریکاست و ما در اینجا برای آشنایی بیشتر شما با او، زندگی و کارنامه هنریش را به‌اختصار فراهم آورده‌ایم که در زیر آن نظراتان می‌گذرد:

- نام: ادوارد Edward که به‌اختصار (اد) خوانده می‌شود
- نام خانوادگی: نلسون Nelson
- شخصیت تلویزیونی: دکتر مایکل راسی در مجموعه محل پیتون - وارد فولی در مجموعه کارآگاهان.
- تاریخ تولد: ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۸ (در حال حاضر ۴۴ سال دارد)
- محل تولد: نیواورلئان (آمریکا)
- تابعیت: آمریکایی
- شغل: هنریشه
- سوابق هنری: به‌غیر از کارهای تلویزیونی، چند تجربه کوچک سینمایی نیز داشته است.
- تحصیلات: ۱- دانشجوی رشته حقوق دانشگاه تولان ایالت نیواورلئان (که دوره لیسانس ناتمام می‌ماند)
- ۲- لیسانس هنرهای دراماتیک از دانشگاه تولان
- آغاز کار تلویزیونی: سال ۱۹۵۶
- بهترین کار هنری: مجموعه کارآگاهان The Silent Force
- وضعیت ازدواج: متأهل
- نام همسر: پت
- فرزندان: شش فرزند به‌نام‌های: آن - ماری-بت - ماری-بت - سین-تیا - کریس و جورجی
- محل اقامت: هالیوود - کالیفرنیا - آمریکا.

# برنامه رادیوایران

## جدول هفتگی برنامه اول (از ۲۵ آبان تا ۱ آذرماه ۱۳۵۱)

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۵/۱۰	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۱/۰۵	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۲/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۳/۰۵	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۴/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۴/۰۵	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۴/۰۵	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب	راه شب
۰۵/۰۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه اخبار
۰۵/۰۴	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی	برنامه صبحگاهی
۰۵/۰۸	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر
۰۶/۰۰	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان	برنامه کودکان
۰۷/۱۵	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر	برنامه گروه خیر
۰۷/۳۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۰۹/۰۰	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۰۹/۰۵	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۰/۰۵	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۰/۰۵	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل	اخبار و مسائل
۱۱/۰۵	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی	عمرانی و اقتصادی
۱۱/۱۰	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده	خانه و خانواده
۱۱/۳۰	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی
۱۱/۳۵	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی	برنامه مذهبی
۱۱/۵۸	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم	اعلام برنامه پخش دوم
۱۲/۰۰	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر
۱۲/۰۶	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی	اخبار مذهبی و سیاسی
۱۲/۱۳	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۲/۳۰	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران
۱۳/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۳/۰۵	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۳/۳۰	محیط طباطبائی	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل	شاخه گل
۱۴/۰۰	جمعه بازار	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر
۱۴/۰۵	اخبار مذهبی و سیاسی	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۴/۱۳	اخبار مذهبی و سیاسی	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۴/۳۰	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران	کارگران
۱۴/۳۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۴/۳۰	جمعه بازار	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر	اذان ظهر
۱۴/۳۰	اخبار مذهبی و سیاسی	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل	یک شاخه گل
۱۵/۳۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۶/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۶/۰۵	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۶/۳۰	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی	آشنایی با موسیقی
۱۷/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۷/۰۵	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز	چشم‌انداز
۱۸/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۸/۰۵	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان	دهقان
۱۹/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۱۹/۱۰	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب	سپاهیان انقلاب
۱۹/۴۰	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان	تکنوازان
۲۰/۰۰	برنامه گروه خیر شب	برنامه گروه خیر شب	برنامه گروه خیر شب	برنامه گروه خیر شب	برنامه گروه خیر شب	برنامه گروه خیر شب
۲۰/۳۰	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد	سخنرانی آقای راشد
۲۱/۰۰	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۱/۳۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۲/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۲/۰۵	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب	چنگ شب
۲۲/۳۰	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه
۲۳/۳۰	نوازی از موسیقی ملی	نوازی از موسیقی ملی	نوازی از موسیقی ملی	نوازی از موسیقی ملی	نوازی از موسیقی ملی	نوازی از موسیقی ملی
۲۳/۰۵	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار
۲۳/۳۰	آهنگهای متنوع غربی	آهنگهای متنوع غربی	آهنگهای متنوع غربی	آهنگهای متنوع غربی	آهنگهای متنوع غربی	آهنگهای متنوع غربی
۲۴/۳۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۲۴/۰۰	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار	اخبار

## برنامه اول (شبکه)

### سه‌شنبه

- ۱۲ اخبار
- ۱۳/۰۵ کانون خانواده
- ۱۳/۳۰ انسابها و مکانها
- ۱۴ اخبار

- ۱۶/۳۰ روزستایان
- ۱۷ اعلام برنامه و اخبار
- ۱۷/۱۰ کودکان
- ۱۸ کشت و کنار
- ۱۸/۳۰ اتاق ۲۲۲
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۷ تلاش
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۶ افسوگر
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ روزهای زندگی
- ۲۲ روزنامه جهان
- ۲۲/۱۰ مسابقه چرمها
- ۲۲/۳۵ هفت شهر عشق
- ۲۳ اخبار

### یکشنبه

- ۱۲ اخبار
- ۱۳/۰۵ کارگر
- ۱۳/۳۰ موسیقی ایرانی
- ۱۴ اخبار

- ۱۶/۳۰ روزستایان
- ۱۷ اعلام برنامه و اخبار
- ۱۷/۱۰ کودکان
- ۱۸ ورزش نوجوانان
- ۱۸/۳۰ مسابقه (مناورن امانی)
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۷ شهرستایان
- ۱۹/۴۵ خارزه بزرگ
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۶ شما و تلویزیون
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ کاشغران
- ۲۲ روزنامه جهان
- ۲۲/۱۰ در پیرامون زبان
- ۲۲/۳۵ کلیا
- ۲۳ اخبار

### جمعه

- ۱۱ دکتر دولیل
- ۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی
- ۱۲ تابی
- ۱۲/۳۰ دفتر ایشانی
- ۱۳ پشیمان برنده
- ۱۴ موسیقی ایرانی
- ۱۴ اخبار
- ۱۶/۳۰ فیلم سینمایی
- ۱۶/۳۰ فویال
- ۱۷/۲۰ چارل
- ۱۸/۱۰ چشمک
- ۱۹/۳۰ جستجو
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ ناسونال شو
- ۲۲/۱۰ بالان از عکس
- ۲۳ اخبار

- ۱۶/۳۰ ترانه‌های ایرانی
- ۱۷ اعلام برنامه و اخبار
- ۱۷/۱۰ کودکان
- ۱۸ وروجهما
- ۱۸/۳۰ برنامه‌های ما
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۷ مسابقه هفته «بیکار اندیشه»
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۶ دنیای شرفی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ پژواک
- ۲۲ روزنامه جهان
- ۲۲/۱۰ موسیقی ایرانی
- ۲۲/۳۰ فیلم سینمایی
- ۲۴ اخبار

### پنجشنبه

- ۱۲ اخبار
- ۱۳/۰۵ کانون خانواده (بهداشت)
- ۱۳/۳۰ قرن بیستم
- ۱۴ اخبار

- ۱۶/۳۰ ترانه‌های ایرانی
- ۱۷ اعلام برنامه و اخبار
- ۱۷/۱۰ کودکان
- ۱۸ وروجهما
- ۱۸/۳۰ برنامه‌های ما
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۷ مسابقه هفته «بیکار اندیشه»
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۶ دنیای شرفی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ پژواک
- ۲۲ روزنامه جهان
- ۲۲/۱۰ موسیقی ایرانی
- ۲۲/۳۰ فیلم سینمایی
- ۲۴ اخبار

### شنبه

- ۱۲ اخبار
- ۱۳/۰۵ کانون خانواده
- ۱۳/۳۰ محله پیتون
- ۱۴ اخبار

- ۱۶/۳۰ روزستایان
- ۱۷ اعلام برنامه و اخبار
- ۱۷/۱۰ کودکان
- ۱۸ مریخی محبوب من
- ۱۸/۳۰ داتش
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۷ چهره ایران
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۶ دنیای یگزن
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ روزهای زندگی
- ۲۲ روزنامه جهان
- ۲۲/۱۰ درجه‌های برپاخ بسیار
- ۲۲/۳۵ درخت
- ۲۳ آدم و حوا
- ۲۳ اخبار

### چهارشنبه

- ۱۲ اخبار
- ۱۳/۰۵ یخچال پیرامون زبان فارسی
- ۱۳/۳۰ محله پیتون
- ۱۴ اخبار

- ۱۶/۳۰ روزستایان
- ۱۷ اعلام برنامه و اخبار
- ۱۷/۱۰ کودکان
- ۱۸ جادوی علم
- ۱۸/۳۰ نغمه‌ها
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۷ راز یقا
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۶ حامیان
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ پرشک محله
- ۲۲ روزنامه جهان
- ۲۲/۱۰ تتر
- ۲۳ اخبار

### دوشنبه

- ۱۲ اخبار
- ۱۳/۰۵ مسابقه خارزه بزرگ
- ۱۳/۳۰ محله پیتون
- ۱۴ اخبار

- ۱۶/۳۰ روزستایان
- ۱۷ اعلام برنامه و اخبار
- ۱۷/۱۰ کودکان
- ۱۸ پسر سیرک
- ۱۸/۳۰ محله تلویزیونی ورزشی
- ۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)
- ۱۹/۱۷ شهر افتاب
- ۱۹/۴۵ اخبار ورزشی
- ۱۹/۵۶ موسیقی
- ۲۰/۳۰ اخبار
- ۲۱ خانه‌پدوش
- ۲۲ روزنامه جهان
- ۲۲/۱۰ ایران زمین
- ۲۲/۳۵ «سه مل» «پلیکان»
- ۲۳ اخبار

## برنامه دوم

### سه‌شنبه

- ۱۹/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
- ۲۰ اخبار کوتاه
- ۲۰/۰۵ ورزش در باغچه
- ۲۰/۴۰ دمه شگفت‌انگیز
- (سال ۱۹۶۱)
- ۲۱/۳۰ خوانندگان اروپا
- (مستی استریت‌فیلد)
- ۲۲ اخبار از برنامه دوم
- ۲۲/۳۰ جنایت (سلین)
- ۲۳/۷۰ موسیقی کلاسیک
- (رستگاری پری زنگنه)

- ۱۹/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
- ۲۰ اخبار کوتاه
- ۲۰/۰۵ وانت درستی
- (قسمت اول - دانیال‌پون)
- ۲۱ مرزهای دانش
- دکتر یعدازاین
- ۲۱/۳۰ (قسمت دوم)
- ۲۲ اخبار از برنامه دوم
- ۲۲/۳۰ امب ایران و جهان
- ۲۳ متاکود (برخوردها برج حمل)

### یکشنبه

- ۱۹/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
- ۲۰ اخبار کوتاه
- ۲۰/۰۵ کمپ کلاسیک
- (حصارت و خیانت و وحشت از مریک)
- ۲۰/۳۰ موسیقی ایرانی
- (فرهنگ و هنر)
- ۲۱ انگلیت همبردیگت
- ۲۲ اخبار از برنامه دوم
- ۲۲/۳۰ هفت کتید (مجله هنر هفته)
- ۲۳ سوپرفن (ترید منطقی)
- ۲۳/۵۰ موسیقی اصیل ایرانی

- ۱۹/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
- ۲۰ اخبار کوتاه
- ۲۰/۰۵ در جستجوی نیل
- (قسمت دوم - کشف و خباثت)
- ۲۱ مسابقه یک میلیون‌ریالی
- ۲۲ اخبار از برنامه دوم
- ۲۲/۳۰ جهان تاتر

### جمعه

- ۱۸ اسلاید و موسیقی
- ۱۸/۳۰ استادان موسیقی روز
- (برت باکاراکی)
- ۱۹/۲۰ شرفیخ یازی کتیم
- ۱۹/۵۰ جغت سینمایی
- (دروسادهای سینما در ایران و جهان)
- ۲۰/۴۰ روزها و روزنامه‌ها
- ۲۱/۱۰ نسر (انتقام)
- ۲۲ اخبار از برنامه دوم
- ۲۲/۱۵ هفته‌ای که گذشت
- ۲۳ فیلم سینمایی

- ۱۹/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
- ۲۰ اخبار کوتاه
- ۲۰/۰۵ داستان فورسایتها
- (قسمت دوم - رسوایی خانواده)
- ۲۱ کتابخانه‌سی
- (بهار و آند یارسی)
- ۲۱/۳۰ قرن بیست و یکم
- (لیون)
- ۲۲ اخبار از برنامه دوم
- ۲۲/۳۰ فستیوال سینمایی
- (آاز سزایک - برای همه)
- ۲۴ موسیقی نیمه‌شب
- (ارتا کخت)

### پنجشنبه

- ۱۹/۳۰ اسلاید و موسیقی روز
- ۲۰ اخبار کوتاه
- ۲۰/۰۵ سرزمین ما (برنامه ایران زمین)
- ۲۰/۳۰ مجموعه چارلی چاپلین
- (چارلی در بارک)
- ۲۱ آسانیا و مکانها
- (مردی در طبیعتی و ششم)
- ۲۱/۳۰ خوانندگان اروپا
- (شال آرتاورد)
- ۲۲ اخبار از برنامه دوم
- ۲۲/۳۰ پانین شهر و بالای شهر
- ۲۳/۲۰ شناسایی موسیقی شرقی
- ۲۳/۲۰

## جدول هفتگی برنامه‌های اول (شبکه) و دوم تلویزیون ملی ایران

## تفاوتها

# برنامه راديو ايران

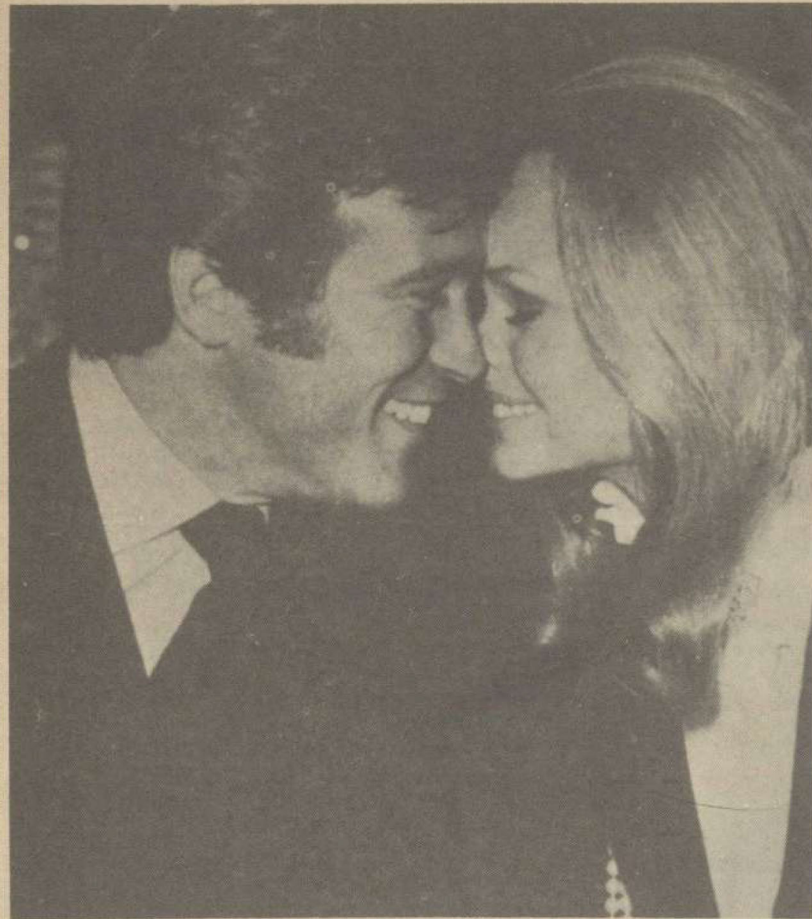
## جدول هفتگی برنامه دوم (از ۲۵ آبان تا ۱ آذرماه ۱۳۵۱)

ساعات	پنجشنبه	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه‌شنبه	چهارشنبه
۰۶/۳۰	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
۰۶/۳۵	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)	بامداد و موسیقی (S)
۰۷/۳۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۰۷/۳۵	دنباله بامداد و موسیقی	دنباله بامداد و موسیقی	دنباله بامداد و موسیقی	دنباله بامداد و موسیقی	دنباله بامداد و موسیقی	دنباله بامداد و موسیقی
۰۸/۰۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۰۸/۳۰	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)	آهنگهای روز (S)
۰۹/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۰/۰۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۱۰/۳۰	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد	نامه‌های يك جهانگرد
۱۱/۰۰	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی	ترانه‌های محلی
۱۱/۳۰	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)	موسیقی جاز (S)
۱۲/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۳/۰۰	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی	ترانه‌های ایرانی
۱۳/۳۰	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز	برنامه گروه خبر نیروز
۱۴/۰۰	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی	برنامه بزبان روسی
۱۴/۱۵	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی	برنامه بزبان آلمانی
۱۴/۳۰	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه	برنامه بزبان فرانسه
۱۴/۳۵	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی	برنامه بزبان انگلیسی
۱۵/۰۰	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه	نمایشنامه
۱۶/۰۰	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز	آهنگهای روز
۱۶/۳۰	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی	تدریس زبان انگلیسی
۱۶/۳۵	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه	تدریس زبان فرانسه
۱۷/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۱۸/۰۰	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان	ارکسترهای بزرگ جهان
۱۸/۳۰	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی	شعر و موسیقی
۱۹/۰۰	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)	بهترین آهنگهای روز (S)
۱۹/۳۰	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر	اخیر
۱۹/۳۳	بهترین آهنگهای روز از آلبوم صفحات دیروز	فرهنگ ایران زمین	فرهنگ ایران زمین	فرهنگ ایران زمین	فرهنگ ایران زمین	فرهنگ ایران زمین
۲۰/۰۰	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی	موسیقی ایرانی
۲۰/۳۰	جهان هنر	شناخت هنر	هنر هفتم	جهان اندیشه	ادبیات جهان	دانش
۲۱/۰۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۲۲/۳۰	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب	کتاب شب
۲۳/۰۰	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)	موسیقی ایرانی (S)
۲۳/۳۰	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)	آهنگهای نیمه شب (S)
۲۴/۳۰	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)	موسیقی کلاسیک (S)
۲۴/۳۳	آهنگهای نیمه شب	آهنگهای نیمه شب	آهنگهای نیمه شب	آهنگهای نیمه شب	آهنگهای نیمه شب	آهنگهای نیمه شب
۰۱/۰۰	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه	پایان برنامه

## برنامه دوم ویژه روز جمعه

- ۰۷/۰۰ سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه
- ۰۷/۰۵ بامداد و موسیقی (S)
- ۰۸/۳۰ اخیر
- ۰۸/۳۵ ترانه‌های ایرانی
- ۰۹/۰۰ موسیقی سبک (S)
- ۰۹/۳۰ دفتر آدینه
- ۱۱/۳۰ موسیقی جاز (S)
- ۱۲/۳۰ چاپ دوم
- ۱۳/۳۰ اخیر
- ۱۳/۳۵ موسیقی ایرانی
- ۱۴/۰۰ برنامه بزبان روسی
- ۱۴/۱۵ برنامه بزبان آلمانی
- ۱۴/۳۰ برنامه بزبان فرانسه
- ۱۴/۳۵ برنامه بزبان انگلیسی
- ۱۵/۰۰ موسیقی فیلم
- ۱۵/۳۰ موسیقی برای جوانان
- ۱۶/۳۰ اخیر
- ۱۹/۳۵ آثار
- ۲۰/۳۰ برنامه گلپا
- ۲۱/۳۰ موسیقی کلاسیک (S)
- ۲۴/۳۰ آهنگهای نیمه شب
- ۰۱/۰۰ پایان برنامه

# تئاتر



لیندای ستاره جدید مجموعه بالاتر از خطر در کنار شوهرش

## تغییر ستاره بالاتر از خطر

مجموعه دیدنی بالاتر از خطر، که جمعه‌شب هر هفته از برنامه اول - شبکه - پخش می‌شود، یکی از تماشایی‌ترین سریال‌های تلویزیونی است که نقش آفرینانش نیز، نزد تماشاگران جزو چهره‌های آشنا و محبوب درآمده‌اند. همانطور که دیده‌اید چند هفته است که «لسلی-آنوارن» ستاره خوش‌سیمای و آشنای این سریال، در بالاتر از خطر ظاهر می‌شود و به جای آن ستاره آشنای دیگری عمده‌دار نقش زن این مجموعه شده است و این ستاره آشنا، لیندای است که قبلاً او را در مجموعه تلویزیونی «کارآگاهان» دیده‌ایم.

با وجود محبوبیتی که لسلی-آنوارن، بازیگر قبلی این سریال، نزد تماشاگران داشت و با وجود بازی خوب و دلنشین که در این مجموعه از خود نشان می‌داد اختلافی که میان او و تهیه‌کنندگان «بالاتر از خطر» پدید آمده باعث کناره‌گیری لسلی، و برگزیدن لیندا دی به جای او شده است. البته بین بازیگران مجموعه‌های تلویزیونی، چهره و اندام باریک لیندا، با چهره و قامت لسلی، تقریباً هماهنگ و شبیه است. اما ناگفته نماند که هنوز دوستاناران تلویزیون و تماشاگران بالاتر از خطر، هنگام دیدن این مجموعه در انتظار دیدن لسلی هستند نه لیندا!

ضمناً بدینست بدانید همانطور که در شنیدنی‌های شماره هشتادوسوم نوشتیم، لیندا دی هم‌اکنون دوران بارداری را می‌گذراند و پذیرای نقش‌های تلویزیونی نیست و بازی‌هایی که در بالاتر از خطر ارائه می‌دهد و شما شاهد تماشایش هستید پیش از ایام بارداریش تهیه و فیلمبرداری شده است.



اد - نلسون

## از درباری تا تر تا هنر پیشگی تلویزیون

این هم چند نکته شنیدنی از زندگی و کارنامه هنری پرسیرادریگر، چهره آشنای تلویزیون: پرسیرادریگر که از هنرمندان خوب سریال‌های تلویزیونی است، یکی از بازیگران پرکار و ارزنده مجموعه‌های پدیداری نیز بشمار می‌رود. پرسیرادریگر در محله پستون نقش پرداز دکتر مایلز بود و سپس در مجموعه کارآگاهان، نقش جیس را به عهده گرفت و اخیراً نیز به گروه بازیگران مجموعه «بالاتر از خطر» پیوسته است، و در قسمت‌هایی از این مجموعه ایفای نقش می‌کند؛ چنانکه اخیراً شاهد بازی جالبش در بالاتر از خطر بودید. نقش یک گروهان پلیس را ایفا می‌کرد و دیدید که با بازی پراعتفان برای نیل بدرجه ستوانی چه کوشش و کوشی داشت.

\*\*\*

پرسیرادریگر که در حال حاضر جزو چهره‌های موفق تلویزیون است مانند بعضی از همکاران و هم‌توانانش (پرسیرادریگر یک سیاه‌پوست است) در راه رسیدن به هدف متحمل مشقات فراوانی شده است، و از کارگری، نگهبانی و درباری تا تر به موفقیت امروزی رسیده است.



پرسی رادریگر

# تبریز

۴۰/۳۰ اخبار  
۲۱ ییتون پلیس  
۲۲ خارج از محدوده  
۲۲/۳۰ فیلم سینمایی  
یکشنبه ۲۸ آبان

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۲ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۰ ماجرای ساتورن  
۱۳ ماجرا  
۱۴/۳۰ واریته کوکو  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ گذرگاه  
۱۵/۳۰ تکنوازی  
۲۵/۳۰ هیلاریوس ۱۰۰  
۱۶/۱۵ \* مجله نگاه  
۱۶/۳۰ دنیای يك زن  
۱۷ چادوی علم  
۱۵/۴۵ همه فن حریف  
۱۶/۳۰ مبارز و بیروز  
۱۷ شهر عریان  
۱۷/۳۰ رتکارنگ  
۱۸ اتاق ۴۴۴  
۱۸/۳۰ بریده جراید  
۱۸/۴۵ پاسداران  
۱۹ خانه قهر خانم  
۱۹/۳۰ سخنرانی دکتر دانشور  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ موسیقی ایرانی  
۲۱/۳۰ مائیم و شما (محلی)  
۲۲ فیلم سینمایی

**جمعه ۲۶ آبان**

۱۰ موسیقی کودک  
۱۰/۳۰ توسن  
۱۱ چشمک  
۱۲ آفتاب مهتاب  
۱۳ موسیقی ایرانی  
۱۴/۳۰ ریز تاز هفته  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۳۰ رویدادهای استان  
۱۷ فوتبال  
۱۸ آقای نواک  
۱۹/۳۰ موسیقی محلی  
۲۰ اختاپوس  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ برزخ  
۲۲ نویسنده کارآگاه

**شنبه ۲۷ آبان**

۱۲ موسیقی ایرانی  
۱۳/۳۰ افسونگر  
۱۳ کارگر  
۱۴/۳۰ راه آهن  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ سرزمین‌ها  
۱۵/۳۰ تکنوازی  
۱۵/۴۵ کاسپار  
۱۶ دختر شاه پریان  
۱۶/۳۰ آقای جدول  
۱۷ آموزش روستایی  
۱۷/۳۰ بزشک محله  
۱۸/۳۰ بریده جراید  
۱۸/۴۵ سینمای پروینا  
۱۹ بازی سرنوشت  
۱۹/۳۰ تنالی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۳۰ اخبار

۴۱ ییتون پلیس  
۲۲ سرکار استوار  
۲۳ تام جونز  
چهارشنبه ۱ آذر

**شنبه ۲۷ آبان**

۱۲ موسیقی محلی  
۱۳/۳۰ راهبه پرده  
۱۳ کانون خانواده  
۱۴ بارون  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۵/۳۰ میان پرده  
۱۵/۴۵ تلاش  
۱۶/۳۰ نونپالان (تولید محلی)  
۱۷ آموزش روستایی  
۱۷/۳۰ فرستاده  
۱۸ واریته  
۱۸/۳۰ بریده جراید  
۱۸/۴۵ روکامبول  
۱۹ فراری  
۲۰ موسیقی کلاسیک  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ تاتر  
۲۲ دنیای پراکن  
۲۳ موسیقی

**دوشنبه ۲۹ آبان**

۱۲ موسیقی محلی  
۱۳ دکتر هو  
۱۳ حفاظت و ایمنی  
۱۴/۳۰ یقرا  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ زرقو  
۱۵/۳۰ جستجو  
۱۷ نغمه‌ها  
۱۷/۳۰ مدافهان  
۱۸/۳۰ بریده جراید  
۱۸/۴۵ ساز تنبیا  
۱۹ ایران زمین  
۱۹/۳۰ نیکلاس نیکلایی  
۲۰ شهر آفتاب  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ برزخ  
۲۲ نویسنده کارآگاه

**سه‌شنبه ۳۰ آبان**

۱۲ موسیقی ایرانی  
۱۳ آیوانهو  
۱۴ کارگر (تولید محلی)  
۱۴/۳۰ راه آهن  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ سرزمین‌ها  
۱۵/۳۰ تکنوازی  
۱۵/۴۵ کاسپار  
۱۶ دختر شاه پریان  
۱۶/۳۰ آقای جدول  
۱۷ آموزش روستایی  
۱۷/۳۰ بزشک محله  
۱۸/۳۰ بریده جراید  
۱۸/۴۵ سینمای پروینا  
۱۹ بازی سرنوشت  
۱۹/۳۰ تنالی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۳۰ اخبار

۱۸/۱۰ چشمک  
۱۹ جستجو  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ ناسیونال شو  
۲۲/۱۰ بالاتر از خطر  
۲۳ آینه شمال

**دوشنبه ۲۹ آبان**

۱۶/۳۰ روستائیان  
۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ مریمی محبوب من  
۱۸/۳۰ دانش  
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ چهره ایران  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ دنیای یکن  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ محله ییتون  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ دریچه‌ای بر باغ بسیار دوخت  
۲۲/۳۵ آدم و حوا  
۲۳ اخبار

**یکشنبه ۲۸ آبان**

۱۶/۳۰ روستائیان  
۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ ورزش نوجوانان  
۱۸/۳۰ مصاحبه

**چهارشنبه ۱ آذر**

۱۱ دکتر دولیتل  
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی  
۱۲ تامی  
۱۳/۳۰ دفتر آشنایی  
۱۳ بشقاب پرده  
۱۴ موسیقی (تولید محلی)  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۳۰ فوتبال  
۱۷/۳۰ چپارل

۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ جایزه بزرگ  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ شما و تلویزیون  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ کاشگران  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ در پیرامون زبان  
۲۲/۳۵ گلبا  
۲۳ اخبار  
۲۳/۱۵ آینه شمال

**دوشنبه ۲۹ آبان**

۱۶/۳۰ روستائیان  
۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ پسر سیرک  
۱۸/۳۰ مجله تلویزیونی ورزشی  
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ شهر آفتاب  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ موسیقی  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ خانه پدوش  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ ایران زمین  
۲۲/۳۵ «پ» مثل «پلیکان»  
۲۳ اخبار

**سه‌شنبه ۳۰ آبان**

۱۶/۳۰ روستائیان

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ گشت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»  
۱۸/۳۰ اتاق ۴۴۴  
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ تلاش  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ محله ییتون  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ مسابقه چهره‌ها  
۲۲/۳۵ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار

۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ گشت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»  
۱۸/۳۰ اتاق ۴۴۴  
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ تلاش  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ محله ییتون  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ مسابقه چهره‌ها  
۲۲/۳۵ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار

**چهارشنبه ۱ آذر**

۱۶/۳۰ روستائیان  
۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ پسر سیرک  
۱۸/۳۰ مجله تلویزیونی ورزشی  
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ شهر آفتاب  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ موسیقی  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ خانه پدوش  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ ایران زمین  
۲۲/۳۵ «پ» مثل «پلیکان»  
۲۳ اخبار

**سه‌شنبه ۳۰ آبان**

۱۶/۳۰ روستائیان

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ گشت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»  
۱۸/۳۰ اتاق ۴۴۴  
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ تلاش  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ محله ییتون  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ مسابقه چهره‌ها  
۲۲/۳۵ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار

# رضائیه

۱۹/۳۰ نغمه‌ها  
۴۰ در جستجوی زبان معیار  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ اختاپوس  
۲۱/۳۰ بزشک محله  
۲۲/۳۰ ایران زمین  
۲۳ اخبار

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۸ آموزش روستایی - کودکان و بزرگسالان (تولید محلی)  
۱۹/۳۰ مسابقه تلاش  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ روزهای زندگی  
۲۲ تاتر  
۲۳ اخبار

**چهارشنبه ۱ آذر**

۱۸ آموزش زنان روستایی  
۱۸/۳۰ کودکان (تولید محلی)  
۱۹ نسل جدید  
۲۰ قرن بیستم  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ سرکار استوار  
۲۲ دنیای پراکن  
۲۳ اخبار

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۸ کودکان  
۱۹ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ افسونگر  
۲۱ روزهای زندگی  
۲۲ آدم و حوا  
۲۲/۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۲۳ اخبار

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۸ کودکان  
۱۸/۳۰ کشتی بیکاردی  
۱۹ از همه رنگ (محلی)  
۱۹/۳۰ اتاق ۴۴۴  
۲۰ مسابقه چهره‌ها  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۲ فیلم سینمایی  
۲۳/۱۵ اخبار

**جمعه ۲۶ آبان**

۱۱ کارگاه موسیقی  
۱۱/۳۰ پسر سیرک  
۱۱/۵۵ سرزمین عجایب  
۱۲/۴۵ آفتاب مهتاب  
۱۳/۴۵ مجله نگاه  
۱۴/۱۵ موسیقی محلی (تولید محلی)  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۳۰ فوتبال  
۱۷/۳۰ چپارل  
۱۸/۱۰ چشمک  
۱۹ جستجو  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ واریته شب  
۲۱/۳۰ بالاتر از خطر  
۲۲/۱۵ شما و تلویزیون (تولید محلی)

**شنبه ۲۷ آبان**

۱۸ کودکان  
۱۹ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)  
۱۹/۳۰ برنامه جوانان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۰ افسونگر  
۲۱ روزهای زندگی  
۲۲ آدم و حوا  
۲۲/۳۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۲۳ اخبار

**یکشنبه ۲۸ آبان**

۱۸ کودکان  
۱۹ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)  
۱۹/۳۰ آیوانهو  
۲۰ رتکارنگ  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ هنرهای تجسمی  
۲۱/۳۰ دانیل دورندا  
۲۲/۳۰ هفت شهر عشق  
۲۳ اخبار

**دوشنبه ۲۹ آبان**

۱۸ کودکان  
۱۹ فیلم مستند

# رشت

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۶/۳۰ ترانه‌های ایرانی  
۱۷ اعلام برنامه و اخبار  
۱۷/۱۰ کودکان  
۱۸ وروجک‌ها  
۱۸/۳۰ مسابقه (تولید محلی)  
۱۹ اخبار (شبکه و شهرستانها)  
۱۹/۱۷ دختر شاه پریان  
۱۹/۴۵ اخبار ورزشی  
۱۹/۵۶ دنیای شرلی  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ یژواک  
۲۲ روزنامه جهان  
۲۲/۱۰ از دیدگاه شما (تولید محلی)  
۲۲/۳۰ فیلم سینمایی  
۲۴ اخبار

**جمعه ۲۶ آبان**

۱۱ دکتر دولیتل  
۱۱/۳۰ کارگاه موسیقی  
۱۲ تامی  
۱۳/۳۰ دفتر آشنایی  
۱۳ بشقاب پرده  
۱۴ موسیقی (تولید محلی)  
۱۴/۳۰ اخبار  
۱۵ فیلم سینمایی  
۱۶/۳۰ فوتبال  
۱۷/۳۰ چپارل



شبکه موسیقی محلی (مرکز رشت)

# زاهدان

**پنجشنبه ۲۵ آبان**

۱۸/۳۰ کودکان (تولید محلی)  
۱۹ دانش  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ ستارگان  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ دنیای يك زن  
۲۱/۳۰ فیلم سینمایی

**جمعه ۲۶ آبان**

۱۷ پسر سیرک  
۱۷/۳۰ فوتبال  
۱۸/۳۰ چشمک  
۱۹/۳۰ انتراف  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ خانه قهر خانم  
۲۱/۳۰ بالاتر از خطر

**شنبه ۲۷ آبان**

۱۸ کارتون  
۱۹ آنچه شما خواسته‌اید  
۱۹/۳۰ موسیقی ایرانی  
۲۰ افسونگر  
۲۰/۳۰ اخبار  
۲۱ زندانی  
۲۲ خارج از محدوده

**یکشنبه ۲۸ آبان**

۱۸ کودکان  
۱۹ فیلم مستند

## شیراز

دنیای یکزن	۱۹/۵۶
اخبار	۴۰/۴۰
محله بیتون	۴۱
روزنامه جهان	۲۲
جنگ شهر (تولید محلی)	۲۲/۱۰
آدم و حوا	۲۲/۴۵
اخبار	۲۳

### یکشنبه ۲۸ آبان

بخش اول	
اخبار	۱۳
کارگر	۱۳/۵۵
موسیقی ایرانی	۱۳/۴۰
اخبار	۱۴

بخش دوم	
روستائیان	۱۶/۴۰
اعلام برنامه و اخبار	۱۷
کودکان	۱۷/۱۰
ورزش نوجوانان	۱۸

مصاحبه	۱۸/۳۰
اخبار (شبکه و شهرستانها)	۱۹
جایزه بزرگ (تولید محلی)	۱۹/۱۷
اخبار ورزشی	۱۹/۴۵
شما و تلویزیون	۱۹/۵۶

اخبار	۴۰/۴۰
کاوشرگان	۴۱
روزنامه جهان	۲۲
در پیرامون زبان	۲۲/۱۰
گلبها	۲۲/۳۵
اخبار	۲۳

### دوشنبه ۲۹ آبان

بخش اول	
اخبار	۱۳

### پنجشنبه ۲۵ آبان

بخش اول	
اخبار	۱۳
کانون خانواده (بهداشت)	۱۳/۵۵
قرن بیستم	۱۳/۴۰
اخبار	۱۴

بخش دوم	
ترانه‌های ایرانی	۱۶/۴۰
اعلام برنامه و اخبار	۱۷
کودکان	۱۷/۱۰
ورزشها	۱۸

دیدار (تولید محلی)	۱۸/۴۰
اخبار (شبکه و شهرستانها)	۱۹
مسابقه هفته «بیکار اندیشه»	۱۹/۱۷
اخبار ورزشی	۱۹/۴۵
دنیای شری	۱۹/۵۶

اخبار	۲۰/۴۰
پژواک	۲۱
روزنامه جهان	۲۲
موسیقی محلی (تولید محلی)	۲۲/۱۰
فیلم سینمایی	۲۲/۴۰
اخبار	۲۳

### جمعه ۲۶ آبان

تدریس	۹/۴۰
دکتر دولیتل	۱۱
کارگاه موسیقی	۱۱/۴۰
تامی	۱۲
دفتر آشنائی	۱۲/۴۰
بشقاب پرند	۱۳
موسیقی ایرانی	۱۴

اخبار	۱۴/۴۰
فیلم سینمایی	۱۵
فوتبال	۱۶/۴۰
چهارل	۱۷/۴۰
چشمک	۱۸/۱۰
جستجو	۱۹
اخبار	۲۰/۴۰

ناسیونال شو	۲۱
بالا تر از خطر	۲۲/۱۰
اخبار	۲۳

### شنبه ۲۷ آبان

بخش اول	
اخبار	۱۳
کانون خانواده (حفاقت و ایمنی)	۱۳/۵۵
فیلم	۱۳/۴۰
اخبار	۱۴

بخش دوم	
روستائیان	۱۶/۴۰
اعلام برنامه و اخبار	۱۷
کودکان	۱۷/۱۰
مریخی محبوب من	۱۸
دانش	۱۸/۴۰

اخبار (شبکه و شهرستانها)	۱۹
چهره ایران	۱۹/۱۷
اخبار ورزشی	۱۹/۴۵

مسابقه جایزه بزرگ	۱۳/۵۵
محله بیتون	۱۳/۴۰
اخبار	۱۴
بخش دوم	
روستائیان	۱۶/۴۰
اعلام برنامه و اخبار	۱۷
کودکان	۱۷/۱۰
پسر سیرک	۱۸
مسابقه چهره‌ها	۱۸/۴۰
هفت شهر عشق	۲۲/۳۵
اخبار	۲۳

### سه‌شنبه ۳۰ آبان

بخش اول	
اخبار	۱۳
بخش پیرامون زبان فارسی	۱۳/۵۵
فیلم	۱۳/۴۰
اخبار	۱۴

بخش دوم	
روستائیان (تولید محلی)	۱۶/۴۰
اعلام برنامه و اخبار	۱۷
کودکان	۱۷/۱۰
چادوی علم	۱۸
نغمه‌ها	۱۸/۴۰

اخبار (شبکه و شهرستانها)	۱۹
راز بقا	۱۹/۱۷
اخبار ورزشی	۱۹/۴۵
حامیان	۱۹/۵۶
اخبار	۲۰/۴۰
پزشک محله	۲۱
روزنامه جهان	۲۲
تاتر	۲۲/۱۰
اخبار	۲۳

بخش اول	
اخبار	۱۳
کانون خانواده (خانه‌داری)	۱۳/۵۵
انسانها و مکانها	۱۳/۴۰
اخبار	۱۴

بخش دوم	
روستائیان	۱۶/۴۰
اعلام برنامه و اخبار	۱۷
کودکان	۱۷/۱۰
گشت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»	۱۸

### سه‌شنبه ۳۰ آبان

بخش اول	
اخبار	۱۳
کانون خانواده (خانه‌داری)	۱۳/۵۵
انسانها و مکانها	۱۳/۴۰
اخبار	۱۴

بخش دوم	
روستائیان	۱۶/۴۰
اعلام برنامه و اخبار	۱۷
کودکان	۱۷/۱۰
گشت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»	۱۸



وفا - کوکوش - وفائی در «چشمک»

## کرمانشاه

دختر شاه پریان	۱۹
نغمه‌ها	۱۹/۴۰
در پیرامون زبان	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
اختاپوس	۴۱
پزشک محله	۴۱/۴۰
ایران زمین	۴۲/۴۰
اخبار	۴۳

### پنجشنبه ۲۵ آبان

کارتون باغزیانی	۱۸
کیسی جونز	۱۸/۴۰
گذرگاه	۱۹
مسابقه چهره‌ها	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
دنیای يك زن	۴۱
تاتر	۴۲
اخبار	۴۳

فیلم سینمایی	۴۱/۴۰
فیلم سینمایی	۴۲
اخبار	۴۳/۴۰

### جمعه ۲۶ آبان

آموزش روستائی (تولید محلی)	۱۸
نوجوانان	۱۸/۴۰
آزادس ۱	۱۹
قرن بیستم	۴۰
اخبار	۴۰/۴۰
سرکار استوار	۴۱
دنیای براکن	۴۲
اخبار	۴۳

### شنبه ۲۷ آبان

کیما	۱۸
مبارز و پیروز	۱۸/۴۰
آنچه شما خواسته‌اید	۱۹
دانش	۱۹/۴۰
افسونگر	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
محله بیتون	۲۱
دریچه‌ای بریاغ بسیار درخت	۲۲
آدم و حوا	۲۲/۴۰
اخبار	۲۳

### یکشنبه ۲۸ آبان

نمایش عروسکی و کارتون	۱۸
توسن	۱۸/۴۰
چادوی علم	۱۹
اتاق ۴۴۴	۱۹/۴۰
رنگارنگ	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
خانه قمرخانم	۲۱
نویسنده کارآگاه	۲۱/۴۰
هفت شهر عشق	۲۲/۴۰
اخبار	۲۳

### دوشنبه ۲۹ آبان

ماجرای راه‌آهن	۱۸
موسیقی محلی (تولید محلی)	۱۸/۴۰

### سه‌شنبه ۳۰ آبان

مسابقه جدول	۱۸/۴۰
دانش	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
ستارگان	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
دنیای يك زن	۲۱
فیلم سینمایی	۲۱/۴۰

### چهارشنبه ۱ آذر

توسن	۱۸/۴۰
سرزمین‌ها	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
نغمه‌ها	۱۹/۴۰
دریچه‌ای بریاغ بسیار درخت	۲۰
برنامه‌ای از «صدای اخوان ثالث» (تولید خوزستان)	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
روح کایتان گروک	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
مدافعان	۲۱
هفت شهر عشق	۲۲

### پنجشنبه ۲۸ آبان

توسن	۱۸/۴۰
سرزمین‌ها	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
نغمه‌ها	۱۹/۴۰
دریچه‌ای بریاغ بسیار درخت	۲۰
برنامه‌ای از «صدای اخوان ثالث» (تولید خوزستان)	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
روح کایتان گروک	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
مدافعان	۲۱
هفت شهر عشق	۲۲

### یکشنبه ۲۸ آبان

آقا خرسه	۱۸/۴۰
راز بقا	۱۹
رنگارنگ	۱۹/۴۰
آیوانبو	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
مدافعان	۲۱
هفت شهر عشق	۲۲

### دوشنبه ۲۹ آبان

کیما	۱۸/۴۰
چادوی علم	۱۹
نغمه‌ها	۱۹/۴۰
دریچه‌ای بریاغ بسیار درخت	۲۰
برنامه‌ای از «صدای اخوان ثالث» (تولید خوزستان)	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
دائیل دورندا	۲۱
ایران زمین	۲۲

### سه‌شنبه ۳۰ آبان

توسن	۱۸/۴۰
سرزمین‌ها	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
دخترشاه پریان	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
سرکار استوار	۲۱
الیور توئیست	۲۲

### چهارشنبه ۱ آذر

باغزیانی	۱۸/۴۰
آموزش زبان روستائی	۱۹
تقالی	۱۹/۴۰
چولیا	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
رانده شده	۲۱
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۲

### سه‌شنبه ۳۰ آبان

توسن	۱۸/۴۰
سرزمین‌ها	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
دختر شاه پریان	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
سرکار استوار	۲۱
الیور توئیست	۲۲

### چهارشنبه ۱ آذر

باغزیانی	۱۸/۴۰
آموزش زبان روستائی	۱۹
تقالی	۱۹/۴۰
چولیا	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
رانده شده	۲۱
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۲

### پنجشنبه ۲۵ آبان

مسابقه جدول	۱۸/۴۰
دانش	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
ستارگان	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
دنیای يك زن	۲۱
فیلم سینمایی	۲۱/۴۰

### جمعه ۲۶ آبان

پسر سیرک	۱۷
فوتبال	۱۷/۴۰
چشمک	۱۸/۴۰

## کرمان

### پنجشنبه ۲۵ آبان

مسابقه جدول	۱۸/۴۰
دانش	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
ستارگان	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
دنیای يك زن	۲۱
فیلم سینمایی	۲۱/۴۰

### جمعه ۲۶ آبان

پسر سیرک	۱۷
فوتبال	۱۷/۴۰
چشمک	۱۸/۴۰
انتقادی	۱۹/۴۰
اخبار	۲۰/۴۰
خانه قمرخانم	۲۱
بالا تر از خطر	۲۱/۴۰

### شنبه ۲۷ آبان

کارتون	۱۸/۴۰
آنچه شما خواسته‌اید	۱۹
موسیقی ایرانی	۱۹/۴۰
افسونگر	۲۰
اخبار	۲۰/۴۰
آخرین مهلت	۲۱
آدم و حوا	۲۲

یکشنبه ۲۸ آبان

۱۸/۳۰	آقا خرسه
۱۹	راز بقا
۱۹/۳۰	رنگارنگ
۲۰	روح کاپیتان گرگ
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مدافعان
۲۲	هفت شهر عشق

دوشنبه ۲۹ آبان

۱۸/۳۰	کیما
۱۹	چادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۲۰	دریچه‌ای بر بیاغ بسیار درخت
	برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»
	(تولید خوزستان)
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دلیل دورنما
۲۲	ایران زمین

سه‌شنبه ۳۰ آبان

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	دختر شاه‌پریان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۲	جنگ بزرگ

چهارشنبه ۱ آذر

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زبان روستایی
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	جولیا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	رانده شده
۲۲	موسیقی فرهنگ و هنر

مه‌باد

پنجشنبه ۲۵ آبان

۱۸/۳۰	مسابقه جلول
۱۹	دانش
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	ستارگان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دلای یك زن
۲۱/۳۰	فیلم سینمایی

جمعه ۲۶ آبان

۱۷	پسر سیرک
۱۷/۳۰	فوتبال
۱۸/۳۰	چشمک
۱۹/۳۰	انتزاع

۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	خانه قمرخانم
۲۱/۳۰	بالتر از خطر

شنبه ۲۷ آبان

۱۸/۳۰	کارتون
۱۹	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	آخرین مهلت
۲۲	آدم و حوا

یکشنبه ۲۸ آبان

۱۸/۳۰	آقا خرسه
۱۹	راز بقا
۱۹/۳۰	رنگارنگ
۲۰	آیوانو
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	مدافعان
۲۲	هفت شهر عشق

دوشنبه ۲۹ آبان

۱۸/۳۰	کیما
۱۹	چادوی علم
۱۹/۳۰	نغمه‌ها
۲۰	دریچه‌ای بر بیاغ بسیار درخت
	برنامه‌ای از «مهدی اخوان ثالث»
	(تولید خوزستان)
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	دلیل دورنما
۲۲	ایران زمین

سه‌شنبه ۳۰ آبان

۱۸/۳۰	توسن
۱۹	سرزمین‌ها
۱۹/۳۰	موسیقی ایرانی
۲۰	دختر شاه‌پریان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۲	الیور توئیست

چهارشنبه ۱ آذر

۱۸/۳۰	باگزبانی
۱۹	آموزش زبان روستایی
۱۹/۳۰	تقالی
۲۰	جولیا
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	رانده شده
۲۲	موسیقی فرهنگ و هنر

مشهد

۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	ورزش نوجوانان
۱۸/۳۰	مصاحبه
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	جایزه بزرگ
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	شما و تلویزیون (تولید محلی)
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	کاشگران
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	در پیرامون زبان
۲۲/۳۵	گلها
۲۳	اخبار

دوشنبه ۲۹ آبان

۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	پسر سیرک
۱۸/۳۰	مجله تلویزیونی ورزشی
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	شهر آفتاب
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	خانه قمرخانم
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	خانه بدوش
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	«ب» مثل «بلیکان»
۲۲/۳۵	«ب» مثل «بلیکان»
۲۳	اخبار

سه‌شنبه ۳۰ آبان

۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	گشت‌وگذار «آنچه شما خواسته‌اید»
۱۸/۳۰	اتاق ۴۴۴
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	تالاش
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	افسونگر
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	محله بیتون
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	مسابقه چهره‌ها
۲۲/۳۵	هفت شهر عشق
۲۳	اخبار

شنبه ۲۷ آبان

۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	مریخی محبوب من
۱۸/۳۰	دانش
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	چهره ایران
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	دنیای یکنون
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	محله بیتون
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	دریچه‌ای بر بیاغ بسیار درخت
۲۲/۳۵	آدم و حوا
۲۳	اخبار

چهارشنبه ۱ آذر

۱۶/۳۰	روستائیان
۱۷	اعلام برنامه و اخبار
۱۷/۱۰	کودکان
۱۸	جادی علم
۱۸/۳۰	نغمه‌ها
۱۹	اخبار (شبکه و شهرستانها)
۱۹/۱۷	راز بقا
۱۹/۴۵	اخبار ورزشی
۱۹/۵۶	حامیان
۲۰/۳۰	اخبار
۲۱	فراری
۲۲	روزنامه جهان
۲۲/۱۰	دانش‌پالکی
۲۳	اخبار

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه ۲۵ آبان

۸/۳۵	اشعار حماسی
۸/۴۵	رویدادهای آموزش و پرورش
۹	برنامه کودکان
۱۰	فیلم سینمایی
۱۱/۳۰	گوناگون
۱۲/۳۰	فیلم سینمایی

پنجشنبه ۲۷ آبان

۱۳/۳۰	قرآن‌ها و چشم-اندازها
۱۳/۳۵	سلام شاهنشاهی
۱۴	نیایش-سرود معلم
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	علوم پنجم دبستان
۱۴/۴۰	مکالمه فرانسه
۱۴/۵۵	گیاهی سال ششم
۱۵/۲۰	زنگ تفريح
۱۵/۳۰	برنامه نوجوانان

پنجشنبه ۲۹ آبان

۱۷	گرامر انگلیسی
۱۷/۱۵	ریاضی دوم راهنمایی
۱۷/۳۵	شیمی سال پنجم
۱۷/۵۵	زنگ تفريح
۱۸/۰۵	طبیعی پنجم ادبی و ریاضی
۱۸/۲۵	مسابقه قیزیک
۱۸/۵۰	مثلثات سال پنجم
۱۹/۱۰	شیمی هنرستان
۱۹/۳۵	گلچینی از ادب فارسی
۲۰	زنگ تفريح
۲۰/۱۰	مکانیک ششم
۲۰/۳۵	چسب و مثلثات ششم

جمعه ۲۶ آبان

۸	قرآن‌ها و چشم-اندازها
۸/۳۰	سلام شاهنشاهی
۹	نیایش-سرود معلم
۹/۰۵	زبان انگلیسی
۹/۲۰	علوم پنجم دبستان
۹/۴۰	مکالمه فرانسه
۹/۵۵	گیاهی سال ششم
۱۰/۲۰	زنگ تفريح
۱۰/۳۰	برنامه نوجوانان

یکشنبه ۲۸ آبان

۱۳/۳۰	قرآن‌ها و چشم-اندازها
۱۳/۳۵	سلام شاهنشاهی
۱۴	نیایش-سرود معلم
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	علوم پنجم دبستان
۱۴/۴۰	مکالمه فرانسه
۱۴/۵۵	گیاهی سال ششم
۱۵/۲۰	زنگ تفريح
۱۵/۳۰	برنامه نوجوانان

دوشنبه ۲۹ آبان

۱۳/۳۰	قرآن‌ها و چشم-اندازها
۱۳/۳۵	سلام شاهنشاهی
۱۴	نیایش-سرود معلم
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	علوم پنجم دبستان
۱۴/۴۰	مکالمه فرانسه
۱۴/۵۵	گیاهی سال ششم
۱۵/۲۰	زنگ تفريح
۱۵/۳۰	برنامه نوجوانان

سه‌شنبه ۳۰ آبان

۱۳/۳۰	قرآن‌ها و چشم-اندازها
۱۳/۳۵	سلام شاهنشاهی
۱۴	نیایش-سرود معلم
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	علوم پنجم دبستان
۱۴/۴۰	مکالمه فرانسه
۱۴/۵۵	گیاهی سال ششم
۱۵/۲۰	زنگ تفريح
۱۵/۳۰	برنامه نوجوانان

چهارشنبه ۱ آذر

۱۳/۳۰	قرآن‌ها و چشم-اندازها
۱۳/۳۵	سلام شاهنشاهی
۱۴	نیایش-سرود معلم
۱۴/۰۵	زبان انگلیسی
۱۴/۲۰	علوم پنجم دبستان
۱۴/۴۰	مکالمه فرانسه
۱۴/۵۵	گیاهی سال ششم
۱۵/۲۰	زنگ تفريح
۱۵/۳۰	برنامه نوجوانان

۱۶	فیزیک ششم
۱۶/۳۰	برنامه کودکان
۱۷	مکالمه آلمانی
۱۷/۱۵	علوم اول راهنمایی
۱۷/۳۵	شیمی سال چهارم
۱۷/۵۵	زنگ تفريح
۱۸/۰۵	طبیعی سال چهارم
۱۸/۲۵	فیزیک سال چهارم
۱۸/۵۰	متمم حساب سال چهارم
۱۹/۱۰	شیمی ششم
۱۹/۳۵	مثلثات ششم
۲۰	زنگ تفريح
۲۰/۱۰	زمین‌شناسی سال چهارم
۲۰/۳۵	فیلم آموزشی

0500	Country World
0600	News
0615	Top of the Moring
0830	Ira Cook
0900	Community Bulletin Board
0905	Bob Kingsley
1100	Nashville Beat
1200	News
1205	Tom Campbell
1300	Tempo
1500	Wolfman Jack
1600	Travelling Home
1700	Country World
1755	Community Bulletin Board
1800	News
1815	Pete Smith
1900	Roger Carroll
2000	Young Sound
2100	Sagebrush Theater (SAT)
	Golden Days of Radio

1500	American Top 40
1600	Roland Bynum Show
1700	Jim Pewter
1755	Community Bulletin Board
1800	News
1815	Charlie Tuna
1900	Jazz Scene
2000	Hil Line 72
2155	Community Bulletin Board
2200	News
2215	Just Music
2355	Sign Off





# برنامه راديو ايران

جمعه ساعت ۹

## جمعه بازار

مجریان برنامه: فریدون فرخزاد - زاله  
در برنامه «جمعه بازار» روز جمعه از این خوانندگان ترانه‌هایی خواهید شنید:  
پرتو - سولی - فرخزاد - شبرام - یونه - کورش - وفا - سعیده - محمود ماری منافی (شهرلا).

در برنامه جمعه بازار نمایشنامه‌ای تنظیم کرده‌اند که کاریکاتوری است از مسابقه چهره‌ها که از تلویزیون پخش می‌شود و هنریشانگان رادیو نقشهای آنرا ایفا کرده‌اند.

## جواب بنامه‌ها

شنوندگان جمعه بازار نامه‌هایی فرستاده‌اند، درددله‌هایی کرده‌اند و مطالبی درباره این برنامه و سایر برنامه‌های رادیو نوشته‌اند که مطرح می‌گردد و جوابهایی هم به آنها داده می‌شود.

این هفته در این برنامه سوالاتی در زمینه اطلاعات عمومی از هنرمندان میشود تا میزان مطالعات آنها سنجیده شود و در ضمن جنبه‌های فکاهی خاصی هم دارد که برای شنوندگان جالب خواهد بود.

## مسابقه

یک ترانه خارجی به مسابقه گذاشته شده است که شنوندگان جمعه بازار باید نام این ترانه را برای این برنامه ارسال دارند و جایزه دریافت نمایند.

## رپورتاژ

در این هفته رپورتاژی نیز از سازمان عمران جیرفت که بوسیله مجری برنامه ضبط شده است پخش خواهد شد.

# تلویزیون آمریکا AFTV

2130 Johnny Mann: «Stand Up and Cheer.»  
2155 Community Bulletin Board  
2200 Aftv News  
2215 Playboy After Dark  
2300 Movie: «Escort For Hire.» An exciting British film in which an unemployed actor answers an advertisement for a good looking man to act as an escort for a beautiful lady. The pair become romantically involved — and the lady is murdered. But the actor eludes the police to find the guilty man.

### FRIDAY

0945 Slides and Music  
0955 Sign On  
1000 Daniel Boone (Repeat from Monday)  
1100 Morning Movie: «Blondie Brings Up Baby.»  
1215 Professional Football Doubleheader: 1st Game - Miami vs New York Jets  
2d Game - Detroit vs Atlanta  
1700 This Week in Pro Football  
1800 Aftv News  
1815 Community Bulletin Board  
1820 Local Fill  
1830 Wonderful World Of Disney: «The Goofy Sports Story.» The popular cartoon character Goofy plays all the major roles in a history of sports, beginning with the first Olympian through modern games.  
1930 Flip Wilson: Guests are the incomparable Bing Crosby, the fine singer Melba Moore and the excellent comic Tim Conway.  
2030 Arnie: Arnie is fighting the resentment of his old blue-collar buddies on the loading dock when a misunderstanding of a memo results in the replacement of the beloved coffee truck by a vending machine.  
2100 Bonanza: While being transported through Virginia City in a prison wagon enroute to their execution, a group of prisoners escape and take Jamie and his friends as hostages.  
2155 Community Bulletin Board  
2200 Aftv News  
2215 Boxing From The Forum: Light weights Carlos Ortiz and Greg Potter go ten rounds from Los Angeles, California.  
2300 Wrestling From The Olympic: 1st Bout - «Cowboy Hughes» vs «The Destroyer»  
2d Bout - Six man tag team match  
3d Bout - «Bobo Brazil» vs «Baby Destroyer»

### SATURDAY

1545 Slides And Music  
1555 Sign On  
1600 Sonny & Cher Comedy Hour (Repeat from Wednesday)  
1700 Sesame Street  
1800 Aftv News  
1815 Community Bulletin Board  
1820 Local Fill  
1830 Information - Special: «Tournament of Roses Parade.» Bob Barker, narrator, describes the pageantry, beauty, and background of the many floats in the famous annual parade held in Pasadena, California.  
1900 Addams Family: A call from a magazine makes Gomez and Morticia think they want a picture of Gomez for the cover. They try to locate their pet photographer, with much difficulty.  
1930 Rowan And Martin's Laugh In: Guest star Desi Arnaz tries to catch up with the «now» generation by becoming an airplane hijacker, a bum, a used car salesman and of course, a Latin lover.  
2030 Doin' It: A show that highlights the creative efforts and accomplish-

ishments of the black American.  
2100 The Bold Ones: A deputy police chief and district attorney lock horns in their probe of a politically sticky case involving graft and bribery in an urban renewal project and the death of a prominent builder.  
2155 Community Bulletin Board  
2200 Aftv News  
2215 Saturday Night At The Movies: «Give Me The Stars.» An English musical/light drama starring Will Fyffe, Leni Lynn and Jackie Hunter. No rating available.

### SUNDAY

1451 Slides And Music  
1430 Sign On  
1435 Sports Special: (Repeat)  
1700 Animal World: «New Zoos of Today and Tomorrow» examines the important role modern zoos are playing in the conservation of wildlife.  
1730 Julia: A proud man refuses to accept free medical help for his son. Julia gets bright idea to let him work it off as a gardener, but how she regrets it!  
1800 Aftv News  
1815 Community Bulletin Board  
1820 Greatest Fights of The Century  
1830 Life Around Us: «Animal Communication.» From the moment of its birth, each new creature signals its arrival-its first act of communication. This episode demonstrates some unusual experimental in communications.  
1900 Andy Griffith Show: Otis Taylor, Mayberry's town drunk, receives a letter from a distant relative who plans to visit him. The Otis is Andy's deputy.  
1930 Glen Campbell Goodtime Hour: Special guests are Johnny Cash, June Carter, Bob Newhart, Jackie DeShannon, Mel Tellis and Jerry Reed.  
2030 Beverly Hillbillies: Jethro is interested in Sandra, a beautiful Scottish lass, but the other Hillbillies confuse her with her big brother who wears kilts.  
2100 Mod Squad: Singer Vikki Carr makes her dramatic debut as the fiancée of a returning Vietnam war correspondent.  
2155 Community Bulletin Board  
2200 Aftv News  
2215 Tonight Show: Guests are actress-singer-comedienne Goldie Hawn, comedian John Byner, singer Dusty Springfield, and Doctor Neil Solomon, who discusses his book, «The Truth About Weight Control.»  
2320 This Is The Life

### MONDAY

1545 Slides And Music  
1600 Sign On  
1605 Glen Campbell Goodtime Hour: (Repeat from Sunday)  
1700 Daniel Boone  
1800 Aftv News  
1815 Community Bulletin Board  
1820 Local Material  
1830 Camera Three: «The National Theater of the Deaf» presents two original dramatic plays, «Curtain Raiser» and «Promenade.»  
1900 Johnny Mann: «Stand Up and Cheer.» John Davidson and his banjo are the added attractions.  
1930 Monday Night Football: Minnesota vs Chicago.  
2155 Community Bulletin Board  
2200 Aftv News  
2215 Route 66: Buz and Tod are now working in a boat yard in Gloucester, Massachusetts.  
2305 Lloyd Bridges Show: Adam Shepherd relieves his news coverage of the first manned space launch into outer space.  
2330 Sacred Heart

### TUESDAY

1545 Slides And Music  
1600 Sign On  
1605 Melvin The Clown: «Just for Kids.»  
1700 Buck Owens Ranch Show: The Tucson Boys Chorus appears.  
1730 Kitty Wells/Johnny Wright Family Show  
1800 Aftv News  
1815 Community Bulletin Board  
1820 Community Spotlight  
1830 The Big Picture: Victor Jory narrates the story of the U.S. Army Test and Evaluation Command, charged with final approval of the soldiers' combat equipment.  
1900 Bewitched: Samantha calls in her cousin Serena as a substitute housewife while she attends a meeting of the Witches Council.  
1930 Dean Martin: Delighting viewers on Dean's program are Zero Mostel, Tony Bennett and Gloria Loring, Jackie Vernon, and of course the Goldiggers.  
2030 Doris Day: Doris turns detective to prevent the theft of a Maharaja's fabulous diamond in this adventure on a train in France.  
2100 Perry Mason: A general is offered an appointment to head a law enforcement commission, but he is blackmailed, charged with murder, and doublecrossed. It's up to Perry to straighten things out.  
2155 Community Bulletin Board  
2200 Aftv News  
2215 Dick Cavett Show: The famous opera star Beverly Sills sings a selection from Carmen. Don Rickles bursts on the scene and puts Dick down. Columnist Earl Wilson allows a peek at the private life of a famous newspaperman. Actress Phyllis Kirk talks about her latest project.  
2320 The Christophers

### WEDNESDAY

1545 Slides And Music  
1600 Sign On  
1605 Dean Martin Show: (Repeat from Tuesday)  
1700 Dusty's Treehouse  
1730 Nanny And The Professor: Professor Everett takes a sudden interest in ecology when he starts dating Professor Marjorie Meyers.  
1800 Aftv News  
1815 Community Bulletin Board  
1820 Local Material  
1830 As It Happened: The true story of Andrew Hamilton as he defends his final case in 1735.  
1900 Joey Bishop Show: After much urging from his wife and doctor, Joey takes a physical examination.  
1930 Sonny And Cher Comedy Hour: The guest star is Art Carney.  
2030 Room 222: An English teacher is assigned to Whitman High from England on an exchange program.  
2100 High Chaparral: Apache brave Nemo, who believes Victoria to possess special curative powers since she treated him, demands she similarly aid the critically wounded son of his tribal chief.  
2155 Community Bulletin Board  
2200 Aftv News  
2215 Movie: «Dr. Goldfoot and the Bikini Machine.» Rated two and one-half stars. Stars Vincent Price, Susan Hart, Jack Mulaney, Dwayne Hickman and Frankie Avalon. A spy comedy in which Dr. Goldfoot, the mad scientist, is capable of manufacturing female robots who are then ordered to go out and capture the richest men in the world. Hair raising chases through San Francisco, complete with a cablecar ride at top speed.

## جمعه ساعت ۴-۴۰ جاننی دالر

ترجمه: جلال نعمت‌اللهی  
کارگردان: حیدر صارمی  
تیمه و تنظیم از عباس تهرانی  
جاننی دالر به ستوان فلنچر ماموریت میدهد که عاملین فروش مواد مخدر را دستگیر کند، ولی او هنوز وارد مرحله عمل نشده که با یک کشتار دسته‌جمعی روبرو میشود و ناچار از جاننی دالر کمک میخواهد. وقتی جاننی دالر وارد محل وقوع جنایت میشود نکته‌ای را که موجب شناسائی قاتل است کشف میکند.

هنریشانگان این نمایشنامه عبارتند از: حمید منوچهری - حمید عاملی - فراز - عباس مصدق - آرزو - فخری یازوکی - فریدون اسمعیلی - مینا جعفرزاده. گوینده: حسین توصیفیان.

ساعت ۵-۵

## برنامه خانه و خانواده

برای اطلاع آندسته از شنوندگانی که خواهان جدول برنامه‌های خانه و خانواده بوده‌اند جدول کامل برنامه خانه و خانواده با تغییراتی که در آن داده شده است اعلام می‌گردد.

شنبه - پیشگفتار - نمایشنامه - گزارش رادیویی یا پای صحبت بزرگترها - برنامه کودکان خردسال - بررسی مطبوعات دنیا - خانواده در پناه قانون.

یکشنبه - پیشگفتار - از اینسو تا آنسو وطن - نمایشنامه - برنامه کودکان خردسال - بررسی مطبوعات دنیا - خانواده در دیگر کشورها.

دوشنبه - پیشگفتار و آنچه شما خواسته‌اید - برنامه کودکان خردسال - بررسی مطبوعات دنیا - در چهاردیوار خانه (نمایشنامه).

سه‌شنبه - پیشگفتار - گزارش بهداشتی - آدم و حوا - برنامه کودکان خردسال - بررسی مطبوعات دنیا - داستان. چهارشنبه - پیشگفتار - یک زندگی (شرح‌حال شخصیت‌های معروف دنیا) - یک گزارش کوتاه رادیویی - برنامه کودکان خردسال - بررسی مطبوعات دنیا - برنامه‌ای راجع به گل‌آرائی در تزئین منزل.

پنجشنبه - پیشگفتار یا مسابقه داستانی یا نمایشنامه - آسپیزی - برنامه کودکان خردسال - بررسی مطبوعات دنیا - از حادثه آموخته.

ساعت ۵-۲۴

## داستان شب آرزوهای امپراتور

نویسنده: سبکتین سالور  
کارگردان: مهین دینیم  
تیمه‌کننده: مهدی شرفی

داستانی که این هفته از رادیو ایران پخش میشود یکی از وقایع درخشان تاریخ سرزمین ماست و نمودار آنست که مردم این سرزمین اگر لازم میشده با تمام قدرت از کشور و آب و خاک خود در برابر هجوم بیگانه دفاع میکردند و نمودار شرافت و مردانگی مردمی است که خود را تمدن، و مورخین آنان را بیگانه‌ان عدل‌ت‌میشمارند...

سال ۱۱۵ میلادی ترازان امپراتور رم میخواست چون اسلافش صاحب افتخارات نظامی شود. در آن عصر تنها دولتی که قادر بود با رم پنجه درآفکند ایران بود که اشکانیان بر آن سلطنت میکردند. شاهنشاه معاصر ترازان خسرو نام داشت. در این زمان اختلاف کینه و قدیمی بر سر تسلط بر ارمنستان آغاز شد، ترازان وارد ارمنستان گردید و در آنجا یکبارگی زشت و تنگ‌آور دست زد، در عصر اشکانیان ارمنستان دست نشاند و مطیع دربار ایران بود و اغلب یک شاهزاده اشکانی بر آن سرزمین حکومت میکرد و کم‌کم سلسله اشکانی ارمنستان بوجود آمد تا اینکه در زمان خسرو، رومیها یک مدعی برای سلطنت ارمنستان ترشیدند. دنیاله ماجرا را از زبان خود قهرمانان در داستان شب هفته آینده خواهید شنید.

هنریشانگان این سری داستان شب عبارتند از: کیومرث مشیری - قاسم گلی - مسعود تاجبخش - فریدون اسمعیلی - عباس مصدق - مهین نقری - حمید منوچهری - علی محزون - صدراالدین شجره - نریا قاسمی - اکبر مشگین.

جمعه ساعت ۴-۱۶

## راديو در خدمت شما

نویسنده: بهمن بوستان  
تیمه‌کننده: عباس تهرانی

در این برنامه، به‌نام‌هایی که از طرف شنوندگان رادیو در مورد برنامه‌های مختلف میرسد جواب داده خواهد شد، و سپس قطعه شعری بوسیله خاتم فخری‌نیکزاد اجرا میشود و ترانه‌های جالبی نیز در فواصل برنامه پخش خواهد شد.

دوشنبه ساعت ۴-۱۶

## آشنائی با موسیقی جاز

نویسنده: فریدون فرهت

معرفی کلیفورد اسکات ساکسینوفیس جاز در سبک Rhythm & Blues که اخیراً در نواحی غربی آمریکا گروهی تشکیل داده و کار جالب او در زمینه نوآختن ساکسینوفیهای آلتو و تنور به کاراساتیدی مانند چارلی پارکر و دن‌بایز شباهت دارد. در این برنامه‌قطعاتی که از کوئینتت کلیفورد اسکات پخش میشود بیشتر از ساخته‌های لیم‌کان آهنگساز و بیانیست معروف است که خودش هم با این کوئینتت همکاری میکند و بیانو مینوازد.

# برنامه رادیوایران

روز چهارشنبه ۲۴ آبانماه - آهنگی با صدای مال مال خواننده ایتالیایی با عنوان Non Dimenticartidime می شنوید سپس لایل ریچارد خواننده معروف و سلطان راك آشنا میشوید و دو آهنگ «گریس وود می سی سی پی» و «تونی لوسر» را از این خواننده می شنوید در ضمن از ارکستر مشهور جیمز لاس آهنگی انتخاب شده که از ساخته های آهنگساز مشهور چاکوفسکی است با نام کارپیچو ایتالیا که ارکستر جیمز لاس آنرا بصورت تازه ای تنظیم کرده است.

روز پنجشنبه ۲۵ آبانماه - آهنگی از کلودیو باگنیو آهنگساز مشهور با عنوان بیانکی کریستالی سرنی می شنوید، سپس با پیرو خواننده فید آمریکا آشنا می شوید و دو آهنگ معروف این خواننده را بعد از معرفی خواهید شنید و در پایان آهنگی از اریکوسامیاس خواننده خوش صدا پخش میشود بنام دیز آن دیزا.

روز یکشنبه ۲۸ آبانماه - ضمن پخش چند آهنگ تازه با گروه معروف ردیون آشنا شده و آهنگ معروفشان The Witch queen of New Orleans را از این گروه خواهید شنید.

## فرهنگ مردم

نویسنده: انجوی  
تپه کننده: پورحجازی

با یک بازی شیرین از بازیهای خانگی سنگس سمنان، که در جشنها و عروسیها در میآوردند بنام بازی «مندی سمن» که بصورت مکالمه دونفر همراه با ضرب ساز اجرا میشود برنامه فرهنگ مردم آغاز میگردد. سپس روایتیهای دیگری از همین بازی از شیراز و کیلان در برنامه میآید. مضمون بحث آقای نجوا درباره «چرا نویسندگان گذشته و ادیبای سابق فرهنگ توده رونمایاوردند» میباشد.

هنرهای دستی از قریه «بهبده» و نمونه های سفال سازی و فخاری زبان این ناحیه، قسمت دیگری از این برنامه را تشکیل میدهد. برای شنوندگان شکفت آور خواهد بود که بدانند زبان جنوب در ساختن ظروف گلی مهارت دارند و زنان «اوزلاستان» در یراقدوزی، گلدوزی - خیاطی - حاشیه دوزی و رویه گیوه بافی دستی بسزا دارند. یک ترانه لطیف از همین منطقه بدنیال سخنان قبلی خواهند آمد و سپس برای شنوندگان بازگو خواهد شد که زنان شوشتر بچه های فضول و شیطان را با چه سخنانی خواب میکنند، اصطلاحات بولی قدیم در «بجیدیرجند» قسمت دیگری از این برنامه است. یک نوع فال محلی از «تودز بندریاس» به همراه موسیقی محلی و معما و ضرب المثل، و توضیح درباره هر مثل، اجزاء شنیدنی دیگر این برنامه است.



فیروزه امیرمزم (دفتر آدینه)

## دفتر آدینه

جمعه ساعت ۹-۳۰

تپه کننده: مظفر مقدم

برنامه دفتر آدینه با ترانه ای بنام «خیلی دیر است» با صدای جرج موسی است که شروع میشود با ترجمه آن. - بحثی درباره عشق وان گوگ نقاش هلندی - ترجمه تریا صدر دانش. - قطعه شعری از ایوان تورکنیف بنام «گل سرخ» با ترجمه همایون نوراخرم:

دیگر پالیز فرا رسیده است  
خوشید پنهان شده است  
رگبار تند و ناگهانی و آذرخش  
هم اکنون از فراز جلگه پشاور سرزمین  
ما گذشت  
باغ رو بروی خانه مان که سیل باران  
و سرخوش گیاهان آن را در خود گرفته بود  
چون آنتی میسوخت و بخار در هوا  
می پراکند  
او در اتاق پذیرائی پشت میز نشست  
و اندیشناک از میان در تپه باز خیره به  
باغ می نگریست

نویسنده: عبدالله توکل  
تپه کننده: شاهرور میرزائی  
در برنامه «جهان هنر» این بار نیز درباره مورس راول و گابریل فوره صحبت خواهیم شد. مورس راول روز هفتم مارس ۱۸۷۵، در سیور در سرزمین باسک، ولادت یافت و چون از سوی مادر از نژاد باسک بود، از راه اسپانیا به دنیای موسیقی، پای نهاد... در نوزده سالگی «هاباناره» را نوشت... سپس این آهنگ را در راپسودی اسپانیایی و واپسین ترانه اش از سر گرفت... آهنگ دون کیشوت را نوشت و روی به سوی اسپانیا برگرداند. سپس توضیحاتی درباره آثار دیگر مورس راول و گابریل فوره که استادش بود در این برنامه برای شنوندگان بیان خواهد شد.

## جمعه ساعت ۱۱-۳۰ موسیقی جاز

در این برنامه لی مورگان نوازنده جوان ترومپت - موسیقی جاز مدرن - معرفی میشود و بعد از توضیحاتی درباره سبک مخصوص او قطعاتی از کوئینتت یا گروه پنج نفری لی مورگان پخش میشود که قسمت اول حاوی نمونه هایی است از آهنگهای خود لی مورگان و کارهای ضبط شده او در استودیو، و قسمت دوم شامل دو قطعه طولانی از ساخته های پیانیست و ساکسوفونیست این گروه است که ضمن اجرای برنامه زنده کنسرت Lighthouse کالیفرنیا ضبط شده است.

## آثار جاودان موسیقی

ساعت ۹

پنجشنبه:  
هایدن: سمفونی شماره ۹۴  
راخمانینف: رقصهای سمفونیک  
شنبه:  
مره: سوئیت سمله  
مره: سوئیت السید  
استراوینسکی: سوئیت پولچینلا  
یکشنبه:  
باخ: موزیکال آفریننگ  
برامس: رقصهای مجار شماره ۱۷-۱۹-۲۱  
دوشنبه:  
پورودین: کوارتت زهی شماره ۱  
پاگانینی: سونات در لامازور برای گیتار  
سه شنبه:  
ویوالدی: کنسرتو فامازور  
ویوالدی: کنسرتو برای دو ترومپت  
چاکوفسکی: کنسرتو پیانو شماره ۱  
چهارشنبه:  
گرشوین: یک آمریکائی در پاریس  
گرشوین: راپسودی این بولو  
رودریگو: کنسرتو گیتار

## با موسیقیدانان بزرگ آشنا شویم

ساعت ۱۲

پنجشنبه:  
پابلو دوسارزات  
شنبه:  
ژرژ فیلیپ تلمان  
یکشنبه:  
ژرژ فیلیپ تلمان  
دوشنبه:  
ژرژ فیلیپ تلمان  
سه شنبه:  
ژرژ فیلیپ تلمان  
چهارشنبه:  
ژرژ فیلیپ تلمان

## موسیقی کلاسیک

ساعت ۱۷

پنجشنبه:  
هندل: چهار کنسرتو ارگ

## موسیقی کلاسیک (استریوفونیک) رادیو تهران (برنامه دوم)

شنبه:

برامس: کوارتت زهی شماره ۱  
مندلسون: تریوی پیانو  
یکشنبه:

ریشارد اشتراوس: سمفونی آلابین  
دوشنبه:

واتون: سمفونی شماره ۱  
بارتوک: کنسرتو برای دو پیانو و سازهای کوبی و ارکستر  
سه شنبه:

هانسون: سمفونی شماره ۲  
هانسون: کنسرتو پیانو ایوس ۳۶  
چهارشنبه:

مالر: سمفونی شماره ۱  
بروخ: فانتزی اسکاتلندی  
پنجمشنبه:  
عیسی گرجی: سمفونی شماره ۲

## کنسرت شب

ساعت ۲۱

پنجشنبه:

ویوالدی: کنسرتو فلوت ویوالدی در رامازور  
مارچلو: کنسرتو ابوا در دومینور بنام ونیزی  
پرنام  
آنازی برای گیتار توسط اسکار گیگیا  
پولنک: کوارکرافیک پوئم

جمعه: (۳۰ - ۲۱)

موتهوردی: ابرای تاجگذاری پوبه آ  
شنبه:

بروکز: سمفونی شماره ۹  
مندلسون: کنسرتو ویلن  
یکشنبه:

دبوسی: نکتورن بنام فستیوال  
دوفا یا: باله کلاه سه گوش  
بارتوک: کنسرتو ویلن  
دوشنبه:

دوشنبه:

مالر: سمفونی شماره ۱  
بروخ: فانتزی اسکاتلندی  
سه شنبه:

پروکلفی: آرای عروسان  
پولنک: کلوریا  
استراوینسکی: آرای بلبل  
جولا دیوید: کنسرتو ویولا  
اتولوتینگ: سنتز

چهارشنبه:

چاکوفسکی: اورتور فانتزی رومو و ژولیت  
آلبینیس: قطعاتی از ایبریا  
بتهوون: اجرای کنسرتو ویلن بوسیله پیانو  
و ارکستر تنظیم توسط بتهوون.

## IMMORTAL COMPOSITIONS

9 A.M.

## THURSDAY

F. J. Haydn: Symphony No 94  
S. Rachmaninoff: Symphonic Dances.

## SATURDAY

M. Marais: Suite from Semele.  
M. Marais: Suite from Alcide.  
I. Stravinsky: Suite Pulcinella.

## SUNDAY

J. S. Bach: Musical Offering.  
J. Brahms: Hungarian Dances Nos 17 - 19 - 21

## MONDAY

A. Borodin: String Quartet No 1  
N. Paganini: Guitar Sonata in A.

## TUESDAY

A. Vivaldi: Concerto in F.  
A. Vivaldi: Concerto for two trumpets.  
P. I. Tchaikovsky: Piano Concerto No 1

## WEDNESDAY

G. Gershwin: An American in Paris  
G. Gershwin: Rhapsody in Blue.  
J. Rodrigo: Guitar Concerto.

## INTRODUCING GREAT MUSICIANS

12 Noon

## THURSDAY

P. De- Sarasate:

## SATURDAY

G. P. Telemann:

## SUNDAY

G. P. Telemann:

## MONDAY

G. P. Telemann:

## TUESDAY

G. P. Telemann:

## WEDNESDAY

G. P. Telemann:

## CLASSICAL MUSIC

5 P.M.

## THURSDAY

G. F. Handel: 4 Organ Concerto.

## SATURDAY

J. Brahms: String Quartet. No 1  
F. Mendelssohn: Piano Trio.

## SUNDAY

R. Strauss: An Alpine Symphony.

## MONDAY

W. Walton: Symphony No 1  
B. Bartok: Concerto for 2 Pianos Percussion and orchestra.

## TUESDAY

H. Hanson: Symphony No 2  
H. Hanson: Piano Concerto Op 36

## WEDNESDAY

L. V. Beethoven: Symphony No 7 in A op 92  
I. Krejci: Symphony No 2

## EVENING CONCERT

9 P.M.

## THURSDAY

A. Vivaldi: Flute Concerto in D.

Marcello: Anynomus Venitian Concerto. (Concerto for oboe and String)  
O. Ghiglia: plays Pieces for Quitar.  
F. Poulenc: Choreographic Poem.

## FRIDAY

C. Monteverdi: L'Icoronazione Di Poppea.

## SATURDAY

A. Bruckner: Symphony No 9  
F. Mendelssohn: Violin Concerto.

## SUNDAY

C. Debussy: Festival  
M. De Falla: Three Cornered Hat  
B. Bartok: Violin Concerto.

## MONDAY

G. Mahler: Symphony No 1  
M. Bruch: Scottish fantasia.

## TUESDAY

S. Prokofiev: Brides Song  
F. Poulenc: Gloria  
I. Stravinsky: Song of the Nightingale  
G. David: Viola Concerto  
O. Luening: Synthesis.

## WEDNESDAY

P. I. Tchaikovsky: Romeo and Juliet (Fantasy Overture)  
I. Albeniz: Pieces From Iberia.  
L. V. Beethoven: Piano Concerto in D (op. 61A) The Composer's Own Transcription of the Violin Concerto.



### فریدون حافظی

بقیه از صفحه ۶۷

توانید در رادیو برنامه اجرا کنید. روز شنبه ۲۳ آذر ۱۳۳۳ اولین برنامه من از رادیو پختی شد. بعد از مدت‌ها جستجو برای یافتن یک یک تار مناسب برای من، یک روز موسی خان گفتند، حافظی دیگر ما پیر شده‌ایم، نوبت شما جوانها است، بیا واز تار من استفاده کن. تار استاد از بهترین تارهای ایران و شاید دنیا است. الان هم این تار را از جاتم عزیزتر دارم و تمام هنرمندان عاشق این تار هستند، چون تار من است که مرحوم یحیی‌خان برای استاد ساخته بود و ورزش بسیار از نظر زیبایی، استیل و قدمت دارد. این مقدمات کار هنری من بود، بعد با آقای خالیدی همکاری داشتم و با خانم دلکش کار می‌کردم. آهنگت رقص گیسو را در سال ۱۳۳۵ از ادانی که دور از منزل ما بگوش میرسید الهام گرفته و ساختم، این آهنگت بسیار به‌شهرت رسید و هنوز هم از آهنگهای معروف است.

البته در جوار فعالیت‌های هنری به تحصیل ادامه دادم و به‌دانشکده حقوق رفتم و در سال ۱۳۳۸ فارغ‌التحصیل شدم و به‌دانشکده افسری وارد شدم و چون شغل قضائی را انتخاب کردم، بنا به‌موقعیت آن زمان و حرفه‌ای که داشتم ساز را کنار گذاشتم چون از قاضی سلب صلاحیت قضائی میشد اگر ساز میزد! در حالیکه حال هرکسی می‌تواند بنا به‌ذوق خود ساز بزند، هنرمند باشد و بکار و شغلش هم برسد، خلاصه چند ماهی با خودم مبارزه کردم، موسیقی در وجود من بود نمی‌توانستم خود را کنار بکنم. تا اینکه یک شب در منزل یکی از دوستان جمع بودیم، مرحوم رهی معیری جلوی جمع هنرمندان با طعنه گفت: «بله، آقا قاضی شده، و دیگر ساز نمی‌زنند!» همه یکصدا شدند و گفتند «مردم‌ترا با هنرت شناخته‌اند و حال تو می‌خواهی بخاطر شغل پر مسئولیتی که داری هنرت را فراموش کنی؟ قاضی شدن خیلی خوب است ولی نه برای تو.» دیدم راست می‌گویند، در این دو سه‌ماهه که تار زده بودم، مثل آدم‌هایی که روزه می‌گیرند حرص و ولعی عجیب در خود احساس می‌کردم برای تار زدن... تار را برداشتم و شروع کردم به زدن، و به‌این ترتیب شغل قضائی را کنار گذاشتم و رقیم به‌وزارت فرهنگ و دبیر شدم. پس از آن با محبت آقای پهلبد به فرهنگت هنر منتقل شدم.

پس به‌این ترتیب آواز را کنار گذاشتم، و خود را وقف ساز کردید؟ - اتفاقاً من صدای خوبی داشتم و تقلید ایرا می‌کردم و چون آقای پهلبد مطلع شدند، دستور دادند پیش استادان فن، تعلیم آواز ایرا ببینم، متأسفانه به‌علت عدم آشنائی معلمان آن زمان، نوع صدای من تشخیص داده نشد و با اینکه صدای من تئوریستیک بود، مرا به‌خواندن باریتون تشویق کردند و صدایم خشن شد، و به‌تاریهای صوتی‌ام لطمه‌خورد. در اوایل سال ۱۳۳۶ به‌ایتالیا رفتم، در آنجا متوجه شدم که چه لطمه‌ای به‌صدایم خورده و با اینکه سه سال و نیم زحمت کشیدم ولی باز صدایم خوب نشد. بعد از بازگشت به‌ایران با گروهی که از ایتالیا آمده بودند همکاری می‌کردم و چون چند سال از محیط دور بودم بالطبع به‌خوبی گذشته نمی‌توانستم تا زبیریه، ودوستان می‌گفتند آوازت که خوب نشد،

من جزو ارکستر شدم و رقیم سر کلاس، بچه‌ها پیش درآمد مرحوم درویش‌خان را می‌زدند (ابوعطا)، یک بار بدقت گوش کردم و چون دیدم بمن چیزی یاد نیده‌اند، رقیم به‌رئیس دبیرستان شکایت کرد، مرحوم آزاد همدانی به‌معلم موسیقی گفت حافظی می‌گوید چیزی بمن یاد نمی‌دهند، معلم گفت چی یادش بدیم تازه در پروژ تار بدست گرفته، باید بنشیند، گوش بدهد تا سازها را بشناسد. گفتم خواهش می‌کنم ساز مرا کولک کنید سازم را کولک کردند، و منم به‌شروع به‌زدن پیش‌درآمد کردم معلم گفت بدجنس متقلب تو دروغگو هستی، تو که میگفتی در پروژ تار را بدست گرفتی، چطور باین خوبی پیش‌درآمد ابوعطا را می‌زنی. به‌رحال چند روزی با ارکستر کار کردم و اجازه گرفتم که به‌صحنه بروم و با ارکستر بزنم، و چون کوچک‌تر از همه بودم مورد توجه قرار گرفتم. و تشویق یافت شد که صفحه‌های تار مرحوم مرتضی‌خان نی‌داوود و مرحوم عبدالحمید شهبازی را بدقت گوش بدهم و تمرین کنم. هنوز چند ماهی نگذشته بود که توانستم ساز تنها بزنم.

بعد از چند سال که درس تمام شد، برای گذراندن کلاسی ششم که آتوقت در کرمانشاه نبود به‌تهران آمدم. در مدرسه علمیه اسم نوشتم و برای یاد گرفتن نت به هنرستان موسیقی رفتم، مرحوم موسی‌خان معروفی از من امتحان می‌کردند، خواهش کردم که با تار ایشان مضراب را بزنم، کمی آگراه داشتند و می‌گفتند که سیمپایش را پاره می‌کنم، گفتند نه پاره نمی‌کنم، پنج‌م نرم است، وقتی شروع کردم به‌زدن، موسی خان از جا بلند شد، استادان دیگر را صدا زد. بعد از ۳۸ سال هنوز صدایش در گوشم هست که چقدر مرا تشویق کردند و همین منجبتا بقدری در من تأثیر کرد که روز و شبم را با تار می‌گذراندم، چون تشویق استادی چون موسی‌خان که از بزرگان موسیقی اصیل ایرانی است و به‌تمام معنا یک انسان واقعی بود، فراموش نشدنی است. به‌رحال از موسی‌خان پرسیدم مرا در کلاس می‌پذیرید، گفتند هنرستان جبهه، من برای شما در رادیو برنامه می‌گذارم، با تعجب گفتم، من و رادیو، گفتند بله، شما می-

تارت هم از بین رفت. یادم می‌آید، یک‌روز در استودیو صدای تار بدی را شنیدم که توانستم خویشتن داری کنم، گفتم تار مرا بگذارید، این چیست؟ گفتند خود جناب‌عالی هستید و اینهم صدای تار شما است، بقدری ناراحت شدم که نزدیک به ۳ یا ۴ سال بشدت تمرین کردم تا توانستم صدای تارم را به‌صورت اول برگردانم. در مدتی که در ایتالیا بودم، ضمن تمرین آواز چون از نظر شکستگی صدا مایوس بودم، دوره دکتری اقتصاد را شروع کردم، و یک ترم بیابان تحصیلاتم مانده بود که مادرم بسخنی بیمار شد و مجبور به‌بازگشت شدم، باین امید که پس از بهبودی مادرم بیایم و درس را بپایان برسانم، ولی دیگر نتوانستم، پایبند اهل و عیال شدم و امروز به‌آینه دو دخترم نغمه و نازیلا و تحصیلات عالی آنان نظر دارم.

چگونه نت را یاد گرفتم و آیا دانستن نت در پیدائی هنر یک هنرمند لازم است یاخیر. ● در هنرستان پیش مرحوم صبا نت یاد گرفتم، و البته لازم است که هر هنرمندی نت بداند ولی هیچوقت کسی که از راه نت موسیقی را شناخته موسیقیدان واقعی نمی‌شود. چون موسیقی سنتی ما، موسیقی گوش‌است و محفوظات، و این حالتها را هیچ‌کس نمی‌تواند با نت تطبیق دهد. کسانی که از ابتدایا نت‌کار می‌کنند نمیتوانند حالتها را درک کنند، چون چشم کار میکند و کارشان خشک و بی‌جان است، مطمئن باشید که بیشتر سولیست‌ها و موسیقیدانان خوب، از روز اول با گوش کار کرده‌اند، تمام کسانی که پیش مرحوم صبا نت کار کرده‌اند این حالتها را از او یاد گرفته‌اند، چون ساز استاد حال داشت، و او ضمن نواختن به‌شاگردان نت یاد میداد.

بنازگی چه آهنگهایی ساخته‌اید؟ ● همین امشب آهنگی برای خانم پروان ساختم که در برنامه گلها اجرا شده. آهنگی بنام «اسیر غم‌ها» برای خانم‌هایده و بسیار بسیار آهنگها که شاید از میان‌همه آنها آنسی عجیب به‌رقص گیسوی یاره دارم که خانم دلکش خوانده، و هیچوقت نمی‌توانم بفراموشی بسپارم: بر سر نگار تاج گوهرم (با خواندن این بیت بخوری درمیابم که حافظی صدایی بسیار قشنگ و لطیف دارد).

حافظی ادامه میدهد: آهنگ‌ساختن کار آسانی نیست، باید حالتی بوجود بیاید، بعد باید روی آهنگ ساخته شده مطالعه کرد تا مال دیگری نباشد. اگر آشنایگوش است باید عوض شود، بعد از همه این کوششها باید دست بدامن شاعر شد تا شعر مناسبی برای آهنگ بسازد و بعد خواننده، ارکستر تنظیم و... و... حافظی علاوه برصبارتی که در زدن ساز دارد و تحصیلات دانشگاهی، ورزشکار خوبی است، از گرایش او به‌ورزش سؤال می‌کنم، جواب میدهد: ● در دوره دبیرستان به‌ورزش خیلی علاقه‌مند بودم. قهرمان پرش یا نیزه، و فوتبالست بودم. به‌کلاس دهم که رسیدم، یک روز دبیر ورزش، که تازه به‌شهر ما آمده بود به‌کلاس آمد، و ضمن معرفی شاگردان پرسید حافظی کیست؟ بچه‌ها به

## تعمیرگاههای شاپو لورنس در تهران و شهرستانها

**تعمیرگاه مرکزی:**  
**شاپو لورنس**  
خیابان آیرناور ایستگاه  
سینا کو پلاک ۵۵۸  
تلفن: ۹۶۳۰۱۶۰۳۰  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
اراک  
خیابان شاهپور روبروی  
بیمه‌های اجتماعی  
تلفن: ۳۸۴۹  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
اهواز  
خیابان ۳۴ متری نیش‌کیومرث  
تلفن: ۴۱۶۹  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
کرمانشاه  
خیابان شاه‌بختی پل اجالیه  
تلفن: ۴۹۲۹  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه مجاز شماره ۲**  
**شاپو لورنس**  
خیابان سیمتری نارنگ بالاتر از  
میدان هفت‌حوض جنب بانک اصناف  
تلفن: ۷۹۵۵۶۵  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
آبادان  
خیابان شاعبر  
تلفن: ۴۱۴۳  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
اصفهان  
خیابان شیخ بهایی چهارراه  
سر تپ تلفن: ۳۷۹۱۶  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
کرمان  
خیابان شالی کوبی مقابل سینما  
کاپری تلفن: ۳۳۴۹  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه مجاز شماره ۵**  
**شاپو لورنس**  
خیابان آریامهر جنب بانک ملی  
پلاک ۲۳۴-۲۳۳  
تلفن: ۳۳۳۳۳۰  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
سنندج  
خیابان ششم بهمن  
تلفن: ۳۰۷۳  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
شیراز  
خیابان قصراللمت چهار راه  
سینما سعدی تلفن: ۲۵۹۸  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
ساری  
خیابان فردوسی پلاک ۷۰  
تلفن: ۴۴۸  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵**  
**شاپو لورنس**  
عباس‌آباد سیمتری نظامی پلاک ۱۷۹  
تلفن: ۷۶۴۲۵۱  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
کرمان  
خیابان پهلوی تهران،  
تلفن: ۲۳۵۲  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
رشت  
خیابان سعدی  
تلفن: ۵۶۶۰  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
تبریز  
فروشگاه عابدینی خیابان رضا  
شاه کبیر تلفن: ۳۳۱۶  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه مجاز شماره ۹**  
**شاپو لورنس**  
خیابان شهناز شماره ۴۶۸  
تلفن: ۷۵۶۵۰۴  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
مشهد  
خیابان احمدآباد «فرح»  
مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۲  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
رشتالیه  
خیابان فرح نرسیده به خیابان  
داریوش تلفن: ۸۳۲۷  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
دزفول  
خیابان سیمتری جدید  
تلفن: ۲۵۶۳  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
مسجد سلیمان  
خیابان فرمانداری «آریامهر»  
تلفن: ۲۱۳  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
زاهدان  
خیابان داوربناه ساختمان  
ظفری بابی تلفن: ۳۹۴۹  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
همدان  
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳  
تلفن: ۴۱۹۶  
SCHAUB-LORENZ

**تعمیرگاه**  
**شاپو لورنس**  
تبریز  
خیابان پهلوی مقابل کلانتر کوچه  
تلفن: ۷۹۰۸  
SCHAUB-LORENZ

نیمکت ما نگاه کردند، دوستی داشتیم ضعیف و لاغر، که ویلون هم می‌زد و در کلاس کنار من می‌نست، معلم ورزش بطرف او رفت و اظهار خوشوقتی کرد، بچه‌هاخندیدند، و گفتند حافظی این یکی است، معلم‌تگاهی بمن کرد و گفت قیافه تو به‌ورزشکارها بیشتر شبیه است تا موزیسین‌ها. در تهران هم در دانشکده حقوق قهرمان کنشی در وزن چهارم بودم، و بعد چون یکی از دوستانم در حین کشتی‌صدمه دید، از ادامه ورزش خودداری کردم، و به هنرم پرداختم و ضمن زدن تار، عود، سه تار و رباب را هم بکار گرفتم. - چه دستگاهی از موسیقی اصیل ایرانی را بیشتر دوست دارید؟ ● همه دستگاههای موسیقی سنتی ایران مورد علاقه من است، ولی همایون را بیشتر دوست دارم، خصوصاً قسمت عشاق را، و همیشه دوستان می‌گویند تو عاشق عشاق هستی، و عشاق تکیه‌ی است نزدیک به‌شور، یا شور و حرارتی دور از تصور. - در حال حاضر در چه برنامه‌هایی شرکت دارید؟ ● چهار برنامه با گلها دارم، در تلویزیون تا سال پیش برنامه ساز تنها داشتم که مجبور بودم، به‌سختی کار کنم، چون برنامه تلویزیون سخت‌تر است. بخصوص اگر جمعی باشند الان با برنامه هفت شهر عشق همکاری می‌کنم که برای هر برنامه نیم ساعته نیاز به ۵ یا ۶ ساعت تمرین هست. زندگی‌م را در واقع وقف هنر کرده‌ام، گاهی می‌خواهم ناراضی باشم، چون هنگامی‌سپای من در مشاغل بسیار عالی هستند، و من که تمام حواسم را معطوف به هنرم کردم از این جهت عقب افتادم، ولی باز می‌بینم که ناراضی هم نیستم، چون عشقم هنرم است. هرکس که بی‌عشق‌برود، حق ندارد گلّه داشته باشد. چون در عشق سختی هست، بیوفایی هست، همه چیز هست، و عاشق نباید عقب‌گرد کند. یادم می‌آید یک روز پدرم بمن گفت، تو که شب و روز ساز می‌زنی، اگر می‌خواهی از این راه نان بخوری، من حرفی ندارم، برو بزن. بمن برخورد، و شب و روز درس خواندم تا از راه دیگری پول بدست بیآورم. دو سال اول کارم در رادیو، افتخاری کار می‌کردم، و افتخارم این بود که نوازنده افتخاری هستم، و سنار برای هنرم پول از کسی نگرفتم.



# خاویار ودگا



لذت بخش ترین نوشابه‌ها

چرا خاویار ودگا در مدتی کوتاه مورد علاقه و توجه مردم قرار گرفت؟  
 چرا خاویار ودگا در ایران يك نوشابه استثنائی شناخته شده؟  
 چرا خاویار ودگا پر فروش ترین نوشابه در ایران است؟  
 چون خاویار ودگا نوشابه ایست سالم - خالص - مطمئن - نشاط آور و بدون عارضه بعدی که در سطح بین المللی قرار گرفته و برای اولین بار بارو با صادر خواهد شد.

خاویار ودگا را در تهران و شهرستانها از نوشابه‌های فریبناپذیر و معتبر در خواست فرمائید.

## این هفته در تهران

### کارگاه نمایش

(چهارراه یوسف آباد - اول خیابان شاه کوچه کلاتری شماره ۲۷۱)

● فاندولینز نوشته فرناندو آرابال برگرداننده و کارگردان ایرج انور طراح فریدون آو بازیگران: محمود اقدسی، محمد جعفری، محمدضا خرمند، اکبر رحمتی، فریده سپاه منصور.

روزهای چهارشنبه ۲۴ و پنجشنبه ۲۵ و جمعه ۲۶ آبان ساعت ۲۰/۳۰

● يك قطعه برای گفتن - نوشته پیترو هانتکه برگردان عباس نعلبندیان طراح و کارگردان آری او انسیان بازیگران: شکوه نجم آبادی، صدالدين زاهد

● معلم من، پای من نوشته پیترو هانتکه برگردان عباس نعلبندیان طراح و کارگردان آری او انسیان بازیگران: پرویز پورحسینی، محمد باقر غفاری سه شنبه ۳۰ آبان ساعت ۲۰/۳۰

### تالار موزه

#### ایران باستان

● بناسبت جشن فرهنگ و هنر نمایشگاهی از آثار نقاشان معاصر ایران از ۲۰ آبان ساعت ۱۸ تا ۲۰

### انجمن فرهنگی

#### ایران و آلمان

(عباس آباد - خیابان وزرا - خیابان هفتم) ● نمایشگاهی از آثار ویلی کروژه - مونیخ کنده کاری روی چوب (سفیدسیاه و رنگی) ساعت بازدید از ۱۹ تا ۱۸ (باستثنای پنجشنبه بعد از ظهر و جمعه)

● دوشنبه ۲۲ و سه شنبه ۲۳ آبان فیلم رنگی «اعلیحضرت» محل نمایش انستیتو گوته ساعت ۲۰/۳۰

### دانشگاه تهران

(تالار دانشکده هنرهای زیبا) ● تشنگی و تشنگی نوشته اوژن یونسکو ترجمه رضا کر مرضایی کارگردان کیهان رهگذار

بازیگران: اکبر ثابت کسای، نینا جادی، فرید شریفی، رامین صدیقیان، حسن دادشکر، محمد پورستار، مسعود رجاییان، کیهان رهگذار، رضا باقری، رضا ذاکری، داود سبیدی. شروع ساعت ۲۰/۳۰



صحنه‌ای از نمایشنامه (تشنگی و تشنگی)

● بناسبت پنجمین جشن فرهنگ و هنر نمایشگاه سیر تحول مطبوعات در ایران با همکاری وزارت اطلاعات در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران از چهارشنبه ۲۴ آبان -

### انجمن فرهنگی

#### ایران و شوروی

(خیابان وصال شیرازی شماره ۱۸۹) ● فته ۲۷ آبان ساعت ۱۸/۳۰ فیلم حماسه معاصرین ما «گفتار بزرگان فارسی» دوشنبه ۲۹ آبان ساعت ۱۸/۳۰ جوینده خوشبخت (بزرگان روسی) سه شنبه ۳۰ آبان ساعت ۱۸/۳۰ داش آکل (برنده جایزه فستیوال بین المللی تاشکند) فارسی.

### تالار قدریز

(خیابان دانشگاه شماره ۳۰) ● از ۲۷ آبان نمایشگاهی از عکسهای ابراهیم هاشمی ساعت بازدید ۱۷ تا ۲۰

### انجمن فرهنگی

#### ایران و آمریکا

(عباس آباد خیابان وزرا) ● گالری يك مروی در آثار اردشیر محمص



مرلین مونرو

● ریگاتور از اردشیر محمص

### گالری دو نمایشگاه کارهای رابرت

لرمیت ساعت بازدید ۱۸ تا ۲۰

### فستیوال فیلم مرلین مونرو

● گالری دو نمایشگاه کارهای رابرت لرمیت ساعت بازدید ۱۸ تا ۲۰

### گالری سولیوان

(خیابان فخر دازی مقابل دانشگاه تهران شماره ۱۳۶) ● بناسبت پنجمین جشن فرهنگ و هنر نمایشگاهی از میر تاریخ هنر نقاشی دنیا با ۳۰۰ تابلو (دپر دو کیون)

● نمایشگاهی از آثار سرامیک رضا بانگیز. ● نمایشگاه نقاشی روی چینی قدیم پور (صورت شاهان ایران) ساعت بازدید همه روزه (بجز روزهای تعطیل) ۱۸ تا ۲۰

### آرشیو فیلم ایران

● هفتمین فیلم از مجموعه فیلمهای اکیرا کوراساوا کارگردان بزرگ ژاپنی بنام هفت سامورایی در ۴ سانس نمایش داده میشود دوشنبه ۲۹ و سه شنبه ۳۰ آبان ساعت شروع ۱۸ و ۲۱.



هفت سامورایی



● چگونه میشود با يك ميليونر ازدواج کرد چهارشنبه ۲۴ و پنجشنبه ۲۵ آبان ساعت ۸/۳۰ ایستگاه اتوبوس چهارشنبه ۱ و پنجشنبه ۲ آذر ساعت ۸/۳۰

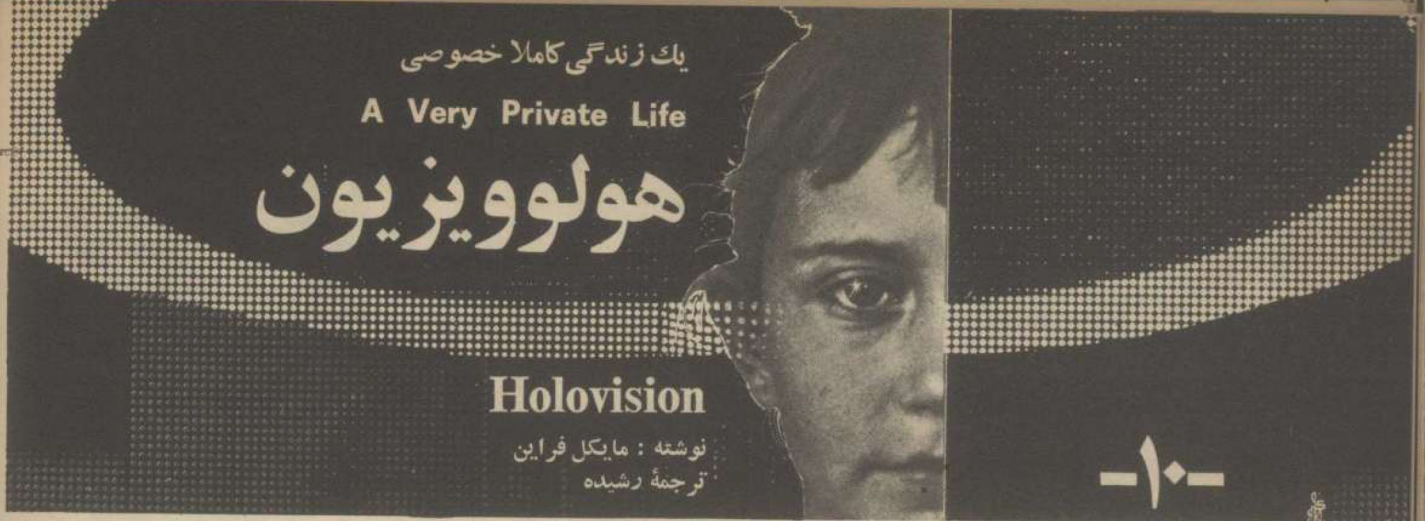
### گالری خانه آفتاب

(خیابان روزولت مقابل دانشسرای عالی) ● نمایشگاه کارهای کنده کاری و طراحی مصطفی اصلیر هنرمند ترك ساعات بازدید از ۱۶ تا ۲۰



یکی از آثار مصطفی اصلیر

● مصطفی اصلیر هنرمند ترك - متولد ۱۹۲۶ در قرجه علی، تحصیلات هنری: آنکارا، مونیخ، گرافیک اشتوتگارت. نمایشگاههای شخصی: آلمان، اطریش، ۷ نمایشگاه در استانبول و یکی در آنکارا - شرکت در نمایشگاههای دسته جمعی: بی‌ینال پاریس، لیوبلیانا، لوگانو، برلن، رم، بوکarest، پراگ، هلسینکی، ورشو، الجزیره، ایران، پاکستان، برزیل، کابری - بولونیا (ایتالیا).



يك زندگي كاملا خصوصي

A Very Private Life

# هولوويزيون

## Holovision

نوشته : مايكل فراين  
ترجمه رشیده

### اولين شب آن كومبر بانولي

در حاليكه ديگران مشغول صرف غذا هستند، آن كومبر به خواب ميرود. آنها از محتويات ظرف بزرگ روي اجاق، بشقابى پر ميکنند و جلوى آن كومبر مي گذارند. غذاي او مجموعه اي از چيزهاي قهوه اي چرب و سبزيجات است كه آن كومبر را به ياد يكي از برنامه هاي جنگي هولوويزيون مياندازد. در اين برنامه، قهرمانان چيزهائي ميخورند كه به آنچه در مقابل او است شباهت داشت. آن كومبر حتى جرات نميکند به غذاي خود نگاه کند. ديگران سر روي بشقابهاي خود خم کرده اند، با ابزار و آلائي كه بدست دارند قطعاتي را بيرون ميکنند و دهان را آنچنان پر ميکنند كه قادر به حرف زدن نيستند. صدای بر خورد اين ابزار و آلات با بشقابهاي فلزي، بيم خوردن لبها، آوای نامفوم و مبهم گفتگوشي كه بين اعضاي خانواده در جريان است، رويهم در آن- كومبر اثر کرده است. دخترک احساس خستگي عميقي در خود ميکند و گويي تحت تأثير آنچه در اطراف او ميگذرد، هيپوتيزم شده. سروصدا هرچند دوستانه است اما گوئي از فرستگيا دور به گوش ميرسد. اتاق و هر آنچه در آن است کم کم در مقابل چشمان آن كومبر درهم فرو ميريزد و ديدهگان دخترک بسته ميشود.

آن كومبر وقتي از خواب بيدار ميشود، همجا تاريک است. صدائي متفاوت از آنچه موقع شام خوردن به گوش او ميرسيد فضای اتاق را پر کرده است. صدائي مثل خرخر. براي لحظاتي آن كومبر از شدت ترس و وحشت دست و پای خود را گم ميکند و نميداند صدا از چيست و از کجا ميآيد. وقتي در صدد جستجو بر ميآيد متوجه ميشود كه صدا مربوط به خرخر ده نفر کساني است كه همه با هم، و در کنار يكدیگر در همان اتاق خواب عميقي فرو رفته اند. آن كومبر همچنان در تختخوابي كه او را قرار داده بودند دراز کشيده است. تختخواب او بيش از اندازه كوچك و باريک است، بطوري كه قادر به تكان خوردن نيست. ضمناً احساس ميکند چيز گرم و سختي پا بدن او تماس دارد و طرف راست او قرار گرفته است. با احتياط، آنچه را کنار خود يافته است لمس ميکند. اين، بدن يك انسان است... حتماً بدن نولي است... لرزشي از نشاط و خوشي به او دست ميدهد. به سرعت دست خود را بطرف پارچه اي كه شانسه ها و پشت پين و قوي نولي را پوشانده است ميرد. لحظه اي بعد پشت گردن نولي را نوازش ميکند. نولي گردن نرمي دارد. آن كومبر نمیتوانست تصور کند كه پيدايك انسان اين چنين نرم باشد و بالاخره به موهاي پشت سر نولي ميرسد. از تماس دست خود با موهايي كه فقط پشت سر را پوشانده مشتاقانه احساس لذت ميکند. قبلا وقتي نولي را با سر طاسي ديده بود گمان نميکرد چنين باشد.

از شدت هيجان نفسش گرفته است. ناله هاي شوق انگيزي ميکند. آن كومبر رغبت عجيبی در درون خود احساس ميکند تا سينه پر موي نولي را چنگ بزند...

دستهاي ملتهب خود را پيش ميرد اما آنچه زير دستهاي او قرار ميگيرد سينه اي است بدون مو و برآمده كه كمي به جلو خم شده، آن كومبر يکه ميخورد و بشدت روي تختخواب مي نشيند و چراغ را روشن ميکند. با كمال تعجب متوجه ميشود كسي كه در کنار او قرار دارد نولي نيست. آن كومبر در کنار ظريفترين خانم خانه كه قبلا نيز او را در اتاق ديده بود خوابيده است.

همه حاضرين از خواب بيدار ميشوند. بچه ها به گريه ميافتند. ظريفترين خانم خانه كه گفتيم کنار آن كومبر خوابيده بود در حاليكه بطرف دخترک اشاره دارد او را متهم ميکند. آن كومبر با اينكه سخنان او را درک نميکند به مقصود او از اين اتهام پي ميرسد. حاضرين در اتاق فریاد ميکنند، و بازوان خود را بشدت حرکت ميدهند. آن كومبر حتى نمیتواند بزبان خود چيزي بگويد و ماجراي واقعي را براي آنها توضيح بدهد. او فقط سکوت کرده است و حاضرين پس از مدتي داد و بيداد کردن، چراغ را خاموش ميکنند و به خواب ميروند. آن كومبر دراز ميکشد، اما ساعتها بيدار است و بخواب نميرود. او حتى جرات ندارد بدست و پای خود کوچکتري حرکتي بدهد، او ميترسد مجدداً بدن خامم خانه را لمس کند و جنجال چند لحظه پيش تکرار شود. قوزک روم کرده پايش و جاي زخمهايي كه بر دست و پا دارد، درد ميکند. اتفاقي كه او در آن خوابيده پيش از اندازه شلوغ است. بوي بدن کساني كه خوابيده اند و صدای خرخر آنها، آزارش ميدهد. آن كومبر هرچند لحظه يك بار، از شدت درد و خستگي به يك نوع رويي و خستنگي فرو ميرود. در اين رويي او از يك اتاق به اتاق ديگر ميرود و با آدمهايي كه همگي چشمان برهنه و بدون عينك دارند روبرو ميشود، و در تمام مدت، احساس ميکند مردم و اتاقها را بايد به ترتيب خاص و معيبي جابجا و منظم کرده، و اين کار حتماً رازي دارد كه اگر او بتواند از آن سر در بياورد به تمام مشكلات پيش آمده خاتمه خواهد داد. سپس بياد نولي ميافتد و نگران حال او ميشود. قلب او براي نولي ميثبد. شاهزاده محبوب او در اين اتاق شلوغ و پر جمعيت، بين زمهاي پر توقع و بچه هايي كه دائماً گريه ميکنند و فریاد ميکنند اسير و گرفتار شده است. راستي شخصي مثل نولي چطور ميتواند تمام ايام زندگيش را با اين افراد مزاحم بگذراند. چطور ميتواند مسئوليت اين ترس و وحشت انساني را بپذيرد؟ سروصداي خرخر مردم از هر طرف شنيده ميشود. آثار زندگي در اتاق موج ميزند... البته آن كومبر ميداند در اين شرايط، نولي قادر نيست احساسات عميق خود را نسبت به او ابراز دارد... اما بدون شك اين مردم بزودي از سر راه او و نولي کنار خواهند رفت... آن- كومبر، نولي را از آنها جدا خواهد کرد.

آن كومبر بفكر فرو ميرود... بي ترديد خانمي كه غذا طيخ ميکرد زن نولي بود. وقتي چراغ را روشن کردند، سر غذا ميخت و ديگري زني كه آن كومبر به او لقب بانوي متعجب قصر داده بود، هر دو زن، بمجرد شنيدن

فریاد آن كومبر بر ميگردند و به او خيره ميشوند. زني كه آن كومبر او را آشين منزل ميدانند ميگويد:

- نك تائو مورو، نولي

### پاپوم

يكي از بانوان قصر، كه آن كومبر در دل او را زن متعجب مينامد براي او طرفي پر از يك ماده سفيد رنگ مياورد و چون دخترک را گنج و متحير ميبنسد، به او اشاره ميکند محتوي ظرف را بخورد. قشر قهوه اي رنگي سطح ماده، درون ظرف را پوشانده است، و حبابهاي ريز و درشتي در اطراف آن به چشم ميخورد. آن- كومبر قطعه اي از آنچه در مقابل او قرار داده اند ميکشد، و با كنجكلاوي به آن گاز ميزند. ماده كم و بيش بدون مزه اي است و خوردنش او را ناراحت نميکند. آن كومبر چندين لقمه از محتويات درون ظرف را ميچورد و فروميدهد. قبل از اين، آن كومبر حتى تصور نميکرد روزي مجبور بشود مواد سفيد و سخت پلاستيك مانندي را بعنوان غذا در دهان بگذارد. اما قرصهائي كه قبل از ترك خانه و پدر و مادرش با خود برداشته بود، روز گذشته تمام شده بودند و هم اكنون معده حساس دخترک بسختي طلب غذا ميکرد. بانوي سرخ لطفه اي بعد براي او كاسه اي را مياورد كه محتوي يك نوع مایع قهوه اي رنگ گرم است. در سطح مایع، لکه هاي سفيد رنگ و چرب مانندي شناور است. آن كومبر چشمان خود را ميبندد و مایع درون كاسه را سر ميکشد. مژه او نوييده شباهت بسيار زيادي به مایعي دارد كه در منزل از لوله مخصوص قهوه، درون ظرف ميریختند و مي نوشيدند.

آن كومبر بفكر فرو ميرود. پس نولي، بزبان مردمي كه با او زندگي ميکند، «تک تائورو است» آنها قبلا نيز درباره نولي همين حرف را به او زده بودند. اولين بار كه آن كومبر اين عبارت را شنيد گمان کرد ميگويد نولي مرده است. اما وقتي بدنبال نولي، خانه و كاشانه خود را ترك گفت و به سرزمين محبوب آمد و او را زنده يافت، متوجه شد كه «تک تائورو» معنی مرگ و نيستي نميدهد. پس اين بار نيز كه سراغ نولي را ميگيرد و بانوان قصر در جوابش عبارت «تک تائورو» را تکرار ميکند، نبايد مضطرب و نگران بشود. محبوب او، از خطر مرگ و نيستي در امان است.

وجود پنجره در اتاق بيش از اندازه جلب نظر آن كومبر را کرده است. از محلي كه او، روي تختخواب خود نشسته، قسمتي از آسمان رنگ پریده، از ميان پنجره خود نماي ميکند. آن كومبر از تختخواب بزمن ميچهد و پيش ميرود تا بلکه با تگرستن از درون پنجره، چيزهاي بيشتري بتواند ببيند. البته منظره اي كه از درون پنجره هم ميبيچد و روي زمين درهم ميغلند. قوزک پای آن كومبر بشدت مسوزد و دخترک متوجه ميشود پای مجروح او بيهيوچه قدرت تحمل بدنش را ندارد. به اين ترتيب او فقط بايد اميدوار باشد. البته منظره اي كه از درون پنجره به چشم ميخورد، همچنان او را اغوا ميکند. جسم سرخ رنگ و بزرگي كه تصوير آن از دوران طفوليت، هنگام گردش هاي دسته جمعي خانوادگي به ياد او مانده بود، همچنان در ميان آسمان زرد رنگ معلق است و به او چشمك ميزند. پنجره اتاق، بطرف حياطي باز ميشود كه دورا دور آن را خانه هاي كوچك و بزرگ فرا گرفته اند. دورتر از خانه ها، تنها چيزي كه چشم ميبيند منظره اي از درختهاي درهم بيچيده يك باغ است. درختها و باغ در روشنائي روز تهديد کنندگي به نظر ميآيند. آن كومبر بياد مياورد كه چطور شب گذشته يکه و تنها از ميان درختها بدنبال راه خود بود و با چه مصائب و ترسهايي روبرو ميشد. از تصور آنچه بر او گذشته بود لرزشي از ترس و نگراني بدنش را فرا ميگيرد.

حياط پشت پنجره بيش از تمام چيزها توجه آن- كومبر را به خود جلب کرده است. آن كومبر در اين حياط، چيزهائي را ميتواند ببيند كه در تمام مدت عمر خود با آنها روبرو نشده بود. يرفندگان بسياري، با پراهي سفيد كميخت و پاهاي زرد در حياط پر سه ميزند و نوک بر زمين فرو ميکنند. حيوان چهارپايي پوشيده در خز

آن كومبر احقانه فریاد بر ميآورد:  
- نولي! نولي كجا است؟  
در اتاق فقط دو نفر ديده ميشوند. يكي خانمي كه سر شب غذا ميخت و ديگري زني كه آن كومبر به او لقب بانوي متعجب قصر داده بود، هر دو زن، بمجرد شنيدن

مشگي، در حاليكه دم دراز خود را تكان ميدهد در گوشه اي لم داده، خميازه ميکشد و با يكي از پاها بدن خود را خارش ميدهد. حيوان شبیه يكي از اسباب بازيهائي است كه آن كومبر در کودگي صاحب آن بود و سگ نام داشت. شايد هم حيوان چهارپايي كه هم اكنون در حياط لم داده همان جانوري است كه در هولوويزيون از او پناهم سگ ياد ميکردند.

غير از حيوانات، مقدار زيادي ماشين آلات درهم شكنسته و گرد گرفته، در گوشه و کنار حياط به چشم ميخورند. يكي از مردان خانه، كه آن كومبر او را هم چنان يكي از شاهزادگان ميداند، در، يكي از خانه هاي اطراف حياط را باز ميکند و محفظه چهارچرخه اي را كه ميتوان در آن به سفر رفت بيرون ميکشد. در نظر آن- كومبر همه چيز مثل يك درام و نمايش تاريخي جلوه گر است. با اينهمه در ميان اين مردم و ابزار و آلات زندگي آنها چيزي در جريان است كه همه چيز را طبيعي نشان ميدهد. گوئي از ابتدا همه چيز و همه كس بشكل وصورت فعلي خود بوده است.

در يك گوشه از حياط، چيزهائي رويهم انبار شده كه فقط نام آشغال و چيزهاي ببرد نخور را ميتوان بر روي آنها گذاشت. جبهه هاي شكنسته، گوني، و خسي سبزيجات پلاسيده و گنديده، آن كومبر به شكست آمده و سخت تعجب کرده است. چرا اين مردم آشغالها و چيزهاي ببرد نخور را در لوله مخصوص نميگذارند و آنها را از محيط منزل بخارج نميفرستند؟ احتمالاً لوله مخصوص براي مدتي خراب شده است. اين اتفاق هميشه ميافتد. در اينصورت چرا خانمها و آقاياي قصر، در صدد برتريامدند، لوله مخصوص را تعمير کنند؟ آيا آنها نمیتوانند مثل پدر و مادر آن كومبر، از کساني كه در خارج از خانه ها به انجام اين قبيل امور مشغول هستند، بخوانند كه بيابند و لوله هاي مخصوص بردن زباله را تعمير کنند؟

اما مثل اينكه اين مردم، خود از طبقه کساني

هستند كه در خارج از خانه ها كار ميکنند. اينها حيوانات دنيا هستند. در حياط خانه، حيوانات پستتر، حيوانات چهارپا و دوپا كه پراهي سفيد و رنگارنگ دارند، و در اين بالا، جائيكه آن كومبر در کنار ياران جديد خود قرار دارد، حيوانات عالي تر به چشم ميخورند. حيوانات عالي تر از آتش استفاده ميکنند و بدنهاي خود را در لباسهاي رنگارنگ پوشانده اند. اين همان چيزي بود كه آن كومبر هميشه ميخواست بداند. او هميشه آرزو داشت بداند، مردم خارج از خانه ها، طبقه خارجي ها، مردمی كه از شبكه هولوويزيون زندگي ميکنند چه وضع و حالي دارند. راستي دنياي آنطرف شبكه هولوويزيون به چه صورت به گردش و حيات خود ادامه ميدهد...؟ البته اين است همان دنيا و همان مردمانی كه آن كومبر ميخواست بشناسد. آن كومبر با دلسوزي و از روي محبت به اطراف خود چشم ميذورد. کساني كه او ميبيند، مردمان واقعي اين دنيا هستند. مردمی كه سيستم هولوويزيون تأثيري بر آنان نداشته است... واين است دنياي واقعي.

آن كومبر برمي گردد و بدو خانم قصر كه در طرف ديگر اتاق هستند لبخند ميزند. آن كومبر، با لبخند خود ميخواهد تحسینی را كه در دل نسبت به اين مردم واقعي و وارسته احساس ميکند ابراز دارد. اين مردم، نماينده دنياي واقعي هستند كه او كشف کرده است. يكي از بانوان قصر (آنكه هميشه متعجب است) باكمي احتياط و ديرباوري جواب لبخند آن كومبر را ميدهد.

پاپوم... آن كومبر يكبار ديگر به شنيدن صدا ازجا ميچهد، تلوتلو ميخورد و بشدت از خود عكس العمل نشان ميدهد. البته اين بار، او معنی پاپوم و اين صدا را خيلي خوب ميداند. هم اكنون تمام حوادث را بياد مي آورد. صدای آسمان در پرواز هستند. او با يكي از همين راکت ها، قسمتي از مسافت خود را انجام داده بود. و بياد مي آورد هنگاميكه در منطقه ۵۱۵-۲۱۴ قرار داشت مرتباً راکت- هاي قديمی بالای سر او و ديگران در پرواز بودند...



پس با این حساب روزی روزگاری، در زمانهای گذشته در این قصر هم که اکنون او منزل دارد، خانمها و آقایان واقعی که صاحبان قصرها هستند زندگی میکردند. یکتروز راکت‌های قدیمی با صدای پایوم مانند خود به این حوالی آمدند و همه را به‌خاک سپاه نشاندند. خانمها و آقایانی که صاحبان اصلی کاخها بودند قرار کردند و جزو طبقه‌ای که در داخل خانه‌ها زندگی میکنند درآمدند. آنها قصرها و کاخهای خود را برجای گذارند و بینوایانی که مسکن و مأوائی نداشتند در آنها برای خود خانه و کاشانه یافتند. احساس رمانتیک و شاعرانه‌ای درون آن کومیر جوانه میزند. دخترک، تحت تأثیر این احساس، اعتقاد دارد نولی برخلاف تمام این مردم که بجای صاحبان اصلی کاخها آمده‌اند یک شاهراه واقعی است. او شاهزاده‌ای است که قصر خود را ترک‌نکند و غمگین، اما مغرور در زادگاه خود باقی ماند. با گذشت زمان کم‌کم زنان و مردان وحشی بگرد نولی او جمع شدند.

### يك گفتگوی جدی

آن کومیر تمام روز را در کنار پنجره می‌نشاند. هرگاه بچه‌ها بدرون اتاق می‌ایند با آنها بازی میکند و در ضمن سعی دارد غذاهایی را که خانمهای خانه برای او می‌آورند، بپزیرد که هست بخورد و بروی خود نیاورد. با گذشت زمان، هوای اتاق به‌نحو خفقان‌آوری گرم و آزار دهنده میشود. اما گویا آن کومیر از اینکه خود را در زحمت می‌بیند، زیاد هم ناراضی نیست. آن کومیر درسهایی گذشته خود را بخاطر می‌آورد. زمانی یاد گرفته بود که هوا در نقاط مختلف دنیا متفاوت است. و حالا میتواند درباره قسمتی از اطلاعات خود تجربه مستقیم دست اول بدست بیاورد.

تزدیک غروب، نولی به خانه می‌آید. آن کومیر با دیدن مرد محبوب خود، احساس می‌کند او را بهتر و بیشتر از گذشته میشناسد. آن کومیر در طول روز چیزهایی را در اطراف خود دیده بود که به کمک آنها می‌توانست محیط زندگی این مرد ناشناس را بهتر بشناسد و درک کند. هرخطی از صورت نولی آنچنان در خاطره آن کومیر نقش بسته است که، گوئی دخترک از کودکی، مرد سرزمین دور را می‌شناخت و با او همدم و آشنا بود. بردستهای نولی، لکه‌هایی سیاه و سبز اینجا و آنجا به چشم می‌خورد. کفش‌های او، از لکه‌های زیادی و درشت‌تری پوشیده شده است. از بدن نولی بوی تندوتیزی به‌شام میرسد که آن کومیر بالذات آن را با نفس‌های خود بالا می‌کشد. آن کومیر همانطور که انتظار میرفت با نگاه اول لبخندی تحویل نولی میدهد. نولی کمی با احتیاط سر تکان

میدهد و او نیز لبخند میزند. آن کومیر علت احتیاط نولی را درک میکند. بدون تردید، مرد محبوب او، در حالیکه بانوان قصر همچنان در اتاق حضور دارند و مواظب آنها هستند، نمیتواند احساسات خالص درون خود را آشکار کند. هست آشکار سازد. نولی پیراهن خود را از سر بیرون میکند و از آب سرد تنها شیری که در اتاق موجود است، بدن و سروصورت خود را شستو میدهد. آن کومیر نولی را زیر نظر دارد و جزئی‌ترین حرکات او را تعقیب میکند. شستو می‌دهد و سخت و مردانه آب را در بینی بالا میکند. آنگاه بدن خود را با قطعه حوله پاره‌ای خشک میکند. نولی چشمان خود را که مدتی زیر آب نگاه داشته بود، پیش از اندازه باز کرده است و گوئی آنها را ورزش میدهد. اروان خود را بالا برده و گوئی می‌خواهد قطرات آب را از چین‌های پیشانی به‌عقب بزند.

در این اثنا که نولی مشغول شستو و خشک کردن بدن است، یکی از بانوان قصر که کار آشپزی به‌عهده اوست، روی شانه مرد خم کرده و با جملات بلند و لحن بی‌صبرانه‌ای با او سخن می‌گوید. نولی هرچند لحظه یکبار، جواب او را با تک‌کلماتی خشک و بی‌تفاوت میدهد و عدم توجه و اعتباری خود را بزن آشکار میکند. سرانجام گوئی زن تحمل خود را از دست میدهد و دنباله مطلب را جدی‌تر می‌گیرد. زن در موقع حرف زدن، مرتباً با کاردی که در دست دارد و آن را برای تأکید مطلب خود، پائین و بالا می‌برد بطرف آن کومیر اشاره می‌کند. واضح است که زن از نولی می‌خواهد در مورد آن کومیر، بی‌اعتنا باشد و اقدامی نکند. نولی ابروان خود را همچنان پائین و بالا میرد و در جواب زن همچنان خاموش است. نولی پیراهن تمیزی دربر میکند و سوهای سرش را با شانه به‌عقب می‌زند. نولی به‌زن فقط می‌گوید:

– بی سیتی.  
و زن به مجرد شنیدن این کلمه دست از بحث و مناقشه میکشد. نولی در حالیکه همچنان سوهایش را شانه می‌زند، قدمی جلو میکشاند و لبه تخت‌خواب آن کومیر، در مقابل دخترک می‌نشیند.  
نولی لبخند می‌زند و به‌فوزک پای آن کومیر اشاره میکند. آن کومیر، با نگاه خسته، سر خود را از یکطرف به‌طرف دیگر تکان میدهد. نولی سر تکان میدهد و از شانه زدن موی سر دست نمیکشد. نولی یکمرتبه دست خود را بالا می‌گیرد. در هوا به‌شدت آن را تکان میدهد و از میان دندانهای بهم‌فشرده نفس عمیق و بلندی میکند. آن کومیر با علاقه و دقت، همچنان مواظب حرکات نولی است، اما وقتی مرد سر خود را به یکطرف خم میکند و ابروان خود را بالا می‌گیرد، آن کومیر واقفاً نمیداند مرد محبوب او با انجام این کارها در انتظار چه عکس‌العملی



جاکومو پوچینی

## اپرای توسکا

### تجلیگاه عشق، فریب و مرگ



مارچالزاله در نقش «توسکا»

«جاکومو پوچینی» آهنگساز بزرگ ایتالیا در بیست و دوم دسامبر سال ۱۸۵۸ در «لوکاتی» ایتالیا متولد شد. خانواده «پوچینی» از دیر زمان با موسیقی انس و الفت داشته‌اند. «پوچینی» آهنگساز بیست که بعد از «وردی» در راه شناساندن اپرای ایتالیا به جهانیان زحمت زیادی کشیده و موفقیت‌های زیادی نیز در این راه کسب کرده است.

«پوچینی» از زمان کودکی به‌آموختن موسیقی پرداخت و پس از چندی به «کنسرواتوار میلان» رفت و در این زمان بود که موفقیت‌های چشم‌گیری کسب کرد.

در سال ۱۸۸۴ اولین اپرای خود را بنام «له‌ویلی» در اسکالای میلان بروی صحنه آورد. در سال ۱۸۸۹ اپرای «ادگار» را با تمام رسانید. و با بر روی صحنه آوردن اپرای «ماتون‌لسکو» در سال ۱۸۹۳ موفقیت‌های تازه‌ای کسب کرد. بعدها «پوچینی»

اپرای «لاپوه» را در سال ۱۸۹۶ و «توسکا» را سال ۱۹۰۰ بروی صحنه آورد. از سایر آثار گرانبهای پوچینی میتوان از «مادام پوچینی» از دیر زمان با موسیقی انس و الفت داشته‌اند. «پوچینی» آهنگساز بیست که بعد از «وردی» در راه شناساندن اپرای ایتالیا به جهانیان زحمت زیادی کشیده و موفقیت‌های زیادی نیز در این راه کسب کرده است. «پوچینی» از زمان کودکی به‌آموختن موسیقی پرداخت و پس از چندی به «کنسرواتوار میلان» رفت و در این زمان بود که موفقیت‌های چشم‌گیری کسب کرد. در سال ۱۸۸۴ اولین اپرای خود را بنام «له‌ویلی» در اسکالای میلان بروی صحنه آورد. در سال ۱۸۸۹ اپرای «ادگار» را با تمام رسانید. و با بر روی صحنه آوردن اپرای «ماتون‌لسکو» در سال ۱۸۹۳ موفقیت‌های تازه‌ای کسب کرد. بعدها «پوچینی»

داستان اپرای توسکا، نوشته «ویکتورین ساردو» است که یکی از نویسندگان معروف فرانسه است، و بین سالهای ۱۸۴۱ - ۱۹۰۸ میزیسته تخصص «ساردو» در نوشتن نمایشنامه‌های کمدی و تراژدی بوده است. بعد از آنکه «پوچینی» با زحمات زیاد امتیاز ساختن اپرای توسکا

بر خلاف «توسکا» طرفدار آزادیخواهان است. اپرای توسکا برای اولین بار در چهاردهم ژانویه سال ۱۹۰۰ در اپرای رم بروی صحنه آمد؛ و امسال نیز برای دومین بار در تالار رودکی بروی صحنه می‌آید هنرمندانیکه در این اپرا همکاری دارند عبارتند از:

مارچالزاله در نقش فلوریاتوسکا (سورانو) کارلینی در نقش کاورادوسی (تور) توئل سان‌تیل در نقش سکارپا (بارتینو) جورج یالوجا در نقش سزار-آنجلونی (باس) هیلا قراخانیان در نقش جوان (متوسویانو) روبن آقاییان در نقش شارونه (باس) عنایت رضائی در نقش خدمتکار کلیسا (بارتینو) دانیل گوزن در نقش سیولیا (تنور).

برده سوم، اپرای توسکا «کوارادوسی» در بالای برج قلعه زندان



## اپرای جوانان در تالار رودکی

### اپرای کمک کمک مریخی‌ها و اپرای دیدار کنندگان شب

اثر: جان کارلومنوتی - نخستین اجرا در تالار رودکی

توسط گروه اپرای تهران

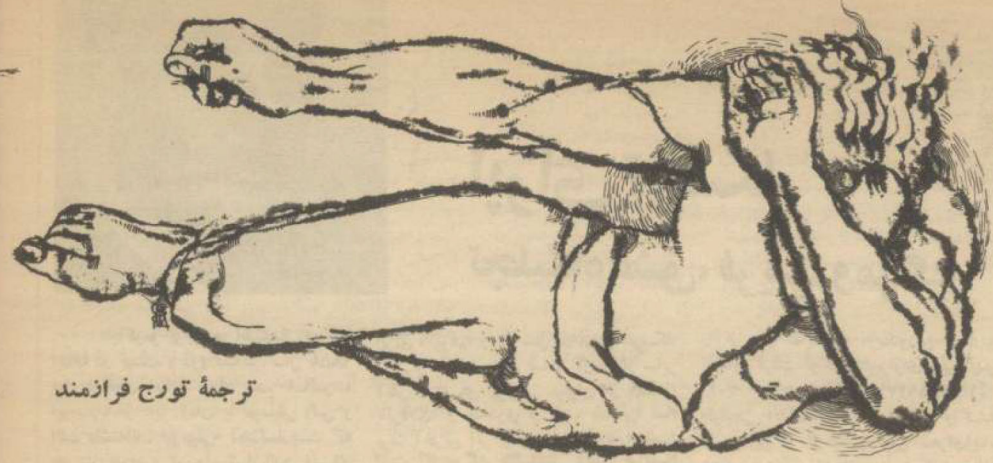
تاریخ اجرا: ۶- ۱۲ - ۱۳ - ۲۲ و ۲۵ آذر

ساعت شروع: ۵ نیم بعد از ظهر

بهای بلیط: ۵۰ ریال

# سرگذشت انسان

۴۳



ترجمه تورج فرازند

## مصر، تنها کشوری که در دوران بردگی، اقتصاد خود را بر مبنای آن قرار نداد

خانه‌ها، به نسبت تعداد اتاق‌هایشان گواه وضع مالی ساکنین آنها بودند

در بررسی فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف، مطالعه سازمان‌های اجتماعی و چگونگی طبقات، اهمیت خاصی دارد. بدین‌حال مبحث پیدایش شهرها و مدینه حکومت‌ها در آغاز تاریخ به تحقیق در پایه طبقات اجتماعی در عصر مفرغ پرداختیم و توسعه و رشد شهرنشینی را بعنوان یکی از عوامل اصلی پیدایش طبقات اجتماعی تعیین کردیم. اینک براساس همین تعریف، به شرح طبقات اجتماعی در مصر باستان می‌پردازیم.

### نخستین طبقات در مصر

در مصر در دوران نخستین فراغت، فقط دو طبقه وجود داشت طبقه فرمانروا و طبقه فرمانبر فرعون بعنوان خدا موجودی کاملاً استثنائی و بطور غیرقابل مقایسه برتر از تمام انسان‌های دیگر محسوب میشد ولی بعنوان رئیس حکومت میبایستی در اطراف خود مدیران و کارمندان گزیده آورد که امور مربوط به قدرت اجرایی به ایشان محول گردد. وحدت مصر در نتیجه جنگ بدست آمده بود و فرمانروایان محلی در شمال جای خود را به‌حکامی که از طرف فرعون تعیین میشدند داده بودند. این حکامان منصوب در محل خدمت خود هر یک دربار کوچک میباید در موقع جنگ در اختیار فرعون قرار بگیرند از آن محافظت میکردند. این حکام مقتدر و همچنین کارمندان دربار فرعون و اعضای خانواده او و احتمالاً افسران گارد و اشراف مصر را در دوران باستانی تشکیل میدادند. حتی در دوران‌های بعد کاهنان و کشیشان شغل و پیشه‌های جنبی و در حاشیه اجتماع داشتند و کارمندان دوزن‌بایه یا درجه دوم و هنرمندان معدود و پیشه‌وران ماهر و بازرگانان یا اینکه از لحاظ اجتماعی مقامی بالاتر از کارگران و خدما و دهقانان داشتند. معیناً همه آنها بدون هیچ تفاوتی رعایای فرعون محسوب میشدند. این تقسیم ساده ملت به دو طبقه حاکم و فرمانبر فقط در مراحل اول تاریخ مصر وجود داشت. حکام محلی یا نایب‌السلطنه‌های فرعون بتدریج از آن وضع انتصابی خارج شدند

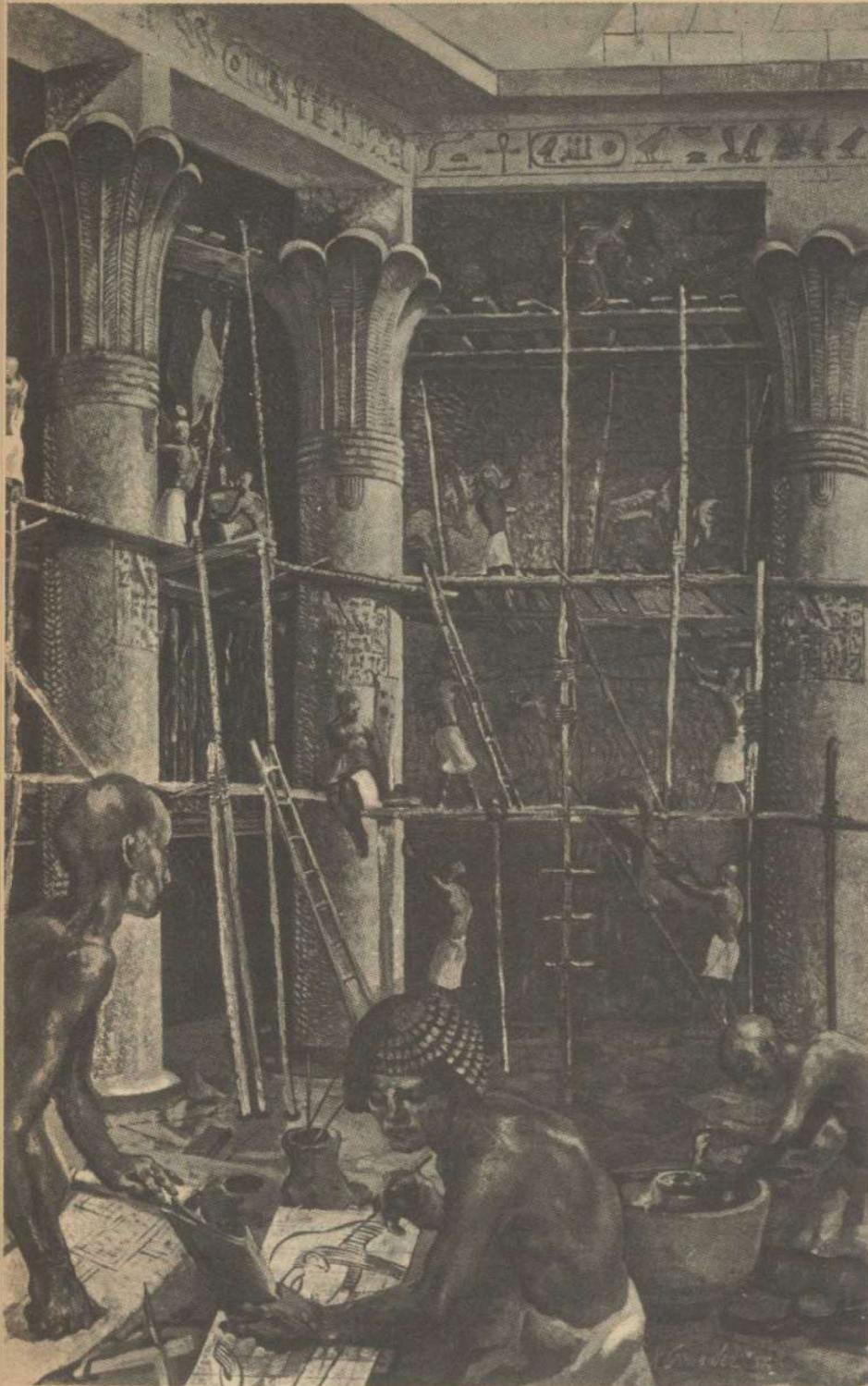
و حکومت را در خانواده خود موروثی کردند و مانند ملوک الطوائف قرون وسطی در اروپا خراجی به فرعون میپرداختند و خود در منطقه حکمفرمایی خویش خودمختاری بدست آورده همیشه آماده بودند تا از ضعف فرعون استفاده کنند و سر به ستیزه بردارند. در مدت ادامه جنگهای داخلی که نتیجه همین وضع بود قدرت این حکام کم‌کم کاهش یافت و جنگهای متعده آنان را ضعیف ساخت، پس از بیرون کردن هیکسوس‌ها از مصر فرعون آمونیس خود را از شر تمام این حکام رها ساخت و سراسر مصر بصورت ملک شخصی فرعون درآمد. با از میان رفتن قوودالها نزدیکان و خویشاوندان و کارمندان دربار فرعون کلیه امور مملکتی را قبضه کردند و در نتیجه جنگهای داخلی و لزوم حفظ قلمرو فرعون از تجاوز هجوم اقوام جنوبی و حکومت‌های سوریه شمالی يك ارتش دائمی بوجود آمد و از آن پس فرعون نه تنها خدائی بود که بر زمین حکمفرمایی میکرد بلکه فرمانده عالی قوای نظامی نیز محسوب میشد و پسرانش در ارتش که تحت فرمان او بود درجه اسپیدی داشتند. غنائم قابل ملاحظه‌ای که از جنگ با شهر حکومت‌های سوریه بدست آمده بود سرپازگیری را تسهیل کرد و شغل و پیشه سرپازی شان و مقامی شد. پیدایش واحدهای ارباب‌های که نگهداری هر یک از آنها متضمن هزینه‌های گزاف بود فرزندان اشراف را به سوی این قسمت از ارتش که اعتبار و حیثیتی بسیار داشت گشاند و آنها فرماندهی این واحدهای برگزیده را بعهده گرفتند و به هزینه خود ارباب‌هایی را برای جنگ آماده نگاه داشتند، بدین ترتیب، اهمیت اشراف بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش پیدا کرد و ارتش بصورت نیروی حاکم و قدرت اصلی حکومت درآمد. در چنین وضعی طبیعی بود که توده کشاورز پیدا کردند. در همان احوال که سرپازان بعنوان يك طبقه اجتماعی در سازمان اجتماعی مصر ظاهر گشتند طبقه دیگری نیز به وجود آمد که کاهنان و هنرمندان مذهبی بودند. از اواسط دوران فراغت اعتبار و اهمیت معابد افزایش پیدا کرد و قسمتی از غنائمی که در غارت شهر-

و توسعه طلبی که مصر در پیش گرفت لزوم تأسیس يك ارتش دائمی و غیرموسمی بیش از پیش احساس میشد. این ارتش در مراحل اول از میان قبایل نوبه‌ای و آسیائی بصورت مزدور تشکیل شد ولی کم‌کم سرپازگیری داخلی هم معمول گشت مردانی که به زیر پرچم احضار میشدند افرادی بودند که به آنان مردان آزاد میگفتند و کاهنان و کشیشان معابد از يك طرف و بردگان از طرف دیگر خارج از این گروه اجتماعی قرار داشتند. اما مردان آزاد هم اجباراً در مدت عمر يك دوره سرپازی را نمیگذرانند، بلکه چون قابلیت سرپاز شدن داشتند به آنها مردان آزاد یا شهروند سرپاز میگفتند خدمات غیرنظامی این افراد گاه آنچنان برای حکومت ذیقیمت بود که عملاً در تمام مدت عمر از خدمت سرپازی معاف بودند و فقط عنوان همشهری سرپاز را حفظ میکردند. این مردان آزاد شامل خرده مالکان شهر نشین، بازرگانان، پیشه‌وران ماهر، هنرمندان و کاتبان و کارمندان دربار بودند این‌ها معمولاً زندگی مرفهی داشتند و امکان ارتقا به مقامات بالاتر و قرار گرفتن در حلقه اطرافیان فرعون برایشان وجود داشت و اگرچه همه آنها به چنین مقاماتی نیز نمیرسیدند ولی چنین امیدی برای همه وجود داشت و مانند سرپازان دائمی و کاهنان از مزایای زندگی آزاد و راحتی برخوردار بودند.

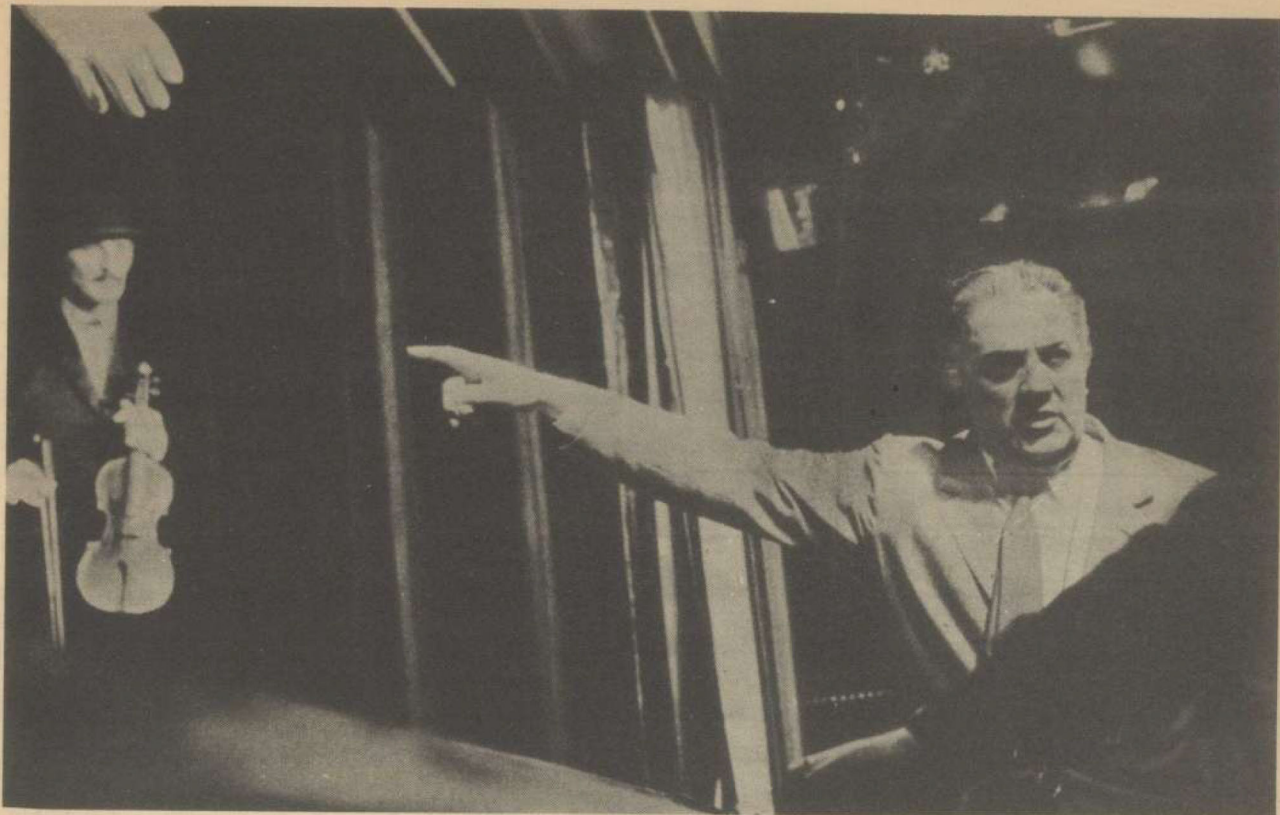
### مقبره‌ها

ثروت و رفاه طبقه متوسط در مصر باستان از مقابر آنان معلوم میشود در سلسله‌های اولیه فراغت فقط اشراف حق داشتند که در چوار آرامگاه‌های بزرگ فرعون برای خود آرامگاه کوچکی بسازند و در سایه اهرام به زندگی جاویدان خود در جهان دیگر ادامه دهند بقیه افراد ملت هرگز چنین امیدی نداشتند اجساد دهقانان در گورستان‌های بی‌نام و نشان دفن میشد و این امر تاسلسله‌های وسطی ادامه داشت اما کم‌کم تحولی پدید آمد. از سلسله هجدهم فراغت به بعد افراد طبقه متوسط قدرت و اجازه آن را یافتند که برای خود گور شخصی و گاه آرامگاهی یا بنائی مناسب تهیه کنند چیزی که اجداد آنها حتی خوابش را هم نمیدیدند. در شهر آیدوس به گورستان‌های وسیعی بر می‌خوریم که اشراف و ثروتمندان در دامنه تپه‌ها برای خود ساخته‌اند و کارمندان دولتی نیز آرامگاه‌های کوچکی برای خود بنا کرده‌اند. به این ترتیب مردان آزاد مصری بشرائلی اجتماعی دست یافته بود که میتواند با ساختن آرامگاهی آن را برای خویش ابدی سازد. يك زمینه دیگر تحقیق در زندگی طبقه متوسط، خانه‌های افراد این طبقه در مراحل مختلف تاریخی مصر است. در شهر کاهون که در زمان سلسله هجدهم ساخته شده خانه کارمندان جزء و کارگران از بناهای شش هفت اتاقه‌ای تشکیل شده که در يك خیابان مستقیم چسبیده بیک دیگر ساخته شده و ظاهراً در هر خانه چندین خانواده زندگی می‌کرده‌اند. در منطقه دیگری از این شهر به بناهای بزرگی که دارای ۱۶۰ اتاقند بر می‌خوریم که به اشراف تعلق داشته و هر يك دارای حیاط‌های وسیعی با ستون‌های متعدد است بین این دو نوع ساختمان‌ها هیچ چیز وجود ندارد و این نشانه وجود شکاف عمیقی بین دو طبقه ثروتمند و سایر طبقات فقیر جامعه است. اما در شهر امارنا که در دوران سلسله هجدهم بنا گردیده تنوع بیشتری در سبک خانه‌سازی مشاهده میکنیم. قصور سلطنتی و کاخ‌های اشراف همان شکوه و جلالت منازل اشراف شهر کاهون را دارند، ولی در کنار آنها در قسمتی از حومه شمالی خانه‌های بزرگ و مرفهی که متعلق به افراد طبقه متوسط بوده مشاهده میکنیم.

«ادامه دارد»



در يك معبد مصری هنرمندان مشغول‌ترین دیوارها هستند. در جلو قسمت چپ معماران و هنرمندان مشغول دستور دادن به نقاشان، طراحان و مجسمه‌سازان‌اند. ستونها با سرستونها شبیه به برگ خرما از يك قطعه سنگ بزرگ از گرانت قرمز طراحی شده و دور تا دور در داخل معبد تشکیل محوطه‌ای را میدهند. خط‌های نوشته شده در بالای ستونها بدین معنی است: صاحب تاج‌ها، پادشاه مصر علیا و سفلی و زاهور که برای همیشه زنده است.



## آتش فشانی به نام «فلینی» کارگردانی نابغه با حیثیتی بزرگ و شهرتی عالم گیر...

در رم، شهری که فلینی در آن کار و زندگی می-کند او را «ماسترو» یعنی استاد بزرگ و عالیقدر می-خوانند و این عنوانی است که معمولاً به برجسته‌ترین و درخشان‌ترین نوابغ هنری داده میشود. تعداد فیلمهای او از عدد انگلستان دست تجاوز نمی‌کند. معذالک همین تعداد تاکنون نه بار او را در صف نامزدهای رپوند جایزه اسکار جا داده و سه بار جایزه اسکار نصیب او ساخته است. فستیوالهای بزرگ، معروف سینمایی جهان برای بدست آوردن این افتخار باهم مبارزه می‌کنند که آخرین ساخته او را به معرض نمایش بگذارند و فیلمهایی که ده سال پیش ساخته است همچنان در بزرگترین سینماهای شهرهای درجه اول نمایش داده میشود. برخلاف سایر فیلمها که معمولاً روی نام هنریستان آن تبلیغ میشود، در مورد فیلمهای فلینی اسم خود اوست که با حروف درشت بر هر جا نوشته میشود زیرا شهرت او برآب پیش از موفقیت و محبوبیت هر هنریشهای، توفیق فیلم را تضمین می‌کند... نیمه آکتور و نیمه جادوگر و کارگردانی به کمال است. فلینی بدون تردید یکی از بزرگترین مردان سینمای معاصر است.

در نظر او هیچ شیوه‌ای نه آتقدرها وسعت دارد، نه چندان تازه است و نه بسیار پربرده و جسارت آمیز. برای تهیه «ساتیریکون» - سفری تخیلی در عالم عادات و خصوصیات اخلاقی رم قدیم - او یک گروه ۱۵۰۰ نفری آکتور را از ملیتهای گوناگون به کار گماشت. ۴۵۰ تکتیسین مدت ششماه در ۱۸۹ استودیوی ظلم شب و روز کار کردند. در مورد هر چیزی، خواه یک شوخی یا مضمون ساده باشد وخواه یک اتومبیل، او طالب مقیاسهای غیرمتعارف است. مثلاً یک روز به یکی از دوستانش تلفن زد وگفت: «مدتی است تو را ندیده‌ام. فوراً پشت پنجره اطاعت یاب. باید حتماً ترا

در نظر او هیچ شیوه‌ای نه آتقدرها وسعت دارد، نه چندان تازه است و نه بسیار پربرده و جسارت آمیز. برای تهیه «ساتیریکون» - سفری تخیلی در عالم عادات و خصوصیات اخلاقی رم قدیم - او یک گروه ۱۵۰۰ نفری آکتور را از ملیتهای گوناگون به کار گماشت. ۴۵۰ تکتیسین مدت ششماه در ۱۸۹ استودیوی ظلم شب و روز کار کردند. در مورد هر چیزی، خواه یک شوخی یا مضمون ساده باشد وخواه یک اتومبیل، او طالب مقیاسهای غیرمتعارف است. مثلاً یک روز به یکی از دوستانش تلفن زد وگفت: «مدتی است تو را ندیده‌ام. فوراً پشت پنجره اطاعت یاب. باید حتماً ترا

در نظر او هیچ شیوه‌ای نه آتقدرها وسعت دارد، نه چندان تازه است و نه بسیار پربرده و جسارت آمیز. برای تهیه «ساتیریکون» - سفری تخیلی در عالم عادات و خصوصیات اخلاقی رم قدیم - او یک گروه ۱۵۰۰ نفری آکتور را از ملیتهای گوناگون به کار گماشت. ۴۵۰ تکتیسین مدت ششماه در ۱۸۹ استودیوی ظلم شب و روز کار کردند. در مورد هر چیزی، خواه یک شوخی یا مضمون ساده باشد وخواه یک اتومبیل، او طالب مقیاسهای غیرمتعارف است. مثلاً یک روز به یکی از دوستانش تلفن زد وگفت: «مدتی است تو را ندیده‌ام. فوراً پشت پنجره اطاعت یاب. باید حتماً ترا

ببینم!» و پنج دقیقه در حالیکه سوار هلیکوپتری بود از مقابل پنجره‌ای که دوستش پشت آن ایستاده بود گذشت. اتفاقاً مقیاسهای اندام خود او به میزان قابل ملاحظه‌ای از حد متعارف خارج است. طول قدش ۱۸۵ متر و وزنش ۹۰ کیلو است و بعضی اوقات به مجسمه‌های نیم تنه‌ای که از بت‌سویون ساخته‌اند شباهت پیدا می‌کند. پنجاه و دو سال دارد و چاقی اندامش عصبانی و ناراحتش می‌کند. وقتی به رستورانی می‌رود قبلاً سری به آشپزخانه می‌زند و در آنجا به بیانه انتخاب غذای مورد علاقه‌اش از همه غذاهایی که روی میز بزرگ آشپزخانه قرار دارد می‌چشد و چون سر میز نشست به همراهش توصیه می‌کند هر کدام غذای مختلفی سفارش بدهند چون بهرحال او حق ناخک زند به شنباق غذای دوستانش را برای خود حفظ می‌کند. گاهی اوقات تصمیم می‌گیرد رژیم لاغری جدیدی بگیرد و این کار را می‌کند. باوجود این وزنش همچنان در تراز است و چون درباره این موضوع حرفی به میان بیاید می‌گوید:

رژیم من کار کردن است! و چون او را در حین کار ببینند حرفش را تصدیق می‌کنند. با هیکل عظیمش و ایروان آشفته‌اش، پشت میز تحریر بزرگش می‌نشیند تا نقش‌های فیلم آینده‌اش را بین هنریستان تقسیم کند. در این حال به سکرتر خود سفارش می‌کند که وقت ملاقات هیچکس را ندارد. هیچکس! و با وجود این چند دقیقه بعد می‌بیند که دهها نفر دورش جمع شده‌اند و در آن واحد باهم صحبت می‌کنند. کتس را کنده است. آستین‌های پیراهن را بالا زده و گره گراواتی را باز کرده است. موهایش آشفته روی سرش سیخ ایستاده است و لایتنظ تلفن می‌زند. تلگرافهایی را که باید مخابره

که صفات و خصوصیات قهرمانی دارد آرام و بی‌خیال و لش هم هست. پیرمرد است و کودک. مقتول است و قاتل. محکوم است و میرغصب!

گاهی اوقات در صحنه فیلمبرداری همان حالتی بوجود می‌آید که در سیرکها، قبل از انجام یک برنامه بندبازی بسیار خطرناک، ضربان ریز و یکنواخت طبلها ایجاد می‌کنند... اما در این لحظات، هنریستان اصلی نیستند که هنرمانی می‌کنند. بلکه خود فلینی است که با مهارت یک بندباز زبردست و بی‌باک، دشوارترین صحنه‌ها را اجرا می‌کند و چنان همه کارکنان محو و مجذوب هنرمانی او می‌شوند که وقتی کارش تمام شد بی‌اختیار پرایش دست می‌زنند و آنگاه فلینی مثل قهرمانان مسابقات کشتی کج، دو دست خود را بالای سرش می‌برد و از آنها تشکر می‌کند. در مقابل، هر بار که کوچکترین خطائی از بازیگری سر بزند، بلافاصله و خیلی صریح و بیربده ناراضائی خود را آشکار می‌سازد. یک روز که از طرز تهیه یکی از دکورهای فیلمش خوشش نیامده بود در حضور همه کارکنان سازنده دکور را سخت به باد ملامت و انتقاد گرفت و او را به مسهل‌انگاری و بی‌علاقگی و نداشتن وجدان کار متهم ساخت، و خلاصه چنان خفتش داد که دکورساز بیچاره، سرافکنده و پریشان از استودیو خارج شد و گفت که برای همیشه این کار را کنار خواهد گذاشت.

بارها اتفاق می‌افتد که برای ابراز خشم شدید خوش، دستور میدهد کارها را تعطیل کنند و میگوید دیگر به هیچ عنوان حاضر نیست با یک مشت آدم بی‌توجه و بی‌علاقه کار کند. بعد هم کتس را می‌پوشد و از استودیو خارج میشود و در این حال شباهت زیادی به بعضی از خوانندگان هنرمند و سرشناس اپرا پیدا می‌کند... و اتفاقاً بازم مثل همان خوانندگان، بعد از آنکه در پشت سن چند دقیقه‌ای استراحت کرد و قهوه‌ای خورد برمیگردد و مثل اینکه اصلاً اتفاقی نیفتاده باشد کار خود را از سر میگیرد. فلینی نه فقط به کار خود عشق می‌ورزد بلکه از انجام کارش لذت فراوان نیز می‌برد. عقیده دارد اگر فیلم‌سازی می‌خواهد از ساخته خود نفع مادی نیز بدست بیاورد باید این سود را از راه خوشحال کردن تماشاچیان کسب کند. در موقع تهیه تمام فیلمهایش، لحظه‌ای این موضوع را از یاد نمی‌برد که هدف اصلی فیلمهایش سرگرم کردن تماشاگران است. یک روز یکی از دوستانش متوجه نوار زردتنگی شد که فلینی به کنار دوربین فیلمبرداری چسبانده و روی آن نوشته بود: «این فیلم باید خنده‌آور و شاد از آب دربیاید. این را فراموش نکنید!»

در مواقع فیلم برداری، وقتی حس می‌کند همه خسته شده‌اند و محیط سنگین و ملال آور شده است یا یک شوخی دست اول یا یک کلام نغز همه را می‌خنداند و سرحال می‌آورد. شوخ طبعی او معمولاً مسری است و لحظه‌ای نمی‌گذرد که هر کس شوخی تازه‌ای تعریف می‌کند و بکلی محیط عوض می‌شود... و جالب است که فیلمی با همان مهارت هنرمندانه‌ای که دوستان و اطرافیانش را می‌خنداند می‌تواند با حرکات و دستپاشی آنها را به گریه بیندازد. یکی از آشنایانش می‌گوید: «اگر او در هند به دنیا آمده بود مسلماً یک افسون کننده مار می‌شد!»

در پرتو جاذبه و سحر بیان مقاومت ناپذیرش، همراه با پیروزی و افتخارهای فراوانش، فیلمی در نهایت سهولت می‌تواند بزرگترین هنریستان را متقاعد سازد که در فیلم او، کوچکترین رله‌ها را بازی کنند. وززیده‌ترین تکتیسین‌ها حاضرند بخاطر همکاری یا او پیشنهادهای به مراتب جالب‌تر و پردرآمدتری را که از طرف سایر فیلم‌سازان دریافت می‌کنند رد کنند، و از آن جمله باید از جریان کار «پیروتوسی» طراح معروف ایتالیا نام برد که به موجب قراردادی می‌بایست مدت پانزده روز با فیلمی همکاری کند و بعد از این مدت قرار بود پیراغ فیلم‌ساز دیگری برود... اما چنین چیزی از نظر فلینی امکان نداشت چون هنوز کارش به پایان نرسیده بود به همین جهت از او خواست هشت روز دیگر بمالد و کارش را تمام کند. بدین ترتیب پنج‌ماه گذشت و «پیروتوسی» همچنان برای فلینی کار می‌کرد در حالیکه دستمزدی که از فلینی دریافت می‌داشتا به مراتب کمتر از آن بود که



از کار کردن برای موسسات دیگری عایدش می‌شد. بعدها خود او گفت:

«وقتی آدم برای فلینی کار می‌کند دیگر زندگی خصوصی و شخصی ندارد. فلینی آتش فشان است که در هر لحظه تعداد زیادی «ایده» از خود بیرون می‌دهد. نصف شب به شما تلفن می‌زند و درباره ایده تازه‌ای که همان لحظه به نظرتش رسیده است و باید فوراً به مرحله عمل درآید صحبت می‌کند، این شیوه کار کردن، با هر شخص دیگری کشنده است، ولی در مورد فلینی همه چیز شکل دیگری به خود می‌گیرد. فقط در مدتی که با او کار می‌کردم پرستی از کار و هنر خود لذت می‌برد و احساس رضایت می‌کرد.»

فلینی در ژانویه ۱۹۴۰ در شهر کوچک «ری‌مینی» واقع در ساحل آدریاتیک به دنیا آمده است. پدرش تاجر دوره گردی بود که آرزو داشت فردی کوچک به شغل وکالت بپردازد. اما فردیکو اندیشه‌های دیگری از سر داشت. ساعتی هفتادای در حاش منزل جلوی آینه می‌ایستاد و شکلک در می‌آورد. با پشم سیل می‌ساخت و به پشت لب می‌چسباند، و با چوب‌پنبه سوخته چکمه‌های بناگوش را پرترنگ‌تر و بلندتر می‌کشد. عروسکهای خیمه‌شب بازی می‌ساخت و برای بچه‌های همسایه نمایش می‌داد. در مدرسه شاگرد پد و تپلی بود. قسمت اعظم اوقات فراغت خود را به نقاشی اعلانات سینمای کوچک شهرشان می‌گذراند و در مقابل به او اجازه می‌دادند مجانی به تماشای فیلم بروند. در هیجده سالگی یکی از طرحهای خود را به یک مجله مصور که در فلورانس چاپ می‌شد فروخت و بعد از آن طرحهای دیگری تهیه کرد. در آغاز جنگ به تهیه یک داستان مصور دنباله‌دار برای یک مجله قشاهی که در رم چاپ می‌شد پرداخت. چندی بعد فرصتی بدست آورد تا در رادیو رم یک برنامه تفریحی که بعد از ظهرها پخش می‌شد اجرا کند. سپس نمایشنامه‌ای به نام «جیکو» و یالینا» نوشت که به صورت یک سریال رادیویی پخش می‌شد و ماجرای یک زوج جوان عاشق را تعریف می‌کرد. در این برنامه نقش پالینا را «جولینا مالینا» به عهده داشت که دختر موبور زیبایی بود و بتازگی از دانشگاه پولونی‌فارغ‌التحصیل شده بود. فلینی که هرگز او را ندیده بود فقط در موقع پخش برنامه صدایش را شنیده بود یک روز عکس او را در مجله‌ای دید و بلافاصله به او تلفن کرد و گفت: سلام مالینا. من فلینی هستم...

از زندگی سیر و خسته شده‌ام اما قبل از مردن دلم

می‌خواهد بینم دختر زیبایی که نقش قهرمان داستانم را بازی می‌کند چه شکل است.

جولینا وعده ملاقات او را پذیرفت و از آن پس روز بروز رشته دوستی میان ایشان محکم‌تر شد. یک روز فردیکو برای او یک جفت پرنده کوچک فرستاد که به گردن هر کدام روبانی بسته بود و روی یکی «جولینا» و بر دیگری «فلینی» نوشته شده بود. نامه‌ای نیز همراه این هدیه ظریف بود به این مضمون: «مالینا، حضری زن من بشوی؟ فردیکو» و اندکی پایین‌تر افزوده شده بود: «برای اینکه کار تو آسان شود، همراه این نامه، در پاکتی که آدرس خودم روی آن نوشته شده است، جواب آماده‌ای برایت نوشته‌ام. کاری که تو داری اینست که نامه را امروز تا کنی و پاکت را در صندوق پست بیندازی.» «جولینا مالینا» همین کار را کرد و ازدواج ایشان در اکتبر ۱۹۴۳ انجام گرفت.

از آن پس فلینی همچنان به کار خود یعنی تهیه داستان و تصویر برای روزنامه و مجلات ادامه داد. اما پولی که از این راه به دست می‌آورد بزحمت کفاف مخارج او و زنی را می‌داد و برای جبران کمبود مخارج ماهانه برای سرایان امریکایی کاریکاتور می‌کشید و در مقابل از آنها سیگار و نان و شکلات می‌گرفت. بعد ناگهان به نظرش آمد که برای کسب و کار استعداد زیادی دارد و به همین منظور دکائی باز کرد. اما خیلی زود از این این کار منصرف شد و بار دیگر به تهیه سناریو پرداخت. در سال ۱۹۴۵ به کمک «سرجیو آمیدی» سناریو معروف «۴، شهر بی‌دفاع» را نوشت که روپرتورو سلینی آن را به صورت فیلمی در آورد. فلینی برای نوشتن این سناریو که بزودی به‌صورت یکی از معروفترین آثار کلاسیک سینمای ایتالیا درآمد فقط دو هفته صرف وقت کرده بود.

تقریباً بر حسب تصادف و اتفاق بود که فلینی کارگردان شد.

در سال ۱۹۵۰، به اتفاق میکیل آنجلو آنتونیونی کارگردان معروف و یک دوست دیگر، بر اساس یک داستان مصور ایتالیایی به نام «شیخ سفید» سناریو طنز-آزمیزی نوشت که قرار بود بعد آنتونیونی آن را به صورت فیلمی درآورد. اما بعد از آنکه مقدمات کار فراهم شد آنتونیونی از کارگردانی فیلم امتناع ورزید و بدین سبب مدتی کار تهیه فیلم معوق ماند تا اینکه یک روز تهیه‌کننده فیلم از فلینی خواست کارگردانی آن را به عهده بگیرد. فلینی قبول کرد.

اولین صحنه‌های فیلمبرداری می‌بایست روی یک قایق ماهیگیری انجام گیرد. فلینی در موقع قدم گذاشتن به قایق به قدری ناراحت و متوش بود که به کلسی داستان فیلم را که قبلاً در نظر مجسم کرده بود از یاد برده بود و اصلاً نمی‌دانست به چه منظوری آنجا آمده است. اما به محض آنکه در قایق قدم گذاشت، چنانکه گویی در تمام عمرش جز کارگردانی کاری نکرده است، با مهارت یک کارگردان کارکننده به بازیگران و تکتیسین‌ها دستورات لازم را داد و وظیفه هر کدام را تعیین کرد و کادرها را مشخص ساخت. مثل اینکه در فاصله میان ساحل و قایق ماهیگیری، دگرگونی شگفتی روی داده بود. دگرگونی‌ای که خط زندگی آینده او را تعیین می‌کرد.

از نظر بعضی منتقدان، فردیکو فلینی شارلاتانی است که معلوم نیست با ساختن فیلمهایش، چه مطلب و حرفی را بیان می‌کند. از نظر این گروه، اگر هم واقعاً فلینی مطلبی برای گفتن داشته باشد شیوه بیانش چنان مبهم و پیچیده است که غالباً کسی از آن چیزی سر در نمی‌آورد... اتفاقاً خود او هم کم و بیش درباره مبهم بودن شیوه بیانش با این گروه هم عقیده است. با وجود این ترجیح می‌دهد کار خود را با همین روش ادامه بدهد و برای تماشاگران مجال این را باقی نگذارد که از آنچه بر پرده سینما می‌بیند، نتیجه‌های شخصی بگیرند... او مخصوصاً دوست دارد همیشه این حرف را تکرار کند که در فیلمهایش، غیر از همه آن چیزهایی که بر پرده می‌بیند در صفحه ۹۴



# افسانه بیتل‌ها



جان لئون به یاد می‌آورد

## چرا بیتل‌ها از هم پاشیدند؟



به‌دلیلی ماجرای بیتل‌ها آنقدر جالب بود که دوام یابد - و دوام نیافت. اما این نه به‌خاطر تندباد حوادث بود. آنان همچنان ماندند - و هنوز هم هستند. حرف آخر اینست که چهار جوانی که بیتل‌ها را ساختند نخواستند با هم باشند. جان لئون، ستیزه‌جوترین آنها، علل این جدایی را از دیدگاه خود در یک ضبط صوت می‌گوید و ما مخاطب او هستیم. وی چیزهای دیگری نیز برای گفتن دارد که از آن میان می‌توان به‌ماجرای ماهاریشی، یوگوانو، پیروزیها و حادثه‌های آنها اشاره کرد. بسیاری از مردم کوشیده‌اند تا از بیرون، پرده‌ای را که در پیرامون ایشان است بالا بزنند. اکنون لئون این پرده را از درون بالا می‌زند. شما می‌توانید ماجرا را در این شماره بخوانید.

بیتل‌ها پس از مرگ بریان اپستین از هم پاشیدند. من بدم و یک گروه در پشت سرم... و من از این وضع لذت می‌بردم. اما پس از مرگ اپستین از هم پاشیدیم.

### احساس

با ماهاریشی در بیرون یک سالن سخنرانی بودیم. خبرنگارها، به‌نامت‌ها اینک ما یا ماهاریشی به‌انجا می‌رفتیم، در آنجا بودند و به‌ما خبر دادند که: «بریان مرده». مثل این بود که بگویند: فراموشش کنید. خوش پاشیدیم. می‌دانید، مثل پدر و مادر آدم. ماهاریشی فقط گفت: «لبخند بزنید» و ما چنین کردیم. آنگاه به سفرمان با ماهاریشی ادامه دادیم. احساس ما را در برابر مرگ بریان می‌پرسید؛ مانند احساس آدمی بود که یکی از نزدیکانش را از دست داده باشد. آدم دچار یک حالت هیستریک می‌شود - حالتی به‌این مفهوم که خدا را شکر که من نبودم. وقتی کسی می‌میرد این احساس مسخره در آدمی بیدار می‌شود. اما احساسات دیگر... خوب، چه احساسی؟ من چه می‌توانستم کرد؟

### دردسر

من می‌دانستم که از آن پس به دردسر می‌افتیم. من بدون اینکه خودم را گول بزنم می‌دانستم که کار دیگری جز موزیک از من بر نمی‌آید، بدین‌جهت در هراس افتادم. با خود اندیشیدم که: «کار از کار گذشته است». ما پس از مرگ بریان فرو ریختیم. پل جانشین او شد و تصور کرد که می‌تواند رهبری ما را در دست بگیرد. اما برای ما که چون حلقه‌ای با هم یکی بودیم رهبری چه معنایی می‌توانست داشته باشد؟ آن زمان بود که این حلقه در هم شکست. این یک تجزیه بود. فکر می‌کنم که پل تصور می‌کرد ما باید سیاست‌گذار او باشیم که بیتل‌ها را زنده نگه می‌دارد - چون او هنوز هم این تصور پدران را دارد. اما اگر آدم، با دقت به‌ماچرا نگاه کند متوجه می‌شود که او می‌خواست ما را برای خاطر خودش تکه دارد. آیا به‌راستی به‌خاطر من بود که پل تلاش می‌کرد؟ پل می‌خواست چنان وانمود کند

که گوئی بریان مرده است و ما می‌توانیم با هم به‌پرکردن صفحه‌بپردازیم. می‌دانید، من هم با کمال محبت گفتم: پر می‌کنیم.

### دلایل

بنا بر این دست به‌کار شدیم و یک صفحه پر کردیم. پل مایل بود که بیاید و به‌ما بگوید که ده تا آهنگ نوشته است و بهتر است آنها را صفحه کنیم. اما من جمله‌ای نظیر: «چندروزی فرصت بده، شاید چند تایش را حذف کنیم». به‌از گفتم.

فیلم (Let It Be) توسط پل و به خاطر پل ساخته شد. این یکی از علت‌های اصلی پایان یافتن کار بیتل‌ها بود. زیرا ما - من از طرف جورج حرف نمی‌زنم، اما می‌دانم که او هم همین عقیده را دارد - گویا جمع‌شده بودیم تا تحت‌الشعاع پل باشیم. ماجرای ما پس از مرگ بریان چنین بود. کار سینمایی ما درست‌شده بود تا پل را جلوه دهد، نه کس دیگری از ما را. این احساس را من از آن اول کار داشتم. در نهایت امر، مردم همه جا می‌گفتند «پل خداست» و ما موجوداتی هستیم که اطراف او می‌پلکیم. و نیز می‌دانم که چندشاد مربوط به‌من و یوگو را از فیلم درآوردند تا مردم یک وقت دور و بر ما جمع نشوند. این احساس مرا ناراحت کرد.

### ناگوار

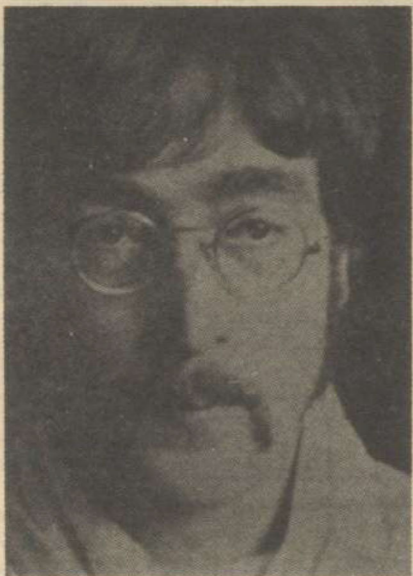
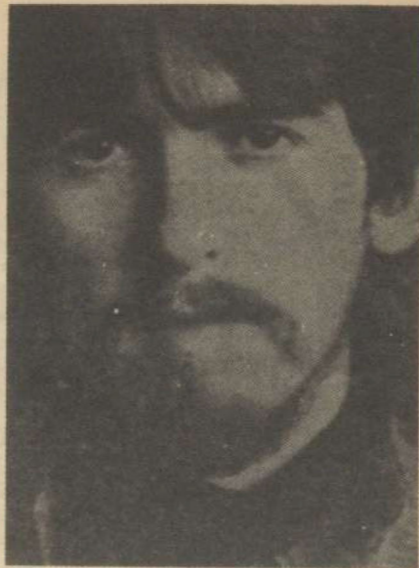
من داشتم و قلم را تلف می‌کردم و هیچ غلطی نتوانستم بکنم - هیچ کدام کاری نمی‌کردیم. پل در نظر داشت که ما را به‌تمرین وادارد. او همیشه در پی کمال است و بدین‌جهت اصرار داشت که ما باید مدتی تمرین کنیم و بعد دست به ساختن آلبوم بزنیم. و البته ما تبلیغ و ۲۰ سال هم هست که در کار موزیکیم. ما آدم‌های کنده‌ای هستیم و ازمان گذشته است که وقت را با تمرین به‌مهد بدیم. کار تنظیم آلبوم را یک‌سره به کلین جونز سپردیم. این نخستین بار و نخستین آلبومی بود که ما هیچ‌کاری به‌کارش نداشتیم. ما می‌خواستیم این آلبوم را با همان صورت مزخرفش منتشر کنیم تا مردم به‌خوبی بفهمند که همه چیزها قرار بود سفید باشد. فکری بود که می‌توانست توجه جوانها را جلب کند، اما به‌علت اینکه همه چیز نمی‌توانست سفید باشد، این فکر عملی نشد. سرانجام، اپل (Apple) را باز کردیم و آشغال‌های آن، و «فوله» را با لباس‌های احمقانه‌اش. مردم از ما می‌زدیدند و هفته‌ای ۱۸ تا ۲۰ هزار پوند ضرر می‌کردیم و کسی به‌فکر

### شلوار

من فکر می‌کردم که این آلبوم بهتر است منتشر شود، زیرا می‌توانست بیتل‌ها را در هم بشکند. این آلبوم آن افسانه را نیز در هم می‌شکست. این بود که به‌پل گفتم: «ما همین، بی‌شلوار، بی‌رنگت دروغین، بی‌رتوش و بی‌امید. این آلبوم ما را بدون شلوار نشان خواهد داد، حالا ممکن است خواهش کنم که به‌این بازی خاتمه بدهی؟» اما این حادثه رخ نداد (Abbey Road) را به‌سرعت تمام کردیم و بیرون دادیم تا افسانه را زنده نگاه داریم.

### دکان

کلابو اپستین، یا آدمی از آن قبیل، پیش ما آمد و گفت باید پول-هایتان را خرج کنید، وگرنه مأموران مالیات همه را ازتان می‌گیرند. بدین‌جهت به‌فکر افتادیم که یک رشته فروشگاه‌های کوچک لباس، یا چیز احمقانه‌ای نظیر آن، درست کنیم. همه در این زمینه به‌فکر رفتیم، آخر اگر قرار بود دکانی باز کنیم بهتر بود که به‌کار مورد علاقه‌مان بپردازیم. و به‌فکر کارهای گوناگونی افتادیم. پل ایده جالبی داشت و پیشنهاد کرد که یک «کاخ سفید» باز کنیم، جایی برای فروش چینی سفید و چیز-های دیگر. همه چیزها قرار بود سفید باشد. فکری بود که می‌توانست توجه جوانها را جلب کند، اما به‌علت اینکه همه چیز نمی‌توانست سفید باشد، این فکر عملی نشد. سرانجام، اپل (Apple) را باز کردیم و آشغال‌های آن، و «فوله» را با لباس‌های احمقانه‌اش. مردم از ما می‌زدیدند و هفته‌ای ۱۸ تا ۲۰ هزار پوند ضرر می‌کردیم و کسی به‌فکر



به‌پل گفتم: «من می‌خواهم بروم». آن وقت ما «اپل» را داشتیم. من به آلن کلین هم گفتم که می‌خواهم آنها را ترک کنم، به اریک کلایتون هم همین را گفتم و پیشنهاد کردم که با آنها یک گروه تازه تشکیل دهیم.

### پیوند

هنوز تصمیم نگرفته بودم که گروه تازه را چگونه تشکیل دهم - حتی فکر نکرده بودم که این گروه‌دانی باشد یا نه. بعد بالاخره با خودم فکر کردم که من نمی‌توانم جز با این قماش از مردم با کس دیگری پیوند کنم، حالا هر چه بودند چاره‌ای نبود. به‌این‌جهت تصمیم را گرفتم و هنگامی که با هوایما به تورنتو می‌رفتم آن را اعلام کردم.

وقتی که برگشتم در چند جای دیگر مطلب را گفتم و بالاخره آلن گفت که موافق است، اما بهتر است سروصدا به‌راه نیندازیم زیرا آدم بایستی در کارش هوشیاری داشته باشد و حالا موقع این حرفها نیست. بعد در دفترمان با پل به‌صحبت نشستیم و پل حرف‌هایی زد و من با آنچه می‌گفت مخالفت کردم. صحبت به‌جاهای باریک کشید و بالاخره پل گفت: «چه می‌خواهی بگویی؟» گفتم «می‌خواهم بگویم که کار گروه ما تمام است و من دارم جدا می‌شوم». به‌راستی دیگر نمی‌توانستم جلو خبر را بگیرم، بالاخره منتشر شد. پل و آلن خوشحال بودند که من این جدایی را رسماً اعلام نکردم. نمی‌دانم چرا پل گفت که به‌کسی نگویم، اما سخت خوشحال بود که به‌کسی نگفتم. آنگاه، شش ماه از این تاریخ گذشت، پل از گروه بیرون رفت و این جدایی را به‌همه گفتم: من احمق بودم بقیه در صفحه ۹۴

ادامه دهند.

بنابراین تمام آن ماجراها را پایان دادیم. این بهترین رویداد بود. روزی که به‌آنها گفتم:

### ما تمام شده‌ایم

ما به‌راستی چیزی در بانک نداشتیم. هیچ کدامان نداشت. من و پل شاید می‌توانستیم خودمان را نگهداریم، اما به‌سرعت داشتیم فرق می‌شدیم. هنگامی که آلن کلین شنید که من در چنین وضعی هستم، وارد صحنه شد. به‌محض اینکه حس کرد که من می‌دانم اوضاع در چه حال است باخود اندیشید: «حالا وقت آنست که من وارد هر جا که می‌رفتم می‌شنیدم که مردم می‌گویند پل گفته است: «جان فلان کار را کرده است، جان به‌مان کار را می‌کند و جان دیوانه است». همیشه این من بودم که دیوانه نامیده می‌شدم، زیرا نمی‌گذاشتم آنها به‌وضع فعلی

چاره نبود. حاصل ۵۰ سال عمر جمعی ما داشت به‌مدر می‌رفت.

### اسراف

من ناگهان متوجه موضوع شدم و گفتم: «دارم در خرج کردن پول-هایمان چنان اسراف می‌کنیم که همین روزها ورشکست خواهیم شد». وقتی که در این دکان را بستیم کنترل در دست من بود. منظورم اینست که این من بودم که وارد صحنه شدم و داد و فریاد به‌راه انداختم. کنترل کار را شش ماه تمام پل در دست داشت. من که وارد میدان شدم همه چیز را عوض کردم. و به هر جا که می‌رفتم می‌شنیدم که مردم می‌گویند پل گفته است: «جان فلان کار را کرده است، جان به‌مان کار را می‌کند و جان دیوانه است». همیشه این من بودم که دیوانه نامیده می‌شدم، زیرا نمی‌گذاشتم آنها به‌وضع فعلی

که حکایت از انقلاب خاطر، دلدادگی، خوشی، خشم و هیجان شنونده‌ای داشته باشد... اما این نامه، نامه‌ای بیش نیست... صد هزار نامه نیست... و (اگر این نکته را بپذیریم که انسان به‌نگام گوش‌دادن به رادیو یا نشانی تلویزیون بیشتر از هنگام مطالعه کتاب گرفتار مزاحمت است) باید بگوییم که شنوندگان و بینندگان رادیو و تلویزیون چیزی در تائر و هیجان خودشان پیدا نمی‌کنند که بحکم آن به کاری که خواننده کتاب می‌کند، پردازند... یعنی خاطره چیزی هنری را به یاد داشته باشند، به‌سبب نتایج آن علاقه داشته باشند و آنچه را که دیده‌اند و شنیده‌اند در مجموعه‌آخذ و منابع خودشان که تاریخچه سبکی یا قالبی را به وجود می‌آورد، جای بدهند... اثری که ناگهان دیده‌اند یا شنیده‌اند، لحظه‌ای پراشان مایه مسرت خاطر شده است و شاید ایشان را به‌گریه آورده است... حتی ممکن است اندیشه‌هایی را که خودشان نمی‌توانستند در مغزشان پرورش بدهند، پراشان به‌شکل طبیعی و مشخصی درآورده باشند... اما پس از این مرحله، آن را فراموش کرده‌اند.

هیچ‌بیز بیشتر از تفاوت گوش دادن و شنیدن یا گوش دادن و دریافتن و تشخیص این دو موضوع سابقه ندارد... و اگر میلیونها شنونده به رادیو گوش می‌دهند، نمی‌توان به جرئت گفت که به همین میزان هم گفته‌های رادیو را می‌شنوند یا به زبان دیگر از گفته‌های رادیو سردمی‌آورند. با اینهمه دولتها در اندیشه این هستند که بر امواج رادیو و تلویزیون نظارت داشته باشند... روزنامه‌ها رادیو و تلویزیون را به چشم دشمن خودشان می‌نگرند... نه برای آنکه روشهای پخش‌خبر روزنامه‌ها و مجله‌ها، در مقام مقایسه با روشهای پخش خبر رادیو و تلویزیون، بطور تاسف‌آوری دارد... بلکه برای آنکه، برنامه‌های رادیو و تلویزیون - های وابسته به پخش خصوصی، مقادیری از اطلاعات روزنامه‌ها و مجله‌ها را از دستشان می‌گیرند. پس باید چنین پنداشت که شنیدن خبرهای رادیو و تلویزیون متضمن خاطره‌ای می‌تواند باشد... و گرنه از کار کارخانه آدامس سازی شیکاگو که مبالغه‌گراستی خرج می‌کند و گوینده‌ای را نگه می‌دارد که باید روزانه چهل بار در وصف این آدامس داد سخن بدهد، خوب نمی‌توان سر درآورد. اما، تفاوت قضیه هم درست در همین‌جا است: در تعداد است و در تکرار... نمایندگان سازمان‌های تبلیغ و مراکز نشر آگهی کتابهای دکارت را خوانده‌اند. «شیارهای مغز مایه آن می‌شود که بتواند روح را به همان صورتی که قبلا به حرکت آورده است، بچرکت بیاورد و مایه آن شود که چیزی را به یاد داشته باشد... و به‌همین صورت هم تاشدگی‌هایی که در یک ورقه کاغذ یا در یک قطعه رخت هست مایه آن می‌شود که به‌همان صورتی که قبلا تا شده است، از نو تا شود و برای تا شدن آماده‌تر از آن زمانی باشد که هیچ تا نشده باشد...»

امروز تکنیسین‌هایی هستند که در باره روشهای آموزش به تفکر می‌پردازند و در راه اصلاح خودکارانه این روشها کوشی به‌کار می‌برند... و بدینگونه، پیشنه‌ای می‌کنند که دستگاههای گیرنده کوچکی زیر بالشی دانش‌آموزان بگذارند تا بچه‌ها در سایه آن بتوانند، شبانگه، بی‌آنکه ذره‌ای از خواب بیدار شوند، درسهای خودشان را که صداتی آهسته به‌پراشان زمره می‌کنند، یاد بگیرند و هرگز هم خسته نشوند... و در واقع، این درس، همان درسی است که دستگاههای پخش آگهی وسیله امواج رادیو عرضه می‌دارند یا شکل سیاسی این دستگاهها، یعنی دستگاههای تبلیغات عرضه می‌دارند... اما این درس، درسی است که جز حالت انفعالی ذهن، چیز دیگری از ذهن نمی‌خواهد و از هرکسی به یاد گرفتن آن رضا بدهد، چیزی جز جسم او مطالبه نمی‌کند... و هیچ چیزی این درس را مثل عمل دقت و توجه و مشارکت نیروی تخیل زودشکتر و خنده‌آورتر نمی‌کنند... اگر آرزوی فکر و ذهن که کار و راهش پیدا کردن وسیله پرورش خودش است، خواسته باشد در اینجا خودنمایی بکند، از طریق لطف و تفصل ماوراء الطبیعه و به موجب روش خودکارانه خواهد بود...»

سنجش افکار امریکاییها نتایج گویایی داده است. از شنوندگان یک برنامه خبری، چند دقیقه پس از پایان پخش برنامه، پرسشهایی کرده‌اند و تنها دو درصد اشخاصی که این پرسشها از ایشان صورت گرفته است شرح صحیح و دقیق دو خبر از ده خبر را داده‌اند... نزد کارشناسان رادیو، ادامه دارد

ارزیابی هفتمین جشنواره

بقیه از صفحه ۱۵

از ایران، «یک پسر» در حساب نصابی از فرانسه و «تکامل» از کانادا ابراز دارد. می‌بینیم که چقدر نتیجه‌آرای‌هیئت - های داوران پزرسگسالان و هیئت داورى کودکان به هم نزدیک است، و این‌همنداری دیگر است برای آنکه بدانیم فاصله ذهنی کودک امروز، با بزرگترها، به دوری زمان - های گذشته نیست و امروزه دیگر نمی‌توان، حتی کودکان خردسال را با لعابهای رنگی و زورق‌های خوشگل فریب داد.

موضوعی که اصالت بیش از سالهای پیش در جریان جشنواره جلب نظر می‌کرد محیط گرم و صمیمانه‌ای بود که از هیئت‌های داوران، منتقدان، سینماگران و صاحب نظران به وجود آمده بود؛ بحث‌ها بیشتر و گرم‌تر و چیره‌ها راضی‌تر و خشنودتر می‌نمود.

هیئت داوران بین‌المللی از چهار فیلم به‌خاطر کیفیت والای هنری‌شان به‌طور خاص تقدیر کرد: «چه کسی از آدم کوچولو می‌ترسد» آلمان، «غول خودخواه» کانادا، «کارناوال» رومانی و «مادر» شوروی.

دوران وزارت فرهنگ و هنر «یک جایزه نقدی معادل یکصد هزار ریال به دوتیودتو کارگردان فیلم «روستای زیرک» از کشور بلغارستان.»

آثار بهتری، حتی بین فیلمهای ایرانی خودمان بودند، که بیشتر شایستگی دریافت این جایزه را داشتند.

دوران وزارت آموزش و پرورش «یک مجسمه دلفان به فیلم «گرمش تنها» از کشور یوگسلاوی به کارگردانی اوبراد گلویشچویچ.»

دوران دانشکده علوم تربیتی «یک دیپلم افتخار به فیلم طویل «قوش» از کشور انگلستان اثر کنت لوچ. از یک دیپلم افتخار به فیلم کوتاه «سفر» از کشور ایران اثر بهرام بیضانی.»

دوران تلویزیون ملی ایران «نتان یادبود و دیپلم به مایکل میلز کارگردان فیلم «تکامل».

دوران آرشیفیلم ایران «یک جایزه مجسمه زرین شهرفرنگ به فیلم «سفر» از کشور ایران اثر بهرام بیضانی.»

دوران و منتقدان سینمایی مطبوعات تهران «یک دیپلم افتخار به فیلم طویل «در ستاره دنباله‌دار» از کشور چکوسلواکی اثر کارل زمان. همچنین دیپلم افتخار به فیلم کوتاه «سفر» از کشور ایران اثر بهرام بیضانی.»

زیارتنامه عاشورا

بقیه از صفحه ۳۲

می‌گفت: «شتر سواری که دولا دولا نمیشه کار دین پرده‌بوشی و دوروشی نداره.» و یکلام خطر رفت. شب چله ملرضا کرباسی‌اختیار زبانش از دست رفت، گفت: «قتبان تنگ و ریش تراشیده و گیوه‌ملکنی‌نوکتیز امین‌مالیه، نشان ظهیر خر دجاله. شاید خود امین مالیه دجال باشه. کی میدونه؟ باید صبر کرد و دید. اگه خدا می‌خواهس مرد را هم منه زن بیریش مساخت. بمرد ریش داد تا زن و مرد تفاوت داشته باشن، هرکی ریش‌میتراشه اسباب دسته شیطونه.» و گریه کرد.

ملای محله بالا که مالیات چند ساله‌اش روی‌هم انبار شده بود و در خطر نقره‌داغ بود با حرکات سرودست تشویق می‌کرد که قزبان دهانت بگو. اما نزدیک می‌تسبب در خانه امین مالیه را کوفت و گفته - های ذبحی را با آب و روغن و نقش و نگار سه‌بار بیشتر از آنچه بود بازگو کرد و گفت: «به‌اقبال بیژول حضرت اشرف چنان پدهانش زدم که گنج شد. اگر اجازه باشد جوری ادش کنم که دیگر با بزرگان درنیفتند. ضمناً استدعا دارم ازرویه‌گدشتگان عدول نفرمائید. آنها از اهل علم مالیات نمی‌گرفتند، شما هم نگیرید. این صناد سه‌شای که دولت را گدا نمی‌کند. صدقه بچه‌ها کنید.» و قول مساعد گرفت.

چند روز بعد ملای ذبحی رقیب‌پیدا کرد، ملای مسئله‌گو که در ایام محرم حر تعزیه بود در گورستان آفتابی شد. ذبحی روزهای اول حریف را دست کم گرفت. می‌گفت: «روزی‌سان خداسه.» هفته بعد یکی از مریدان ملای محله بالا مرد، رحمه‌الله علیه از مفاخر صنعت وطن بود. از ماست و بیه بز و روغن دنبه و پارافین، روغن گل میساخت و هرسال نزدیک نوروز درآمد یادآورده را پیش ملا حلال می‌کرد و دهک میداد.

ملا گفت: «ذبحی را برای تلقین نیابورید، قرائتش درست نیست. عین را از مخرج ادا نمی‌کند، تجوید نمیداند، تلقینش اعتبار ندارد و مرده در قبر بی‌تکلیف میماند.»

کفه حریف چربید و نان ملای ذبحی آجر شد، گوئی ذبحی ملانصرالدین بود و همه دعوا پرسر لحاف او یعنی شغل معتبر تلقین‌خوانی بود. از رقابت دو حریف دستمزد تلقین دوقران شده بود و درآمد ذبحی نزدیک به‌هیب شده بود. اما از سرده خدا بود. نم دنیا نداشت و شب تا سحر به خدا مینالید که ایمانش را از دستبرد شیطان حفظ کند.

شیطان، جری شده بود، دردهکده‌ای دور دست نزدیک زاینده رود، تازه عروسی برآستان خانه، لمعون آبی‌پوشی را دیده بود که سوار برغریال بسرعت یاد میرفت و از ترس غش کرد، همه روز در انما بود و چون در آمد دیوانه بود و چوب و غریبال بدست در تاریکی بجستجوی شیطان‌میرفت تا سرش را بشکند.

از تلاش شیطان جسور خیرهای بد می‌رسید. ملا مسیح قلعه‌شاهی از شهر قاف خیر آورد که فرنگی مآبها گفته‌اند زمین

میکفت: «بدخته، از عهد آدم ابوالشیر تا تا زمانهاذا مساور نبود، خدا که عاجز نبود، اگه می‌خواست مساور ساخته بود نخواست که بساخت، بنده را چه حق دخالت به‌کار پروردگار، اینا همه تله بوله، میخوان قند و چای بفرشند و مردسو سوری کنند. مسلمانان گول نخورید، بازیچه دست کفار نشید.»

شیطان‌لعین‌بیوست مل‌محسن کفری‌رفته بود. همه میدانستند که ملای کفری‌هدمست شیطونه، چمنی بود، میباید کشتن، اما غیرتمندی پیدا شده بود، مغزش خراب بود، از مدرسه چهارباغ بیرونش کرده بودند، شیخ عبدالله نصرقی گفته بود دست‌تر بهش نزدیک. در ختم آقای شمس‌آبادی استکاشش را آب کشیدند کله‌اش بوی قرمه سبزی گرفته بود، از خدا نمیترسید، کافر دست و حسابی شده بود، از مزخرفات او مو برتن مؤمنان پاک اعتقاد راست میشد. درباره معاد گفته بود: «خدا با این خمره مگر کثافت قطعه یا خدا عاجزه که خمره مکتفهای تازه بسازه. هیچ فکر کرده‌اید که در این دنیای شلوغ خمره کثافتها درهم دروش آب میریزند و میوش آفتش. اما قدرت خدا آب و آفتش با هم ساختن، آب آفتشو خاموش نمی‌میکونه اما آفتش آبو گرم میکونه.»

وقتی مش غولوم قبه‌چی مساور آتس کرد بگو مگو آغاز شد. ملای محله بالا

شیخ ممدرضا پرسید: «چی گفته‌اند؟» مل ممدکاظم گفت: گفته‌اند زمین مثل عقل فکلیها کرده و شب و روز مثل فرسره دور خودش میگرده. و آشیخ ممدرضا مرد فکور گفت: «باید مطالعه کنیم، ما اهل علم نباید سرسری چیزی بگیم» روز بعد به آمل‌ممدکاظم گفت: «دروغه، صحت ندارد دیشب از اول تا آخر کتاب نکاح و طلاق را مطالعه کردم و چنین چیزی نبوده.»

شیطان آهسته آهسته به زندگی پنجه می‌انداخت و هرروز برای گمراهی بندگان خدا و محور سوم مسلمانی نقش تازه می‌زد. امین مالیه عامل با وفای شیطان رژیم، چراغ نفتی در خانه داشت و تنی‌چند از مردم به‌اعتنا به رسوم ایجاد که مکتب خرید لامپا و شیشه و قتیله داشتند چراغ نفتی در خانه روشن کردند و جنگ برضد بدعت آغاز شد. ملای محله برمنبر فریاد میزد: «مردم چراغ نفتی بدعت و بدعت ضلالت و ضلالت در آتش چمنی.»

ملای محزونی می‌گفت: «تفتوتونگیا ساختند، نجهسه، دست نزدیک که پاک شدنش شکله!» مل‌ممدرضا داماد نفت‌فروش محله می‌گفت: «این مزخرفات چیه، شما نفتو از دست مسلمون می‌گیرید، چیکار دارید کی ساخته، همه چیزو خداساخته. فرنگیم خدا ساخته. نفتم خدا ساخته، فضولسی بکسی نیامده.»

حج مهولی ارده‌بادی می‌گفت: «نفت شاش شیطونه، به‌بینید چه بوی بدی میده، درست بوی شاش شیطونه، من خودم در راه مکه نزدیک تعمیم، نزدیک وادی جن دیدم که شیطان لعین از غریبال پیاده شد، بند تنبوشو وا کرد، تنبوشش قرمز آفتی بود و مثل فرنگی مآبها ایستاده شاشید و

میکرد و لاجول گفت. به‌پندار مل‌رضی مسئله‌گو گردش زمین خلاف سنت اجداد بود می‌گفت: «چرا بگردد؟ مگر اینهمه سال که نکشت چه‌شد و مل ولی کی کوندی گفته بود: «بخدادروغه، بچشم می‌بینیم که نمی‌گردد» مل‌علی باغ بدرونی تندتر رفته بود می‌گفت: «شعور را ببین، اگه زمین بگرده بصره و بغداد و کربلا درهم میشه و کس نمیدانسد کی کجاست. صبح چشم باز میکنی و میبینی از شهر قاف به بغداد غریب افتاده‌ای، واقفصاح بار میاده. ملای محله می‌گفت «این‌مزخرف را کفار در آورده‌اند تا مسلمانان بترسند و پولشان را بدهند آهن بخردند و خانه بسازند و گدا شونده ملا در شهر قاف یک سطاق آهن‌پوش دیده بود و غصه داشت که چرا اتاق‌خانه‌اش گلی است و هرزستان روزها پس از باران در اتاق باران می‌بارد. می‌مهرولی منظومه‌خوان که مبلغ شیطان بود میگفت زمین کرده و ینگه‌دنیا آنطرف زمینه و فریاد قوم‌در آمد که نکفتیم فلسفه کله را مخطب میکند، بخدا دروغه، به‌بیر و بیغیبر دروغه، اگر اینجور باشه مردم در هوا ول میشوند. متلکی در دهانها افتاده بود که مل ممدکاظم طلبه مدرسه صدر، به‌مدرمش گفته بود: «آشیخ ممدرضا شنیده‌ای فرنگی مآبهای جاهل چه مزخرفات خنده‌داری گفته‌اند؟»

شیخ ممدرضا پرسید: «چی گفته‌اند؟» مل ممدکاظم گفت: گفته‌اند زمین مثل عقل فکلیها کرده و شب و روز مثل فرسره دور خودش میگرده. و آشیخ ممدرضا مرد فکور گفت: «باید مطالعه کنیم، ما اهل علم نباید سرسری چیزی بگیم» روز بعد به آمل‌ممدکاظم گفت: «دروغه، صحت ندارد دیشب از اول تا آخر کتاب نکاح و طلاق را مطالعه کردم و چنین چیزی نبوده.»

**اطلاعیه**

**موسسه آرش**

موسسه آرش

**محصولات ممتاز زیر ا عرضه مینماید**

ورق شیروانی پلاستیکی ضد آتش فایبرگلاس

در رنگ متنوع شفاف ومات

ورق سوپر در ۱۰ رنگ شفاف ومات ، شیشه شجر

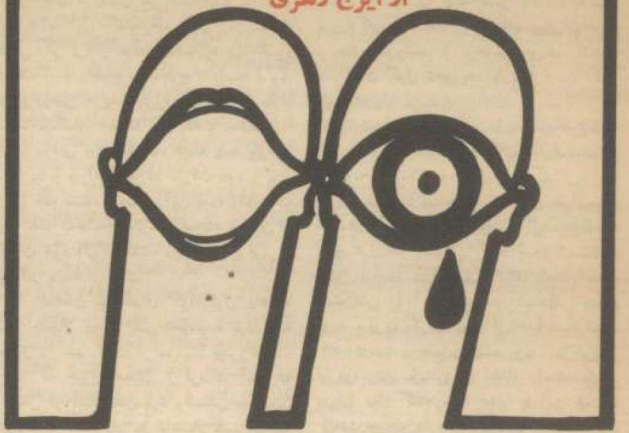
الوان ششگن پلاستیکی جهت دکوراسیون منازل

ضمناً موسسه آرش کارهای زیر سازی فیزی ونصب ورق شیروانی را با تخفیف قابل توجه میپذیرد

سفارش تلفنی پذیرفته میشود تلفن ۳۰۳۱۳۳

# در جهان تئاتر

از ایرج زهری



## دندان جنایت

اثر سام شپرد

در تئاتر این اساس نمایشنامه دندان جنایت اثر سام شپرد به کارگردانی چارلز مارویتز (کارگردان اتلوی سیاه) تازگی روی صحنه آمده است. راپرت گمشمن درمجلسه پلیزاندپله پیرمی نویسد: زبان نمایشنامه زبانی است کشف شده.

یعنی ترکیبی است از اصطلاحات ورزشکاران. زبان آخر شهر نمایشنامه هم نام دارد. او در ورزش بسیار موفق بوده، همینطور درجنایت، همینطور در موسیقی البته پشت سر هم! هس رئیس يك گروه يکبه یزن های لاس و گاسی است. يك تخت واقعی ریاست يك دفتر که مطیع و منقاد اوست و جماعتی پله گو دارد. او بی شباهت به مکبث شکسپیر نیست. هس يك رقیب دارد که به هملت شباهت دارد. دوبرده دوم رقیب براو پیروز می شود و تخت و دفتر و همه نوکرهای او را تصاحب می کند. و هس به يك خواننده دوره گرد تبدیل می شود، منتقد پلیز اند پله یز در پایان نمایش را برای موسیقی و بازی و کارگردانی جالبش ستوده است.

صحنه ای از نمایش دندان جنایت اثر سام شپرد



## اعتصاب کارگران تئاتر کمدی فرانسز

کارگاههای وسیع خیاطی، نجاری، قفل و کلید سازی، نقاشی، و همه آن چیزهایی است که برای تهیه يك نمایشنامه یا اپرا لازم است. با توجه به اینکه این تئاترها به صورت رپرتوار کار می کنند، یعنی همه شب به کارگران صحنه و استادکاران کشتیک برای تغییر یا ترمیم دکور و اسباب صحنه نیاز است، روشن است که اعتصاب گروه متجاوز از صد نفر کارگر متخصص صحنه کمدی فرانسز مخصوصا وقتی کارگران همه صحنه های پاریس با آنها اعلام همبستگی کنند، چه اهمیتی در کار تئاتر دارد.

تازگی کارگران تئاتر کمدی فرانسز به علت کمی دستمزد اعتصاب کرده اند. برای تماشاگر ایرانی شاید تعجب آور باشد که اعتصاب کارگران يك تئاتر می تواند چنان مهم باشد که به صورت خبر حتی از تلویزیون ملی ایران نیز پخش شود. اینجا باید برای آگاهی خوانندگان بیادیاورم که تئاترهای کمدی فرانسز، اپرا، اپرا کمیک، تئاتر دوفرانس (تئاتر ادنون) تئاتر پاله شایو، تئاتر سارا برتار و چند صحنه دیگر پاریس مستقیما از طریق بودجه دولت اداره می شود. همه این تئاترها دارای

## تئاتر روستائی

در این ماه در مجله اشترن آلمانی گزارشی چاپ شده بود با شرح و تفصیلات درباره تئاتر روستائی در ایالت باویر (جنوب آلمان) که خلاصه آنرا می آورم: «... در روستا های کوچک که پای توریستها به آنها باز نشده است، تئاتر هنوز در سالن رستورانها اجرا می شود. مثلا در سی کیلومتری جنوب مونیخ تقریباً هر روستا يك گروه تئاتر دارد. معروفترین آنها در ده «اتر» فینگ است. رهبر گروه تئاتر این ده، روزسلمانی است و شب کارگردان، گریبور، خیاط، خلاصه همه کاره. در این روستاها به لهجه صد درصد محلی بازی می شود و در روستاهائی که توریستها به عنوان مهمان آب معدنی یا برنامه های لباس های محلی و غیره یا گذاشته اند، با نیم لهجه. در تئاتر صد در صد روستائی در ضمن اجرای نمایش به تماشاگران سوسیس داغ هم فروخته می شود و البته رفتن آمد هم قندش نیست. قیمت بلیط هم برای همه و همه جای سالن یکسان است (سه مارک یعنی ۶، ۷ تومان) نمایش فقط در ایام تعطیل مثلا روزهای جمعه و شنبه و یکشنبه و

در ماه های مخصوص سال بازی می شود. تئاتر حرفه و وسیله فان در آوردن نیست. تئاتر عشق و تفریح و سرگرمی مردم روستاهاست. اما به جز تئاترهای آماتوری در چندین روستای باویر تئاتر حرفه ای وجود دارد که تمام سال دایر است از جمله تئاتر مردم در «گرتن زه» و «کیم گاه».

از ویژگی های نمایشنامه های که در تئاترهای روستائی اجرا می شود این است که هیچ ارتباطی با زمان ندارد. در تمام آنها حرف از خوردن و خوابیدن و عشق و ورزیدن و زورگفتن و بالاخره رسیدن به حق و بیچاره شدن آقا یا خانم پدچنه است. چند نفر از بزرگان تئاتر آلمان برای تئاتر روستا کار کرده اند از آن جمله اند: لودیوک توما و کارل فالنتین. یکی از چهره های نو نمایشنامه نویس این کشور: فرانتز کزاور کروتز (نویسنده کشتن مرغ هسا) کار خودش را در یکی از همین تئاترها آغاز کرده است.

روزها گلای می چرانند و شبها تئاتر بازی می کنند



در بزرگداشت روزهای مذهبی به صورت دسته یا تفریه بکار می گیرند. هنر تئاتر می تواند، هر جا بوجود آید و تقویت شود راه هنر های دیگر را نیز هموار کند. برای خلق تئاتر روستائی که زمینه های آن در ایران گاملا آماده است باید راه تازه ای رفت. از وارد کردن تئاتر پایتخت به آنجا فایده ای حاصل نمی شود. باید روستا را ساخت، نیازهای آنرا مطالعه کرد، آه وقت تئاتری به یاری خود آنها بوجود آورد. این مساله در ممالک شرقی اهمیت بسیار دارد. چرا که فرهنگ دست نخورده و بکر فراوان و بی-

اندازه حساس است. کسانی که شاهد عوض کردن ظرف های گلی با ظرف های پلاستیک هستند و به حال برفرهنگی های جماعتی مستفرنگ گریه می کنند، حرف مرا خوب می فهمند. اگر يك قدم عوضی برداریم چشمه تخیل سرشار بگر اجراکننده مراسم نمایش مذهبی را از همه سملها و علامات هایش خشک و محروم خواهیم کرد، چنانچه هم امروز ترائه کوهسارش را با خجالت و در کنج خاله اش می خواند ولی تصنیف پتیاره شیر را با سربلندی و همه جا بلند نعره می کشد.



## مرگ در کاتدرال

اثر تی. اس. الیوت

الیوت شاعر و نمایشنامه نویس آمریکائی، زیباترین اثر خویش «مرگ در کاتدرال» را سال ۱۹۳۵ به سفارش کلیسای انگلیس نوشت. این اثر را تازگی گروه رویال شکسپیر به کارگردانی تری هندز در تئاتر آلدویچ لندن روی صحنه آورده است.

ماریتین اسلین، دراماتورژ بی بی سی لندن و نویسنده کتاب تئاتر پوچی درباره این اثر و اجرا در محله پلیزاند پله یز می نویسد: «... مرگ در کاتدرال نزدیک به چهل سال پیش نوشته شده است. برای نسل امروز دیگر مهم نیست که کلیسا باید زیر نظر دولت باشد یا نباشد اما اجرای تری هندز این ترازدی را همانطور تازه و زیبا نگه داشته است. ریچارد پاسکو در نقش توماس بکت (صدراعظم و رئیس کلیسای هانری دوم شاه انگلیس در قرن دوازده میلادی م.) بهترین بازی خود را ارائه داده است. صدای این هنرپیشه بسیار زیباست و خیلی خوب با آن کار می کند. بازی هم پیمانان که نقشه قتل بکت را طرح و اجرا می کنند نیز خیلی جالب است. با اینهمه اول نمایشنامه يك عیب دارد: در پرده نخست يك پسرپه دربار سیاست سخنرانی می کند که به هیچ روی باورکردنی نمی آید اگر چه متن را هنرپیشه درست و زیبا بیان می کند. اما در اجرا نیز مساله همسرایان را کار-

کردن نتوانسته است کاملا حل کند. ماریتین اسلین در اینجا نظر خودش را در اجرای بخش همسرانی در نمایشنامه های باستانی یا مدرن که در آنها قطعه برای همسرانی نوشته می شود چنین می نویسد: «دو راه برای حل مساله همسرانی وجود دارد: ۱- می توان قسمت های همسرانی را به گفتگوهای رئالیستی دگرگون کرد. يك گفتگو یا مکالمه میان چند نفر. ۲- یا همسرانی را چنان مجرد و انتزاعی ساخت که هر گونه رئالیسم میان برداشته بشود. در اینصورت البته قطعات همسرانی به بخش های آئین و سنتی تبدیل خواهد شد که می توان آنها را به آواز هم خواند.

دو راه را انتخاب نکرده است. همسرایان او مثل بچه های که شعری را در مدرسه آموخته اند و به همان سیاق آنها طولی وار پس می دادند! هفت زن کلیسائی کاتر پوری در نمایش رویال شکسپیر صداهای متوسطی هم داشتند، بعلاوه خیلی هم داد می زدند. بنو یون (کارگردان معروف آلمان شرقی م.) در اجرای نمایشنامه صلح اثر اریستوفانی نشان داد که با «همسرایان» باید چه کرد. او آنها را وادار کرد که بیج بیج کنند. به این ترتیب این احساس بوجود آمد که گویی همه يك صدا هستند. تازه با این کار می توانست. هر طور که مایل بود، این يك صدا را تنظیم کند. متأسفانه توجه ژان که از زیباترین اشعار الیوت در این نمایشنامه است بایک اجرای پد، نامفهوم و ناهنجار شد. الیوت نمایشنامه اش را برای اجرا در يك کلیسا نوشته بود. شاید همین آئین بودن این اثر است که باعث زندگی جاودانه آن شده است. امروز هم اجرای آن، یعنی موفقیت اجرای آن باید فضای



يك کلیسا را خلق کرد. صحنه پردازی دکوراتوار فرح (تری هندز) اکثراً با همین دکوراتور که در ضمن طراح لباس های او نیز هست کار می کند. احتمال می رود عرب یا ایرانی باشد. نیز هر جا که دراندیشه باز آفرینی این فضا بود سخت موفق بود مثلا آنجا که صحنه را به انتخاب ستفان مقدس، یوهانس حواری و توماس بکت شبیه تزیین کرده بود.

توماس سترن الیوت (۱۹۶۵-۱۸۸۸) شاعر و نمایشنامه نویس کاتولیک آمریکائی انگلیس برنده جایزه نوبل سال ۱۹۴۸ دیوان اشعار: سرزمین بزرگ، چهار کوارتت، سرزمین بی حاصل، و نمایشنامه های: روز خانواده (۱۹۳۹) برنامه کوکتیل (۱۹۵۰) عشق مخصوص (۱۹۵۴) و سیاستمدار با آبرو (۱۹۶۰) رانوشته است. «نمایشنامه مرگ در کاتدرال» به فارسی ترجمه و چاپ شده است.

**صحنه:** آشپزخانه‌ای مختصر. دو چراغ روشن است؛ یک چراغ بر نور در وسط اتاق که از سقف آویزان است، و چراغی بسیار کم‌نور در بالای میز سنگی رختشویی. زن که بی‌اندازه ناراحت است، درحالی که چیزها را مرتب می‌کند بارامی می‌گریزد. شوهر نشسته است و روزنامهٔ ایتالیایی می‌خواند.

نمایشنامه در یک پرده از ماریوفراتی

ترجمهٔ احمد گلشیری

# شب‌های طولانی

آدمها: شوهر

زن

مادرزن

آه

ایتالیا، زمان حال

از رادیو کوچکی موزیک جاز به‌گوش می‌رسد. شوهر (به‌زنش که با حق‌خود عصبانیش کرده):  
ببر اون گریه‌تو! (صدای رادیو را بلند می‌کند تا صدای گریه‌اش را نشنود).

زن (پس از یک لحظه): ساعت چند؟

شوهر (بر این که به‌ساعتش که بارها میزانش کرده نگاهش بیندازد): یازده و ده دقیقه.

[زن پشتش را به او می‌کند، هنوز حق‌گریه‌اش به‌گوش می‌رسد. مرد با دیدن این وضع و این که می‌بیند نمی‌تواند روزنامه بخواند، به‌طرف رادیو می‌رود تا صدا را بلندتر کند، وقتی بی‌م‌برد دیگر صدا بلندتر نمی‌شود با عصبانیت خاموشش می‌کند. زن با حق‌شناسی به او می‌نگرد.]

زن (با ترس و لرز): چه ساعتی بود اون شبی که تو...؟

شوهر: که من بشقاب‌به‌طرفش پرتاب کردم؟ نزدیک ده بود.

[مکت طولانی. هر دو وانمود می‌کنند که مشغول کارند؛ زن پشت میز رختشویی است و مرد روزنامه می‌خواند، باین همه هر دو بی‌اندازه عصبانی و تکراند.]

شوهر (با پرخاشگری، وقتی که می‌بیند زن از گوشهٔ چشم نگاهش به او انداخته است): چرا به من خیره می‌شی خیرت؟ چرا؟ (بندست اشاره می‌کند) می‌خواهی بگی تقصیر منه که اون دیر کرده! (مکت) چرا جواب نمی‌دی؟ جواب منو بده! چی داری به من بگی؟ پراچی منو سرزنش می‌کنی؟ لکنه می‌خواهی بگی موضوع سر روغن زیتونه؟ زن (با خشم برمی‌گردد و به او چشم می‌دوزد. مکت طولانی. بارامی): تو خودت هم می‌دونی، می‌دونی که به‌اش توهین شده، اون...

شوهر (بندست اشاره می‌کند) توهین؟ سرچی به‌اش توهین شده؟ پراچی؟ که بطری رو برداشتم پرم، من اریاب خونه‌ام، من دلم می‌خواد و می‌تونم به‌ذره روغن بخورم. اون وقت مسمون برمی‌داره هم‌رو خالی می‌کنه - تو که می‌دونی اون مسمونه. (از گفتارش طعنه می‌بارد).

زن: پشت میز که نشسته بود چشمپاش پسر از اشک بود. بعد هم تو اتاق داشت گریه می‌کرد.

شوهر: اون جووور؟ اشک تو آستینشه! قضیهٔ گلابیا یادت می‌آد؟ نظاهر می‌کرد که داره گریه می‌کنه، می‌ترسید منجشو بگیرم. چرا تو نه من غریب در نمی‌آری، معلومه برا این که اریاب خونه - که من باشم - غذا رو تقسیم می‌کنه. من این حقو ندارم؟ این منم که چون می‌کنم، قرضسهارو می‌دم. (برمی‌خیزد با عصبانیت قدم می‌زند. با خودش) سه تا گلابی به‌وزن به‌کیلو! کسی نیست به من بگه از کجا می‌آری؟ مگه پول بارو می‌کنی؟ من پول در می‌آرم، با همین دستپاش! (دستپاشی ینه به‌اش را به هم می‌زند.) من غذا رو مساوی تقسیم می‌کنم - می‌گم مساوی منظورم چهارقسمت مساوی‌یه. حتی پسرم سهم مساوی می‌بره، پسر من، گوشت و خون من. اما اون... (نگاه زن از تأثیر حرفهای اهانت‌بارش می‌کاهد) مطمئن باش که اون نمی‌خواد... (همین که زن با چشمهای اشک‌آلود نگاهش می‌کند، حرفش را قطع می‌کند.)

زن: نمی‌خواد چی...؟ حرفو بز. شوهر (با احتیاط):... که دیوونگی بکنه. هیچ آدم عاقلی دست به این کارها نمی‌زنه، اون هم به‌خاطر این که بطری رو از جلوش برداشتن...

(نگاه زنش چنان درد آورست که جرات نمی‌کند حرفش را دنبال کند).  
زن: تو می‌خواستی چیز دیگه بی بگی. تو فکر می‌کردی... (مکت).

شوهر (حرف او را می‌پذیرد): «فکر می‌کردم» اون هر کاری که بگی ازش برمی‌آد. دیوونه‌س. یعنی من فکر می‌کنم دیوونه‌س. تو رو نمی‌دونم. تو دخترشی، بهتر می‌شناسیش، تو بودی که برداشتی آوردیش این‌جا، تو دست و پای من (سرسری) جووور کله‌شقی‌یه. تو این دنیا هر حق‌رو به‌خودش می‌ده. (منوجهٔ ناراحتی زنش می‌شود. جلو خود را می‌گیرد. مکت) مگه تقصیر من بود؟ می‌گم مگه تقصیر من بود؟ جواب بده... من سعی خودمو کردم. سعی کردم مهریون باشم. اما با این چند غازی که در می‌آرم چه خاکی به‌سرم می‌تونم بریزم؟ مثلاً میوه. اگه که تقصیر من چی‌یه؟ به‌اش دست نمی‌ذاره، قبول نمی‌کنه. توجیز خوردن کله‌شقی می‌کنه. نمی‌خریم تا پس‌انداز کنیم، به‌میوه لب نمی‌زنیم تا پس انداز کنیم... تا نموم مالم حتی اون - گوشت و سبزی بیشتری گیرمون نیاد. تا سهم همه مساوی باشه. اون وقت تو برمی‌داری اونهارو تاراج می‌کنی... گاهی درست و حسابی به‌مادرت بیشتر می‌رسی... و من لام تا کام حرفی نمی‌زنم. برا پاک کردن کفشپاش بروی منو برمی‌داره... صدام در نمی‌آد، سر مساویم - رده... چیزی نمی‌گم. دیگه چی می‌خواهی؟ دیگه چی از جونت می‌خواهی؟ (بطور غم‌انگیز) هدیهٔ کوچکی رو بگو که برا جشن تولدش خریدیم؟ اون روسری رو بگو، به تکه خامه‌ای که تو قبوهش می‌اندازه! اون تنها کسی‌یه که استفاده می‌کنه... (دستپاشش را از هم باز می‌کند) گذشته از اینها... (سعی می‌کند حرفپاشش را توجیه کند؛ از ترس این که کار به‌جاهای باریک نکند، گاهی نگاهش به‌زن می‌اندازد، عجولانه) هیچوقت خدا شده دست به‌اش بزنم... با این که می‌دونی، این حقو دارم، من اریاب خونه‌ام! (دوبلهو) «اریاب» وقتی هوس می‌کنم حتی نمی‌تونم با زیرجامه کوتاه قدم بزنم. خودمون دوتا اتاق داریم. اون هم دائم تودست‌وپامونه. نمی‌دونم چطوره که هرچا یکی پیدایش می‌شه. حتی «اون‌جا» اون هم وقتی که من مجبورم... (حق‌حق زن او را به‌خود می‌آورد.) چند ماه پیش

که برداشتم بشقابو به‌طرفش پرتاب کردم... یادت می‌آد؟ همون وقتی که تهدید کرده بودن از خونه بیرونمون می‌کنن. من عصبانی بودم دیگه - بچه به‌سرو به‌کله افتاده بود، به‌اش احتیاج داشتم که بره دواخونه، اون وقت کدوم گوری بود... بیرون - کسی چه می‌دونه - دلم می‌خواست بگیرم خفش کنم! از دست همه چی می‌کنیدم، تازه باید غصهٔ او هم می‌خورد. می‌گفتم لکنه پاش شکسته باشه، تو زردون افتاده باشه... یا تویه جهنم درهٔ دیگه! برا بچه خودم ناراحتم؛ همین‌طور براتو! (بقراره، به‌سوی زن پیش می‌رود، زن از خود دورش می‌کند) حتی زلدگی‌مون عوض شده، باید ازش کلی ممنون باشی... دیگه نپتون کاری نداریم. شدیم مٹ دوتا بیگانه، من و تو. اگه ما با هم جروبحث داریم به‌خاطر اون. برا این که تونهارو می‌شمارم، شرابو اندازه می‌گیرم و سهم اونو به‌بچه می‌دم. (فریاد می‌زند) مگه من حق ندارم؟ آره یا نه بگو؟ (آرام می‌شود، دلش می‌خواهد زن حرفی بزند، او ساکت است و می‌ترسد، مرد هم می‌ترسد، بحتل بیشتر، مکت طولانی و نفوذناپذیری) شاید با یکی از دستپاش باشه... نشسته پشت سر ما حرف مفت می‌زنه... حتی پشت سر تو... برا این که حوسده... (زن با تعجب نگاهش می‌کند؛ سر در نمی‌آورد؛ شوهر توضیح می‌دهد)... سر این که به‌تو پول می‌دم، تو می‌تونی بری خرید بکنی، تصمیم می‌گیری. دیده‌م شبها که به‌خرج روزانه‌ت می‌رسی چهارچشمی‌هات خیره شده. برا من تعجبی نداره اگه... (زن با نگاهش سرزنش‌آمیز نگاهش می‌کند. مرد تغییر عقیده می‌دهد و از اتهام دزدی سرکنظرش می‌کند. مکت). فایده نداره... ولش کن. (مکت) اما اگه فکر می‌کنی قدر کمپهای تو رو می‌دونه... (زن با چشمهای اشک‌آلود نگاهش می‌کند، شوهر بحث را قطع می‌کند و سعی می‌کند حرفپاشش را توجیه کند) از اینها بگذریم... (دستپاشش را به‌هم می‌مالد، گویی آنها را می‌شوید) باید سرفراز باشه که من جا و غذا به‌اش می‌دهم؛ (محکم) می‌گویی، تقصیر خودم بوده و دلم می‌خواد توهیم اینو تصدیق کنی. (مکت طولانی، زن که کاملاً افسرده است جوابی نمی‌دهد، از حرفهای مرد منتقل شده است، حرفپاشی که ترس او را دامن می‌زند.) باید حرف بزنی. باید قبول کنی که دائم هر کاری بکنی کرده. به‌من هیچ مربوط نیست، به‌من مربوط نیست اگه...

زن (اندوهگین نگاهش می‌کند): اگه...؟  
شوهر (پس از مکت):... تصمیم گرفته باشه دیوونگی کنه... (بطور ضعیف) اگه بره پیش کسی گله‌گذاری بکنه...

زن: این اون چیزی نیست که تو واقعاً در فکرشی! تو می‌دونی که هیچوقت شکایتی نمی‌کنه. اون نمی‌خواد کسی براش دلسوزی کنه.

شوهر: دلسوزی، پراچی؟ احتیاجی نداره؟ مگه من چه کارش کرده‌م؟

زن (با بافتاری و لجاجت): گفتم این اون چیزی نیست که تو در فکرشی.

شوهر (پس از مکت، با طعنه‌ای ساختگی): منظورت خودکشی‌یه! از این جووور بعبده! (مکت می‌کند، زن به او خیره شده است) خیلی خوب اون... (با حرکات خود ادای دیوانه‌ها را درمی‌آورد) تو اونو بهتر از من می‌شناسی! تو می‌دونی که...

زن (از جا در می‌رود): ما زجرش دادیم... من و تو، تو و من. همه‌مون... حتی اون کوچولو، از ما تقلید می‌کنه... اون هم سر چیزهای جزئی و بی‌اهمیت...

شوهر: زجرش دادیم؟ مالکی نونو از دهن بچه می‌گیره تا بخورد اون بده؟ کی، خواهرت؟ اصلاً خواهرت چشم داره اونو ببینه؟ نه، نه. آدم عاقلی به (فکری به خاطرش می‌رسد) اونوقت الان... دل و جرات پیدا کرده، آره دیگه دل‌جرات پیدا کرده که به ما تهمت بزنه.

زن (باشنیدن آخرین دلیل غمگین می‌شود): توحته این‌طور فکر می‌کنی!... فکر می‌کنی که... تقصیر منه، همش تقصیر منه! من دخترش‌ام! - من - وظیفه من بوده که ازش مواظبت کنم، کمکتش کنم...

شوهر (سعی می‌کند متقاعدش کند): تقصیر تو

نیست. این آخر و عاقبت غم‌انگیز بیرو پاتالپاست... که باید بدبختی دست به‌یقه هستن... تو زندگیشون، وقتی می‌رسه که می‌فهمی دیگه پرا دیگرگون به‌بارن...  
زن (با اراده): می‌رم! می‌رم! بیستم این چیزی که همه‌ش در فکرشی واقعیت داره یا نه.

شوهر (جلو او را می‌گیرد): بی‌فایده‌ست... هرچی باید بشه شده... فایده نداره. بهتره همین‌جا منتظر بشی. دست‌کم بذار پرا خودمون ثابت کنیم که تقصیر ما نبوده. بهتره ترتیب اینو بدیم که...

زن (وحشت‌زده): چی؟ ترتیب چی‌رو بدیم؟  
شوهر: ... معلومه، که بریم بکنیم... به‌خواهرت... به‌دیگرون...  
زن (با اضطراب): ساعت چند؟

شوهر (او را منتظر نگه می‌دارد): در وقت. هیچ وقت تا این‌موقع بیرون نمی‌موند. شاید داره ناله و تفرین می‌کنه... یا شاید التماس می‌کنه تا صبح جاش بدن... نه، غیرممکنه. الان دیگه می‌آن می‌گن... می‌دونی کسی با می‌شه می‌آد که. اون خودش... بی‌گناحه... زن خوبی‌به... قبول دارم که گاهی به‌اشش تندی می‌کردم... (با تأسف و صادقانه) همه‌ش به‌خاطر درآوردن آتمه، به‌خاطر ناراحتی‌هاس؛ حتی هوای این‌جا خرج می‌مونه. همه‌چی رو دوش منه. آدم باید آرامش فکری داشته باشه تا مهریون باشه، آدم باید پول داشته باشه تا قطره‌های روغن یا قاچهای پرتقالو نسماره. من همیشه اونو دوست داشتم، بیچاره... می‌دونی که مادر من هم همین‌جور زندگی می‌کرد؟ خرده تونهارو رو جمع می‌کرد می‌خورد... هرکاری‌رو تحمل می‌کرد... تقصیر من نیست که، قسم می‌خورم. من همیشه به‌بیرو پاتالپا عزت و احترام می‌ذارم. یاد می‌آد... سالها پیش وقتی بچه بودم، بی‌زنی از من خواست کمکتش کنم تا از چند تا پله بیاد پایین. حتی درآوردم دو تا سکه نقره به‌اش دادم - فقط همون دوتارو داشتم. درآورد گفت احتیاجی ندارم. پولدار بود... اون وقتها فرق پولدار و بی‌پولو نمی‌دونسم. فکر می‌کردم پیری و گدایی باهم از راه می‌رسن... فکر می‌کردم این قانون زندگی‌یه. و مادرم بالاخره به‌روزو باید دستشو دراز کنه... (بی‌اندازه متأثر است).

[در این موقع مادر زن در آستانهٔ در پیدایش می‌شود. بسیار فروتن است. شوهر ناگهان با تعجب برمی‌خیزد. تغییر حالت می‌دهد. زن دچار تعجب شده است و از ترس شوهر جرات نمی‌کند خوشحالی خود را نشان دهد، شوهر به‌هیجان آمده و آمادهٔ حمله است. بی‌زنی با ترس به‌طرف میز پیش می‌رود، اما جرات ننسستن ندارد.]

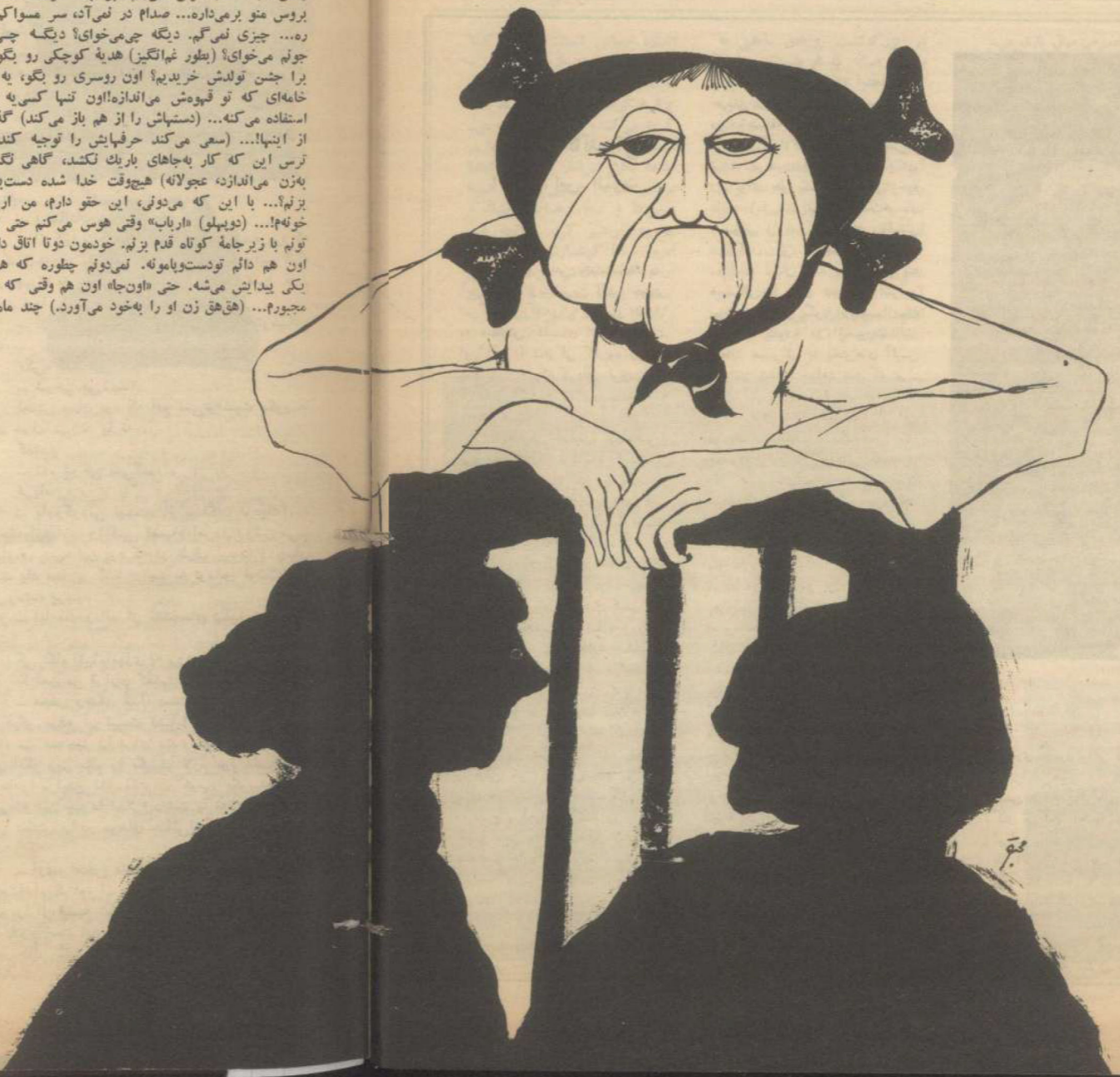
شوهر (عصبانی و دوپهلو تا روی زمین خم می‌شود) سرکار علیه نمی‌فرمایین؟ (بشقاب غذای بی‌زنی را برمی‌دارد و آن را تقریباً روی میز پرتاب می‌کند) بفرمایین! (بسیار طعنه‌آمیز) اجازه می‌فرمایین برای سرکار گرم‌کنم؟ (عصبانی و پرخاشگرانه) آخه بی‌زنی کدوم گوری بودی؟ کجا بودی؟ کجا؟ کجا؟ آخرش دیوونه‌مون می‌کنی، تو... زن (با آرامی): مادر، راست می‌گه...

مادر زن (که به‌دخترش نگاه می‌کند، با افتادگی):  
خواهیم برد... تو قبرستون...

شوهر: تو قبرستون؟ (با دستپاش صورتش را می‌پوشاند) وای خدا! با دیگه چه‌گندی بالا آوردی؟  
مادر زن (با ترس): الان دیگه به‌سال می‌شه... از وقتی دختر کوچیک‌تون... چندتا گل خریدم و...

[مکت طولانی.]  
شوهر (دست‌پاچه): گل... گل (ناگهان، به‌زن) پولشو از کجا آورده؟ توبه‌اش داده‌ی؟

[زن نگاه سرزنش‌آمیزی به‌مرد می‌اندازد، مرد بشیمان می‌شود. مرد بیرون می‌رود و در را به‌هم می‌زند، برمی‌گردد و چراغ وسط را خاموش می‌کند و غرغرکنان بیرون می‌رود. تنها چراغ کم‌نور طرف راست روشن است. زن متأثر شده است جرات ندارد محبت خود را نشان دهد. کسی چیزها را مرتب می‌کند، آنگاه به‌دنبال شوهر بیرون می‌رود. بی‌زنی که از بار زندگی کمر خم کرده است، تنها، غذاایش را با بی‌علاقگی، آهسته آهسته می‌خورد. (برده)



# داستانی برای فیلم تلویزیونی

پاورقی پلیسی

۱۶

خلاصه آنچه گذشت

جوان سیاه‌پوستی که کارآگاه خصوصی است و از جنگ پلیس نیویورک به شهر کوچک بینگستن در ایالت اوهایو گریخته است، در آنجا، برای دختر سیاه‌پوستی می‌گوید که زنی در نیویورک بسراغم آمد و گفت که برای تهیه فیلمهای پلیسی تلویزیونی دست‌اندر کار تحقیق درباره قتلها و جنایت‌هایی هستند که بی‌کیفر مانده است... و اول کسی که من می‌بایست بدنیا بشم بروم مردی به اسم توماس بود که در شرکت حمل و نقل کار می‌کرد. همه‌جا در تعقیب این مرد بودم که ناگهان پیغام داده شد ساعت دوازده به خانه او بروم. به خانه توماس رفتم و دیدم کشته شده است و چون خواستم برگردم با پاسبانی روبرو شدم. پاسبان را بضرب مشت و لگداز پای درآوردم و در درق تا زنی را که بدینگونه مرا به مخصوصه انداخته است پیدا کنم... اما این زن پیدا نشد که نشد و ناگزیر به راهنمایی‌پرونده‌ای که در خانه او پیدا کردم به بینگستن آمدم و اکنون می‌خواهم ببینم توماس در اینجا چه وضعی داشته است... کارآگاه خصوصی در بینگستن، پراهنمایی دختر جوان، با اشخاص گوناگونی گفتگو می‌کند و ضمن آنکه از سرگذشت دردناک توماس و فقر و عسرت او آگاه می‌شود ناگهان می‌شنود که توماس در این شهر بستگانی داشته است و چون اسم یکی از این افراد بگوشش می‌خورد همه ماجرا پرایش روشن می‌شود.

لیخن‌دی زد و جواب داد: سالتیته که نداد... کمتر کسی از اسرار پشت پرده این قضیه خبر داشت و اگر ماجری فاش می‌شد، از لحاظ تبلیغات مصیبت وحشتناکی پیش می‌آمد... ما مطلقاً خبر نداشتیم که اگر دستگیر بشوید، چه می‌گویید و این امر بر ایمان نگرانیهای فراوانی داشت... طبعاً، من خودم در این باره با «بی. ایچ» حرف زدم... بعد، او هم با یکی از اعضای بخش حقوقی کانون که از قضا از دوستان بسیار نزدیک یکی از شخصیت‌های عالیمقام دستگاه پلیس است حرف زد... و در جریان مذاکرات کاملاً محرمانه‌ای که بین این شخص و صاحب منصب پلیس صورت گرفت، نماینده حقوقی ما اطلاع یافت که پلیس از هویت شما آگاه شده است اما تصمیم گرفته است پای کانون مرکزی تهیه فیلمهای تلویزیونی را در این ماجری به میان نکند.

با لحن خسته‌ای گفتم: - به چه ترتیبی؟ در صورتیکه یکی از تیراندازهای برجسته پلیس، نزدیک بود موقع فرار، مرا از پای در بیاورد...

- از این حرفها نزدیک... ما قرار گذاشتیم که اگر دستگیر بشوید، کانون مرکزی بهترین وکلای مدافع را برای دفاع از شما اجیر بکند... فقط ممکن بود مساجری ما مختصر تئوری پیدا بکنند... و مسلماً این مساله هم از نظر شما نمی‌توانست عیبی داشته باشد... می‌خواستیم بگوییم که ما شما را فقط برای تحقیقاتی درباره توماس استخدام کرده بودیم و هیچ صحبت از کشتن او در میان نبوده است... وانگهی شما نمی‌توانید این کانون مرکزی را مستحق سلامت بدانید... ما میلیونها دلار در راه تهیه این فیلمها سرمایه‌گذاری کرده‌ایم...  
لیخن‌دی زد و گفت:

- تترسید... نمی‌گذارم شما طعمه گرگها بشوید... «تونی» ولی، شما هرگز برای من نگفتید، آنجا، توی اتاق توماس چه اتفاق افتاد...  
گفتم:

- خوشگلترین حقه‌ای بود که در عمر خودم دیده بودم... یک نفر که خودش را به جای شما قالب کرده بود به دفتر من تلفن زده بود و قرار گذاشته بود که درست نصف شب توی خانه توماس باشم... و وقتی که به آنجا رفتم، توماس مرده بود، و یک دقیقه بعد، سر و کله یک نفر پاسبان پیدا شد.

«کی» حیرت‌زده پرسید: - خودش را عوض من جازده بود؟... نمی‌دانم چه طور ممکن است یک نفر این کار را کرده باشد...  
- و من به همین دلیل به اینجا آمده‌ام... دلم می‌خواست جواب چند سؤال را بشنوم... مخصوصاً می‌خواهم دو موضوع را بدانم. اولاً شما از نشئی برای من حرف زدید که قرار است بعضی نشان‌داده‌شدن قضیه توماس از تلویزیون اسم تبهکار را به پلیس بدهد. این نشئی کیست؟

- از آنجا که عملیات ما محرمانه است، حتی این موضوع را به خود زینفع هم نگفته‌ایم... این شخص نگهبان بازنشسته‌ای است که سالها برای

کانون مرکزی کار می‌کرده است و زن بیماری هم دارد.  
- بسیار خوب... دیگر از این مقوله حرفی نزنیم... ثانیاً روابط شما دقیقاً با استیو مک دونالد از چه قرار است؟  
سرخ شد.

- روابط من چه ربطی...  
باربارا با عجله به سوی «کی» راه افتاد و دستش را دور کردن او حلقه زد و گفت:

- بین آنها هیچ رابطه‌ای نیست... «کی» صبح فردای آنروز به خانه برگشت... و همه‌چیز بین آنها تمام شد.

کی خودش را از آغوش باربارا رها کرد، پپیش را از جیب پیراهن خانه‌اش در آورد، و جلو چشم حیرت‌زده «تد» روشن کرد.  
- حقیقتاً نمی‌دانم کارهای شخصی من چه ربطی به این قضیه دارد... تونی...  
- «کی»، من این سؤالها را از راه کنجکاری نمی‌کنم... اگر این سؤال را کردم، برای این است که جواب شما ممکن است اهمیت بسیاری داشته باشد.

«کی» پکی به پپیش خود زد و دودش را به سوی من فوت کرد.  
- آن توتونی را دود می‌کنم. که خودتان به من توصیه کردید... درباره استیو باید بگویم که اگر حرف او را بزنیم، دهن خودمان را بیجا خسته کرده‌ایم... اذعان دارم که رفتار احمقانه‌ای کردم... استیو آدم نیست... و هیچ حادثه‌ای هم بین من و او اتفاق نیفتاده است... آنقدر برای من ساعت کسالت خاطر شد که توی خانه‌اش مثل خوک مشروب خوردم...  
- و حالتان بهم خورد؟  
- از کجا می‌دانید؟ هنوز غروب نشده بود که پای عرق‌خوری نشستیم و تا زمانی خوردیم که دیگر چیزی به خاطرمان نماند... ولی من هنوز هم منظور شما را از این سؤال نمی‌دانم.

- از قضا استیو از بستگان نزدیک توماس است...  
«کی» گفت:  
- شوخی می‌کنید؟  
لحنش چنان بود که آدم نمی‌توانست بگوید جدی حرف می‌زند یا نه...  
گفتم:  
- ته، شوخی نمی‌کنم...  
فریاد زد:

- پاورکردنی نیست. از بستگان نزدیک!... چه حقه‌بازی!... وانگهی قضیه، امروز روشن می‌شود... پس، این بود که در ظرف بیست و چهار ساعت یک سناریو کامل راجع به توماس نوشت!... «تد» پرسید:  
- آیا مک‌دونالد از نقشه‌های تبلیغ شما خبر داشت؟  
کی نگاه اتهام‌آمیزی به روی من کرد.  
با لحن بی‌قراری گفتم:

- محض رضای خدا، نست بردارید، کی...! الان دیگر موقع آن نیست قضایا را پنهان بکنیم... البته، من همه‌چیز را برای «تد» نقل کرده‌ام... برای آنکه زیر پالم را بگیرد، لازم بود همه این چیزها را پرایش نقل بکنم... خوب، بگویید ببینم استیو از این چیزها اطلاع داشت یا نه؟  
دستش را در موهای حنائی‌اش فرو برد... و گفت:

- آری، اطلاع داشت... حتی، روزی که شما را استخدام کردم، از «بی. ایچ» پرسیدم لازم است استیو را از قضیه مطلع بکنیم یا نه... و «بی. ایچ» گفت لازم است این کار را بکنیم... خدای من!... در هر حال، نکند خیال بکنید این جنایت‌کار او باشد؟...  
- هر دوستان ساکت بشوید!... بگذارید فکر بکنم. نقشه این آقایان مزایای روشنی دارد... مشکل قضیه این است که اگر افشاح بالا بیاید، ممکن است به ضرر ما - به ضرر کانون مرکزی و من - باشد.



عاشق رمان پلیسی است... اگر استیو همان آدمی باشد که ما می‌خواهیم، قضیه توماس را جلو می‌اندازیم و در عین حال خبر دستگیر شدن استیو را هم اعلام می‌کنیم... مدت یکم هفته همه روزنامه‌ها پرایگان برای ما هیاو و چنجال پراه می‌اندازند... همه امریکائیها جلو تلویزیونهای خودشان به سر و کول همدیگر می‌پرند تا برنامه‌های ما را ببینند... آری، «بابی»... خودت می‌دانی که من در موضوع تبلیغ چه حس تند و تیزی دارم... و خیال می‌کنم. این کار بزمتمش بیارزد... توجه داری...؟ یک نفر کارآگاه خصوصی را برای کسی که با این تبهکار نسبت بسیار نزدیکی دارد، او را به قتل می‌رساند... کانون مرکزی تهیه فیلمهای تلویزیونی این راز را در کنار پلیس روشن می‌کند... عالی است...  
باربارا به عنوان اعتراض گفت:  
- «کی»، مگر نباید اول با «بی. ایچ» مشورت بکنی...؟ تلفن بزنی و ماجری را به او بگو... وسط حرفش دویدم و گفتم:  
- نه!... تلفن موقوف!... اگر مک‌دونالد بوئی ببرد، کار من ساخته است...  
باربارا گفت:  
- در هر صورت، خیال نمی‌کنی ما...  
گفتم:  
- گوش بدهید... و اگر بی. ایچ قاتل باشد یا همدست مک‌دونالد باشد چه می‌خواهید بکنید؟... کی گفت:

فریاد زد:  
- مرده‌شور کانون مرکزی را ببرد!... بعد از همه این حرفها، جان من در خطر است! کی لیخن‌دی زد:  
- «تونی»، فاجعه‌تراشی نکنید. من متوجه دردسرهای شما هستم، ولی، شما هم سعی کنید خودتان را به جای من بگذارید. برای من، مسیر زندگی مترادف خود زندگی است... و در این ماجری شغل من به مخاطره می‌افتد...  
باربارا گفت:  
- «کی» حق دارد... فرض کنید استیو قاتل نباشد و نخواهد اعتراف بکند؟...  
«کی» سرش را تکان داد و گفت:  
- چیزی که بیشتر باعث نگرانی من است، که او قاتل باشد... چنین امری برای برنامه تلویزیونی و برای کانون مرکزی در حکم مصیبت خواهد بود...  
زوزه کشیدم:  
- کی! موضوع قتل و جنایت است... نه موضوع برنامه‌های تلویزیونی!  
چند لحظه‌ای، خاموش و زبان بسته، پپیش را دود کرد، بعد پاشد و گفت:  
- خوب... من آماده هستم خودم را به مخاطره بیندازم.  
باربارا التماس کرد:  
- اوه، کی...  
کی گفت:  
- من متصدی این کارها را می‌شناسم...

- نمی‌دانم... ولی اگر بینکاری‌شما اطمینان داشته باشم، امشب می‌توانم بدانم...  
باربارا دوباره در قضیه دخالت کرد:  
ساین کارها چه ربطی به کی دارد؟ من مسلماً اجازه چنین کارهایی را به او نمی‌دهم، کی دستور داد:  
- «بابی» ساکت شواء... چه باید بکنم، تونی؟ کلیات نقشه خودمان را برای او شرح دادم و «تد» از پی این توضیحات گفت:  
- ببینید... مادموازل، چون شما زن هستید بهتر می‌توانید از او اقرار بگیرید. «توسن» یا من امکان چنین کاری را نداریم... جلو ما از حرف زدن خودداری می‌کند. و اگر بخواهیم او را به زور مشت به حرف در بیاوریم، اعترافهایی که بکند از لحاظ قانونی ارزشی ندارد.  
«کی» چندین پک به پپیش خود زد و بالا رفتن دود را تماشا کرد. باربارا گفت:  
- خجالت نمی‌کشید، از «کی» می‌خواهید جانش را با یک نفر آدم‌کش به مخاطره بیندازد؟  
- «تد» و «من» توی اتاق بغل دستی گوش بزنم خواهیم بود تا در صورت ضرورت در قضیه دخالت بکنیم.  
کی بتندی گفت:  
- هر دوستان ساکت بشوید!... بگذارید فکر بکنم. نقشه این آقایان مزایای روشنی دارد... مشکل قضیه این است که اگر افشاح بالا بیاید، ممکن است به ضرر ما - به ضرر کانون مرکزی و من - باشد.

به با هم دعوا نکنید... من نمی‌خواهم به بی‌اچ تلفن بزنم... می‌خواهم به اپتکار خودم عمل بکنم... و چنانکه امیدوار هستم، اگر توفیق پیدا بکنم، از تشریفات آن برخوردار می‌شوم... خوب... حالا که قضیه رو برآه شده است و قرارها را گذاشته‌ام، از من چه انتظاری دارید، توتی؟...  
تد گفت:

پیش از هر چیز بگویید ببینم می‌توانید مرا رسماً استخدام بکنید یا نه؟ من می‌خواهم در این عملیات شرکت بکنم.  
فریاد زد:

ساین متاعی را که داری یک روز دیگر به او بفروش... نگران نباش... اگر اوضاع رو برآه باشد، من خودم سهم ترا می‌دهم... ببینید، کی... کاری که شما باید بکنید از این قرار است... و آن وقت نقشه‌ای را که من و تد کشیده‌ام بودیم، به تفصیل، برای او شرح دادیم. بعد پرسیدیم: اشکالی ندارد؟  
جواب داد:

نه... هیچ اشکالی ندارد... من الساعه به استیو تلفن می‌زنم... اما باربارا خودش را پیش از او به تلفن رساند و پتندی گفت:

کی، من خودم به او تلفن می‌کنم... خودش می‌داند که من از جریان برنامه خبر دارم... پس، موجه می‌تواند باشد که من به او سوطن پیدا کنم... کی گفت:

بی‌اندازه لطف داری، بابی... ولسی بدبختانه تو نمی‌توانی به جای من کار بکنی... زیرا که تو در خدمت کانون مرکزی نیستی... و من برای کانون کار می‌کنم... و حالا به او تلفن می‌کنم و می‌گویم خبر مهمی برایش دارم... و حتماً با کله به اینجا می‌آید... چه وقت باید بیاید، «توتی»؟  
جواب داد:

الساعه!... ولی قبلاً این سفارش مرا هم گوش بدهید... من یک نفر پاسپان را به ضرب مشت و لگد از پای درآوردم... اگر بتوانیم گنپکاری استیو را هم ثابت بکنیم، حداقل مرا به عنوان شاهد به کلانتری می‌برند... و توقع دارم که هر سه نفر با من به آنجا بیایند و تا زمانی که لازم باشد، آنجا بمانند... دلم نمی‌خواهد مشتالم بدهند...  
تد گفت:

نگران نباش... اگر بتوانیم قاتل حقیقی را به دست پلیس بدهیم آنقدر خوشحال می‌شوند که به یک موی شما هم دست نمی‌زنند.  
جواب داد:

ممکن است... ولی با اینهمه ترجیح می‌دهم شما آنجا باشید.  
کی گفت:

توتی حق دارد... کاملاً می‌دانیم افراد پلیس از مشتالم دادن اولت می‌برند... صبر کنید... فکر دیگری به مغزم رسید... خاکستر پیش را توی نعلبکی تکان داد... می‌خواهم به یکی از دوستان روزنامه‌نگارم تلفن بزنم... و به او بگویم که برای شنیدن خبر مهمی آماده باشند... اگر بتوانیم استیو را به اعتراف واداریم ماجری را، پیش از آنکه به اطلاع پلیس برسانیم، برای او نقل می‌کنیم... این راه بهترین راه حل است... زیرا که این پسر برای یکی از بزرگترین خبرگزاریها کار می‌کند... و به این ترتیب، پلیس «توتی» را به حال خودش می‌گذارد...  
قبول کردم... گوشی تلفن را برداشت، مردی را پای تلفن خواست و او را کاملاً متوجه اهمیت ماجری کردم... کم‌کم دیوانه می‌شدم... زیرا که وقت را تلف می‌کردیم... پس از آنکه گوشی تلفن را سر جایش گذاشت، خواهش کردم هر چه زودتر

به استیو تلفن بکنید... نمره تلفن را گرفت، بعد صبر کرد. جوابی نیامد. از قرار معلوم چنان‌قیافه نومیدانه‌ای داشتم که خواست دلداریم بدهد.  
شاید توی رستوران یا سینما باشد، «توتی» ساعت هنوز هفت هم نشده است... پیشنهاد می‌کنم چیزی بخوریم... گرسنه هستید، مستر بیلی؟  
همه قبول کردند چیزی بخورند... هم‌مان با اشتیاق بسیار خوردیم، انگار به‌عوض آنکه پی قاتل برویم، می‌خواستیم به تاتر برویم... «کسی» هر ربع ساعت نمره تلفن استیو را گرفت. و «تد» هم به زتش تلفن زد و گفت نمی‌داند چه ساعتی به خانه برمی‌گردد...  
پس از شام، پایین رفت تا ببیند شیشه‌ها و درهای ماشینش را خوب بسته است یا نه... وحشت داشت دستگاه‌های گیرنده و فرستنده‌اش را پدزدند... «کی» پشت سر هم تلفن می‌زد و من به‌تصور اینکه استیو در رفته است، کم‌کم دیوانه می‌شدم. یایی برای ما مشروب درست کرد اما مشروب نگرانیم را بیشتر کرد...  
سرانجام ساعت یازده شب استیو جواب داد و من نفس راحتی کشیدم.  
کی پرسید:

استیو، آیا می‌توانید فوراً به‌خانه من بیایید؟ معذرت می‌خواهم، چه گفتید؟ نه، احمق نباشید!... اگر غیر از شما توی این دنیا مرد دیگری هم نباشد... محال است... موضوع کاملاً مربوط به کار خودتان است... چیزی توی «کانون» کشف کرده‌ام که مسلماً برایتان جالب توجه می‌تواند باشد... بسیار خوب... از التماس‌های خودتان برای من حرف نزنید... این چیزها را بعداً می‌توانید... موضوع بسیار مهم است... وانگهی، چندان طول نمی‌کشد... نه... پای تلفن نمی‌توانم بگویم... غیرممکن است... بسیار خوب... همانجا، پشت ماشین تحریر خودتان بنشینید... هینگوی بدبخت!

... چشمک به‌ما زد... استیو، من از جزئیات برنامه‌های آینده اطلاع پیدا کرده‌ام... آری، یک هفته در میان برنامه خواهد داشت... و شما می‌توانید بیشتر برنامه‌هایمان را، خودتان، بنویسید... چه؟ نه؟! شوخی نمی‌کنم... حتی می‌توانم از شما پشتیبانی بکنم... ولی به یک شرط... به شرط آنکه بیست درصد به من بدهید... خیلی گران است؟ شما دیوانه هستید... خودتان می‌دانید که من چقدر در «بی‌اچ» نفوذ دارم... و کافی است که... چه؟ من دارم بهترین صیدها را توی سینی نقره جلویتان می‌گذارم و شما دارید ناز می‌کنید...؟  
پاورچین پاورچین به «کی» نزدیک شدم و بیخ گوشش گفتم:

اگر نمی‌خواهد اینجا بیاید، بگویید شما خودتان به‌خانه‌اش می‌روید... سری به‌علامت رضا تکان داد و گفت:

استیو، گوش بدهید... این نقشه هیجان آوری است که نمی‌توانم سر پا بپند بزنم... اگر نمی‌خواهید بیایید، من خودم خدمت می‌زنم... آری... حق با شما است... من آدم مادی و نفع پرستی هستم... تقریباً یک ساعت دیگر خدمت می‌زنم...  
دستی به سر و صورت خود می‌کشم و راه می‌افتم... نه... نمی‌خواهم شما را اغوا بکنم... می‌خواهم برای اشخاصی که توی خیابان می‌بینم، مایه وحشت نشوم...  
همینکه گوشی را سر جایش گذاشت، باربارا به طرف او جست.

کی، من نمی‌خواهم!... او، بابی، آرام بگیر... قرص‌هایت را بخور و برو بخواب!...  
نه... اجازه نمی‌دهم تو تنها به‌آنجا بروی...  
گفتم:

تو که نمی‌توانی همراه او بروی... این

کار همه چیز را خراب می‌کند...  
اصبر می‌کنم... من اجازه نمی‌دهم «کی» با این غول تنها بماند!...  
تد گفت:

از آنجا که می‌خواهم صحبت‌ها را توی ماشین پیش من بماند... یک نفر شاهد اضافی هرگز به‌کسی ضرر نزده است... فرستنده کوچک مهم است... حرف‌هایم را خوب گوش کنید... این دستگاه را توی کیفتان بگذارید ولی مواظب باشید به‌جایی گیر نکنید... مخصوصاً نگذارید استیو متوجه آن بشود... مسلماً داستان این دستگاه‌ها را شنیده است و اگر چشمش به‌ان بیفتد، کارمان خراب است... همینکه نشستید، این دستگاه را زیر پالتو یا جیبی که دیده نشود نصب کنید... ولی آنکه به‌خانه استیو رسیدید، صورت بدهید تا همه حرف‌هایمان را بتوانیم ضبط کنیم...  
«کی» نتوانست تعجب خودش را پنهان کند.  
گفت:

این بازیچه کوچولو حقیقتاً دستگاه فرستنده است؟  
ساری... و پیش از آنکه وارد ساختمان مک‌دونالد بشوید، خودم آن را به‌کار می‌اندازم... و خوب مواظب آن باشید... یک دنیا قیمت دارد.  
«کی» پیراهن خانه‌اش را برانداز کرد و شکله درآورد. گفت:

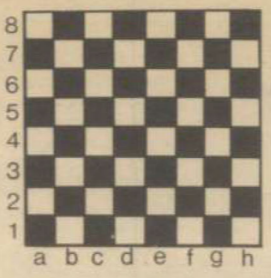
می‌خواهم زیباترین پیراهن را بپوشم... باربارا با لحن خشم‌آلودی فریاد زد:  
کی!  
نگران نباش... جان دلم... هیچ نظری به این مرد ندارم... ولی مگس را باید با شیره به دام انداخت... الساعه برمی‌گردم...  
به‌خواهنگاه خودش رفت.  
از پشت سرش داد زد:

استیو توی چه نوع ساختمانی زندگی می‌کنی؟  
از اتاق دیگری جواب داد:  
توی ساختمانی که مثل ساختمان ما است... اما کمی از این زیباتر است...  
سرایدار دارد؟  
ببینید... نه... خیال نمی‌کنم...  
آپارتمان رو به‌خیابان است یا رو به‌حیاط...؟  
دیگر یادم نیست... آپارتمان بزرگی دارد... و بسیار تزئین‌اش کرده است...  
آیا یکی از پنجره‌هایش به طرف نردبان خطر باز می‌شود؟  
از کجا بدانم، توتی؟  
وقتی که باربارا به‌سراغ پالتو و کلاه مکش... مرگ‌سای خودش رفت، من و تد پالتوهایمان را تنمان کردیم... سرانجام، کی از خوابگاه خودش بیرون آمد... پیراهن لانه بسیار زیبایی پوشیده بود که سر و سینه را بیرون می‌ریخت... و کفش بسیار زیبایی پوشیده بود که پاشنه‌های دیدنی کاپاش را روی دوشهای عریانش انداخت و گفت:  
من آماده هستم... همیشه گفته‌ام که این پوست را تا روز مرگ می‌پوشم...  
باربارا تاله‌کشان گفت:

کی، خواهش می‌کنم...  
تد دستپایش را به‌هم مالید... و گفت:  
خانم‌ها و آقایان... به‌توصیه‌های نهایی من گوش بدهید...  
و توصیه‌های «تد» از این قرار بود:

«ادامه دارد»

# چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم



علائم اختصاری مهره های شطرنج  
P = پیاده F = اسب C = رخ T = وزیر D = شاه R = پیاده

از: فرد راین فلد ترجمه: موزان

## ۱۴-

### پراکنندگی قوا

مهره‌های سفید دوازده عدد است.  
Rb1 - Td1 - Pa2 - Pb2 - Pg2 - Ph2 - Db3 - Pe3 - Pf4 - Pc5 - Fab - Td3.



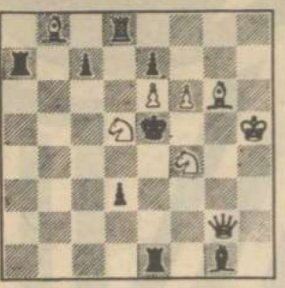
سیاه نیز دوازده مهره دارد:

Tb8 - Th8 - Fe7 - Rf7 - Pg7 - Ch7 - Pb6 - Pe6 - Pg6 - Pf5 - Pe4 - Df2.

جرأت می‌خواهد و هم اندیشه‌ای باز، زیرا اگر بدون هدف مبادرت به چنین ریسکی شود، جز کند ذهنی و ناشیگری، نام دیگری نمی‌توان بر آن نهاد.  
سفید با فدا کردن وزیر خود، موقعیت ممتازی را که در انتظارش بود، بوجود می‌آورد و چنان ضربه‌ای بر دشمن وارد می‌کند که جبران آن هرگز ممکن نمی‌شود. نیروهای سیاه به‌لنت نداشتن خطوط ارتباطی منظم و پراکنندگی بیش از حد، وضع رقت‌باری دارند، و شاه سیاه را باید خدا رها کرده‌اند تا مگر معجزه‌ای بوقوع به‌پیوندد... در شطرنج مسأله‌ای بنام معجزه وجود ندارد. بایستی فکر کردو با توجه با اصول و قواعدی که برای این بازی توسط استادان طرچریزی شده، و تقریباً بصورت الگو درآمده‌بمبارزه پرداخت، بدیهی‌است هر قدر تمرین و ممارست و مطالعه بیشتر باشد، افق فکری بازتر خواهد شد و چه بسا که ابداعیات چشم‌گیری از طرف هریک از بازیکنان دیده‌شود، که در حد خود شاهکاری محسوب شود و پایه‌ای برای دیگر علاقمندان بجای بگذارند.  
اولین حرکت خیره‌کننده سفید، افتتاح بیروزی در این پیکار ناتمام است (حرکت اول با سفید است). به‌یثیم چگونه چنین چیزی امکان پذیر می‌شود:

سیاه سفید  
کیش 1 - Db3 x Pe6 + !!!  
وزیر قربانی می‌شود 1 - Rf7 x De6  
کیش 2 - Fa6 - c4 +  
2 - Re6 - f6  
اگر سیاه در حرکت اول خود کوزیر سفید را گرفت، به یکی از خانه های f8 یا e8 میرفت، شاید امکان داشت که در تری‌بدم

## مسئله شطرنج شماره ۶۳



Dg2 - Cf4 - Cd5 - Rh5 - Pe6 - Pf6 - Fg6 - Fb8 Td8.  
Te1 - Fg1 - Pd3 - Re5 - Ta6 - Pc7 - Pe7.

سفید بازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می‌کند

نویسنده و تنظیم: جهانگیر افشاری

## حل مسئله شطرنج شماره ۶۲

سیاه سفید  
کیش 1 - Pc6 - c5 +  
کیش 1 - Pc6 x Pd5 +  
1 - Pc4 x Tb3  
1 - Pe3 - e2  
1 - Fb8 x Fc7

## تصحیح:

در حل مسأله شطرنج شماره ۶۱ متأسفانه اشتباهی رخ داده که بدینوسیله تصحیح می‌شود. در حرکت اول وزیر سفید بخانه e1 میرود یعنی: 1 - D - e1 و در بحث «چگونه بهتر شطرنج بازی کنیم» در حرکت اول سفید که رخ f1 به‌خانه e1 میرود کیش می‌دهد که بجای سلامت (+) یک (-) گذاشته شده. قطعاً دوستان خود متوجه شده و اصلاح کرده‌اند.



# معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

نشر: انتشارات انجمن مکتبی کوهنوردان

## نانگاپارات



نشر: انتشارات انجمن مکتبی کوهنوردان

بود سر می‌کند. خطاراس را بظرف «دسامیر» منحرف می‌شود، و در این لحظه قله را از نزدیک در مقابل چشمانش می‌بیند. چوبدستی اسکی را زمین می‌گذارد و خود را گشان گشان بالا می‌برد، ولی ناگهان دیگر از هیچ سستی سربالایی نیست. آنجا قله ۸۱۴۵ متری نانگاپارات است. آری، هرمن بول روی قله نانگاپارات زانو زده است.»

این‌وصف دلپذیر لحظه‌هایی است که نیروی جسمانی انسانی به بیرونی و حتی فرمان عواطفش، آخرین توانایی‌های خود را بکار می‌گیرد تا با برتکهای از خاک ریخته آمیزی بگذارد که هیچ فرقی با تکه‌های دیگر خاک در جاهای دیگر ندارد. تنها امتیاز آن تکه خاک این است که بر بلندترین نقطه همالیا، در هندوستان قرار گرفته و بلندترین و بلندترین‌ها همیشه با غرور انسان مصاف داشته‌اند همیشه او را بسوی خویش فرا خوانده‌اند تا او را چون آن‌بلندی که در طلب ماه به سوی آسمان چنگل میندازد، به اعناق دره‌های مخوف خویش برتاب کنند و هوس بالاگروینا و اوج‌طلبی‌ها را از سر او بدر کنند... اما انسان، بلند است که تنها با شوق و انگیزه غریزی به بلندیا عشق ورزد و اقدام به پرشی چون‌آسا کند.

هرمن بول، با گروهی از همراهانش بعد از مدت‌ها شور و مشورت، و بعد از سالها و ماهها مقدمه‌چینی به چنین کار نظمی اقدام کرده بود، پارانش که نتوانسته بودند با توانایی فوق انسانی او همراهی و همگامی کنند به تنها کاری که می‌توانستند دست زنند، یعنی در آخر این بارگاه، در انتظار بازگشت او، با «خبر» او ماندند، آنگاه با کمترین غذاها و بیشترین دلشوره‌ها... نماندند چرا نام هرمن بول مرا بیاد هنریش بول (نویسنده آلمانی برندهٔ جایزه نوبل) میندازد. این یادآوری تنها غلش همنامی و همسانی مسمی نیست. هنریش بول نیز چون هرمن بول سالها تلاش کرد، سالها تپه‌های کوچک، کوههای کوچک، قله‌های کوچک و بعد بزرگتر، و بزرگترها و بزرگترین‌ها را - البته در ادبیات - بیمود تا به اوج قله افتخار و بردن جایزه نوبل که نوعی فتح همالیای بلند ادبیات است، توفیق یافت.

دیدن میسمای رنج کشیده و واقعا در یکتب پسر شده هرمن بول برای بارانش چنان هیجان‌انگیز، چنان ستایش آمیز و در عین حال رفت‌انگیز بود که همه را به گریه شوق و دلسواری انداخت... فتح قله نانگاپارات، توسط هرمن بول یکی از نقاط عطف کوه‌نوردی در دنیا بود زیرا این قله از سخت‌ترین و صعب‌النوردترین قله‌های همالیاست، و تاکنون عمدهٔ بسیاری جان خود را بر سر فتح آن گذاشته‌اند.....

باری، وصف فتح نانگاپارات و تشریح دقیق ماجرای آن از اول، از نخستین لحظه‌ها تا لحظه آخر، تا آن لحظه‌ای که هرمن بول بر قله زانو زد و دیگر بلندی‌نی دور و بر خود ندید. اولاً خود داستان شیرین، سرگرم‌کننده و سرشار از حس غرور و شکوهندی انسان و تصویرهایی

## محمود سجادی

نشر: انتشارات نیما (اسفهان)



اکنون مرا به صاعقه می‌بندند  
اکنون بهار موعود  
در پهنه تصور ویرانم  
دیوار بی‌بناهی در چنگ زلزله است

آه ای درخت  
ای سنگ  
ای ریشه  
ای گیاه

دیدی که میز - فاصله کاذب -  
تحلیل رفت و گیسوی آن مهربان کامل را  
با دستهای آن غریبه غمگین  
پیوند دردناکی داد!

از همین تکه شعر، در قیاس با دقتی از شعرهای سجادی که در چند شماره پیش معرفی کردم، آشکارا پیداست که زبان شاعر، از فضای بسته تعقید و تکلف به فراخانی راحت گویی و روان‌پردازی روی آورده و به حس‌های مهربان خود - حتی به ترکیب‌های شعری - فرصت داده تا پذیرفتنی‌تر و مؤثرتر شوند.

یک نکته را لازم است تذکر دهم و آن اینکه من سجادی را واقعا آدمی صمیمی در شاعری دیدم، چرا که در برابر نقدهای پیشین من بر کتابش - که حالت تندی هم داشت، و واقعا از سر مصلحت بود، عکس‌العملی هشیارانه و آگاهانه نشان داد، یعنی با آوردن کتابش برای من ثابت کرد که مثل بعضی تازه به میدان آمده‌ها، پسر مدعا و متصور به کمال خود نیست. فهمید که هر شاعری، در ابتدا و منتهای جوشش شعری، ممکن است به خیلی چیزها توجه نکند و گرفتار پیچیدگی و سردرگمی‌هایی

از تلاش وقفه‌ناپذیر او برای رسیدن به هدف است، ثابا این ماجرا، یکی از چندین ماجرای خواندنی و آموزنده برای مشتاقان کوه‌نوردی است که در این کتاب فلور آمده و خواننده را لحظه به لحظه با خود به اوج‌ها و نشیب‌های هراس‌آور و یخچالهای ناگهانی می‌برد، و نیز شکست‌های کامل و یاز پیروزیهایی کامل‌تر را بازگو می‌کند، و از همه مهمتر، خود راهش و نقشهٔ مکتوبی است برای کاروانهای بعد که هوس فتح قله‌هایی چون نانگاپارات و دیگر قله‌ها را در سر می‌پروراند. تکه چاپ ترجمهٔ خوب و سنجیدهٔ کتاب است، چرا که مترجم آن - احد سالکی - گذشته از تسلط بر زبان آلمانی بعلا سالها زندگی و تحصیل در آلمان، خود یکی از کوه‌نوردان ماهری بوده که چند بار در هجوم به اورست دست داشته و هنوز نیز در مسیر روایتش به گم‌گوشه‌ها و دست‌یافتن بر بلندترین قسمت‌های همالیا از با نشتنه و ناامید شده است. خوانندگان نامشأ شرح عزیمت او را برای رسیدن به قله اصلی اورست به تفصیل خوانده و از جگونگی بازگشت او پس از روزها تلاش و تکاپو و ناسازگاری‌های مختلط اعزامی آگاه شده‌اند.



احد سالکی، مترجم کتاب (نانگاپارات)

شود. فهمید که باید راههای سنگلاخی، به هموار جای دشت افتد و شاعر نفس راحتی در فضای بی‌مناغ کمال بکشد.

بنابراین در مجموع، این دفتر سجادی، تا مقدار زیادی از آن‌تعمیردرازیها و قلمبه‌کوبیها و تمرب و تعلیق، آزاد شده و بیان شعریش به انعطاف و نرمش رسیده که با توجه به نکتهٔ دیگر - که خواهم گفت - باید ادامه‌اش دهد و مدام هشیار و دست‌اندرکار ساختن و پرداختن خود باشد.

شعرهای این دفتر با وجود زبان ساده‌ای که یافته‌اند، از کلیت و تمامیت ذهنی برخوردار نشده‌اند، یعنی شعرها فضای خاصی و محدودی ندارند، می‌توان بی‌هیچ واژه‌های از میان قطعشان کرد و مثلا تا بند چهارم یک شعر را کافی دانست و بقیه را یا کنار گذاشت یا بصورت شعر دیگری نوشت. این نشانه غلیان فارغ از نظارت شعر در ذهن شاعر است. آنگیزه‌های او را به شعر می‌نشانند، اما تنها آنگیزه وجود دارد، قلمروی ذهنی که ریشه دراندیشهٔ خاص یا عظمت خاصی داشته باشد. شعر کامل، شعری که پایان‌بندی هشیارانه دارد، اضافه‌ناپذیر است و همچنین بی‌کسر و کبود، سجادی بعضی شعرهای کوتاه کامل فتنک دارد و بعضی شعرهای بلند که می‌توانسته‌اند کوتاه باشند. اما نکته بعدی، باز هم در بسیاری جاها کوشیده با استفاده از تعابیر و تمثیل و استعاره فضای شعری خود را حال و هوایی مذهبی بدهد. من قبول دارم که هر شعر باید دارای نوعی روحانیت، معنویت یا هرچیز خدایی باشد. اما این کار را با همان زبان ساده نیز می‌توان کرد.

دیوای مقدس مانوس  
تقبیل پاک و محتشمی بود

میدانند. اینست که به جای جلوه‌های تیرهٔ فکری و نمود و نمایش‌های پیچیدهٔ ذهنی، تصویرها و توصیف‌هایی از قلمرو طبیعت را بیشتر به جهان بی‌برای شعر خود رخصت تجلی و چشم‌کنزنی میدهند. اما مسئله مهم این است که بهره‌گیری او از چنان جلوه و جمال‌هایی شعری را تا حد نظمی وصفی یا غزلیاره‌هایی سوزناک و دخترپسند ساقط نمی‌کند. اصل مهم در کل شعر شفیعی، عرضی اقدام جلوه‌های زندگی و نفس زنده بودن و مثل یک آدم زنده به جهان‌نگریستن است. سکون در هیچیک از مصراعهای او - تا چه رسد به شعرهای او - جایی ندارد. گویی، شعرهای او، مثل خودش، فروز و چابک، مدام در تک و دو و در گردش و تلاشی و جستجویند تا خواننده‌های خود را بیابند و او را به ترکیه‌ای جسمانی و روحانی دعوت کنند و اندوه دیرپاوری و سنگین چایی و کابوس‌زدگی را از وجودش بزایند:

خوابت آشفته میاد!  
خوشترین هدایایها  
خزهٔ قرم‌طیفی است که در برکهٔ آرامش تو می‌روید.  
راستی  
شاعری

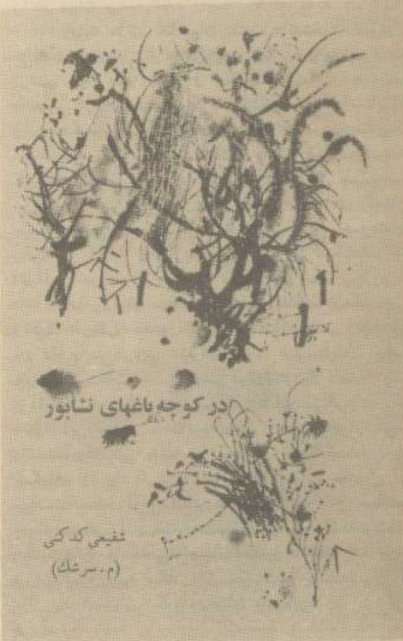
شغل بی‌دوسری است  
.....  
با زبانی که نه او می‌فهمد  
و نه ما می‌فهمیم  
و نه ایشان،  
باری

سخن از بهر که می‌گویی؟  
.....  
به چنین نغمه‌سرانی‌ها  
خوابت آشفته میاد!  
آنسوی پنجرهٔ ساکت و پرخندهٔ تو  
کاروانهایی از خون و جنون می‌گذرد  
کاروانهایی از آتش و برق و باروت.

سخن از صاعقه و نود، چه زیبایی دارد  
در زبانی که لب و عطر و نسیم،  
یا شب و سایه و خواب،  
یا گل و نغمه و آب  
می‌توان جاشنی زرمزه کرد؟

هرچه در جنول تن دیدی و تنهایی  
همه را بر کن، تا دختر همسایهٔ تو  
شعرها را در دفتر خویش  
با گل و با پر طاووس بخواباند

خوابشان خرم باد!  
ای لای خوشت ارزانی سالتهایی  
که بهاران را نیز



نشر: رز

حسرت نیرم به خواب آن مرداب  
کارام درون دشت شب خفته است  
دریایم و نیست پاکم از توفان:  
دریاء همه عمر خویش آشفته است.

شفیعی را، آنهایی که با شعرهای نخستینش می‌شناسند، با نغمه‌سرانیها و زرمزه‌گریهایش، دربارهٔ او، هنوز قضایوتی کج‌اندیشانه دارند و به عمق شعر او، که به فضاها و زوایای تازه و زنده‌ای دست یافته و رازهای جذاب-تری را فرا کشوده است، ره نبرده‌اند. البته او در روان و راستای مدرنیست‌ها نیست و تلاشی در جهت شکل‌های ذهنی و مرغوبیت‌های فرمالیستی از خود نشان نمی‌دهد، چرا که اعتقاد شاعرانهٔ او در این سمت‌ها و عرصه‌ها جولانی ندارد. او شعر را در غیاب قننی و قرنم، فاقد روح شاعرانه

این تصویری از دروازهٔ قرآن شیراز است، اما چرا با این زبان، شعری که زیر عنوان زیبای سفری در تاریخ آمده، چرا باید با آن مصراع‌ها آغاز شود؟ چاشنیکه مثلا در شعر (یا گیسوانی در آب) چنین فضاهایی می‌آید:

اکنون مرا به صاعقه می‌بندند  
اکنون بهار موعود  
در پهنه تصور ویرانم  
دیوار بی‌بناهی در چنگ زلزله است  
چرا باید در شعر دیگر آئینه با خود و ذهنیت مذهبی خود فاصله بگیرد که برای پسند مدرنیست‌های کاذب چنین «چیزی» باسم مصراع شعر بیاورد:

حرف کتاب در سی شیمی را باور نمی‌کند که:  
H<sub>2</sub>O + N<sub>2</sub> + CO<sub>2</sub>  
زیرا که بی‌هوایی  
بی‌مائی!  
حضرت!

رایج‌ترین قصیهٔ روز است.  
مسألهٔ آلودگی فضای زیست را بگذار برای مقاله-نویسان و منتقدان مطبوعات تا از بابش صفحات خود را پر کنند، شعر، دنیای شعر، زرمزه‌های مقدس‌تری لازم دارد تا روح انسان را شفا بخشد نه هوای دور و بر او را. چرا که انسان با روحی پاک می‌تواند در گندترین مرداب‌ها زندگی کند. باری، هرچه به آخر کتاب نزدیک‌تر می‌شویم، زبان ساده‌تر می‌شود، اما درازگویی افزایش می‌یابد و من امیدوارم این فقط نتیجهٔ رهایی و سبکی ذهن شاعر باشد تا در دفتر بعدی شعرهای ساده و فشرده و موجزش را بخوایم.

## از گل کاغذی آذین دارند.

این جلوه‌های چمپل شعرهای شفیعی همانطور که اشاره کردم از آن دست سوزناکیها و ترانه‌پردازیهایی رمانتیک نیست که بعضی‌ها به او نسبت میدهند. برای من، و از نظر من، شعر شفیعی، از درون، به هیچ بیماری سستی و لحن ولودگی دچار نیست. درونش - یا محتوایش، اگر درست باشد - هم استوار است و هم گسترده؛ سهم از آن بازگو کنندهٔ نوعی جهان‌بینی فعال امروزی است، جهان‌بینی فعلی که شفیعی به جای خنجی با نیزهٔ پرک بید مجبزش کرده است. در شعرهای تازهٔ او، مخصوصا شعرهای این دفتر، نوعی کشمکش متحرک و متوسع بسوی یرخاشگری به‌پدیدیا زمانه پیداست، اما این یرخاشگریها هرگز آهنگ شاعرگونه و مبتذل‌نخود نمی‌گیرند. سرگوشته و سرزنش‌هایی شاعرانه‌اند که مدد از شلاق تادیب سنگین گرفته‌اند. نوعی تقاضای معلمانه در شعر او دیده می‌شود که آب از اعتقادات انسانی آمیخته به روحانیتی عارفانه میخورد.... و اینها همه‌سایه آگاهی‌های شاعرانهٔ شفیعی از شعر ریشه‌دار و کهن‌فارسی است:

هزار پریش بی‌ساخت از شما دارم  
گروه مؤدبرسانان این مسیح جدید!  
شفاهندگی بیماریهای مصنوعی،  
میان خیمهٔ تو، دروغ زندانی،  
و هفت کشور از معجزات او لبریز.

کسی گفتت و نرسید از شما يك بار:  
میان اینهمه کور و کور و تشنه و خشک،  
کجاست شرم و شرف؟ تا مستحان بیند!  
و لکه‌های بهارش را  
از این کویبر  
بزداید.

و مثل قطرهٔ زردی ز ایر جادویش  
به خاک راه چکد.  
.....  
کدام روح بهاران؟  
.....  
کدام ابر و نسیم؟

اینست درون شعر شفیعی، و اگر عیبی برآوست، همان بی‌توجهی به شکل شعر - و بویژه شکل دادن به ذهنیت شاعرانهٔ خود است - شعر او رهاست، می‌رود، می‌گریزد، می‌ایستد و باز می‌گریزد و پایانش بر کاغذ است نه در ذهن.... و این هم تقصی است که در شعر او حتما مرتفع خواهد شد، چرا که کجکاوی و جوینده و مدام در تلاش و تکاپوست. دنیای ذهنی او، خیالیهای شبانه و خیالیهای خیابانی او، همه شعرند.... و اینها باید خود شپسری بسازند با حدود و تقوری معین نه خیابانی بی‌انتهای...

**پس** از درهم شکسته شدن کمونیست‌ها بدست «چانگ کای - چک» در شانگهای و «هان - کئو» Han-Kéou ، در سال ۱۹۲۷ «مانو» چریک‌ها روستائی را متشکل کرد. در آن اثناء «تمام» روستائی که ادعای «مارکسیسم - لنینیسم» می‌کردند و تمام چینی‌هایی که مستقیماً به آنها وابسته بودند، بطور قاطع می‌گفتند که گروه روستائی هرگز به تنهایی نمی‌تواند بچنگد. چه پیروان تروتسکی و چه اتباع استالین. اطمینان او پایتکه امکان دارد روستائیان قدرت را بدست بگیرند، همه چیز را عوض کرد. این اطمینان چگونه بوجود آمد؟ و در چه زمانی او جماعت روستائی مسلح به نیزه را در برابر مارکسیست‌های پیرو روسیه، یعنی «کمینترن» Komintern قرار داد؟

«اعتقاد من ابتدا بوجود نیامد. من آنرا همیشه حس کرده‌ام. جمله ژنرال دوگل را بیاد می‌آورم: «چه زمانی فکر کردید کم‌وباره قدرت را بدست بگیرید؟ - همیشه...»

اما یک جواب اساسی وجود دارد: پس از ضربه‌ای که «چانگ کای - چک» در شانگهای زده، ما پراکنده شدیم. چنانکه میدانید من تصمیم گرفتم که به دهکدهٔ خودم برگردم. پیش از آن، من قطعی بزرگ «چانگ چاه» را دیده بودم، با سرهای بریده شورشیان، بر فراز چوبهای بلند. اما آنرا فراموش کرده بودم. در سه کیلومتری دهکدهٔ من، عده‌ای از درختها، تا ارتفاع چهار متری بلکی از پوسته عاری شده بودند: گرسنه‌ها پوسته درختها راخوردہ بودند. با انسانهایی که مجبور به خوردن پوستهٔ درخت بودند ما می‌توانستیم جنگجویانی فراهم کنیم خیلی بهتر از رانندگان شانگهای یا حتی کارگران. اما «پروودین» از روستائی‌ها هیچ نمی‌فهمید. «گورگی» روزی در برابر استالین، یسن گفت که: «روستائیان همه‌جا مثل مهند...»

— نه «گورگی» که شاعر بزرگ ولگردی بود، و نه استالین... هیچکدام چیزی دربارهٔ روستائیان نمی‌دانستند. عاقلانه نیست که دهقانان تروتسند خودتانرا باپیوارگان کشورهای توسعه‌نیافته‌ها مانند کتید، مارکسیسم مجرد وجود ندارد، بلکه مارکسیسم چیزی است عینی قابل تطبیق یا واقیای عینی چین، یا درختان برهنه نظیر آدسها، زیرا انسانها مشغول خوردن آنها نیستند.

بعد: استالین... تردید کرد. می‌خواست چه بگوید؟ او که تحمیلات مذهبی کرده بود؟ آیا اکنون «مانو» دربارهٔ او چه فکر می‌کرد؟ تا وقتیکه ورود به «پکن» صورت نگرفته بود، استالین به «چانگ کای - چک» اعتقاد داشت که می‌بایستی این حزب فرعی را که استالینی هم نبود، همانطور که در سال ۱۹۲۷ در شانگهای شکست داده بود، نرم‌پشکنند. خروشفت در اثنای جلسه سری بیستین کنفره حزب درسال ۱۹۵۶ اعتراف کرد که استالین آماده بود با کمونیستهای چین قطع رابطه‌کنند. او در کرهٔ شمالی، کارخانه‌ها را دست نخورده باقی گذاشته بود، اما در مناطقی که می‌بایستی مائو اشغال کند، آنها را درم کوبیده بود. او برای مائو کتابی دربارهٔ جنگ پارتیزانی فرستاده بود و «مانو» آنرا به «لیوشائو» چی» داده و گفته بود: «اینرا بخوان تا بدانی ما می‌بایستی چکار کنیم - تا همه‌مان کشته شویم.» استالین که از اعتقاد به یک کمونیست رها شده بود، ترجیح میداد به «لی - لی» - مان» معتقد باشد که در نسکو پرورده شده بود. تصفیه‌ها طبعاً برای



از: آندره مالرو  
ترجمهٔ رضا سیدحسینی

مائو به‌صورت ترانهٔ عامیان درآمده است: «دشمن پیشروی می‌کند، ما عقب می‌نشیم. چادر می‌زند، ما مزاحمش می‌شویم. از جنگ پرهیز می‌کنند، ما حمله می‌کنیم. عقب می‌نشیدند، ما تعقیبش می‌کنیم.» من می‌دانم که منظور او از ضمیر «ما»، در عین حال ارتش، حزب، کارگران امروزی و کارگران چین جاوداتی است. کلمه‌ای به‌جای آن وجود ندارد. تمدن چینی از همهٔ چینیان یک فرد به‌وجود آورده بود که به‌طور طبیعی تابع انضباط بود. و برای هر فرد روستایی، زندگی در ارتش خلق - که در آن خواندن یاد می‌دادند و رفاقت سخت برقرار بود - بسیار شرافتمندانه‌تر و کم‌زحمت‌تر از زندگی در روستا بود. عبور ارتش سرخ از خلال چین تبلیغاتی بود بسیار موثرتر از تبلیغات حزب: در سراسر این خزیدن اجساد، به‌موقع خود، همه‌طبقهٔ روستایی قیام کرد.

— محور تبلیغات شما چه بود؟  
— زندگی روستائیان را در نظر بگیرید. این وقتیکه ارتش دردمت راه می‌پیمود زندگی‌سربازان به هیچوجه بدتر از زندگی روستائیان در اواخر حکومت کمین‌تانگ نبود: مظلومینی که زنده به کور می‌شدند، روستائیانی که آرزو می‌کردند به صورت سگ به‌دنیا می‌آمدند تا اینهمه بدبخت نبودند، جادوگرانی که به‌خدایانشان متوسل می‌شدند و آوازی مانند آواز مرگ می‌خواندند: «چانگ‌کای - چک میرسد!» روستائیان به‌هیچوجه از سرمایه‌داری خبر نداشتند: آنها دولت فدرال را در برابر خود می‌دیدند که با سلسل‌های «کومین-تانگ» تقویت شده بود.

«اولین قسمت نبرد ما یک شورش روستایی بود. هدف این شورش آزاد کردن کشاورز از قید ارباش بود، نه بدست آوردن آزادی گفتار، آزادی رای دادن یا داشتن مجلس، بلکه آزادی زنده ماندن، بیش از بدست آوردن آزادی، هدف ما ایجاد برادری بود! روستائیان بدون ما هم این برادری را بین خود ایجاد کرده بودند یا در شرف ایجاد آن بودند. اما اغلب با نوبیدی. ما برای آنها امید آوردیم. در مناطق آزاد شده، زندگی وحشت کمتری داشت. دستجات چانگ‌کای - چک، هم اینرا خوب میدانستند، از اینرو شایع کردند که اسرا و روستائیانی که به‌طرف ما می‌آیند زنده بگور می‌شوند. از اینرو لازم شد که ما نوعی جنگ با فریاد ترتیب بدهیم. و کسانیکه مخاطبان‌شانرا می‌شناختند حقایق را با فریاد اعلام کنند، بخصوص کسانیرا انتخاب می‌کردیم که خوششان و نزدیکانشان در آنسو باقی نمانده است. و قسدمان ایجاد این امید بود که ما جنگ پارتیزانی را هرقدر که توانسته‌ایم توسعه داده‌ایم. همه چیز از یک وضع خاص آغاز شد: ما شورش دهقانی را ایجاد نکردیم، بلکه آنرا متشکل کردیم. انقلاب یک درام احساساتی است، ما ملت را با توسل به‌عقل و منطق یا خود همراه نکردیم، بلکه امید و اعتماد و برادری را گسترش دادیم. در برابر گرسنگی، نیت مساوات نیروی نوهی احساس مذهبی را پیدا می‌کند. به‌دنبال آن، روستائیان وقتی برای برنج، برای زمین و برای حقوقی که اصلاحات ارضی به‌همراه داشت، می‌جنگیدند، این اعتقاد را داشتند که برای زندگی خودشان و بچه‌هایشان می‌جنگند.

برای اینکه درختی رشد کند، به دانه احتیاج هست و به زمین: اگر شما در زمین لم‌زورع دانه

بکارید درخت نخواهد رست. دانه، در بیشتر جاها عبارت بود از خاطرهٔ ارتش آزادی‌بخش و در بیشتر جاهای دیگر، اسیران. اما در همه جا، زمین عبارت از همان وضع خاص بود، یعنی زندگی تحمل‌ناپذیر روستائیان در زیر یوغ آخرین رژیم کمین‌تانگ. «در اثنای راه‌پیمایی طولانی بیش از صد و پنجاه هزار نفر، به‌صورت دستجات کوچک اسیر گرفتیم. و در اثنای حمله به‌پکن، عده‌ای بیشتر از آن، آنها چهار یا پنج روز در میان ما می‌ماندند. فرق زندگی مارا بازندگی سربازان خودشان‌میدیدند، حتی اگر - مثل خود ما - هیچ غذائی هم برای خوردن نداشتند. خودشانرا آزاد احساس می‌کردند. چندروز پس از دستگیری‌شان آنها را که می‌خواستند برگردند جمع می‌کردیم. پس از مراسم خداحافظی، مانند کشائیکه از گروه خودمان‌هستند می‌رفتند. پس از مراسم اغلب‌شان از رفتن منصرف می‌شدند. و این عده در کنار ما سربازان شجاعی شده‌اند. زیرا می‌دانستند که از چه چیز دفاع می‌کنند.»

— و برای اینکه شما آنها را به واحدهای آزموده‌ای می‌فرستادید.  
— البته. روابط سرباز با همراهانش به‌همان اندازه اهمیت دارد که روابط ارتش با مردم. این همان چیزی که من آنرا «ماهی در آب» خوانده‌ام. ارتش آزادی‌بخش سوپی است که اسیران در آن‌حل می‌شوند. حتی برافراد جدیدالورود را باید فقط در نبردهائی دخالت داد که آنها می‌توانند پیروزشوند. بعدها، فرق می‌کنند. اما ما پیوسته زخمیان دشمن را معالجه کرده‌ایم. ما همهٔ این اسیران را نمی‌توانستیم با خودمان بکشیم. از اینرو اسیر شدتشان اهمیتی نداشت. وقتیکه ما به یکن حمله کردیم سربازان شکست خورده میدانستند که هیچ خطری تهدیدشان نمی‌کند و دسته جمعی تسلیم شدند. حتی ژنرالها هم.

دادن این احساس به یک ارتش، که پیروزی از آن او است البته کار کوچکی نیست. من بیاد «ناپلئون» در اثنای عقب‌نشینی روسیه می‌افتم: «اعلیحضرتا، دو خیمه‌راه‌انداز روسی افراد ما را قتل‌عام کرد - به یک هنگ سوار بگوئید که آنها را بگیرد!»

من اینرا به «مائو» می‌گویم و او می‌خندد و اضافه می‌کند.  
— حتماً توجه دارید که پیش از ما، در میان توده‌ها هیچکسی که نه زنها و جوانها مراجعه کرده بود و نه به روستائیان. هم زنها و جوانها و هم روستائیان برای اولین بار در عمرشان دیدند که از همراهان دیگری احاطه شده‌اند.  
«وقتیکه غریبان از احساسات انقلابی سخن می‌گویند، پیوسته تبلیغاتی نظیر تبلیغات روسهارا بسا نسبت می‌دهند. اما اگر تبلیغاتی در میان ما وجود دارد بیشتر شبیه تبلیغات انقلاب شما است، زیرا ما هم مثل شما برای قیام روستائی مبارزه می‌کردیم. اگر تبلیغات عبارت از تعلیم چریک‌ها و پارتیزانها باشد باید گفت که ما خیلی تبلیغات کرده‌ایم. اما اگر به مفهوم وعظو خطابه باشد... میدانید که من از مدت‌ها پیش می‌گویم که ما باید با کمال دقت به توده‌ها بیاموزیم که چه چیزهایی از آنها گرفته‌ایم. چه چیزی است که ما را بیش از همه به دهکده‌ها پابند ساخته است؟ «بیان رنجها.» «بیان رنج.» نوعی اعتراف همگانی است که در آن کسی که سخن می‌گوید، فقط رنجهای خود را

در برابر تمام مردم دهکده اعتراف می‌کند. بیشتر شنوندگان متوجه می‌شوند که خودشان هم همان رنجها را تحمل کرده‌اند و بنوبت شرح می‌دهند. بیشتر این رنجها بصورت مبتدلی تالم‌آور است. شکایت ابدی، تیره روزی ابدی. بعضی از اینها وحشتناک است. (برای من شرح رنج یک زن دهاتی را تعریف کردند که از «سردار جنگ» می‌پرسد شوهر زندانش چه شده است؟ پاسخ می‌شود: «در باغ است.» زن بریاغ می‌رود و در آنجا تن سرپریدهٔ شوهر را پیدا می‌کند که سر او را روی شکمش گذاشته‌اند. سر او بر میدارد و سربازان می‌خواهند از دستش بگیرند. زن سر را تکان میدهد و چنان از آن دفاع می‌کند که سربازان عقب می‌روند، چنانکه کوئی زن دچار جن‌زدگی خارق‌العاده‌ای است. این ماجرا خیلی مشهور است، زیرا آن زن این «بیان رنج» را چندین بار تکرار کرده است. و همچنین در اثنای محاکمهٔ آن «سردار جنگ» در ملاء عام آن زن چشمهای او را از جا کند.)

«مائو» گفت:  
— ما در تمام دهکده‌ها ترتیب جلسات «بیان رنج» دادیم. اما صحنه‌سازی نکردیم.  
— در آغاز چه انضباطی را مجبور شدیدتحمل کنید.

— ما برای این تصفیه‌حسابها چندان انضباطی تحمیل نکردیم. دربارهٔ ارتش باید بگویم که سه اصل را مراعات می‌کرد: منع هرگونه توقیف فردی. واگذاری فوری اموال مصادره شدهٔ مالکان اراضی به کمیسری سیاسی. و اطاعت آئی از دستور است. ما هرگز هیچ چیزی از روستائیان فقیر نگرفتیم. همه چیز به رفتار کادرها وابسته است: سربازی که به یک واحد یا انضباط داده شود، با انضباط می‌شود. اما هم‌بازاری با انضباط است و ارتش ما ارتش مبارزان بود. «مغزشوئی» کذائی، بیشتر اسیران را وارد جیبهٔ ما کرد. اما این مغزشوئی‌ها چگونه بود؟ به آنها می‌گفتیم: «چرا با ما می‌جنگند؟ و به روستائیان می‌گفتیم: «کمونیسم در درجهٔ اول سلاحی برضد فاشیسم است.»

من به‌پوستهٔ درختانی که انسانها می‌خوردند فکر می‌کنم و به این نپرو دربارهٔ گرسنگی بمن گفت. اما میدانم که «مغزشوئی» به این اظهار است آرامش‌بخش محدود نمی‌شود. جلسات «انتقاد از خود» اغلب عبارت از جلسات متهم ساختن بود که مراحل اخراج، توقیف و اعدام را در پی داشت: «با میل و اراده، با دشمنی که در مغزت خانه کرده است به مخالفت برخیز!»

«ناتمام»  
**توضیح**  
مقاله «رادبو تلویزیون و ادبیات» نوشتهٔ «ژان لسکوه» است. از اشتباهی که رخ داده پوشش می‌طلبیم.

کارکنان مجله تماشا مصیبت وارده را به‌همکار گرامی خود خانم هایده مؤیدی تسلیت می‌گویند.



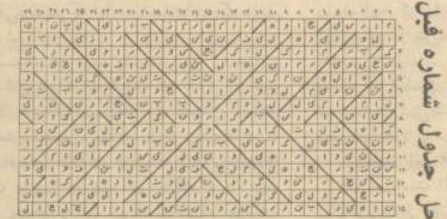
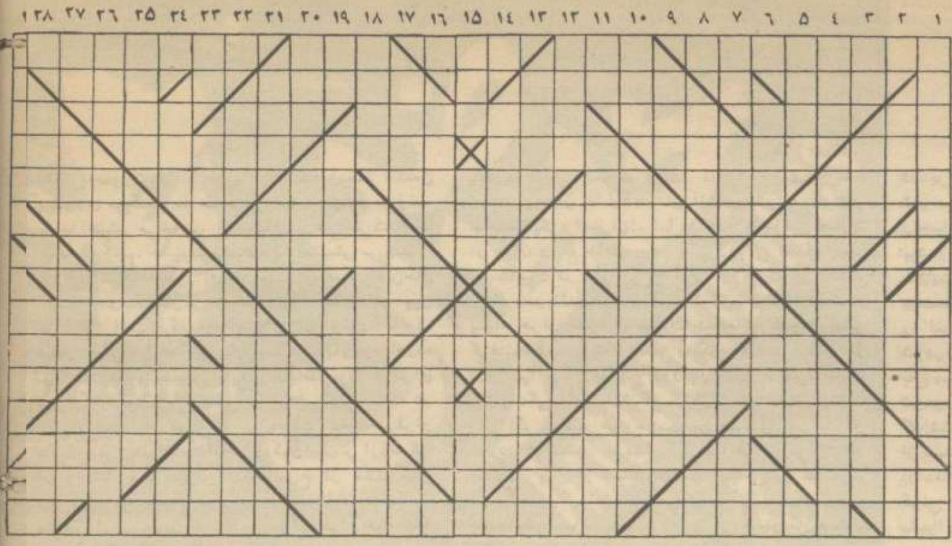
# جدول کلمات متقاطع

افقی:

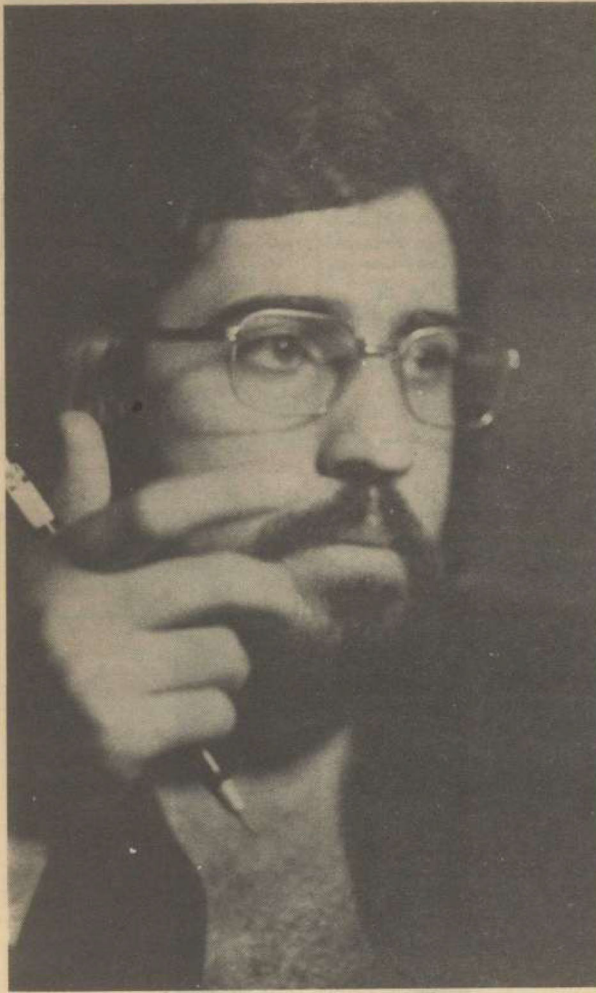
- ۱- جاسوسه معروفی در زمان جنگ
- ۲- آتش - شتر نر - تلف - شاعر معروف فرانسوی که در سیاست نیز دست داشت
- ۳- همه خلل پذیر هستند مگر مال محبت
- ۴- پایتخت قدیم آشور - قسمتی از گل - اشرف مخلوقات ۳- پخته - میوه‌ای که انواع مختلف دارد - از اعیاد مسیحیان - نام دیگری ستاره ناهید - از گل‌های معطر - دور از مرحله - بگویی تا مرغ برود
- ۵- کنسروی در شبه جزیره عربستان - از اصطلاحات بانکی - خواننده خوردنی - بی سروصدا - از وسایل ارتباط جمعی - کشتی جنگی ۵- سطح زمین - مردم - از حروف ربط - سبزی خوشبو - دریا - در زنبور عسل مخالف آن نیز توان یافت - دامان
- ۶- قوتاه - شمشیر - چشمگیر - افسانه - از سینماهای پایتخت - از قهرمانان کلبه دمنه
- ۷- یک حرف و سه حرف - از مرگبات - از مجلات قدیمی - از فلزات پر مصرف
- ۸- از حیوانات - از علائم جمع - توت آن از هر چیز دیگری شریک بیشتر دارد - حواس درست و حسابی ندارد - از خواهران پروتست - اصطلاحی در بازی فوتبال
- ۹- کار مشکل از دیده خوشبین - کلاه - معروفترین نویسنده معاصر - از شهرستانهای صادر کننده قالی - خطی در دایره - از دستگاههای موسیقی ایرانی
- ۱۰- خورشید - شاهنواز - از رودهای اروپا - از وفاداران زمانه - از کارخانجات معروف داخلی - مثل و مانند - مبدأ دوران خون - بحد گفایت - خوردن آن حرام است
- ۱۱- از زینت‌های بیحاصل - نویسنده کتاب پرس - دختر قانون - یگانه - موقع تنفس - مروارید
- ۱۲- زینت - عسر را بیپرده نباید چنین کرد - از ماههای فرنگی - شمس مهمی از ساحل دریا - درختان
- ۱۳- جانی معروف - یکی از عوامل فساد - دوست کمک کننده - از گرفتاریهای آدم بهانه‌جو - امپراطور خونریز روم
- ۱۴- خانه تابستانی - از اجزاء اتومبیل
- ۱۵- از آثار معروف شکسپیر - عوضی - خود داری - از کشورهای قدیمی در آسیای صغیر
- ۱۶- منقار - پسته‌اش رو رست ندارد - نویسنده کتاب ژان کریستف - از شهرهای صنعتی ایران - اندازه.

عمودی:

- ۱- مرغ خانگی - از دستگاههای موسیقی - شراب فرنگی
- ۲- بمالیم شاید از آن کلاهی نصیب ما شود - اصطلاحی در یانوع بازی با ورق - نام اختصاری ریچارد
- ۳- افزایش درجه حرارت بدن - از شهرها و بنا در فرانسه - از خردگان خطرناک - از بستگان رستم
- ۴- مادر ترکیبا - از شهرهای ایتالیا - هنگام تولد
- ۵- آقای معروف سینمای ما - اشکار - یقین
- ۶- دریاچه‌ای در ترکیه - سرافش را در ورق بازی بگیری - بادنجان بدون آفت دارد
- ۷- از سهره‌های شطرنج - ره طویل
- ۸- از زینت‌های متداول در بازی - مرغزار
- ۹- نمایشنامه خارجی - اینه - از ویترین‌ها
- ۱۰- کرشمه - مقام - نام آقای پنج‌درصد که چندی پیش در گذشت
- ۱۱- در اینکه خوب است شک نیست - فرزند این - جسد حیوان مرده
- ۱۲- لحظه - از حیوانات عظیم‌الجثه دریا - تصدیق انگلیسی - شاعر نابینای یونان باستان
- ۱۳- روح جاری - جدال حرفی - از میوه‌های پر آب
- ۱۴- میوه دانه‌دانه - از شهرهای آلمان شرقی - از حروف صدا - مبحث
- ۱۵- مونس - از ورزشهای زمستانی
- ۱۶- از گرات - سیاست



دیداری از نقاشی‌های رضا مافی در گالری سیحون



## زیبایی‌های خاسته از خطوط

نمایشگاهی از آثار «رضامافی» در گالری سیحون برپا شده است. «رضامافی» که باخوش-نویسی آغاز به‌کار کرد، اینک از فرم‌های خط به‌نقاشی و ایجاد کمپوزیسیون‌های دلپذیر رسیده است. «خطاطی» در ایران سنتی دیرپای دارد، هنگامی که اسلام به ایران راه جست و صورت او متنوع شد. نقاشی و عشق به‌تصویر در هنرمندان به‌صورت خط بروز کرد. در مساجد ما شاهدیم که با خط چه کمپوزیسیون‌ها و چه ظریف‌کاری‌های شگفت‌انگیزی ایجاد کرده‌اند. اگر خطاطی گذشته «رضامافی» با رنگ سیاه برای آزمون‌های خوشنویسی بود و یا برای ترکیب و تلفیق فی‌المثل «لام» و «میم» یا «عین» و «لام» و... ولی امروز «مافی» از گیر این ترکیب و تلفیق رها شده است. هر چند آنرا به‌گونه‌ای کاملتر ارائه می‌دهد ولی این بار این ترکیب‌ها

و تلفیق‌ها در هیات تابلویی ارائه می‌شود در وسعتی بازتر و با قلمی رساتر و گویاتر. پرنده‌های برابرم‌که در کار «رضامافی» به‌کار گرفته شده‌اند در نموده‌های مذهبی ریشه‌دارند: در علم و کتل، در تسخیر دستان نویسان و در دهایی که به‌صورت رنگی انتشار می‌یابند. پرنده‌های برابر هم مافی تفاوتش با دیگر تصویرهای کوچک همشکل خود در کاشی-کاری‌ها، از روحیه پرحوصله هنرمندان ایرانی حکایت دارد، حکایتی عجیب که در این روزگار کم و بیش پایان گرفته است. «رضامافی» خطوط را به عنوان ابزاری برای حرف‌زدن گرفته انهم خطوطی که صرفاً برای ایجاد فرم‌ها و کمپوزیسیون-ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، اینست که این خطوط نمی‌توانند حرف بزنند، ولی این‌بار خطوط مافی توانسته‌اند با چشم‌ها گفتگویی داشته باشند، به‌رحال از اینگونه بهره‌گیریها از خط را در شهرها هم کم نداریم، طوری که در هر مسجدی از آن نشانه‌ای هست. اما هم اینجاست که کار مافی سهل‌انگاری و خطوط‌مرده آنان را ندارد، بلکه در پهنای از رنگ‌ها خود را زنده‌تر در چشم‌ها و ذهن‌ها ثبت می‌کند. «رضامافی» در راهی که در زمین‌های از زیبایی‌های مجذوب و به بهره‌گیری از خطوط که منجر به کمپوزیسیون‌های دیدنی شده است، درنگ کند. اما زیبایی‌ها به‌طور مجرد، مقوم می‌نخواهد داشت که بتوان آنرا در میان اجتماعی به پرسش گذاشت. دیدن نمایشگاه «رضامافی» در میان انبوهی از مسلمانان نقاشی و هنر غرب، منتهم است. «ع. گ.»

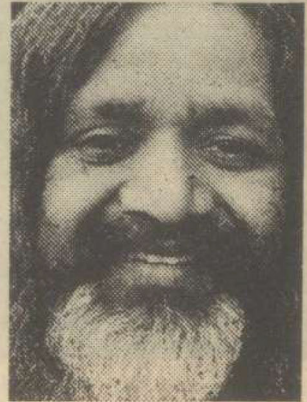
## افسانه بیتل‌ها

بقیه از صفحه ۷۷

که آن وقت کار پل را نکردم، زیرا سود این املا، فروش يك صفحه بود. پل آدم سیاستمداری است. منظوری نیست که ارثه‌ترین آدم دنیا است. همه ما از اینکه از ماجرا بی‌خبر بودیم سخت ناراحت شدیم. ما نتوانستیم صفحه (Let It Be) را با صفحه پل هم‌زمان منتشر کنیم، زیرا به‌فروش صدمه می‌زد.

## استونز

در آن روزهای اول مواظب‌ماچرا بودیم. اگر استونز می‌خواست بیرون بیاید، از بریان می‌پرسیدم: «چه‌کسی بیرون می‌رود؟» و او به‌ما می‌گفت که چه‌کسی بیرون می‌رود. ما آن قدرت را داشتیم که هر کسی را اذیت کنیم، اما ضرر فروش را چه‌کسی می‌داد؟ ما باید مواظب فرصت می‌بودیم. «مایک» این وظیفه را به‌عهده گرفت. ما هیچوقت با هم



ماهاریشی

## چگونه ماهاریشی را بی اعتبار کردیم

می‌خواستیم یوگو را به هند ببریم. اعصاب ناراحت بود چون بایستی زن سابق را با یوگو یک جا می‌بردیم و نمی‌دانستیم چه تدبیری به کار بیندیم. بالاخره هم نتوانستیم این کار را خوب انجام دهیم. آهنگ (My Sexy Sadie) من درباره ماهاریشی بود. سخت ناراحت بودیم و نمی‌توانستیم بگوییم: «ماهاریشی، این چه کاریست که کرده‌ای؟ تو همه را تحقیر کرده‌ای.»

اما حالا می‌شود گفت. او شنونده را افسون می‌کرد. هیاهوی بزرگی به راه انداخته بود و می‌خواست «میافارو» و تعدادی از زن‌های دیگر را فریب دهد. ما یک شب تا صبح بحث داشتیم که آیا این ماجرا درست است یا نه. هنگامی که جورج گفت ممکن است درست باشد، پس بایستی درست می‌بود، چون وقتی که جورج درباره‌اش تردید می‌کرد، تنها کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه بود.

بنابراین به‌دیدن ماهاریشی رفتیم. هیاهوی ما در کلیه اشراقی او در کوهستان پیچید. من سخت‌گور بودم چون مطابق معمول وقتی که کار کیفی بیش می‌آمد رهبری را به من می‌سپردند.

صحنه هر چه بود، مرا یاد کرده بودند و بنابراین جلو رفتیم و به او گفتیم: «ما می‌خواهیم از کنار تو برویم.» پرسید چرا و مزخرفات بسیاری گفت و من گفتم: «اگر تو آنطور که مدعی هستی، از غیب یا خیری، می‌دانی چرا.» آخر او همیشه اظهار صمیمیت می‌کرد، و تمام آدم‌هایی را که با صمیمیت جلب کرده بود چنان می‌فریفت که همه می‌گفتند او معجزه می‌کند.

به او گفتیم: «خودت می‌دانی چرا.» و او گفت: «من هیچ چیز نمی‌دانم، تو باید بگویی.» و من باز هم گفتم: «خودت باید بدانی.» و او نگاهی به من کرد و گفت: «حرامزاده، می‌گشمت.»

## آتش فشانی به نام «فلینی»

بقیه از صفحه ۷۵

توان دید، هیچ چیز دیگری وجود ندارد و آنچه که می‌بیند آینه عیبی است از تجربیات حقیقی و واقعی زندگی، همراه با مقداری تخیل و رویا... هنر بزرگ فلینی در اینست که حقیقت و رویا را چنان به هم می‌آمیزد که تماشاچی به اشکال می‌تواند مرز میان آن دو را تمیز بدهد... همه رؤیاهای می‌تواند حقیقت باشد، و همه حقایق رویا... در یکی از نخستین فیلمهایش، یکی از پرسوناژها می‌گفت: «حقیقت جز در رویا وجود ندارد.» و همین آمیزش حقیقت و رویا است که به‌دنیای فلینی و فیلمهای او اصالتی می‌دهد که هرگز با کار هیچ سینماگر نابغه‌ای قابل قیاس نیست.

یکی از خصوصیات فلینی این است که به انسان، به معنای وسیع کلمه، علاقتند است. هر موجود زنده‌ای می‌تواند توجه او را به‌خود جلب کند و هر قسمت از وجود حرکات و عادات این موجود، برای او جالب است: نگاهش، و خنده‌اش، آهنگ کلامش و راه رفتنش. او احتیاج دارد مردم را ببیند و - بطوریکه دوستانی می‌گویند - وجود آنها را حس می‌کند. بدین ترتیب عجیب نیست اگر تعداد کسانی که به ملاقاتش می‌روند در حدود تعداد بازدیدکنندگان يك بنای تاریخی باشد. او هر کسی را که به ملاقاتش بیرون یا مهربانی و تواضع می‌پذیرد و در همان حال که با ایشان به‌صحبت می‌نشیند، خطوط چهره و حرکات و خصوصیات هر یک را در مغز خود ضبط می‌کند تا بعدها در موقع لزوم و در هنگام تهیه شاهکار تازه‌اش آن را از پایگانی اندیشه‌اش بیرون بکشد و مورد استفاده قرار بدهد... به محض آنکه فلینی به کافه‌ای یا رستورانی قدم بگذارد سر صحبت را با هر کسی که باشد، خواه پیشخدمت و خواه مشتری و خواه صندوقدار باز می‌کند.

توجه و علاقه مخصوصی که فلینی نسبت به دیگران نشان می‌دهد غالباً در پیشرفت کارش بسیار موثر واقع می‌شود. در ۱۹۶۳، در حالیکه سه‌سال بود هیچ فیلمی نساخته بود. قبول کرد فیلمی را کارگردانی کند که نسبت به آن هیچ علاقه و اشتیاقی نداشت. سه روز قبل از شروع فیلم‌برداری تصمیم گرفت به تهیه‌کننده فیلم نامه‌ای بنویسد و اصراف خود را از کارگردانی فیلم اعلام کند. همچنان که سرگرم ماشین کردن نامه بود یکی از تکنیسین‌ها به دفتر کارش آمد و خبر داد که کارکنان استودیوی فیلم‌برداری می‌خواهند هفتادمین سال تولد یکی از همکارانشان را جشن بگیرند. فلینی نامه‌اش را نیمه‌تمام گذاشت و برای شرکت در جشن رفت.

محیط گرم و دوستانه در يك لحظه، همه حاضران، مثل اینکه قبلاً با هم فراری گداشته باشند، گیل‌سپای مشروب خود را به سلامتی فلینی و موفقیت فیلم آینده او بلند کردند... این کار به‌جای محبت‌آمیز و صمیمانه بود که فلینی سخت تحت تأثیر قرار گرفت و حس کرد که نمی‌تواند انتمداری را که همکارانش نسبت به او ابراز کرده بودند نادیده بگیرد. وقتی به دفتر کارش بازگشت نامه نیمه‌تمام را پاره کرد و بعد ناگهان ایده تازه‌ای چون برق از نظرش گذشت: «در فیلم آینده‌اش ماجرای کارگردانی را تعریف خواهد کرد که ناگهان قدرت الهام خود را از دست داده است.» و بدین ترتیب بود که فیلم «هشت‌توبه» را به‌وجود آورد. (سومین اثر او که جایزه

بزرگی نصیب ساخت.) فدریکو فلینی، از مردان نادری است که موفقیت فاسدش تکرده است. هنوز در اعماق وجود این نابغه ۵۲ ساله، اثری از خصوصیات کودکیش باقی است و خود او هرگز این را از کسی پنهان نمی‌کند که هر وقت فکر تازه‌ای می‌مغزش راه باید قبل از همه آن را با خدا در میان می‌گذارد... وقتی از او می‌پرسند آیا به معجزه اعتقاد دارد یا نه بسادگی يك پسر بچه هفت ساله جواب می‌دهد: «يك روز صاعقه‌ای بر درخت کاج که جلوی در منزل ما بود فرود آمد اما به من که در آنجا ایستاده بودم آسیبی نرسید. آن کار به من خدا و ما به‌تواضع با هم قراردادی بسته‌ایم!»

## رویدادهای سینما

### تور فیلم ۱۹۷۳

### فیلم برای توسعه توریسم

بنجمن فستیوال بین‌المللی توریستی با شعار «فیلم برای توسعه توریسم»، به مدت ۶ روز، در اسپیندلرو میلین Spindleruv Mlyn،



این شهرک زیبا و آرام محل خوبی برای فستیوال بین‌المللی توریسم بود

شهرک بسیار زیبایی که در ۱۵۰ کیلومتری شمال پراگ، چکوسلواکی، برگزار شد. با سابقه و تجربه‌ای که برگزارکنندگان فستیوال در کار خود داشتند، همانطور که انتظار می‌رفت این برنامه در نهایت سادگی و به بهترین وجهی برگزار شد. در این شهرک جشنک، دورافتاده و خلوت - که در تابستانها برای بیلاقی و تفریح و در زمستانها برای بازی اسکی مورد هجوم توریست‌های اروپای غربی است - هتل لوکس و نوسازی را به میهمانان فستیوال - از ۱۴ کشور - اختصاص داده بودند و سالن نمایش فیلمها در یکصد قدمی این هتل قرار داشت. و هم‌زمان، و تا مدتی بعد از فستیوال، دو سینمای شهر این فیلمها را برای مردم نشان می‌دادند.

از بین ۷۷ فیلمی که از ۴۳ کشور برای این فستیوال فرستاده شده بود ۴۹ فیلم به منظور شرکت در مسابقه برگزیده شده بود، دو فیلم از ترکیه و برزیل چون شرایط شرکت در فستیوال را نداشتند پذیرفته نشد و بقیه در گروه خارج از مسابقه قرار گرفتند.

هیئت داوران بین‌المللی که به ریاست و. ا. اشدوروف کارگردان باسابقه سینما و تلویزیون شوروی و معاونت میلان لیون عضو کمیته توریسم چکوسلواکی انجام وظیفه می‌کرد، از نمایندگان کشورهای آمریکا، آلمان شرقی، مجارستان، هندوستان، لهستان و بلغارستان ترکیب شده بود.



جایزه بزرگ توریسم

جایزه بزرگ تور فیلم ۱۹۷۳ - کاملاً منصفانه و به حق به فیلم «پروازهای پر-ماجراجی بر فراز چکوسلواکی» تعلق گرفت که با داستانی شیرین و سرشار از طنز، و با يك دید قوی و فیلم‌برداری نرم و چشمک هوایی تماشاگر را سخت به سفر به این کشور تشویق و ترغیب می‌کرد. نویسنده بسیار جالبی از اثرش با عنوان «زندگی کارتن» داشتیم که يك

سینمای کامل بود، اما از آنجا که موضوع فدای سینما شده بود، و این چیزی است که در سینمای توریستی باید کاملاً به عکس باشد، یعنی موضوع است که در درجه اول اهمیت قرار دارد، تنها به دادن جایزه‌ای مخصوص به آن اکتفا شد.

در مورد بعضی از جوایز، همچون دیگر فستیوالها بیشتر به جنبش روابط با کشورها، یا میهمان‌نوازی و چیزهایی از این قبیل توجه شده بود که به این سبب فیلم بسیار خوب رومانی با عنوان «نویس ۷۱»، کاملاً غیر منصفانه به جای دریافت یکی از جوایز اصلی، فقط يك جایزه مخصوص گرفت، و از چهار فیلمی که جایزه اصلی را ربودند، به جز «توتوت به جزایر» از کشور ایتالیا، بقیه شایسته دریافت آن بودند، که علت آن را در همان میهمان-نوازی باید جستجو کرد.

منصفانه فیلمهایی که تاکنون در کشور ما به عنوان فیلم توریستی ساخته یا شناخته شده هیچکدام خصوصیت و شرایط يك فیلم توریستی را ندارند تا در این گونه فستیوالهای بین‌المللی شرکت جویند. البته در صورت شرکت، به عنوان تمارف و همان جهانی که عرض شد - و به جز بودن يك اثر ارزنده - مانند بسیاری فستیوالهای دیگر، جایزه‌ای هم به آن فیلم خواهند داد و عکس و تفصیلاتش خوراک خوبی برای مطبوعات ما خواهد بود، ولی بهتر است هیچگاه خود را کول نزنیم و زمانی این کار را بکنیم که اثری واقعاً شایسته شرکت در این فستیوالها داشته باشیم.

## لسلی کارون

### سینما تراکمی گوید

لسلی کارون ستاره مشهور و زیبای فیلم «زی‌زی» مدت‌هاست که به ازدواج یکی از ثروتمندترین تهیه‌کننده‌های آمریکایی به نام مایکل لافلین درآمده و تاحدوی با از سینما بیرون کشیده. آخرین فیلم او «زن بی‌بزه» عنوان دارد که هنوز به‌روی پرده سینما نیامده است. این فیلم به‌هیچ و انتقاد از جامعه کالیفرنیا و مخصوصاً لوس‌آنجلس می‌پردازد.

لسلی اخیراً تصمیم گرفته که با آنکه شوهرش يك تهیه‌کننده آمریکایی است بکلی از هالیوود دل بکند و درباریس مستقر شود.

## خنده از در بعدی

این عنوان نامشاه‌های است نوشته هرمان روچر که کمپانی فوکس قرن بیستم برمیانی آن يك فیلم سینمایی می‌سازد. روچر که تهیه‌کننده فیلم «تابستان ۴۳» از روی نوشته او با موفقیت زیادی روبرو گردید، خودش برای نوشتن سناریوی فیلم انتخاب شده است.

فرانک پری فیلم «خنده از در بعدی» را تهیه و کارگردانی خواهد کرد. آخرین فیلمی که پری تهیه کرده «آتلور» که هست بازی‌کن» است که بزودی به بازار خواهد آمد.

## دو فیلم از روزنبرگ

استوارت روزنبرگ که فیلم «پول‌توجیبی» او اخیراً موفقیت خوبی کسب کرده دو فیلم «قسمت ۳۵» و «پلیس خندان» را به‌دنیال هم کارگردانی می‌کند.

«قسمت ۳۵» از نوولی نوشته جان لیکلاس بالوتزی گرفته شده و مربوط به محاکمات واقعی است که در یکی از دادگاه‌های نیویورک جریان دارد. فیلم دوم، «پلیس خندان» نیز با مسائل جنایی سروکار دارد و آنرا دو تن نویسنده سوندی پروالو و مسای سوال نوشته‌اند.

## دون کامیلوی تازه

داستانهای دون کامیلوی که تعدادی از آنها را در «تماشا» خوانده‌اید از موضوع-های جالب فیلمهای اروپایی است که بخصوص در ایتالیا و فرانسه طرفدار بسیار دارد. گذشته فرناندو کمدین مشهور فرانسوی نقش دون کامیلو را بازی می‌کرد و جینو-چروی هنرپیشه ایتالیایی در نقش به‌یونیه، شهردار کمونیست، ظاهر می‌شد.

اکنون زوج تازه‌ای برای فیلمهای دون کامیلوی پیدا شده! گاستونه موسکین در نقش دون کامیلو و لیونل استاندر بازیگر نقش به‌یونیه.

فیلم تازه دون کامیلو، «دون کامیلو و جوانان امروز» نام دارد که توسط ماروکامه-رینی کارگردان ایتالیایی ساخته شده است. داستان فیلم از این‌قرار است که دون کامیلو و به‌یونیه، پس از یک سال شش‌ماهه تصمیم می‌گیرند با هم آشتی کنند و بقیه عمر را در صلح بگذرانند، اما غیرممکن است، زیرا عناصر معترض، شهرک آنها را به آشوب کشیده‌اند. بین این گروه پسر به‌یونیه و خواهرزاده دون کامیلو که کشیش است با افکار خیلی امروزی برجسته‌تر از دیگران می‌نمایند.

بازی در این فیلم را فرناندو لیش از مرگش آغاز کرده بود، ولی ناتمام ماند تا آنکه مجدداً به‌صورت فعلی ساخته شد.



لیونل استاندر و گاستونه موسکین در «دون کامیلو»

## يك نوع بازی

ژوزفلوری از قلمسازان مشهور فرانسوی شروع به‌ساختن فیلمی کرده است که هدف اصلی آن انتقاد از اوضاع و احوال اخلاقی خاصی است که تاکنون بین بعضی از زن و شوهرهای اروپایی برقرار شده است. این فیلم «بازرسی زوجهای بی‌وفه» نام دارد و در آن چند هنرپیشه فرانسوی و سوئدی شرکت دارند.

تم فیلم این است که بعضی از زوجها برای ایجاد تنوع و تازگی در روابط خود، از خطاهای یکدیگر چشم می‌پوشند و به

عنائی از «يك نوع بازی»



ژان-لویی ترن تینان هنرپیشه معروف و محبوب فرانسوی، مثل خیلی دیگر از هنرپیشه‌ها، شروع به‌فیلمسازی کرده و کارش را با ساختن فیلمی با نام «بوزه‌های بسیار غنی» آغاز کرده است. فیلم ترن تینان را، شاید به‌دلیل اقتصادی، می‌توان يك فیلم خانوادگی دانست، زیرا بازیگر زن فیلم، لوس‌مارکارون، مادر زن ژان - لویی است. شور مارکارون، برادر زتن، دستیار اوست؛ پدر، عمو، هسر و دخترش و بسیاری دیگر از اعضای خانواده نیز نقشی‌مختلفی در جلو یا پشت دوربین فیلم‌برداری دارند و با توجه به‌موضوع فیلم که جنایی است، احتمال می‌رود اثر گرم و پر حرارتی از این محیط خانوادگی به‌دراید.

## فیلم خانوادگی

ژان-لویی ترن تینان هنرپیشه معروف و محبوب فرانسوی، مثل خیلی دیگر از هنرپیشه‌ها، شروع به‌فیلمسازی کرده و کارش را با ساختن فیلمی با نام «بوزه‌های بسیار غنی» آغاز کرده است. فیلم ترن تینان را، شاید به‌دلیل اقتصادی، می‌توان يك فیلم خانوادگی دانست، زیرا بازیگر زن فیلم، لوس‌مارکارون، مادر زن ژان - لویی است. شور مارکارون، برادر زتن، دستیار اوست؛ پدر، عمو، هسر و دخترش و بسیاری دیگر از اعضای خانواده نیز نقشی‌مختلفی در جلو یا پشت دوربین فیلم‌برداری دارند و با توجه به‌موضوع فیلم که جنایی است، احتمال می‌رود اثر گرم و پر حرارتی از این محیط خانوادگی به‌دراید.

## مولیگان و لیزی بوردن

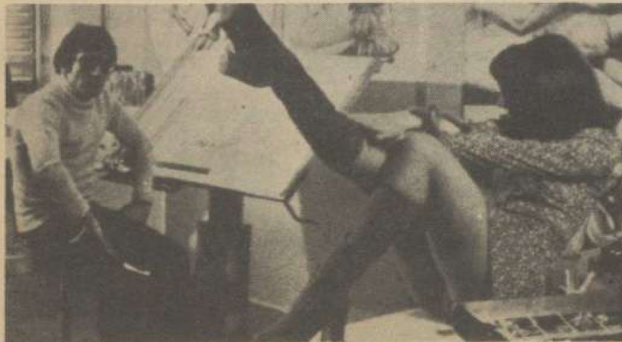
سرگذشت لیزی بوردن، قهرمان یکی از جنجالی‌ترین محاکمات جنایی آمریکا به وسیله رابرت مولیگان به‌روی پرده سینما می‌آید، مولیگان علاوه بر کارگردانی فیلم، تهیه آن نیز با دیوید لایچ، که ضمناً نویسنده سناریوی فیلم نیز هست، همکاری دارد.

عنوان فیلم «لیزی بوردن» خواهد بود و سرگذشت آن از قتل پدر و زن پدر لیزی با تبر، در فال‌پیور ماساچوست، در سال ۱۸۹۴ سخن می‌گوید. به‌دنیال يك محاکمه طولانی و برهبران و جنجالی، لیزی تبره شد. او در سال ۱۹۴۷ وفات یافت... و تر سال‌های بعد، افسانه لیزی بوردن در تاریخ جنایی آمریکا مقامی رفیع یافت.

این فیلم را مولیگان بعد از فیلم «دیگری» که خبر آنرا قبلاً داده بودیم - می‌سازد.

خیانت متقابل می‌پردازد؛ یا حتی با را از این فراق گذاشته و با زوج دیگری طرح دوستی می‌ریزند و همسران خود را معاوضه می‌کنند.

قهرمان فیلم يك طراح تبلیغاتی است که طرح کلی در مورد تأثیر اروتیسم در تبلیغات اجناس مصرفی را در دست‌دارد او سه سال است که با زتن ازدواج کرده و به‌همین زودی گرفتار خستگی و کسالت «تئاتر» شده است برای رهایی از این وضع يك نواخت با رضایت زتن دست به بازیهای خاصی می‌زند. در این فیلم پی‌پرو، دانی‌یل‌ولاینیک، سوفی و میشل داوید شرکت دارند.





# گزارشی از هفتمین جشنواره جهانی فیلم‌های کودکان

حسن تهرانی



بالاخره جشنواره هفتم هم پایان گرفت، نوشتن درباره همه فیلم‌ها غیرممکن می‌نماید، این است که به فیلم‌های قابل بحث و خصوصاً فیلم‌های ایرانی می‌پردازیم.



به آن نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که در این جشنواره فیلم‌های بسیار خوبی به نمایش درآمده است. به نظر می‌رسد که در این جشنواره فیلم‌های ایرانی در سطح جهانی به خوبی دیده شده است.



## من چقدر می‌دانم

تیر دو نشان برتد، هم به بچه‌ها بیاماند که هر چقدر یاد گرفته‌اند کم یاد گرفته‌اند و آنچه می‌دانند در مقابل آنچه نمی‌دانند ناچیز و اندک است.

## مهم‌ترین شخص

بدون شك این مجموعه‌ی تلویزیونی بدون هیچ ادائی برای بچه‌ها ساخته شده - مجموعه‌ایست آموزشی که روشی جذاب برای بچه‌ها در نظر گرفته: شوخی‌های پشت سرهم یا روش (Animation) و معمولی که گفتار فیلم بصورت آوازخوانده می‌شود.

این مجموعه گر چه تماشاگران بزرگسال و متوقع فیلم‌های عجیب را راضی نمی‌کند، اما جز، سه چهار فیلمیست که واقعاً و کاملاً در جهت هدف‌های جشنواره ساخته شده‌اند.



## يك نقطه سبز

«ممیز» برخلاف کار سال گذشته‌اش این بار کاری دور از قید و بند و با زیبایی فراوان نشان می‌دهد - يك نقطه سبز در محاصره نقطه‌های سیاه است، سرانجام این

## سیاه و سفید و «کره‌ها»

آقای «نورمن مک‌لارن» مسلماً آقای «سپرراب شپید نالت» را نمی‌شناسد - اما آقای «نورمن مک‌لارن» را همه دنیا می‌شناسند ایشان اهل کانادا هستند و سال‌های سال فیلم‌های خیلی خوب ساخته‌اند. فیلم‌هایی که هم تجربه‌ای بوده‌اند نو و تکان دهنده و هم حرف‌های بسیاری داشته‌اند - اما آقای مک‌لارن حالا «کره‌ها» را ساخته‌اند شاید در آخر راهشان و «سپرراب شپید نالت» که مشهورترین اهل کنورست باسرم ایران «سیاه و سفید» را ساخته - «سیاه و سفید» قصه‌ایست ساده که اندکی

نقطه سبز باعث می‌شود رنگ‌ها بوجود بیایند و نقطه‌های سیاه از میان بروند، کار «ممیز» ساده و دلچسب است و لکت بیان ندارد.

به کارهای اولیه آقای مک‌لارن می‌ماند، اما استقلال فکری دارد و مسئله مبارزه را مطرح می‌کند - «سیاه و سفید» کاری در اوج نیست اما برتر از «کره‌ها» است که تنها به شکل می‌پردازد آن هم نه در حد کارهای سابق استاد «مک‌لارن»؛ چندتا کره روی پرده شکل‌های مختلفی را می‌سازند و همین - پارسل مکعب‌ها بود... برای پیش‌بینی کار سال دیگر آقای مک‌لارن سراغ کتاب «هندسه» می‌رویم. «سپرراب شپید نالت» در آغاز راه قدمی محکم برداشته است.

## «پ» مثل «پلیکان»

«پرویز کیمیای» چشم‌های تیزبینی دارد - از هر جا که می‌گذرد بسیار می‌بیند و در فیلم‌هایش بر این تکیه می‌کند. موفقیت «یا ضامن آهو» بعلت همین باریک بینی‌ست.

در «پ» مثل «پلیکان» کیمیای سراج پیرمردی در «طیس» می‌رود - پیرمردی که ظاهراً به دیوانگان می‌ماند، اما بسیار می‌داند - «الف با» را با روش خودش بیان می‌کند و شعر می‌گوید... «سیدعلی میرزا» نام دارد و چهل سال در خرابه‌های طیبی زندگی کرده.

«کیمیای» با هشیاری زندگی پیرمرد را زمانی بیان می‌کند که پلیکانی نیز به طیب آمده - پلیکان برای طیب که میان کویر است پرنده‌ای است استثنائی و این پلیکان در تنها مکان استثنائی و خوش و خرم طیب همین باغ گلشن (باغی میان ویرانه‌های بسیار طیب) جای گرفته. «سید علی میرزا» و «پلیکان» هر دو استثنائی و تنها هستند و این است که «سید علی میرزا» می‌خواهد پلیکان را ببیند. کار تصویربرداری تا اینجا کار «کیمیای» زیبا و بی نقص است - اما وقتی این فکر ساده را فکری



## پری

اگر کسی «سه‌قاب» را دیده باشد با آن همه‌سادگی و شخصیت‌پردازی زیبایی «پرزو» قهرمان آن فیلم از دیدن «پری» به شگفتی دچار می‌شود. «ذکریا هاشمی» در قصه و فیلم گرایشی فراوان بسوی واقعیت دارد و از شانس شناخت مردم اطرافش برخوردار است که کمتر فیلم ساز ایرانی آن را دارد. این بار او کوشیده تا قصه‌ای را در زادگاه خودش پیاده کند، اما این قصه به آدم‌هایی که می‌شناسد ربطی ندارد و این است که نتیجه فیلمیست سخت ضعیف. دختری بچه‌ای پدرش را از دست می‌دهد، او



عجیب آلوده می‌کند همه چیز سادگی خودش را از دست می‌دهد و دوگانگی بوجود آمده به فیلم لطمه می‌زند. بچه‌ای مثل پیامبری سراج سیدعلی میرزا می‌آید و قصه پلیکان را با جمله‌هایی که سخت ساختگی و در نتیجه مضحک می‌نماید برای او می‌گوید و فیلم قضای وهم آلودی پیدا می‌کند و چه بسودت. کاش تمام فیلم را بهمان سادگی - همه اول فیلم می‌دیدیم. کار تصویربرداری «ذکریا» در این فیلم گناه فوق - العاده است.



## تاما

فکرش را از دست می‌دهد، او قادر نیست که مسئله مرگ پدر را درک کند. تا اینجا قصیه قبول - اما آنجا که دختر با جملاتی عجیب که ربطی به او ندارد سعی می‌کند ماجرای مرگ پدرش را بیان کند قصیه شبیه سابقه هوش می‌شود. از طرف دیگر، دختری که در ده زندگی کرده و سر بریدن گوسفندها و کندن پشم‌های تشنه و بنوستنشان را از نزدیک دیده، از مرگ يك کبوتر به خیریت می‌افتد. اثر انتظار بازگشت «ذکریا هاشمی» بسوی کارهای خوش‌منه‌انگیز، است.

## سفر

در سفر شجاعت «بیضالی» بیش از هر چیز دیگر تحسین را برمی‌انگیزد - او همه چیز در خدمت آنچه می‌خواهد بگوید می‌گیرد و حرفش را با شدت و قوت کامل می‌زند. سفره قصه یک جستجو است به تمثیل جستجوهای بسیار که به ناکامی انجامیده، «سفر» از دردها و شکنجه‌ها می‌گوید.

اما آن چه بکار او لطف می‌زند (و اگر تماشاگر هوشیار باشد این پذیرش این لطف را ناگزیر می‌داند) دوگانگی فیلمش است - بیضالی میان واقعیت گرائی کامل و تمثیل سازی می‌ماند - باور نمی‌کند که برپه‌های قصه او که در محیط مورد شناخت ما می‌گردند چنین بگذرد، او نیز در واقع برپه‌های قصه‌اش را در نظر ندارد اما بهرحال ما در قلمنت قصه زندگی دو بچه را می‌بینیم.

بیضالی در گریز و در ساختن فیلمی «برای بچه‌ها» و «میان حرف‌های» مانده است، اما دورترویم که «سفر» بی‌آرزو ساخته ایرانی این جشنواره بود، چه در تصویرش وجه در تلویزیون.

درونی بر «مرداد جیمی» که بعنوان فیلمبردار جبر در خنثی از خود نشان می‌دهد. و نیز از یاد نبردیم دو بازیگر خرسام قلمش را که غوغا می‌کنند.

## تکامل

در این فیلم کانادایی قصه «تکامل» را می‌بینیم و با طنزی درخشان و زیبا از دوره تک‌پایه تا موجود آمدن آدم. در این زمینه



فیلم دیگری در دستوال بود از «یون یوسگو - گوو» فیلمساز مشهور رومانی با نام «تشریح» اما تکامل فیلمی است که چه در زمینه بیانی و چه در زمینه طنز کامل‌تر از فیلم «تشریح» است. خصوصاً در طراحی زیبا و Animation نو و پر تحرکش.

## ایستادن ممنوع

درباره «ایستادن ممنوع» دو شماره پیش مطلبی داشتیم. «ایستادن ممنوع» ساخته «افشین شرکت» گر چه از معانی پر-خوردار است اما روییم رفته بیانی روان دارد و آنگون نیست - قصه‌ای فیلم ساده است و معانی در پشت خود دارد - دویس بچه (یکی ماشین یا و دیگری یک بچه مدرسه) با هم دوست میشوند و سرانجام یک نابالوی «توقف ممنوع» دوستی‌شان را بهم می‌زند.

کار فنی بلنی که روی صدا و تصویر این فیلم صورت گرفته بود باعث شد که نه صدا و نه تصویر هیچکدام مفهوم نباشند و نتیجه طبیعی این بود که فیلم با بی‌اعتنایی تماشاگران روبرو شد.

## مادر

کار توتی ساده درباره مادرهایمادری بچه‌اش را در خانه تنها می‌گذارد و بی‌خرید می‌رود. کابوین‌های او درباره خطرهای که بچه‌اش را تهدید می‌کند زیبا ساخته شده است و براحتی آنچه را که دارد منتقل می‌سازد.



ایستادن ممنوع

## آرس علیه اطلس

طنزی زیبا درباره مسائل جنگ - درباره اینکه هر بار وسیله جنگی ستیزه-جوی خود او را نابود می‌کند - فکری که در پشت شوخی‌های کوتاه «آرس علیه اطلس» وجود دارد باعث می‌شود تا این فیلم بصورت مجموعه چند لطیفه باقی نماند - «آرس علیه اطلس» بصورت کارتون ساخته شده است.

## قایم موشک

مسئله «نامرئی» شدن از آن مسائلی است که کمپانی «والتر دینس» از آن دست بر نمی‌دارد - محل وقایع فیلم همان کالجی است که در فیلم‌های اخیر این کمپانی دیده‌ایم کالجی با دانشجوان سر براه که تنها مسائلشان دختر بازی و پیروزی کالج-شان در «فوتبال» و «گلف» و غیره... است.

## شهر خاکستری

«فرشید متقالی» در طراحی قدرت فراوانی دارد - اما نپای بردنش به مسائل خیلی خیلی جهانی او را منبهم به راحتی در شهرها که همان نم‌کم ایرانی جماعت سر و کار چندان با آن داشته باشد.

البته از یاد نبریم که «شهر خاکستری» بسیار قوی‌تر و بهتر از «پسر» ساز و پرانده است.

## موش کور نقاش

«موش کوری» که مورد حمله حیوانی متجاوز است، خودش را رنگ می‌کند و از راه می‌ترساند - همه حیوانات جنگل از این حیلت او استفاده می‌کنند و برنگ‌های مختلف در می‌آیند و جنگل را نیز به این صورت درمی‌آورند و متجاوز را می‌گریزاند. «موش کور نقاش» فیلمی است برای بچه‌ها که می‌خنداندشان و برایشان قصه‌ای شاد آور می‌گوید - همه چیز فیلم از قصه گرفته تا نقاشی‌ها در خدمت این مسئله است.

## گلباران

«گل باران» پیشرفت «صادق» را بنمایش می‌گذارد - اگر چه قصه لغزش-های اندکی دارد اما طنزی قوی و محکم را در خود دارد و از ستیزاجاری مردمان باهم می‌گوید که علت اصلی‌اش برخورد میان امیال کوچک حکام است.

تکت قابل توجه طراحی‌های این فیلم است که در آن‌ها از مینیاتورهای ایرانی الهام گرفته شده است و موفقیت مهم‌صادق در یافتن راه حرکت این نوع نقاشی است.



## میان پرده

شب جمعه، سی و دو سرباز، از فرمانده خود مرخصی گرفتند که به شهر بروند ولی همه فردای آن روز با یک ساعت تأخیر وارد شدند. فرمانده نفر اول را صدا کرد و علت غیبت را پرسید و جواب شنید که:

جناب سروان، ما رفتیم منزل نامزدمون، شب اونجا بودیم. صبح زود یاشدیم بیایم، چون اتوبوس و تاکسی نبود سوار یه گاری اسبی شدیم ولی نصفه راه اسب سقط شد و مجبور شدیم بقیه راهرو پیاده بیایم

نفر دوم و سوم و چهارم تا سی و یکم هم عینا همین عمل را آوردند. فرمانده نزدیک بود از شدت خشم دیوانه شود و همه را مجازات کند اما متوجه شد که هنوز یک نفر باقی مانده. او را هم صدا کرد و به او گفت:

لاید تو هم رفته بودی خونه نامزدت؟

بله جناب سروان فرمانده نفس راحتی کشید و گفت:

خوب، پس چطور دیر اومدی؟ - والله تا نصفه راه اومدیم بعد برگشته بود و مسیح‌ترین حادثه عشقی آنجا را برای رفقا تعریف می‌کرد:

یه روز، حاشیه خیابون شانزدهلیزه قدم می‌زدم که یه خانوم خوشگل و موطلابی از کنارم رد شد و یه لیخندی زد که نکو و نپرس، فهمیدم که چشم و ابروی مشکلی کار خودشو کرده، حیف که هیشکدوم زبون همدیگه رو نمی‌فهمیدیم. ولی من دل به دریا زدم و با زبون بین‌المللی یه کافرو نشونش دادم. فوری قبول کرد و با هم رفتیم کافه. شام خوردیم. بعد من رو کاغذ عکس یه ارکستر کشیدیم. فوری فهمید که می‌خوام برقصیم. پا شدیم نیم‌ساعت با هم تاگو رقصیدیم بعد برگشتیم سر میز و اون رو کاغذ عکس یه تختخواب کشیدیم. من خشمگینم. تا حالام نفهمیدم اون از کجا فهمید که من تختخواب سازم.

یکی از دوستان خانواده، از پسرک صاحبخانه پرسید: - چندساله کوچولو؟ و پسرک، داغ دلش تازه شد و جواب داد:

- والله خودم گیج شدم. با مامانم که هستم شیش ساله، با بابام که هستم ده‌ساله، وقتی هم سه‌تایی می‌ریم سینما پنج‌ساله

ژنرال مشغول بازدید از سرباز-خانه بود و یکی از سربازها از موقعیت استفاده کرد، جلو رفت و زد بالا:

- قربان وضع نان بسیار خراب است. ریگ و شن فراوان دارد - ساکت باش چون انتقاد نکن، تو اومدی اینجا که از خاک و ملطت دفاع کنی

- دفاع و حاضریم قربون ولی خوردنش یه خورده سخته.

جوانی تر و تمیز و آراسته به یک فروشگاه اتومبیل مراجعه کرد و تقاضای استخدام با این ادعا که: - من اولین فروشنده اتومبیل تو همه دنیام صاحب فروشگاه گفت:

خوب، محض امتحان اگه تونستی این ماشین دست دوم و بفروشی استخدامت می‌کنم جوان اتومبیل را برداشت و مشغول کار شد. اما پس‌فردا برگشت و به ارباب گفت:

از حرفم برگشتیم. من دومین فروشنده اتومبیل دنیام - چطور مگه؟

اولین فروشنده کسیه که تونسته این ابوطیاره رو به شما قالب کنه.

خانمی وارد مغازه‌ای شد که حیوانات اهلی می‌فروخت:

- این گربه چنده؟ - سیصد تومن.

- پناه بر خدا. اون هفته قیمت همین گربه رو ازتون پرسیدم گفتین صد تومن.

- درسته ولی دیروز این گربه، یه موطلی دوپست تومنی مونو خورد.

افسر جوانی از ارتش آمریکا مامور خدمت در پایگاه قطب شمال شد. یعنی جایی که تعدادی نظامی تنها و مجرد، مجبورند ماهها یا سالها باهم زندگی کنند و طبعاً... بقیه‌اش را از زبان افسران قدیمی پایگاه بشنوید:

- ببین داداش، ما باید اینجا ماهها بلکه سالها باهم زندگی کنیم. طبعاً باید همه‌ش باهمدیگه باشیم و اخت بشیم. واسه این، هر تازمه‌واردی که به اینجا میاد، برای اینکه داخل جمع خصوصی ما بشه، باید سه‌تا امتحان

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

- عجب! اینو دیگه نشنیده بودیم. اسم گربه‌ت چیه؟ - میوا

مردونگی بده تا قبولش کنیم. - چیه امتحاناتون؟ - اولیش این-که یه بطری ویسکی رو به نفس سربکشی، دومیش این-که ببری وسط بیابون پرسرف، یه خرس شکار کنی و با یه زن اسکیمو هم عشق‌بازی کنی. - همین! - همین! افسر جوان و تازه‌وارد بطری ویسکی را خیلی زودتر از آنچه همقطارها حدس می‌زدند سرکشید، تقنکی برداشت و شبانه زد به بیابان پربرف و یخ. و یک ساعت بعد مست لایعقل، در حالی که روی پایش بند نبود برگشت و با صدایی که به زحمت فهمیده می‌شد گفت:

- بچه‌های بامعرفت قربون همتون برم، حالا بگین ببینم، اون زن اسکیمو که من باید بکشمش کجاس؟

یک فیل و یک موش توی صحرا داشتند بازی و جست‌وخیز می‌کردند. وسط‌های بازی موش برگشت و به فیل گفت:

- رفیق ببین عجب گرد و خاکی راه انداختیم. جناب استاد وارد کلاس شد و به دانشجویان گفت:

- خانوما، آقایون، امروز تشریح قورباغه داریم. من یه قورباغه یا خودم آوردم که الان براتون تشریحش می‌کنم.

بعد، حضرت استاد دست کرد به جیبهای گشاد کتش و بالاخره یک بسته کاغذ پیچی شده در آورد، آن را باز کرد ولی در میان کاغذ فقط یک ساندویچ بود. استاد زیر لب گفت:

- یعنی چه! من که نیم ساعت پیش ساندویچمو خوردم!

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

- عجب! اینو دیگه نشنیده بودیم. اسم گربه‌ت چیه؟ - میوا

ژنرال مشغول بازدید از سرباز-خانه بود و یکی از سربازها از موقعیت استفاده کرد، جلو رفت و زد بالا:

- قربان وضع نان بسیار خراب است. ریگ و شن فراوان دارد - ساکت باش چون انتقاد نکن، تو اومدی اینجا که از خاک و ملطت دفاع کنی

- دفاع و حاضریم قربون ولی خوردنش یه خورده سخته.

خانمی وارد مغازه‌ای شد که حیوانات اهلی می‌فروخت:

- این گربه چنده؟ - سیصد تومن.

- پناه بر خدا. اون هفته قیمت همین گربه رو ازتون پرسیدم گفتین صد تومن.

- درسته ولی دیروز این گربه، یه موطلی دوپست تومنی مونو خورد.

افسر جوانی از ارتش آمریکا مامور خدمت در پایگاه قطب شمال شد. یعنی جایی که تعدادی نظامی تنها و مجرد، مجبورند ماهها یا سالها باهم زندگی کنند و طبعاً... بقیه‌اش را از زبان افسران قدیمی پایگاه بشنوید:

- ببین داداش، ما باید اینجا ماهها بلکه سالها باهم زندگی کنیم. طبعاً باید همه‌ش باهمدیگه باشیم و اخت بشیم. واسه این، هر تازمه‌واردی که به اینجا میاد، برای اینکه داخل جمع خصوصی ما بشه، باید سه‌تا امتحان

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

- عجب! اینو دیگه نشنیده بودیم. اسم گربه‌ت چیه؟ - میوا

ژنرال مشغول بازدید از سرباز-خانه بود و یکی از سربازها از موقعیت استفاده کرد، جلو رفت و زد بالا:

- قربان وضع نان بسیار خراب است. ریگ و شن فراوان دارد - ساکت باش چون انتقاد نکن، تو اومدی اینجا که از خاک و ملطت دفاع کنی

- دفاع و حاضریم قربون ولی خوردنش یه خورده سخته.

خانمی وارد مغازه‌ای شد که حیوانات اهلی می‌فروخت:

- این گربه چنده؟ - سیصد تومن.

- پناه بر خدا. اون هفته قیمت همین گربه رو ازتون پرسیدم گفتین صد تومن.

- درسته ولی دیروز این گربه، یه موطلی دوپست تومنی مونو خورد.

افسر جوانی از ارتش آمریکا مامور خدمت در پایگاه قطب شمال شد. یعنی جایی که تعدادی نظامی تنها و مجرد، مجبورند ماهها یا سالها باهم زندگی کنند و طبعاً... بقیه‌اش را از زبان افسران قدیمی پایگاه بشنوید:

- ببین داداش، ما باید اینجا ماهها بلکه سالها باهم زندگی کنیم. طبعاً باید همه‌ش باهمدیگه باشیم و اخت بشیم. واسه این، هر تازمه‌واردی که به اینجا میاد، برای اینکه داخل جمع خصوصی ما بشه، باید سه‌تا امتحان

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

- عجب! اینو دیگه نشنیده بودیم. اسم گربه‌ت چیه؟ - میوا

ژنرال مشغول بازدید از سرباز-خانه بود و یکی از سربازها از موقعیت استفاده کرد، جلو رفت و زد بالا:

- قربان وضع نان بسیار خراب است. ریگ و شن فراوان دارد - ساکت باش چون انتقاد نکن، تو اومدی اینجا که از خاک و ملطت دفاع کنی

- دفاع و حاضریم قربون ولی خوردنش یه خورده سخته.

خانمی وارد مغازه‌ای شد که حیوانات اهلی می‌فروخت:

- این گربه چنده؟ - سیصد تومن.

- پناه بر خدا. اون هفته قیمت همین گربه رو ازتون پرسیدم گفتین صد تومن.

- درسته ولی دیروز این گربه، یه موطلی دوپست تومنی مونو خورد.

افسر جوانی از ارتش آمریکا مامور خدمت در پایگاه قطب شمال شد. یعنی جایی که تعدادی نظامی تنها و مجرد، مجبورند ماهها یا سالها باهم زندگی کنند و طبعاً... بقیه‌اش را از زبان افسران قدیمی پایگاه بشنوید:

- ببین داداش، ما باید اینجا ماهها بلکه سالها باهم زندگی کنیم. طبعاً باید همه‌ش باهمدیگه باشیم و اخت بشیم. واسه این، هر تازمه‌واردی که به اینجا میاد، برای اینکه داخل جمع خصوصی ما بشه، باید سه‌تا امتحان

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

- عجب! اینو دیگه نشنیده بودیم. اسم گربه‌ت چیه؟ - میوا

ژنرال مشغول بازدید از سرباز-خانه بود و یکی از سربازها از موقعیت استفاده کرد، جلو رفت و زد بالا:

- قربان وضع نان بسیار خراب است. ریگ و شن فراوان دارد - ساکت باش چون انتقاد نکن، تو اومدی اینجا که از خاک و ملطت دفاع کنی

- دفاع و حاضریم قربون ولی خوردنش یه خورده سخته.

خانمی وارد مغازه‌ای شد که حیوانات اهلی می‌فروخت:

- این گربه چنده؟ - سیصد تومن.

- پناه بر خدا. اون هفته قیمت همین گربه رو ازتون پرسیدم گفتین صد تومن.

- درسته ولی دیروز این گربه، یه موطلی دوپست تومنی مونو خورد.

افسر جوانی از ارتش آمریکا مامور خدمت در پایگاه قطب شمال شد. یعنی جایی که تعدادی نظامی تنها و مجرد، مجبورند ماهها یا سالها باهم زندگی کنند و طبعاً... بقیه‌اش را از زبان افسران قدیمی پایگاه بشنوید:

- ببین داداش، ما باید اینجا ماهها بلکه سالها باهم زندگی کنیم. طبعاً باید همه‌ش باهمدیگه باشیم و اخت بشیم. واسه این، هر تازمه‌واردی که به اینجا میاد، برای اینکه داخل جمع خصوصی ما بشه، باید سه‌تا امتحان

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

- عجب! اینو دیگه نشنیده بودیم. اسم گربه‌ت چیه؟ - میوا

ژنرال مشغول بازدید از سرباز-خانه بود و یکی از سربازها از موقعیت استفاده کرد، جلو رفت و زد بالا:

- قربان وضع نان بسیار خراب است. ریگ و شن فراوان دارد - ساکت باش چون انتقاد نکن، تو اومدی اینجا که از خاک و ملطت دفاع کنی

- دفاع و حاضریم قربون ولی خوردنش یه خورده سخته.

خانمی وارد مغازه‌ای شد که حیوانات اهلی می‌فروخت:

- این گربه چنده؟ - سیصد تومن.

- پناه بر خدا. اون هفته قیمت همین گربه رو ازتون پرسیدم گفتین صد تومن.

- درسته ولی دیروز این گربه، یه موطلی دوپست تومنی مونو خورد.

افسر جوانی از ارتش آمریکا مامور خدمت در پایگاه قطب شمال شد. یعنی جایی که تعدادی نظامی تنها و مجرد، مجبورند ماهها یا سالها باهم زندگی کنند و طبعاً... بقیه‌اش را از زبان افسران قدیمی پایگاه بشنوید:

- ببین داداش، ما باید اینجا ماهها بلکه سالها باهم زندگی کنیم. طبعاً باید همه‌ش باهمدیگه باشیم و اخت بشیم. واسه این، هر تازمه‌واردی که به اینجا میاد، برای اینکه داخل جمع خصوصی ما بشه، باید سه‌تا امتحان

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

- عجب! اینو دیگه نشنیده بودیم. اسم گربه‌ت چیه؟ - میوا

ژنرال مشغول بازدید از سرباز-خانه بود و یکی از سربازها از موقعیت استفاده کرد، جلو رفت و زد بالا:

- قربان وضع نان بسیار خراب است. ریگ و شن فراوان دارد - ساکت باش چون انتقاد نکن، تو اومدی اینجا که از خاک و ملطت دفاع کنی

- دفاع و حاضریم قربون ولی خوردنش یه خورده سخته.

خانمی وارد مغازه‌ای شد که حیوانات اهلی می‌فروخت:

- این گربه چنده؟ - سیصد تومن.

- پناه بر خدا. اون هفته قیمت همین گربه رو ازتون پرسیدم گفتین صد تومن.

- درسته ولی دیروز این گربه، یه موطلی دوپست تومنی مونو خورد.

افسر جوانی از ارتش آمریکا مامور خدمت در پایگاه قطب شمال شد. یعنی جایی که تعدادی نظامی تنها و مجرد، مجبورند ماهها یا سالها باهم زندگی کنند و طبعاً... بقیه‌اش را از زبان افسران قدیمی پایگاه بشنوید:

- ببین داداش، ما باید اینجا ماهها بلکه سالها باهم زندگی کنیم. طبعاً باید همه‌ش باهمدیگه باشیم و اخت بشیم. واسه این، هر تازمه‌واردی که به اینجا میاد، برای اینکه داخل جمع خصوصی ما بشه، باید سه‌تا امتحان

تازه عروس تصمیم گرفت برای ناهار خوراک مرغ درست کند. مرغی خرید، با دقت پرهای آن را کند و گذاشت روی کماچدان پر از آب و ظرف روزنامه خواندن. یک ساعت بعد شنید که از کماچدان صدایی می‌آید، جلو رفت و دید که مرغ از آن تو فریاد می‌زند:

- خانوم جون، یا پرهاي منو پس بدین یا اجاقو روشن کنین، از سرما یخ زدم!

ناهار بازار میخانه سر گذر بود و کله‌ها از باده ناب گرم که هیچ، بلکه داغ شده بود. سر یکی از میزها، سوژه صحبت، حیوانات و هوش و ذکاوت آنها بود و هریک از میخواران درباره حیوان خود داد سخن می‌داد. ثانویت به یکی زرنقتر از همه رسید:

- به! گربه من آنقدر با هوش و تربیت شده‌س که بلده اسم خودشو بگه!

## نیما یوشیج نویسنده گمنام!

سردبیر محترم مجله تماشا اسلام - خواهشمندم بنده را راهنمایی فرمائید، خواستم بدانم ۱- نیما یوشیج نویسنده گمنام کی هست که کتاب «کشتی طوفان» را نوشته و در ثانی اهل کجا بوده است و آیا در حال حاضر زنده است یا نه و اگر مرده است در ایران دفن شده یا در خارج از ایران. ۲- مرحوم صادق هدایت بطور دقیق زادگاهش کدامیک از شهرستانها یا شهرهای ایران بوده است. پاکمال تشکر و...

اللهمبار قشقانی

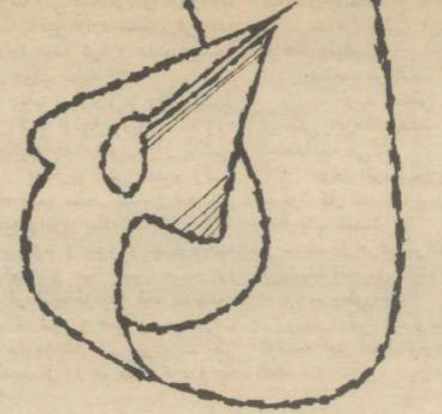
● ۱- کاش این دوست گرامی در نامه اش مینوشت که در چه سنی و چه پایه تحصیلاتی قرار دارد چون عجیب بنظر میرسد که یک ایرانی اهل مطالعه (ولا اقل مجله خوان) نیما یوشیج، بزرگترین شاعر معاصر و بینانگذار شعر نوئی ایران را نشناسد و از او به نام «نویسنده ای گمنام» یاد کند. پسر حال، باین دوست گرامی توصیه می-کنیم که کمی (وحتی خیلی) بیشتر مطالعه کند و در جریان مسائل ادبی و هنری کشورش باشد. و این هم مختصری درباره نیما یوشیج:

نیما یوشیج بسال ۱۲۸۰ در یوش مازندران بدنیا آمد، دوران کودکی را در مکتب خانه های همانجا گذراند و بعد به تهران و مدرسه سن لئوی رفت، استادش در آن موقع نظام وفا بود که نیما «افسانه» را به او تقدیم کرده است. زبان فرانسه به نیما کمک کرد که با ادبیات اروپا آشنا شود و تجدید حیات ادبی را در ایران، بر مبنای صحیح شعر گذشته فارسی استوار کند. نیما در شعر گذشته ایران تیغ کاهی داشت و در ضمن نوشته هایی به نشر در مورد چگونگی شعر خود دارد که برای علاقمندان به شعر امروز و راهیان طریق او ارزنده است، از جمله از «حرف های همسایه»، «دو نامه»، «تعریف و تبصره»، «ارزش احساسات» میتوان نام برد.

نیما داستانهای هم نوشته که نمونه آن «مرقد آقا» است. ۲- صادق هدایت در تهرآن متولد شده و در پاریس خودکشی کرده است.

اگر بدوره مجله تماشا مراجعه کنید اطلاعات بیشتری درباره نیما و صادق هدایت کسب خواهید کرد.

## نامه هایی به سردبیر



### درباره «تجربه های آزاد»

دوستان خوب... در مورد صفحه جدید «تجربه های آزاد» که به تازگی گشوده اید اگر نظر این کمترین را بخواهید باید عرض کنم که شما چه دو صفحه، چه دو ستون مختصر خوانندگان با ذوق خود کنید جای بسی غنیمت است، چون مدتی بود که جای خالی آن حس میشد و لزوم افتتاح آن استوارتر، اما امیدوارم خیال نکنید که می باید چون صفحات مفید دیگر بصورت پند و اندی باشد و ایحیانا فقط به کمیت آن توجه کنید، نه، اگر دیدید خدای ناکرده رفتی در محتوای مطالب ارسالی بعضی خوانندگان حس میشود، حتی اگر به قیمت بسته شدن موقت، یکی، دو هفته، این صفحه هم تمام شود، جدا از چاپ آن خودداری کنید تا دو نتیجه مثبت عاید شود، اول آنکه: صفحات مجله استحکام خویش را از دست ندهد، دوم آنکه من غیر مستقیم سطح مطالب ارسالی بالا برود...

موفق و مؤید باشید.

دوست شما - یوسف خ

● از این دوست گرامی، تشویق و نیز یادآوریشان بینهایت متشکریم. منتها ناچاریم این نکته را یادآور شویم که «تجربه های آزاد» صفحه مخصوص آثار خوانندگان - به آن روالی که در مطبوعات دیده میشود نیست بلکه صفحه ایست مثل همه صفحات دیگر مجله که در عین حال که در اختیار خوانندگان گرامی مجله است برای چاپ آثار و نوشته هایی در نظر گرفته شده که از روال معمولی اندکی بدور است و جنبه نوآوری یا تجربه ای نو برای نویسنده دارد، چه این نویسنده (یا شاعر و حتی نقاش و عکاس) عضو هیأت تحریریه مجله باشد، چه اندی یا سابقه ای طولانی در رشته خودش یا جوانی با استعدادی نو و شکوفا... بنابراین پدیده ای است که هر نوشته ای

## نجاتی جو مالی کیست؟

.... در کتابها و مجلات بنام نجاتی جو مالی برخوردیم و بطور پراکنده داستان و یا شعری از او خوانده ام خیلی خوشحال میشوم که توضیحات بیشتری درباره او بدهید و من و علاقه مندان دیگر را با او آشنا سازید... رشت. فریده - خسرو خاور

● نجاتی جو مالی شاعر، داستان نویس و نمایشنامه نویس معاصر ترک است که در سال ۱۹۲۱ در فلورینسا بدنیا آمد، پس از نبرد استقلال پسا خانواده اش در «اورلا» ساکن شد و دوره ابتدایی را در «اورلا» و دوره متوسط را در «ازمیر» پایان رساند. سال ۱۹۴۱ دانشکده حقوق آنکارا را پایان رسانید و مدتها به وکالت دادگستری اشتغال داشت، مدتی وابسته مطبوعاتی ترکیه در پاریس بود و از سال ۱۹۵۸ در رادیو استانبول بکار پرداخت، اما اکنون همه کارها را رها کرده و بعنوان شاعر و نویسنده آزاد فقط به کارهای ادبی خود می پردازد. او مجموعه ای از اشعار «گیوم پولینر» را هم به ترکی ترجمه کرده است. مجموعه های متعددی از اشعار خود انتشار داده و در سال ۱۹۶۸ از مجموعه «دریای پارانی» او جایزه شعر «انجمن زبان ترک» را برنده است.

نجاتی جو مالی زبان راحتی دارد، عشق به زندگی، روستاهای ترکیه و بطور کلی «عشق» موضوع اشعار ظریف و زیبای او را تشکیل میدهد، آخرین مجموعه شعر او بنام «خوشه ها» است. بنام ۱۹۷۰ منتشر شده و اینهم نمونه ای از اشعار اوست:

پاران  
پارانی که در زمستان آمد  
پرکت آورد  
پارانی که در بهار آمد  
پرکت آورد  
پارانی که در تابستان آمد  
همه چیز را با خود برد.

### در شوش دانیال

سلام عرض می کنم، خواهشمندم باین نامه نگاه کنید و بخوانید، چون اعصاب اهالی شوش دانیال خسته شده. خواهش می کنم اقدام فرمائید چون هروقت تلویزیون ما روشن است و داریم از برنامه ها استفاده می کنیم نگرانیم که میاها بیسیم ژاندارمری شروع بکار کند، چون با شروع کار بیسیم پاسگاه ژاندارمری، تمام لامپهای تلویزیون قطع و خاموش می-شود. خواهشمند رسیدگی کنید و ما را از این وضع ناراحت کننده نجات بدهید.

شوش دانیال - محمدرضا معول

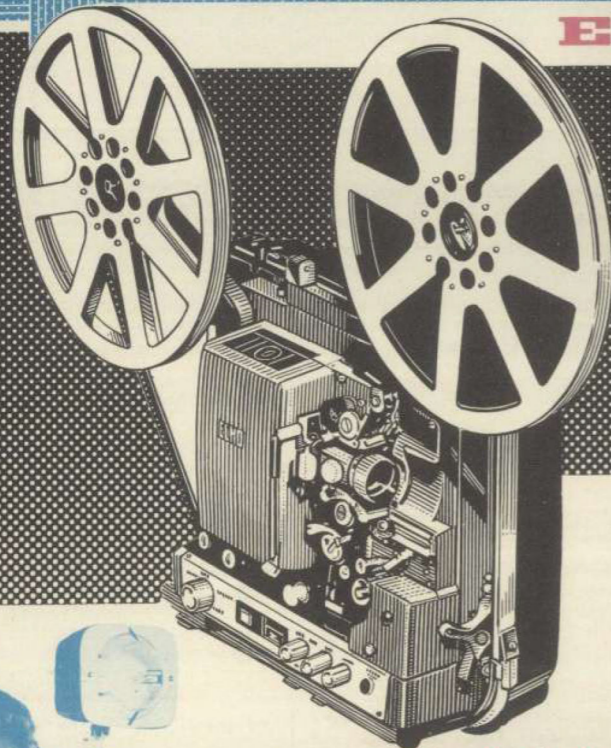
● دوست عزیز، نامه شما را برای رسیدگی و اظهار نظر به قسمت گسترش شبکه رادیو تلویزیون ملی ایران فرستادیم، مسئولان امر با بررسی دقیق در پاسخ شما نوشته اند:

احتمالا بیسیم ژاندارمری شوش دانیال روی فرکانس نزدیک به فرکانس حامل موج تصویر و صدای تلویزیون کار می کند، که همزمان با روشن شدن بیسیم مزبور در روی صدا و تصویر تلویزیون ایجاد مزاحمت میکند پس پاسگاه ژاندارمری تماس گرفته شده تا با تعویض فرکانس بیسیم مزبور این نقیصه رفع گردد. اما باید یادآوری کرد که از نظر فنی این نقیصه نمی-تواند باعث خراب شدن لامپ گیرنده های تلویزیونی شود و قطع و خاموش شدن تلویزیون شما احتمالاً دلیل دیگری دارد.

دوستان عزیز خانمها و آقایان، شپلا مرادی، کیرام پاریسی نژاد، آمنه وفادار، زری حشمتی، عبدالله یار - محمدی، ناصر برهان، آثار شما را برای اظهار نظر به هیأت نویسندگان تماشا سپردیم. نتیجه را برای آگاهی شما اعلام خواهیم داشت. خانمها و آقایان حسن امیدوار، طلعت همدانی، منیره تهرانی، به نامه های شما جواب خصوصی داده شد...

# پروژکتور المومو

ELMO



## پروژکتور ۱۶ میلیمتری المومو مدل

(F16 - 1000 R)

مجهز به لامپ هالوژن و معمولی - با صدای اپتیک و مگنتیک دو سرعت، ۲۴ و ۱۶ عکس در ثانیه - نمایش فیلم بطور عادی و بالعکس و بدون حرکت بصورت اسلاید خنک کننده قوی برای نمایشات طولانی از خصوصیات پروژکتورهای المومو میباشد. که در اثر تجربیات چندین ساله مهندسين در کارخانجات المومو طرح ریزی و اجرا شده است.

نمایشگاه و مرکز سرویس

خیابان شاه - ساختمان آلومینیوم - طبقه هم کف

تلفن ۶۶۱۵۳۳



## دوربین فیلمبرداری المومو مدل T-103

سبک و قابل حمل مجهز به نور افکن مخصوص برای فیلمبرداری از مجالس عروسی و خانوادگی در شب با عدسی زوم و نورسنج الکترونیک

کف  
پوش  
پلاستیکی

# فایوریت کس

در انواع رنگها و طرحهای جالب نسوز، نرم، نشکن



مرکز فروش: سایه روشن خیابان کوروش کبیر تلفن: ۷۵۵۱۱۱-۵۰۰۰